



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیهما السلام

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir



روض الجنان ودرج الجنان فی تفسیر القرآن

شماره ۱

تفسیر شیخ ابوالفتح رازی

تألیف

عبدالمجید بن محمد بن ابوالفتح رازی

تفاسیر و تفسیر

جلد ۶

مؤسسه انتشارات و کتابخانه آیت الله العظمی بروجردی

پشتیبانی

دفتر انتشارات و کتابخانه آیت الله العظمی بروجردی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن

نویسنده:

ابوالفتوح رازی

ناشر چاپی:

بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۸	روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن - جلد ۶
۸	مشخصات کتاب
۸	[سوره النساء (۴): آیات ۶۲ تا ۷۰]
۸	[اشاره]
۹	[ترجمه]
۲۰	[سوره النساء (۴): آیات ۷۱ تا ۷۹]
۲۰	[اشاره]
۲۱	[ترجمه]
۲۹	[ترجمه]
۴۷	[سوره النساء (۴): آیات ۹۲ تا ۹۶]
۴۷	[اشاره]
۴۷	[ترجمه]
۶۶	[سوره النساء (۴): آیات ۹۷ تا ۱۰۴]
۶۶	[اشاره]
۶۷	[ترجمه]
۸۴	[سوره النساء (۴): آیات ۱۰۵ تا ۱۱۶]
۸۴	[اشاره]
۸۴	[ترجمه]
۹۶	[سوره النساء (۴): آیات ۱۱۷ تا ۱۳۰]
۹۶	[اشاره]
۹۶	[ترجمه]
۱۱۳	[سوره النساء (۴): آیات ۱۳۱ تا ۱۴۷]

- ۱۱۳ [اشاره]
- ۱۱۴ [ترجمه]
- ۱۳۵ [سوره النساء (۴): آیات ۱۴۸ تا ۱۶۱]
- ۱۳۵ [اشاره]
- ۱۳۶ [ترجمه]
- ۱۴۹ [سوره النساء (۴): آیات ۱۶۲ تا ۱۷۰]
- ۱۴۹ [اشاره]
- ۱۵۰ [ترجمه]
- ۱۵۶ [سوره النساء (۴): آیات ۱۷۱ تا ۱۷۶]
- ۱۵۶ [اشاره]
- ۱۵۷ [ترجمه]
- ۱۶۲ [سوره المائدة (۵): آیات ۱ تا ۵]
- ۱۶۲ [اشاره]
- ۱۶۲ [ترجمه]
- ۱۸۲ [سوره المائدة (۵): آیات ۶ تا ۱۱]
- ۱۸۲ [اشاره]
- ۱۸۳ [ترجمه]
- ۱۹۶ [سوره المائدة (۵): آیات ۱۲ تا ۱۹]
- ۱۹۶ [اشاره]
- ۱۹۶ [ترجمه]
- ۲۰۵ [سوره المائدة (۵): آیات ۲۰ تا ۲۶]
- ۲۰۵ [اشاره]
- ۲۰۶ [ترجمه]
- ۲۱۶ [سوره المائدة (۵): آیات ۲۷ تا ۳۷]

- ۲۱۶ [اشاره]
- ۲۱۶ [ترجمه]
- ۲۳۲ [سوره المائدة (۵): آیات ۳۸ تا ۴۵]
- ۲۳۲ [اشاره]
- ۲۳۲ [ترجمه]
- ۲۴۸ [سوره المائدة (۵): آیات ۴۶ تا ۵۳]
- ۲۴۸ [اشاره]
- ۲۴۸ [ترجمه]
- ۲۵۶ درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن - جلد ۶

مشخصات کتاب

سرشناسه : ابوالفتوح رازی، حسین بن علی، قرن ۶ق.

عنوان قراردادی : روض الجنان و روح الجنان

عنوان و نام پدیدآور : روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن/ تالیف حسین بن علی بن محمد بن احمد الخزاعی النیشابوری مشهور

به ابوالفتوح رازی، به کوشش و تصحیح محمدجعفر یاحقی، محمد مهدی ناصح.

مشخصات نشر : مشهد: آستان قدس رضوی، بنیاد پژوهش‌های اسلامی، ۱۳ - .

یادداشت : فهرست نویسی براساس جلد شانزدهم، چاپ ۱۳۶۵.

یادداشت : ج. ۳ (چاپ: ۱۳۷۰).

یادداشت : ج. ۵ (چاپ: ۱۳۷۲).

یادداشت : ج. ۷ (چاپ اول: ۱۳۷۵).

یادداشت : ج. ۹ (چاپ: ۱۳۶۶).

یادداشت : ج. ۱۸ (چاپ اول: ۱۳۷۵).

یادداشت : ج. ۱۹ (چاپ اول: ۱۳۷۵).

یادداشت : ج. ۲۰ (چاپ اول: ۱۳۷۵).

یادداشت : عنوان دیگر کتاب " تفسیر ابوالفتوح رازی. "

عنوان دیگر : تفسیر ابوالفتوح رازی.

موضوع : تفاسیر شیعه - قرن ۶ق.

موضوع : نثر فارسی - قرن ۶ق.

شناسه افزوده : یاحقی، محمدجعفر، ۱۳۲۶-، مصحح

شناسه افزوده : ناصح، محمد مهدی، ۱۳۱۸ -، مصحح

شناسه افزوده : آستان قدس رضوی. بنیاد پژوهش‌های اسلامی

رده بندی کنگره : BP۹۴/۵/الف ۹۲ ۱۳۰۰ ی

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۱۷۲۶

شماره کتابشناسی ملی : م ۶۵-۲۰۲۲

شماره جلد : ۶ صفحه : ۹

[سوره النساء (۴): آیات ۶۲ تا ۷۰]

[اشاره]

فَكَيْفَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ ثُمَّ جَاءُوكَ يَحْلِفُونَ بِاللَّهِ إِنْ أَرَدْنَا إِلَّا إِحْسَانًا وَتَوْفِيقًا (۶۲) أُولَئِكَ الَّذِينَ يَعْلَمُ اللَّهُ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ وَعِظْهُمْ وَقُلْ لَهُمْ فِي أَنْفُسِهِمْ قَوْلًا بَلِيغًا (۶۳) وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا

أَنْفُسِهِمْ جَاؤُكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا (۶۴) فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَزَجًا مِّمَّا قُضِيَتْ وَ يُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا (۶۵) وَ لَوْ أَنَا كَتَبْنَا عَلَيْهِمْ أَنْ اقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ أَوْ اخْرَجُوا مِنْ دِيَارِكُمْ مَا فَعَلُوهُ إِلَّا قَلِيلٌ مِنْهُمْ وَ لَوْ أَنَّهُمْ فَعَلُوا مَا يُوعَظُونَ بِهِ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ وَأَشَدَّ تَثْبِيتًا (۶۶)

وَ إِذَا لَأَتَيْنَاهُمْ مِنْ لَدُنَّا أَجْرًا عَظِيمًا (۶۷) وَ لَهَدَيْنَاهُمْ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا (۶۸) وَ مَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَ الرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَ الصِّدِّيقِينَ وَ الشُّهَدَاءِ وَ الصَّالِحِينَ وَ حَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا (۶۹) ذَلِكَ الْفَضْلُ مِنَ اللَّهِ وَ كَفَى بِاللَّهِ عَلِيمًا (۷۰)

«۲»

[ترجمه]

چگونه بود چون برسد به ایشان مصیبتی به آنچه در پیش افگنه دستهایشان، پس آیند به تو، سوگند می‌خورند به خدای، که ما نخواستیم مگر نیکویی و توفیق.

ایشان آناند که داند خدای آنچه در دل ایشان است، بگرد از ایشان «۳» و پند ده ایشان را و بگو ایشان را «۴» در نفسهای ایشان سخنی رسیده.

و نفرستادیم ما هیچ پیغامبری مگر تا طاعتش دارند «۵» به فرمان خدا، و اگر ایشان چون بیداد کردند بر خود به تو آمدندی و آموزش خواستندی از خدای و آموزش خواستی برای ایشان پیغامبر، یافتندی خدای را توبه پذیر و بخشاینده.

نه به خدای تو که ایمان ندارند تا به حاکم کنند تو را در آنچه خلاف بود میان ایشان، پس نیابند در خویشتن تنگی از آنچه حکم کرده باشی و بسپارند سپردنی «۶».

(۱). اساس، وز، مت، آج، لب، مر، لت: ندارد، از تب افزوده شد.

(۲). اساس، تب: جاء وک.

(۳). آج، لب: پس اعراض کن از عقوبت کردن ایشان.

(۴). اساس و بگوی، با توجه به وز و تب زاید می‌نماید.

(۵). اساس مگر، با توجه به وز و تب زاید می‌نماید. [...]

(۶). آج، لب: و گردن نهند فرمان را گردن نهادنی.

صفحه : ۲

و اگر ما بنویسیم بر ایشان که بکشید خود را یا بیرون شوی «۱» از سراهای خود «۲»، نکنند مگر اندکی از ایشان، و اگر ایشان بکنند آنچه پند می‌دهند ایشان را به آن، باشد بهتر «۳» ایشان را و سخت [تر] «۴» بر جای بودنی.

پس ما بدهیم ایشان را از نزد ما مزدی بزرگ.

و راه نمایم «۵» ایشان را راه راست.

هر که «۶» فرمان برد خدای را و پیغامبر را، ایشان با آنان باشند که انعام کرد «۷» برایشان خدای «۸» از پیغامبران و راست گویان و شهیدان «۹» و نیکان و نکو باشند ایشان همراه «۱۰».

آن فضل است از خدای و بس است خدای دانا.

قوله: فَكَيْفَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ «كيف» سؤال عن «۱۱» حال باشد و معنی او استفهام بود، و اینکه جا تقریر و تعجیب است. و در موضع او دو قول گفته‌اند «۱۲»: یکی رفع به خبر ابتدا، ای فکیف [۳۲۲-پ]

صنیعهم اذا اصابتهم مصیبة.

بِمَا قَدَّمْت أَيْدِيَهُمْ، وَ التَّقْدِيرُ: الإِسَاءَةُ صَنِيعُهُمْ بِالْجُرْأَةِ فِي كَذِبِهِمْ أَمْ الإِحْسَانَ بِالتَّوْبَةِ. وَ «كَيْف» چُونِ دَرِ جَايِ خَبَرِ اِبْتِدَا بَاشَدُ لَا بَدَ مَقْدَمٌ بُوَدُ بَرِ اِبْتِدَا، بَرَايِ اَنْ كِه

(۱). اساس: شدي، با توجه به وز تصحيح شد، تب: شويد، آج، لب: بيرون آيند.

(۲). تب: سرايهاتان.

(۳). اساس، مت است، با توجه به وز و تب زايد مي نمايد.

(۴). اساس، مت: ندارد، با توجه به وز و تب افزوده شد.

(۵). آج، لب: راه نموديمي.

(۶). تب، آج، لب: و هر كه.

(۷). آج، لب: نيكوبيي كرد.

(۸). وز، تب، آج، لب: خدای برايشان.

(۹). آج، لب: كشته شدگان در راه خدای.

(۱۰). آج، لب: اينان رفيقان در راه دين.

(۱۱). تب: از.

(۱۲). مت، آج، لب: گفتند.

صفحه : ۳

استفهام را صدر كلام باشد. و گفته اند: محلّ او نصب است، و تقدير آن كه: كيف يَكُونُونَ أَمْ مَصْرَبِينَ «۱» أَمْ تَائِبِينَ. و در معنی «مصیبت» در آیت دو قول گفتند: یکی «۲» آیت در عبد الله أبي سلول «۳» آمد، و مصیبت «۴» آن مذلت بود كه به او رسيد چون از غزاه بنی المصطلق باز آمدند در وقعتی كه آن را مریسج گفتند، و سورة المنافقين در شأن او فرود آمد و او در عذر و خشوع گرفت «۵»- و قصه آن «۶» در سورة المنافقين بيايد- إن شاء الله. آنكه بيامد و سوگند خورد كه او به آنچه گفت از میان آن دو گروه جز احسان و توفيق نخواست.

قولى دگر آن است كه: چون وفاتش نزديك رسيد، مصیبت آن است كه بيامد و رسول را گفت: يا رسول الله؟ مرا از پيراهنهای خاص تو «۷» یکی ده مرا «۸» تا تبرك را در پوشم تا مرا امانی باشد از دوزخ. چون او را گفتند: تو منافقى، و اينكه نه از اعتقاد مى گویی، و اينكه به نفاق مى گویی، سوگند خورد بر اينكه كه من از اينكه جز توفيق و احسان «۹» نمى خواهيم، و اينكه قول على بن الحسين مغربى است.

بعضی دگر گفتند: مراد به «مصیبت»، كشتن آن مرد بود كه عمر بن الخطاب بكشت او را «۱۰»، آنكه اولیای خون او آمدند و طلب ديت كردند و سوگند خوردند كه ما را غرض در اينكه إطفاء نائره است، و ما طلب صلاح مى كنيم و إلهما احسان و توفيق نمى خواهيم.

قولى ديگر آن است كه: آیت بر عموم است، و مراد مصیبتى معین نیست، يعنى هر كه كه ايشان را نكبتى رسد و نعمتى، اعتبار بر نگیرند و از سوگند دروغ خوردن باز نايستند، و آنچه بخلاف راستی به ظاهر وفاق و باطن نفاق كنند بر آن سوگند خورند كه ما به اينكه جز احسان و صلاح و صواب نخواستيم، حق تعالى تكذيب ايشان كرد به

(۱). مر: یکنونون مصرین، چاپ شعرانی (۳/ ۴۲۷): یکنونون أمصرین. [.....]

(۲). مت، تب آن که.

(۳). مت: عبد الله بن ابي سلول.

(۴). آج، لب او.

(۵). مر: در عذر و خشوع رفت.

(۶). تب، آج، لب: او.

(۷). مر: خود.

(۸). وز، آج، لب: یکی مراده، مر: به من ده.

(۹). وز، مت، تب، آج، لب، مر: احسان و توفیق.

(۱۰). وز، مت، تب، آج، لب، مر: او را بکشت.

صفحه : ۴

آنچه گفتند، گفت: **أُولَئِكَ الَّذِينَ يَعْلَمُ اللَّهُ مَا فِي قُلُوبِهِمْ**، ایشان آنانند که خدای تعالی داند آنچه در دلهای ایشان [است] «۱». و «اولئك» اشارت است به آن منافقان که ذکر ایشان در آیت اول رفت. حق تعالی گفت: یا محمّد؟ از ایشان اعراض کن و بگرد [و بر] «۲» ایشان اقبال مکن. **وَعَظَمُهُمْ**، و برای اعدار و انذار و حجّت ایشان را وعظ کن و پند ده به زبان، و عقوبت مکن ایشان را. **وَقُلْ لَهُمْ فِي أَنْفُسِهِمْ قَوْلًا بَلِيغًا**، بعضی گفتند مراد آن است که: ایشان را به قتل بترسان اگر توبه نکنند. ضحاک گفت: ایشان را بر ملاء وعظ کن و در سرّ قولی بلیغ گوی که ایشان را زجر کند «۳» در مستقبل از مثل اینکه بعضی دگر گفتند: اعراض «۴» عن قبول عذرهم، عذرشان میپذیر که دروغ می گویند، و پند ده ایشان را و بلیغ گوی، و معنی آن که: اگر آنچه در دل داری اظهار کنی، بفرمایم کشتن شما را «۵».

آنکه حق تعالی غرض و حکمت خود در بعثت انبیا بگفت که: **وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ**، و اینکه «من» زیادت است، و لکن در او معنی هست و آن مبالغت است و تأکید در نفی، چنان که گویی: ما جانی من احد، تا مستغرق جنس باشد در نفی، یعنی هیچ پیغامبر را نفرستادیم «۶» **إِلَّا** برای آن تا طاعتش دارند و فرمانش برند. **يَاذَنْ** الله، ای بأمر الله، به فرمان خدای که طاعت ایشان بر خلقان واجب کرد، نظیره قوله تعالی: **وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تَمُوتَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ** «۷» **وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تَمُوتَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ** «۸» **وَمَا هُمْ بِضَارِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ** «۹» **وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا،** و اگر ایشان چون بر خویشان ظلم کردند.

مفسران گفتند: بتحاكمهم «۱۰» **إِلَى الطَّاعُوتِ**، به آن که به حکومت بر طاعوت رفتند.

و ظلم ایشان را بر خود دو معنی بود: یکی از جهت لغت، و دگر «۱۱» از جهت

(۲-۱). اساس: ندارد، با توجه به وز، مت، تب افزوده شد.

(۳). مر: کنند.

(۴). کذا: در اساس، وز، مت، تب، با توجه به آج، لب و مر تصحیح شد.

(۵). مر: بفرمایم بستن شما را و بکشند.

(۶). مر الا ليطاع. [.....]

(۷). سوره آل عمران (۳) آیه ۱۴۵.

(۸). سوره یونس (۱۰) آیه ۱۰۰.

(۹). سوره بقره (۲) آیه ۱۰۲.

(۱۰). اساس، وز، مت: یتحاکمهم، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۱۱). آج، لب: و یکی.

صفحه: ۵

اصطلاح. اما از جهت لغت معنی آن بود که ایشان چون نقصان حظ خود کردند از ثواب به آنچه کردند [که اگر نکردند ایشان را ثواب بودی، و «ظلم» در لغت نقصان باشد. در وجه دوم تا چون ایشان نفس خود را اصرار کردند و به آنچه کردند] «۱» استجلاب مضرت عقاب کردند، پس بمنزله ظالم نفس خود بودند، اگر آنکه که اینکه کردند به تو آمدندی و عذر خواستندی و طلب مغفرت کردند [ی] «۲» از خدای و از دل استغفار و توبه کردند «۳» و رسول - علیه السلام - برای ایشان استغفار کردی، ایشان خدای را توبه پذیرنده و بخشاینده یافتند «۴»، یعنی خدای تعالی چنین بودی تا اگر وجدان و ادراک «۵» بودی جز چنین نبودی، برای آن که ادراک تعلق به مدرک که «۶» دارد علی ما هو به دارد، پس اینکه کنایت باشد از آن که خدای - جل و عز - جز چنین «۷» که گفت «۸» از توّابی و رحیمی نیست با تائبان و مستغفران چون از سر توبه و اخلاص استغفار کنند، و از حق آن که او استغفار کند آن است که اول در دل توبه کند از ندم و عزم که گفتیم، پس به زبان استغفار کند چه اگر به اصرار کند «۹» به دل و زبان استغفار کند، چنان بود که رسول - علیه السلام - گفت:

المصّر علی ذنبه المستغفر بلسانه کالمستهزیء برّبه

، گفت: آن که به زبان استغفار کند [۳۲۳- ر]

و به دل اصرار کند، او بر خدای فسوس «۱۰» می دارد.

حسن بصری گفت: آیت در حق دوازده مرد منافق آمد که با یکدیگر بر نفاق اتفاق کردند و خدای تعالی رسول را - علیه السلام - خیر داد، گفت: در میان شما که حاضرانید «۱۱» دوازده مرد بر کاری نفاق اتفاق کردند، و خدای تعالی مرا خیر داد «۱۲». اگر

(۱). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۲). اساس، وز: ندارد، با توجه به مت و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۳). آج، لب، مر از خدای.

(۴). تب، آج، لب، مر: یافتندی.

(۵). آج، لب، مر بر او روا.

(۶). آج، لب: مدرکه.

(۷). اساس نبودی برای آن که ادراک تعلق به مدرک که دارد، که با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها زائد و تکراری می نمود و حذف گردید.

(۸). کذا: در اساس، مت، دیگر نسخه بدلها: چنین که گفت.

(۹). آج، لب، مر: ندارد. [.....]

(۱۰). مر: افسوس.

(۱۱). آج، لب: حاضرانی / حاضرانید.

(۱۲). مر و.

صفحه: ۶

برخیزند و استغفار کنند و عذر خواهند و توبه کنند، من برای ایشان شفاعت کنم.

برنخاستند» (۱) تا رسول - علیه السّلام - هر دوازده» (۲) را به نام و نسب» (۳) برخواند و رسوا کرد، آنگاه گفتند: یا رسول الله؟ برای ما استغفار کن، خدای تعالی آیت فرستاد که: اگر اول که آن کردی» (۴) بیامده بودی» (۵) و توبه کرده» (۶)، من بیامرزیدمی شما را. اکنون پس از اینکه شما را بر من جاهی» (۷) نیست، و بر رسول من جای نیست. رسول - علیه السّلام - بفرمود تا ایشان را از مسجد بیرون کرد» (۸) و دگر ایشان را پیش خود رها نکرد» (۹). و در آیت دلیل است بر بطلان مذهب مجبّره از آن جا که خدای تعالی گفت به «لام» غرض که: غرض من در بعثت رسولان» (۱۰) است» (۱۱) تا همه خلائق طاعت او دارند، نه آن که بعضی طاعت» (۱۲) دارند و بعضی عاصی شوند. و مذهب مجبّره آن است که: خدای تعالی از مطیعان طاعت می‌خواهد و از عاصیان معصیت، بل مطیعان به خواست او طاعت می‌دارند و عاصیان به ارادت او عصیان می‌کنند برای آن که بنزدیک ایشان ارادت موجب، مراد باشد. و در خبر می‌آید» (۱۳) از امیر المؤمنین - علیه السّلام - که او گفت: چون رسول را - علیه السّلام - دفن کردیم و سه روز بر آمد، اعرابی بیامد و به سر گور رسول آمد و به» (۱۴) سر گور درافتاد و می‌گریست و از آن خاک تربت رسول بر سر می‌ریخت و می‌گفت:

یا رسول الله؟ آنچه گفتم بشنیدم و بگریدم، و آنچه از خدایها گرفتم ما از تو بواجبها نگرفتیم» (۱۵) و از جمله آنچه خدای بر تو انزله کرد اینکه بود که: وَ لَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاؤُكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَ اسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا.

(۱). مر و توقّف کردند. رسول - علیه السلام - چند بار گفت.

(۲). مر کس.

(۳). وز، تب، آج، لب: نسبت.

(۴). تب: کردید، مر: کردند.

(۵). تب: بیامده بودید، مر: بیامدند.

(۶). مر: توبه کردند.

(۷). مت، آج، لب، مر: جای.

(۸). کذا: در اساس، وز، مت، تب و دیگر نسخه بدلها: بیرون کردند.

(۹). آج، لب: پیش خود راه نداد.

(۱۰). تب، آج، لب، مر آن.

(۱۱). مر که. [...]

(۱۲). آج، لب، مر او.

(۱۳). مر: خبری آمد.

(۱۴). مر: بر.

(۱۵). آج، لب: باز نگرفتیم، مر: فرا نگرفتیم.

صفحه ۷

و من بر خویشان ظلم کردم و آمده‌ام تا تو برای من استغفار کنی یا رسول الله. از گور آواز آمد: قد غفر لک، بیامرزیدند تو را ای گوینده.

قوله: فَلَا وَ رَبِّكَ - الایة از مفسران بعضی گفتند: آیت در زبیر آمده و خصمی که او را بود. و در نام او خلاف کردند» (۱). صالحی

گفت: ثعلبۀ بن حاطب، و دیگران گفتند: حاطب بن ابی بلتعہ (۲)، ایشان به حکومت پیش رسول آمدند در آبی که از رود می آمد، و زمین زبیر بالای زمین اینکے مرد بود. رسول - علیه السلام - بر طریق مسامحه گفت: یا زبیر تو زرع خود را آب بده و آب به او رها کن. مرد را از آن خوش نیامد، گفت: آن کان ابن عمّتک قلت هذا، اینکے برای آن گفتی که او پسر عمّه تو است!

رنگ (۳) رسول بگردید، زبیر را گفت: ای زبیر؟ آنچه حق تو است از آب بخور تمام، و بستان و جای خود تا به دیوار پر آب بدار که اینکے حق تو است، چون حق خود تمام خورده باشی آنکے آب رها کن. و آنچه اول گفت، بر طریق مسامحه گفت تا جانب آن مرد را مراعات کند (۴) بر طریق شفاعت و مساهله زبیر با او. چون مرد آن اساءت ادب کرد، رسول - علیه السلام - گفت: چون مرد به اینکے ابلهی است که نمی داند که من جانب او بهتر مراعات (۵) می کنم (۶)، زبیر را گفت: اکنون برو حق خود تمام بخور از آب و آنکے رها کن، و اینکے حکمی شرعی بود بحق.

ایشان از پیش رسول بیامدند به مقداد بگذشتند. مقداد گفت: یا با بلتعہ؟ حکم که را بود! مرد گفت: قضی لابن عمّته علی، برای پسر عمّه یش (۷) حکم کرد و لب بر پیخت (۸) به طریق استهزاء. جهودی نشستہ بود آن بدید، گفت: عجباً لهؤلاء، عجب است کار اینان، می گویند: ما گواهی می دهیم که اینکے مرد رسول خداست، آنکے او را متهم می دارند در حکمی که می کند به خدایی خدا، که ما در عهد موسی گناهی کردیم، آمدیم تا توبه کنیم، موسی ما را گفت: توبه شما آن است که خود را بیاید

(۱). وز: خلاف کرد.

(۲). آج، لب، مر: حاطب بن ابی ربیعہ.

(۳). وز، تب، آج، لب، مر روی.

(۴). مر: کرده باشد.

(۵). مر: رعایت.

(۶). آج، لب، مر که جانب زبیر را.

(۷). مت: عمّیش، تب، آج، مر: عمّه اش، لب: عمّش.

(۸). اساس، وز، مت، آج، لب، مر: آب بریخت، با توجّه به تب تصحیح شد.

صفحه : ۸

کشتن. ما تیغ برداشتیم و در یکدیگر نهادیم تا هفتاد هزار مرد کشته شد (۱) در طاعت خدای - عزّ و جل - تا از ما راضی شد. ثابت بن قیس بن شماس حاضر بود، گفت: و الله که اگر رسول - علیه السلام - می (۲) فرماید که خود را بکش، من در کشتن خود هیچ توقّف نکنم، و خدای تعالی از من داند که راست می گویم، خدای تعالی اینکے آیت فرستاد و آیت دیگر که از پس آن است الی قوله: إِلَّا قَلِيلٌ (۳)، یعنی ثابت بن قیس بن شماس.

مجاهد و شعبی گفتند: آیت در بشر منافق آمد و آن مرد جهود که به حکومت پیش رسول رفتند و عمر او را بکشت - و قصّه آن برفت.

قوله: فَلَا وَرَبِّكَ - در «لا» چند قول گفتند: بعضی گفتند معنی آن است که:

لیس الأمر کما زعموا، اینکے کار نه چنان است که ایشان گفتند.

قولی دگر آن است که: «لا» ایذان و اخبار می کند به آن که از پس او نفی خواهد آمدن، و هو قوله: لَا يُؤْمِنُونَ، چنان که ما گوئیم: نه چنین نیست، آنکے گفت: وَرَبِّكَ، قسم از سر گرفت، و لا - يُؤْمِنُونَ، به جواب قسم کرد و آن «لا» در پیش افگند تا تنبیه باشد بر اینکے نفی و مؤکد اینکے بود.

قولی دگر آن است که: «لا» صله است، نحو قوله: لا أقسم بيوم القيامة (۴) - و هذا أضعف الوجوه.

حق تعالی گفت: نه چنین نیست (۵) که ایشان گمان بردند به خدای تو که ایشان ایمان نیاورده باشند، و ایمان ایشان درست نباشد تا آنکه که تو را به حاکم کنند در آن خلافی [۳۲۳-پ]

که میان ایشان باشد، آنکه به آن حکم که تو کرده باشی راضی باشند، و در نفس خود از آن حرجی و ضیقی نیابند. و قوله: شجر، ای مختلف و تشاجر الرّجلان إذا اختلفا و تخصّصا، و درخت را شجر برای اینکه خوانند لالتفاف اغصانه، و الشّجیر الخصیم، قال (۶):

ألفيتني هسّ الیدی ن بمری قدحی أو شجیری

لأنّه يشاجرہ فی القمار، و يقال: لعصی الیهودج: شجار، و تشاجر الرّماح

(۱). وز، تب، آج، لب: شدند، مر: شدیم.

(۲). وز، تب، آج، لب، مر: مرا. [.....]

(۳). تب، آج، لب منهم.

(۴). سوره قیامت (۷۵) آیه ۱.

(۵). مر: چنین است.

(۶). تب شعر، چاپ شعرانی (۳/ ۴۳۱) المتنخل.

صفحه ۹ :

اختلافها، قال (۱):

نفسی فداءك و الرّماح شواجر و القوم فی ضنك اللّقاء قیام

ثمّ لا یجدوا فی أنفسهم، معنی آن است که تا رضای تو بر هوای خود اختیار نکنند و تسلیم نکنند و انقیاد نمایند، اگر چه به زبان گویند مؤمنین مؤمن نباشند، و ایمانی (۲) درست نبود ایشان را.

و لو أنّا کتبنا علیهم، و اگر ما برایشان نویسیم که خویشان را بکشی (۳)، یعنی فریضه کنیم بر ایشان چنان که بر بنی اسرائیل کردیم. أو اخرجوا من دياركم، یا هجرت کنی (۴) و خانه‌های خود رها کنی (۵). ما فعلوه، نکنند، و «ها» راجع است با قتل لآنه اشد، یا راجع است الی کلّ واحد منهما، یا راجع است الی امثال المأمور به فیهما.

إلّا قلیل منهم، رفع او بر فاعلیت است و «إلّا» چون حشو است در لفظ و اگر چه از روی معنی فایده او برجاست، و آن استثناء است (۶)، و اگر گویند: از روی معنی فاعل است بر حقیقت هم روا بود، برای آن که معنی ما جاءنی الّا زید، آن است که جاءنی زید لا غیر، و کذا ما رأیت الّا زیدا، و ما مررت الّا بزید.

و اگر گویند: اینکه استثناء منقطع است به وجهی روا بود، برای آن که آنان که اینکه نکنند اُعنی قتل نفس و سرای مسکون (۷) رها کردن مباین و مخالف باشند در دیانت و اعتقاد مؤمنان را، و اگر گویند: متصل است، روا باشد برای آن که به ظاهر اهل یک ملتند و کلمه اسلام می گویند. دگر آن که، خدای تعالی گفت: «منهم»، و گفتند: آیت در ثابت بن قیس بن شماس آمد، و مراد به «قلیل» اوست چنان که پیش از اینکه برفت. و ابن عامر خواند: الّا قلیلا، و در مصحف اهل شام چنین است، و نصب او بر استثنا بود برای آن که در استثنا غیر موجب هر دو وجه رواست (۸)، و اگر گویند: حمل بر استثنای منقطع کرده است بعید نباشد.

(۱). تب شعر.

(۲). آج، لب: ایمان.

(۳). تب: بکشید.

(۴-۵). تب، مر: کنید.

(۶). اساس، مت و اگر گویند از روی معنی فایده او برجاست، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها زاید می نماید.

(۷). مر: سکون.

(۸). تب: روا بود.

صفحه : ۱۰

حسن بصری و مقاتل گفتند: چون اینکه آیت آمد، عمّار یاسر و عبد الله مسعود و جماعتی گفتند- و اگر چه اندک بودند- که: به خدای «۱» اگر خدای و رسول ما را بفرمایند که خود را «۲» بکشیم و خانه‌ها را کنیم و برویم.

اینکه حدیث به رسول- علیه السلام- رسید، گفت:

ان من امتی رجالا الایمان أثبت فی قلوبهم من الجبال الرّواسی

، از امت من مردانی «۳» هستند که ایمان در دل «۴» ایشان از کوهها ثابت تر و محکمتر است.

ابن کثیر و نافع و ابن عامر و کسائی خواندند: «أن اقلوا»، «او اخرجوا»، بالضم فیهما «نون» و «واو» بضم، و عاصم و حمزه هر دو مکسور خواندند، و ابو عمرو «۵» «واو» «۶» مضموم خواند و «نون» مکسور. آنان که هر دو مضموم خواندند، اتباع کردند ضمّه را به ضمّه، و آنان که هر دو مکسور خواندند بر اصل تحریک التقاء ساکنین حمل کردند که آن کسره باشد. و ابو عمرو «نون» بر اصل التقاء ساکنین به کسر رها کرد و ضم در «واو» برای نسبت آورد که «واو» اخت ضمّه است.

و لَوْ أَنَّهُمْ فَعَلُوا مَا يُوعَظُونَ بِهِ، حق تعالی گفت: اگر آنچه فرمودم از قتل نفس و رها کردن نشیمن سخت بود برایشان و اندکی مردم به جای آوردند، اکنون آنچه کم از آن است که ایشان را از آن «۷» وعظ کردند، اگر «۸» به جای آرند ایشان را بهتر باشد.

وَأَشَدُّ تَثْبِيتًا، در او دو قول گفتند: یکی آن که معنی «۹» آن است که ثابت تر و پای بر جایتر در باب اعتقاد [و بصیرت برای آن که اعتقاد] «۱۰» حق «۱۱»، از سر دلیل و حجّیت اعتقادی «۱۲» علمی باشد مقتضی سکون نفس، به خلاف اعتقاد جهل و تقلید و تنحیت «۱۳» که نفس به آن مضطرب باشد. و قولی دگر آن که مراد به ثبات نفع ثواب

(۱). مر که.

(۲). مر بکشی که.

(۳). مر: مردمانی. [.....]

(۴). مر: دلها.

(۵). مر: ابن عمرو.

(۶). مر را.

(۷). وز، تب، آج، لب، مر: را به آن.

(۸). مر ایشان.

(۹). مر: معنی اش.

(۱۰). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۱۱). مر که.

(۱۲). تب، آج، لب: اعتقاد.

(۱۳). تب: به تنحیت.

صفحه : ۱۱

است، یعنی ثواب خدای تعالی و نفع آن بهتر باشد ایشان را از نفع دنیا، که اینکه منقطع بود و آن دایم. و قوله: و اذا لآتیناهم، بیان کردیم که: «اذا» جواب باشد و جزاء «۱» عطف است علی جواب «لو»، من قوله: «لکان خیرا لهم»، یعنی اگر آنچه گفتند و پند دادند ایشان را به آن بکردندی ایشان را به بودی، و پس ما ایشان را بدادمانی «۲» از نزدیک ما مزدی عظیم، یعنی ثواب خدای و بیرون از آن که تخصیص داد ثواب را به آن که از نزدیک اوست تا به شرف و کرامت مختص باشد، چون قدیم - جل - جلاله - تولای آن کند «۳» به خودی خود، گفت: عظیم است، و چگونه عظیم نباشد آن که تعظیم و تبجیل او با آن مقرون باشد؟ و به بقای او بماند «۴»، حیات بلا موت و عز بلا ذل.

و لَهْدَیْنَاهُمْ صِرَاطًا مُسْتَقِیْمًا، یعنی الطافی کنیم با ایشان که به آن الطاف ثابت کنند و بر راه راست که ره اسلام است بباشند و بمانند، نحو قوله تعالی: اهدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِیْمَ «۵»، و اینکه اولتر است از آنچه ابو علی گفت که: مراد الأخذ بهم فی طریق الجنَّة، برای آن که تکرار باشد. دگر آن که چون در اول آیت بگفت که: من ایشان را ثواب دهم و نعیم بهشت، در آخرت «۶» بر سیل عطف چیزی گوید که کم از آن باشد از هدایت و ره بهشت لایق نباشد.

قوله: وَ مَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَ الرَّسُولَ [۳۲۴- ر]

فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ، بعضی مفسران گفتند: اینکه آیت در ثوبان آمد مولای رسول - علیه السلام - و او پیغامبر را سخت دوست داشتی «۷». روزی در آمد گونه «۸» بگشته و اثر حزن و کأبت «۹» بر روی او ظاهر، رسول - علیه السلام - او را گفت: تو را چه بوده است! گفت: یا رسول الله؟ مرا هیچ رنج نبود الا یاسه «۱۰» دیدار تو، آنکه اندیشه کردم که فردای قیامت حال من از هر دو «۱۱» بیرون نبود: یا اهل بهشت باشم، [یا اهل دوزخ، و هرگز روی تو نبینم. و اگر از

(۱). مر اینکه جا.

(۲). آج، لب: بدادمی.

(۳). آج، لب: آن کرد.

(۴). آج، لب و. [.....]

(۵). سوره فاتحه الكتاب (۱) آیه ۶.

(۶). تب، آج، لب: در آخر آیت، مر: لایق نباشد در آخر آیت.

(۷). وز، تب، آج، لب و از او صبر نداشتی، مر و بی او صبر نداشتی.

(۸). مر او.

(۹). مر: اندوه.

(۱۰). مر: الا نادیدن.

(۱۱). وز، تب، آج، لب، مر: از دو.

صفحه : ۱۲

اهل بهشت باشم] «۱» منزله و جای من آن جا نبود که جای تو باشد، تو را نبینم. خدای تعالی اینکه آیت فرستاد، و رسول - علیه

السلام- گفت: به آن خدای که جان من به فرمان اوست که هیچ بنده‌ای مؤمن نباشد و ایمان او درست نبود تا مرا از جان خود و «۲» پدر و مادر و اهل و ولد خود دوست تر ندارد، و بعضی گفتند: جماعتی از صحابه بودند که اینکه گفتند، و خدای اینکه آیت برای ایشان «۳» فرستاد. و اگر بر عموم حمل کنند اولیتر باشد، برای آن که فایده‌یش «۴» بیشتر بود و برای آن که «من» اسمی است متضمن معنی شرط را، و چون شرط حاصل آمد لا بدّ جزا باید تا با آن بود. حق تعالی گفت: هر که طاعت خدای دارد و طاعت رسول «۵»، ایشان فردا با آنان باشند که خدای را برایشان نعمت است، آنکه به «من» تبیین بیان کرد ایشان را، گفت: مِنَ النَّبِيِّينَ، از پیغامبران و صدیقان و شهیدان و نیکان و رفاقت و صحبت ایشان نیک چیز است «۶» و نکو «۷»، بیان کردیم که: لفظ نبی از نبوت مشتق است و هی الزّفة، و اینکه اولیتر است از قول آن کس که او گفت: من النّبأ، و هو الخبر، برای آن که باتّفاق اینکه لفظ مدح است، و در خبر دادن هیچ مدح نیست. و دگر آن که فعلیل از ثلاثی آید، از مزید نیاید، و فعل از آن «أنبأ» و «نبأ» باشد. دگر آن که رسول- علیه السلام- گفته است:

لا تنبزو باسمى

، اى لا تهمزوا، نام من به همز «۸» مگوی «۹»، هم اینکه معنی خواسته است که اشارت کردیم با او تا از «نبوت» باشد، از «نبأ» نباشد. و الصّدیق، الكثير [الصدق] «۱۰»، و الذی ذلک «۱۱» من عادتته، کالسکیر و الخمیر و الشّریب. و در شهید دو قول گفتند: یکی آن که قام بشهادة الحق، که او به شهادت و گواهی حق ایستاده باشد تا او را بکشتن «۱۲»، و دیگر آن است که فردای قیامت از جمله

(۱). اساس، وز، مت، تب، آج، لب: ندارد، با توجه به مر و سیاق عبارت افزوده شد. اساس به جای اینکه عبارت در حاشیه، و وز در متن آورده است: که استیما معلما علیه فی الاصل.

(۲). مر از.

(۳). مت: برایشان.

(۴). تب، مر، لب: فایده‌اش.

(۵). تب: طاعت خدا و طاعت رسول دارد.

(۶). کذا: در اساس، وز، مت، تب، آج، لب، مر: خیر است.

(۷). وز، تب، آج، لب و. [...]

(۸). آج، لب، مر: همزه.

(۹). تب، آج، لب، مر: مگویید.

(۱۰). اساس، مت: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۱۱). مت: ذاک.

(۱۲). کذا: در اساس، وز، مت، تب، آج، لب: بکشند، مر: بکشتند.

صفحه : ۱۳

گواهان خدای باشد- جل جلاله- كما قال تعالى: وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسِيطاً لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ «۱»، اینکه دو قول از گواهی است. و بر اینکه قولها فعلیل به معنی [فاعل باشد، و معنی دگر محتمل است، و آن آن است که: شهده الملائكة، فرشتگان به قتل او و وفات او حاضر باشند، و بر اینکه قول فعلیل به معنی «۲» مفعول باشد، و صلاح استقامت نفس باشد در حسن عمل، و مصلح مقوم نفس خود یا کار دیگری باشد.

وَ حَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا، نصب او گفتند بر تمییز است، و اولیتر آن بود که بر حال باشد. اما آن که چرا لفظ واحد گفت، با آن که ذوا الحال «۳» جمع اند، چند قول گفتند: یکی آن که ذهب به مذهب الفعل، و الفعل لا یشئی و لا یجمع. یکی آن که رجوع بالوصف إلى کل واحد منهم. قولی دگر آن است که: عرب اینکه جنس را چون نصب کنند بر حال یا تمییز، آن جا هم واحد گویند «۴» هم جمع، قال الله تعالی: ثُمَّ يُخْرِجُكُمْ طِفْلًا «۵». و قالوا: لله درهم فارسا، و هؤلاء من احسن الناس وجها أو «۶» سیره و طریقه، و یقولون أيضا: فرسانا و وجوها. قولی «۷» دگر آن است که: لفظ واحد به جای جمع نهاد، نحو قوله: وَ يُؤَلِّونَ الدُّبُرَ «۸»، و: يَنْظُرُونَ مِنْ طَرَفٍ خَفِيٍّ «۹»، قال الشاعر «۱۰»:

نصبن الهوى ثم ارتمين قلوبنا باعين اعداء و هن صدیق

اراد اصدقاء، و اصل کلمه من الرفق باشد. و فعیل به معنی مفاعل باشد، کالاکیل و التّدیم و الجلیس و الصّدیق.

و در متناول «۱۱» آیت سه قول گفتند: یکی عکرمه گفت مراد به پیغامبران محمد مصطفی است - صلی الله علیه و آله - و به صدیقان ابو بکر صدیق «۱۲»، و به شهداء عمر و

(۱). سوره بقره (۲) آیه ۱۴۳.

(۲). اساس و مت: افتادگی دارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۳). مت، آج، لب، مر: ذو الحال.

(۴). وز، تب، آج، لب، مر و.

(۵). سوره غافر (۴۰) آیه ۶۷.

(۶). وز: و.

(۷). مت، آج، لب، مر: و قولی.

(۸). سوره قمر (۵۴) آیه ۴۵.

(۹). سوره شوری (۴۲) آیه ۴۵. [...]

(۱۰). تب شعر.

(۱۱). تب: تأویل، آج: متأول.

(۱۲). آج، لب، مر: به صدیقان علی بن ابی طالب و حمزه و جعفر.

صفحه: ۱۴

عثمان و علی «۱»، و به صالحان باقی صحابه.

وَ حَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا، اینکه وصف و حال ایشان است در حسن صحبت، و بعضی دگر مفسران گفتند: آیت بر عموم است، مراد جمله انبیا و صدیقان و شهیدان و صالحانند.

و در تفسیر اهل البیت - علیهم السلام - چنین آمد از محمد بن علی الباقر که:

مراد به پیغامبران محمد مصطفی است، و به صدیقان علی ابو طالب «۲» است، و به شهیدان حسن و حسین، و به صالحان ده «۳» از فرزندان حسین از زین العابدین تا به حسن عسکری. وَ حَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا، مهدی امت است.

و در خبر است که: یک روز ابو ذر غفاری - رحمه الله علیه - از رسول حدیثی روایت می کرد، قومی را باور نمی بود، گفتند: ابو ذر دروغ می گوید، او دلتنگ شد.

رسول- علیه السلام- در آمد، او شکایت کرد با رسول از ایشان و گفت: ای رسول الله؟ اینکه خبر نه تو گفتی «۴»! گفت: بلی، آنکه گفت:

ما أظلت الخضراء و لا اقلت الغبراء اصدق لهجة من ابی ذرّ،

آسمان سایه بر کس نیفکند، و زمین کس را بر نگرفت راست گویند از «۵» ابو ذرّ.

چون رسول- علیه السلام- اینکه می گفت، امیر المؤمنین علی «۶» از در درآمد، گفت:

إلّا هذا الرّجل المقبل فأنّه الصّدیق الأكبر و الفاروق الأعظم،

جز اینکه مرد که روی به ما دارد که او صدیق اکبر است و فاروق اعظم، و ذلك ممّا أورده الشّیخ ابو جعفر بن بابویه- رحمه الله- فی کتاب معانی الأخبار «۷».

ذَلِكَ الْفَضْلُ مِنَ اللَّهِ، اینکه از خدای فضلی و نعمتی است. «ذالك» اشارت به ثواب است، و گفته‌اند: اشارت به لطف و هدایت است که عند آن افعالی کنند از

(۱). آج، لب، مر: و به شهداء ائمه معصومین علیهم السلام، قریب بدین مضمون است چاپ شعرانی: (۳/ ۴۳۵) و به تصرّفی که در نسخه شده، اشاره شده است.

(۲). مر: علی بن ابی طالب.

(۳). ضبط همه نسخه بدلها مثل اساس است، ظاهراً هشت صحیح است.

(۴). اساس: گرفتی، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۵). اساس و مت: راست گوی ترا چون، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۶). تب، آج، لب، مر علیه السلام.

(۷). اساس، مت: معنی الاخبار.

صفحه : ۱۵

طاعت خدای و رسول که مستحق اینک شوند. و «فضل» اگر چه زیادت بود، در نعمت استعمال کنند [۳۲۴- پ]. و وجهی دگر آن که: ثواب اگر چه واجب است، سبب او که تکلیف است تفضل است، و کذالك القول فی اللطف. و کفی بالله علیماً- و کفایت مقداری بود که مقاوم «۱» حاجت بود، و خدای تعالی بس است دانا، یعنی به احوال آنان که اینکه کنند یا نکنند و اینکه پایه یابند یا نیابند، و نصب او بر تمیز «۲» است «۳».

[سوره النساء (۴): آیات ۷۱ تا ۷۹]

[اشاره]

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا خُذُوا حِذْرَكُمْ فَانفِرُوا ثُبَاتٍ أَوْ انفِرُوا جَمِيعًا (۷۱) وَإِنَّ مِنْكُمْ لَمَنْ لَيُبَطِّئَنَّ فَإِنْ أَصَابَتْكُمْ مُصِيبَةٌ قَالَ قَدْ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيَّ إِذْ لَمْ أَكُنْ مَعَهُمْ شَهِيدًا (۷۲) وَلَئِنْ أَصَابَكُمْ فَضْلٌ مِنَ اللَّهِ لَيَقُولَنَّ كَأَنْ لَمْ تَكُنْ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُ مَوَدَّةٌ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ مَعَهُمْ فَأَفُوزَ فَوْزًا عَظِيمًا (۷۳) فَلْيُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يَشْرُونَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ وَمَنْ يُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيُقْتَلْ أَوْ يَغْلِبْ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا (۷۴) وَمَا لَكُمْ لَا تُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانَ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْ هَذِهِ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ أَهْلُهَا وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ نَصِيرًا (۷۵)

الَّذِينَ آمَنُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ الطَّاغُوتِ فَقَاتِلُوا أَوْلِيَاءَ الشَّيْطَانِ إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا (۷۶) أَمْ تَرَى إِلَى الَّذِينَ قِيلَ لَهُمْ كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَخْشَوْنَ النَّاسَ كَخَشْيَةِ اللَّهِ أَوْ أَشَدَّ خَشْيَةً وَقَالُوا رَبَّنَا لِمَ كَتَبْتَ عَلَيْنَا الْقِتَالَ لَوْ لَا أَخَّرْنَا إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ لِمَنِ اتَّقَىٰ وَلَا تُظَلِّمُونَ فَتِيلًا (۷۷) أَيْنَمَا تَكُونُوا يُدْرِكْكُمْ الْمَوْتُ وَلَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُّسَيَّدَةٍ وَإِنْ تُصَبِّهُمُ حَسْبَهُ يَقُولُوا هَذِهِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَإِنْ تُصَبِّهُمُ سَيِّئَةٌ يَقُولُوا هَذِهِ مِنْ عِنْدِكَ قُلْ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ فَمَا لَهُؤُلَاءِ الْقَوْمِ لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ حَدِيثًا (۷۸) مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنَ نَفْسِكَ وَأَرْسَلْنَاكَ لِلنَّاسِ رَسُولًا وَكَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا (۷۹)

[ترجمه]

ای آنان که گروهی را بگریزد «۴» سلاحتان بروید «۵» گروه گروه، یا بروی «۶» جمله.

از شما کس هست که درنگ می کند اگر برسد شما را نکبتی، گوید: نعمت کرد خدای بر من چون نبودم به ایشان حاضر. و اگر برسد شما را نعمتی از خدای گوید:

پنداری نبوده است میان شما و او دوستی، کاشک بودمی با ایشان تا بهره یافتمی بهره ای بزرگ.

بگو تا کارزار کنند در راه خدا آنان که بفروختند «۷» زندگانی نزدیکتر «۸» به سرای باز پسین. و هر که کارزار کند در راه خدای بکشند او را «۹» یا غلبه کند بدهیم او را مزدی بزرگ.

(۱). اینکه کلمه در اساس به صورت «مقام» هم خوانده می شود.

(۲). وز، تب: تمیز.

(۳). وز قوله عزّ و جل، تب، مر قوله تعالی.

(۴). آج، لب: فرا گیرید. [...]

(۵). اساس، وز: برو، با توجه به تب تصحیح شد.

(۶). وز: بر روی، تب: بروید.

(۷). آج، لب: می فروشند.

(۸). آج، لب را.

(۹). آج، لب: پس کشته شود.

صفحه : ۱۶

چيست «۱» شما را که کارزار نمی کنید در راه خدای و ضعيفان از مردان و زنان و کودکان، آنان که می گویند خدای «۲» ما «۳» ببر ما را از اینکه شهر بیدادگر اهلش، کن ما را از نزدیک تو «۴» دوستی و کن ما را از نزدیک تو «۵» یاری.

آنان که مؤمن باشند کارزار کنند در راه خدای، و آنان که کافر باشند کارزار کنند در راه دیو، کارزار کنید با دوستان دیو که کید دیو سست باشد.

نبی «۶» آنان را که گفتند ایشان را که باز گیرید دستهایتان و به پای دارید نماز و بدهید زکات، چون نوشتند برایشان کارزار ناگاه گروهی از ایشان می ترسند از مردمان چون ترس خدای یا سخت تر به ترس «۷»، گفتند خدای «۸» چرا نوشتی بر ما کارزار، چرا باز پس نداشتی «۹» ما را تو به وقتی نزدیک، بگو متاع دنیا اندک است و آخرت بهتر است آن را که پرهیزگار باشد و بیداد نکنند برایشان اندکی.

هر کجا باشید دریابد شما را مرگ و اگر چه باشید در کوشکهای بلند محکم و اگر برسد ایشان را نیکویی،

(۱). آج، لب: و چیست.

(۲). تب: می گویند پروردگار ما، آج، لب: می گویند ای پروردگار ما.

(۳). اساس را، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها زاید می نماید.

(۴-۵). تب: خود.

(۶). آج، لب: ای نگرستی.

(۷). تب، آج، لب و.

(۸). آج، لب: ای پروردگار ما.

(۹). اساس: باز پس داشتی، با توجه به وز و معنی عبارت تصحیح شد.

صفحه: ۱۷

گویند اینکه از نزدیک خداست، و اگر برسد ایشان را بدی گویند اینکه «۱» از نزدیک تو است، بگو همه از نزدیک خدای است، چیست اینکه قوم را که نزدیک نیست تا بدانند حدیثی «۲».

آنچه «۳» رسد به تو از نیکویی از خداست، و آنچه رسد به تو از بدی از تو است، و فرستادم تو را برای مردمان پیغامبر، و بس است خدا گواه.

قوله «۴»: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا خُذُوا حِذْرَكُمْ «۵»، خطاب است با مؤمنان و آنان که خدای و رسول را تصدیق کرده باشند، ایشان را می فرماید که: حذر خود بگیرید.

و در «حذر» دو قول گفته اند: از باقر- علیه السلام- روایت کردند که: «حذر» سلاح باشد و سلاح را برای آن حذر خواند «۶» که آلت حذر است به او از دشمن حذر کنند. و قولی دگر آن است که: مراد به «حذر»، حذر است، و هما لغتان، کالمثل و المثل، و الشَّبهه و الشَّبهه، و الاذن و الاذن «۷»، و معنی آن است که: احذروا و کونوا علی حذر، حذر کنید و بر حذر باشید.

و اصل «نفر» رمیدن باشد از فرع، يقال: نفر من کذا. و النفر جماعتی باشد «۸» که از ایشان ببايد گریختن و «۹» بترسیدن، و نفیر عند قتال العدو از فرع باشد، و منافرت مفاخرت باشد لفرع کل واحد منهما إلى ما اثره «۱۰». و نفر الحاج آن باشد که از منا بروند، و روا بود که جمع نافر باشد، کرکب و شرب فی جمع راکب و شارب، و معنی در آیت رفتن است. و «ثبات» جمع ثبه باشد و هی جماعات فی تفرقه. و باقر-

(۱). آج، لب بدی. [...]

(۲). آج، لب: که دریابند سخنی را.

(۳). اساس: و آنچه، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها «آنچه» مرجح می نماید.

(۴). تب، مرتعالی.

(۵). تب الایة.

(۶). تب، آج، لب: خوانند، مر: گویند.

(۷). اساس، مت: بالاذن، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۸). آج، لب، مر: باشند.

(۹). آج، لب، مر بیاید. اینکه معنی برای «نفر» در فرهنگها و کتب تفسیر به نظر نرسید.

(۱۰). کذا: در اساس و همه نسخه بدلها، چاپ شعرانی (۳/۴۳۸): مأثره.

صفحه : ۱۸

علیه السلام - گفت: مراد به ثبات سرایاست، و قال ابو ذؤیب «۱»:

فَلَمَّا اجْتَلَاهَا بِالْأَيَّامِ تَحَيَّرَتْ ثَبَاتٌ عَلَيْهَا ذَلَّهَا وَ اِكْتِيَابُهَا

يَصِفُ عَاسِلًا وَ تَدَخِينَهُ إِلَى النَّحْلِ، وَ قَالَ زَهِيرٌ «۲»:

وَ قَدْ اِغْدُوا عَلَى ثَبَّةٍ كَرَامٍ نَشَاوِي وَاجِبِينَ «۳» لَمَّا يَشَاءُ

و يجمع أيضا جمع السِّلَامَةِ عَلَى ثَبِينِ، وَ مِثْلَهُ كَرِينِ وَ قَلِينِ وَ عَزِينِ وَ سَنِينِ، وَ اِذَا جَاءَ اِيْنَكُهُ نَوْعٌ اِزْ جَمْعِ عَقْلًا - رَا بَاشَد، وَ لَكِنْ بَهْ عَوْضِ نَقْصَانِي كَرَدْنَدِ كَهْ دَرِ اَوْ رَاهِ يَافَتْ بَرَايِ اَنْ كَهْ فَقِيلَ «۴» ثَبِيَّةٌ بُوْدَهْ اَسْت، وَ اِزْ اِيْنَكُهُ اَسْمَاءُ اِزْ بَهْرِي «اَوو» سَاقَطُ اَسْت وَ اِزْ بَهْرِي «يَاء».

عَبْدُ اللّٰهِ عَبَّاسٌ وَ ضَحَّاكٌ وَ مَجَاهِدٌ وَ قَتَادَةُ وَ سَدِّيٌّ كَقَتَادَةٍ: مَعْنَى اَنْ اَسْتُ كَهْ بَرُوِيْدُ «۵» جَمَاعَتٌ اِزْ پَسِ جَمَاعَتِ، يَ اِ هَرِ جَمَاعَتِي بَهْ جَانِبِي. اَوْ اِنْفَرُّوْا جَمِيْعًا، يَ اِ جَمْلَهْ بَهْ يَكُ رَاهِ بَرُوِيْدُ «۶» بَهْ يَكُ بَارِ بَهْ حَسْبِ مَصْلَحَتِ. وَ نَصَبُ «ثَبَاتٌ» وَ «جَمِيْعًا» هَرِ دُوْ بَرِ حَالِ اَسْتُ اِزْ فَاعِلِ.

وَ اِنَّ مِنْكُمْ لَمَنْ لَّيَبْطُؤْنَ، بِيْشْتَرِ مَفْسِرِيْنِ كَقَتَادَةٍ: اَيُّتُ دَرِ مَنَافِقَانِ اَمَدِ كَهْ اِيْشَانِ مَرْدَمِ رَا دَلِ شَكْسْتَهْ بَكْرَدْنَدِي وَ اِزْ جِهَادِ بَازْدَاشْتَنْدِي، اَنْگَهْ چُونِ مَسْلِمَانَانِ رَا نَكْبَتِي رَسِيْدِي اِزْ قَتْلِي وَ جِرَاحَتِي وَ هَزِيْمَتِي، بَرِ طَرِيْقِ شِمَاتِ كَقَتَادَةٍ: قَدْ اَنْعَمَ اللّٰهُ عَلَيْنَا «۷»، خُدَايِ بَرِ مَا نَعْمَتُ كَرْدِ كَهْ مَا بَا شَمَا نُبُوْدِيْمِ، حَقُّ تَعَالَى اِيْنَكَهْ خِيْثُ نَيْتِ وَ طَوِيْتِ اِزْ اِيْشَانِ بَازْ كَقَتَادَةٍ. وَ قَوْلُهُ: «لَمَنْ»، «لَامٌ» تَأْكِيْدُ رَاسْتِ دَرِ مَبْتَدَا چُونِ وَاَقِعِ بَاشَدِ اِيْنَكَهْ مَوْقِعِ، اَعْنَى خَبْرِشُ ظَرْفِ بَرِ اَوْ مَتَقَدِّمٌ «۸»، وَ «مَنْ» نَكْرَهْ مَوْصُوفَهْ اَسْت، وَ التَّقْدِيْرُ: وَ اِنَّ مِنْكُمْ رَجُلًا اَوْ «۹» اِنْسَانًا. وَ اِبْطَاءٌ، اِطَالَةُ الْمَدَّةِ بَاشَدِ وَ نَقِيْضُ اِسْرَاعِ بُوْدِ، وَ «بَطْيٌ» خِلَافُ سَرِيْعِ بَاشَدِ. وَ بَرَايِ اَنْ كَقَتَادَةٍ مَنَافِقَانِ رَا كَهْ اِزْ شِمَانْدِ كَهْ بَهْ ظَاهِرِ حَالِ وَ

(۲-۱). تب شعر.

(۳). کذا: در اساس و همه نسخه بدلها، طبری (۸/۵۳۶) و تبيان (۳/۲۵۳): واجدين.

(۴). کذا: در اساس، وز، مت، تب، آج، لب، مر: فعيل، چاپ شعرانی (۳/۴۳۸): اصل ثبه.

(۵-۶). آج، لب: بروی / بروید.

(۷). کذا: در اساس و همه نسخه بدلها، ضبط قرآن مجید: اَنْعَمَ اللّٰهُ عَلَيَّ [.....]

(۸). تب، آج، لب، مر: مقدم.

(۹). وز: و.

صفحه : ۱۹

حکم شرع از ایشان اند و حکمشان حکم مسلمانان است در مناكحه و موارثه و مانند اینکه. و شهید اینکه جا به معنی حاضر است، فعيل به معنی فاعل «۱».

وَ لَئِنْ اَصَابَكُمْ فَضْلٌ مِّنَ اللّٰهِ، وَ اِذَا فَضْلِي رَسَدَ شَمَا رَا اِزْ خُدَايِ چُونِ ظَفْرِي وَ غَنِيْمَتِي، تَمَنِّيَا كَقَتَادَةٍ «۲» كَهْ كَاشِكُ «۳» بَا اِيْشَانِ

بودی «۴» تا از آن غنیمت نصیب یافتی «۵»، و خدای تعالی ایشان را به اینکه تمنا دَمّ کرد برای دو وجه: یکی «۶» رغبت ایشان در عاجل غنیمت و ایثار آن بر ثواب آخرت برای شکست ایشان در ثواب و جزا، دگر حسد ایشان بر مؤمنان و آن که اینکه گفتار بر وجه حسد گفتند.

و قوله تعالی: كَأَن لَّمْ تَكُنْ «۷» قَالَ قَدِ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيَّ إِذْ لَمْ أَكُنْ مَعَهُمْ شَهِيدًا، كَأَن لَّمْ يَكُنْ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَهُ مَوَدَّةٌ، بر اینکه قول محلّ او نصب باشد علی آنّه مفعول به لقال، و اینکه وجه اختیار ابو علی الفارسی است.

وجه سهام آن که: موضع او حال بود، چنان که گویی: مررت بزید کَأَن لَّمْ يَكُنْ بَيْنِي وَ بَيْنَهُ مَعْرِفَةٌ فَضِلَّا عَلَيَّ الْمَوَدَّةُ، ائى مررت به و الحال هذه ائى مشبها «۹» بمن

(۱). مر باشد.

(۲). آج، لب، مر: تمنا کنید.

(۳). تب، مر: کاشکی.

(۴). آج، لب، مر: بودمانی.

(۵). مر: یافتیمی.

(۶). مر آن که.

(۷). مت، تب، آج، لب، مر: یکن.

(۸). اساس ليقولن یا ليتنى كنت، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها زاید می نماید.

(۹). مر: مشبها.

صفحه : ۲۰

لیس بیننا معرفه. و زجاج هر سه وجه روا داشت.

و در معنی آیت دو قول گفتند: یکی آن که اینکه منافقان که مردم را از جهاد باز می دارند از جمله سخنهاى ایشان اینک باشد که گویند مسلمانان را انگار که میان شما و او، یعنی محمّد- علیه السلام- دوستی نیست یا نبوده است. و قول دوم [۳۲۵-پ] آن که: اینکه منافقان با شما معامله کسی می کنند که از میان ایشان و شما معرفتی و صداقتی نباشد.

علی بن الحسین المغربی گفت: خدای تعالی در اینکه آیت منافقان را به بد عهدی وصف کرد که ایشان نخواستند که در سراء و ضراء با مسلمانان باشند، بل خواستند که در حال غنیمت با شما باشند و در حال نکبت از شما دور باشند. و قوله:

فَأَفُوزَ فَوْزًا، نصب او بر جواب تمناست به «فا». و کوفیان گفتند: نصب بر صرف «ا» است، برای آن که مصروف است از آن که معطوف تواند بودن، یعنی یا ليتنى كنت معهم ففرت، اگر چنین بودی عطف بودی چون مصروف است از اینکه وجه نصب علی الصیرف گفتند اینکه را، و بصریان گفتند: الجواب بالفاء فى الأشياء السیئة من الأمر و النهی و التّفى و الاستفهام و العرض و التّمنى باضمار «أن» منصوب باشد. و ابو جعفر و حفص و رویس و برجمی خواندند: كَأَن لَّمْ تَكُنْ، بالتاء برای لفظ مودت.

فَلْيُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، حق تعالی چون حکایت تثبیط منافقان بکرد از جهاد، در عقب او ذکر آنان کرد از مؤمنان که بخلاف اینکه بودند، گفت: فَلْيُقَاتِلْ، بگو آنان را که ایشان زندگانی دنیا بدل کرده اند به آخرت که سرای ثواب است تا قتال کنند در سبیل خدای تعالی، و اینکه امر غایب باشد به «لام»، و مراد سبیل خدای جهاد است بلا خلاف. و «شری» هم بیع باشد و هم خریدن، و مراد در آیت بیع است، یعنی آنان که دنیا بفروخته اند به آخرت، یعنی دنیا رها کرده اند و از دست بداده و آخرت بسته «۲»، و منه قوله تعالی: وَ شَرَوْهُ بِثَمَنٍ بَخْسٍ دَرَاهِمٍ مَعْدُودَةٍ «۳» [و] «۴» وَ مَنْ يُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، هر که او در سبیل خدای جهاد کند بکشند او را یا او

بکشد و غالب شود بر خصم، و برای آن در برابر «یقتل»، «یقتل» نگفت، «یغلب» گفت که اینکه عامتر است، چه غلبه هم به قتل باشد هم به تاختن دشمن، چون دشمن را بشکند هم غالب باشد (۴).

فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا، ما او را مزدی بزرگ دهیم، [یعنی ثواب جهاد یا صبر بر شهادت.

آنکه حق تعالی هم بر طریق ترغیب به لفظ استفهام و معنی تفریح گفت: ما لکم، چه بوده است شما را که] (۵) کارزار نمی کنید در سبیل خدای و نصرت نمی کنید (۶) و نمی رهناید (۷) از مسلمانان مستضعفان را که در دست کفار مکه اسیر مانده‌اند و در رنج و عذاب ایشان افتاده‌اند.

در محل «مستضعفین» دو قول گفتند: یکی آن که جز است علی معنی قوله: «فی سبیل الله و فی المستضعفین»، یعنی فی حقهم و نصرتهم و الذب عنهم و تخلصهم من ایدی الکفار، علی حذف المضاف و اقامه المضاف الیه مقامه، و گفته‌اند: محل او نصب است و عامل در او معنی «تقاتلون»، برای آن که چون قتال کند با کسی برای کسی آن را که برای او قتال کند که مدفوع عنه باشد او را خلاص بود، کأنه قال: ما لکم لا تخلصون المستضعفین.

کلبی روایت کرد از ابو صالح از عبد الله عباس که گفت تقدیر اینکه است که: و عن المستضعفین، أی ذباً و دفعا عنهم، برای آن که چون رسول - علیه السلام - از مکه

(۱). سوره بقره (۲) آیه ۲۰۷.

(۲). اساس، وز، مت، تب، لب، مر: زید، با توجه به آج و مآخذ اعلام تصحیح شد.

(۳). تب شعر.

(۴). مر: دشمن را بکشد هم غالب شد.

(۵). اساس، مت: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۶). آج، لب، مر: نمی کنی / نمی کنید.

(۷). آج، لب: نمی رهنانی / نمی رهناید.

صفحه : ۲۲

بیامد و جماعتی که ساز آمدن نداشتند آن جا بماندند، مشرکان ایشان را عذاب کردند و ایذا نمودند و عقوبت کردن گرفتند. آنکه بیان کرد به «من» تبیین که: اینکه ضعیفان هم مردانند هم زنانند هم کودکان (۱)، و الولدان، جمع کثیر (۲) باشد ولد را، کخرب و خربان و وری و وریان، و آنچه غالب بود بر جمع اینکه باب فعال بود، کجیل و جبال و جمل و جمال. آنکه بگفت که ایشان در آن جا چه می گویند و چه (۳) دعا می کنند:

رَبَّنَا، بار خدایا؟ ما را بیرون بر از اینکه شهر بیداد گر اهل (۴)، و ظالم در لفظ صفت «قریه» است، و در معنی صفت «اهل»، برای آن که فعل اهل قریه است. و رفع «اهل» بر فاعلیت است برای آن که اسم فاعل عمل فعل کند، و مراد به «قریه» مکه است بر قول عامه مفسران، و ایشان شهر بزرگ را قریه خوانند برای آن که مردم در او مجتمع باشند، و نیز در دعا می گویند: وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ وِلِيًّا، و ما را از نزدیک تو (۵) ولی کن، و «ولی» قیم باشد به کاری که او به آن اولیتر باشد، و ما را از نزدیک تو (۶) یاری کن، تولای کار ما تو کن و با کس مگذار، و نصرت ما را تو قوت فرمای.

و ابو علی گفت: از جمله بازماندگان ضعیفان عیاش بن ابی ربیعۀ بود و أبو جند بن سهیل و سلمۀ بن هشام و الولید و غیرهم، خدای تعالی دعای ایشان اجابت کرد و رسول - علیه السلام - مکه بگشاد و عتاب بن اسید را بر او امیر کرد، و او یار ایشان شد تا آنان که مظلوم بودند و ذلیل و ضعیف قاهر و غالب و قوی گشتند بر ظالمان.

آنکه حق تعالی وصف کرد هر دو فرقه را از مؤمنان و کافران و باز گفت «۷» نصرت ایشان معبود خود را، گفت: الَّذِينَ آمَنُوا، آنان که مؤمنانند در سبیل خدای جهاد کنند، و آن غزات کافران است.
و در «سبیل الله» دو قول گفتند: یکی جهاد و یکی ره «۸» بهشت، و المعنی فی

(۱). وز، تب، مر: کوکان‌اند.

(۲). مر: کثرت.

(۳). مر: چون.

(۴). مر: بیداد‌گرند اهل او.

(۵-۶). مر: خود.

(۷). تب از. [.....]

(۸). مر: راه.

صفحه: ۲۳

طاعة الله [۳۲۶- ر]

فانها تؤدى الى الجنة والثواب، و آنان که کافراند جهاد می‌کنند در ره «۱» طاغوت.

حسن و شعبی گفتند: شیطان است، و ابو‌العالیه گفت: کاهن است، و زجاج گفت: هر معبود «۲» که فرود خداست. آنکه امر کرد مؤمنان را به جهاد کافران، گفت:

فَقَاتِلُوا أَوْلِيَاءَ الشَّيْطَانِ، قتال کنید با دوستان شیطان که کید شیطان ضعیف بوده است همیشه. و معنی «کان» آن است که: لم یزل ضعیفا.

و کید شیطان را وصف کرد به ضعف برای چند وجه را: یکی باضافه با نصرت خدای، و دوم برای ضعف دواعی اولیای او، چه حاصل‌نماند بر بصیرتی از سر شبهت قتال کنند و مؤمنان از سر حجت.

قوله: أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ قِيلَ لَهُمْ كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ، کلبی گفت: آیت در عبد الرحمن عوف آمد و سعد أبو وقاص و قدامه بن مظعون در مکه از مشرکان رنج می‌دیدند، گفتند: یا رسول الله؟ دستور باش «۳» تا با اینان کارزار کنیم که از حد ببردند! رسول- علیه السلام- گفت: مرا نفرموده‌اند به قتال اینان، صبر باید کردن تا وقت باشد.

چون رسول- علیه السلام- هجرت کرد و به مدینه آمد و خدای تعالی غزات بدر فرمود، رسول گفت: جهاد باید کردن از آن «۴» را که در مکه آرزوی کارزار بود به دروغ، چون بدانستند به درست «۵» که جهاد می‌باید کردن، خوش نیامد ایشان را و اظهار کراهت و ضعف و فشل کردند. خدای تعالی اینکه آیت بفرستاد و در ایشان حق تعالی گفت: نبینی آنان را که ایشان را گفتند: كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ، دست فرود آرید و امتناع کنید، یعنی در مکه از قتال مشرکان پیش «۶» نزول آیت جهاد، و بر نماز و زکات اقتصار کنی «۷». و مجاهد گفت: آیت در جهودان آمد، خدای تعالی اینکه امت را فرمود که آن

(۱). مر: راه.

(۲). آج، لب، مر: معبودی.

(۳). آج، لب: دستور باشد.

(۴). کذا: در اساس، همه نسخه بدلها: آنان.

(۵). اساس: بدر است، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۶). مر از.

(۷). مر: کنید.

صفحه : ۲۴

مکنی «۱» که ایشان کردند. و قولی دگر گفتند: آیت به مدینه آمد برای آن که خدای تعالی در مکه زکات نفرموده بود، و آنان که آن گفتند لفظ زکات بر صدقه حمل کردند چنان که خدای تعالی زکات را صدقه خواند فی قوله: إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ «۲» فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ، چون کارزار بر ایشان نوشتند. إِذَا فَرِيقٌ، اینکه را «إِذَا» مفاجات خوانند، نحو قول القائل: فتحت الباب فاذا زيد بالباب، که نگاه کردی گروهی از ایشان چنان می‌ترسیدند از مشرکان که از خدای ترسند یا سخت‌تر، و گفتند: بار خدای ما؟ چرا کارزار بر ما نوشتی و ما را باز پس نداشتی تا به وقتی نزدیک! و معنی «أَوْ» گفتند: «او» است، یعنی و أَشَدَّ «۳» خشیه، و گفتند: «بل» است، یعنی بل اشد خشیه، و گفتند: برای ابهام است بر مخاطب، كقول القائل: اكلت اليوم تمرا أو زبدا، و او شاک «۴» نباشد در آنچه خورده بود کفوله تعالی: وَ أَرْسَلْنَا إِلَى مِائَةِ أَلْفٍ أَوْ يَزِيدُونَ «۵»، تا لازم نیاید که در کلام شکی باشد یا «أَوْ» برای شک بود. و بعضی گویند: آیت در منافقان آمد که ایشان را یقینی نبود. و بعضی دگر گفتند:

در جهودان، و بعضی گفتند: در مؤمنانی که سست یقین و بصیرت بودند. و معنی «لَوْلَا» هلا است، و مراد به «اجل قریب»، وقت مرگ است.

آنکه حق تعالی بیان کرد که: آنچه در آن رغبت می‌کنند از متاع دنیا چیزی نیست و اندک است بالإضافه الی ما عند الله و الاخره، و آخرت بهتر است آنان را که پرهیزگار باشند.

و بر ایشان ظلم نکنند به مقدار فتیلی. و در او دو قول گفتند: یکی آن که «فتیل» آن باشد که چون دو انگشت به هم بمالد چو رشته چرک حاصل شود، و اینکه قول عبد الله عباس است. و بعضی دگر گفتند: شبه رسنی باریک باشد در میان استخوان خرما. و «فتیل» فعلیل باشد به معنی مفعول، و اینکه کنایت است از چیز اندک بر سیل مبالغه.

(۱). تب: مکنید.

(۲). سوره توبه (۹) آیه ۶۰.

(۳). آج، لب، مر تثبیتا و اشد.

(۴). مر: شاکی.

(۵). سوره صافات (۳۷) آیه ۱۴۷.

صفحه : ۲۵

آنکه حق تعالی رد کرد بر منافقان و تحریض مؤمنان بر جهاد تا از مرگ نترسند، و رغبت نکنند در حیات دنیا، و گمان نبرند که برای آن که به کارزار نروند همیشه خواهند ماندن و مرگ به ایشان نخواهد رسیدن، گفت: أَيْنَمَا تَكُونُوا يُدْرِكُكُمُ الْمَوْتُ، هر کجا باشی «۱» مرگ شما را دریابد. وَ لَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُّشِيدَةٍ، و اگر همه در حصنهای حصین باشید، اینکه قول قتاده است. عکره گفت: فِي قُصُورٍ مَّحْصِيصَةٍ، من الشّيد و هو الجص، ابو عبيده گفت: مزيّنه، آراسته. قتيبي گفت: مطوّله، بلند کرده، من شاد البناء اذا رفعه و شيده برای مبالغه را. و مراد به «بروج» حصون و قلاع است، و گفتند: آیت ردّ است بر آنان که گفتند از منافقان مجاهدان و شهیدان را: لَوْ كَانُوا عِنْدَنَا مَا مَاتُوا وَمَا قُتِلُوا «۲» قَدْ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيَّ إِذْ لَمْ أَكُنْ مَعَهُمْ شَهِيداً «۳» وَإِنْ تُصِبْهُمْ حَسَنَةٌ، اینکه در جهودان و منافقان آمد «۴» که ایشان چون رسول - عليه السلام - به مدینه آمد، هر گاه ایشان را نکبتی رسیدی و احتیاجی و نقصانی «۵» ریع و

میوه بودی، گفتند «۶»: هذا بشوم هذا الرجل، اینکه از شومی اینکه مرد است، و اگر ایشان را خصبی «۷» و راحتی و نفعی و زیادتی بودی، گفتندی «۸»: هذه من عند الله، یعنی اینکه نعمت از نزدیک خداست «۹».

بعضی دگر گفتند: مراد به «حسنه» ظفر و غنیمت است، و مراد به «سئیه» قتل و هزیمت، یعنی که اگر نه سبب آن بودی که تو که محمدی ما را به کارزار بردی یا فرستادی، ما را اینکه نکبت نرسیدی، و قول اول درست تر است. حق تعالی [۳۲۶-پ] گفت: جواب ده ایشان را و بگو که اینکه همه از رنج و راحت و بیماری و تن درستی و تنگی و فراخی و خصب و جذب و رخص و غلا- علی بعض الوجوه- از قبل خداست-

(۱). تب، مر: باشید. [.....]

(۲). سوره آل عمران (۳) آیه ۱۵۶.

(۳). سوره نساء (۴) آیه ۷۲.

(۴). اساس و مت و مجاهدان و شهیدان، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها و فحوای عبارت زاید می نماید.

(۵). وز، تب، آج، لب: نقصان.

(۶). تب، مر: گفتندی.

(۷). اساس، مت: رخصتی، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۸). وز: گفتند.

(۹). وز: حق است.

صفحه : ۲۶

جل جلاله- برای آن که او را که محمد است در اینکه شرعی نیست و به دست او از اینکه چیزی نیست. آنکه بر سبیل تقریر و انکار گفت: فَمَا لَهُؤْلَاءِ الْقَوْمِ، چه بوده است اینکه قوم را که نزدیک آن نیست که چیزی بدانند؟ وصف کرد ایشان را بقله الفهم و التفکر. و «کاد» برای مقاربت باشد، قریبی قریب، و خبر او فعل مضارع باشد بی «أن». و «فقه» در لغت علم باشد، من قولهم: فقهت الشیء اذا علمته، و به عرف شرع مخصوص شد به علم شریعت، و آن را که اینکه نوع علم داند او را فقیه گویند، و اینکه از اسماء مخصوصه باشد. و بعضی گفتند: مراد به «حدیث» قرآن است که خدای تعالی قرآن را حدیث خواند فی قوله: نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ «۱»، و قول اول بهتر است برای تنکیر و اگر مراد قرآن بودی معرّف «۲» بودی به «لام» و الله أعلم بمراده. و قوله: فَمَا لَهُؤْلَاءِ، در مصاحف «لام» جدا می نویسند، علت معتمد آن است که اتباعا للمصحف، متابعت مصحف را که به خط صحابه چنین یافتند.

و فزاء وجهی گفت برای کثرت استعمال «ما» ی استفهامی با اینکه «لام» جازه که مالک و ماله و مالی و ما للقوم، پنداری گمان افتاد که «لام» از اصل کلمه است از معمول مجرورش جدا کردند و آن علت ضعیف است.

آنکه حق تعالی آنچه حقیقت کار است بیان کرد، گفت: چرا با تو حواله می کنند، می گویند: یا به شوم «۳» تو است یا به سوء تدبیر تو، نمی دانند که هر چه حسن است از خصب و سعت و نعمت و ظفر و غنیمت، هم «۴» از من است که خداام، و هر چه قحط و شدت و نکبت و آفت است به شوم «۵» کفر و معصیت ایشان است، و خطاب با رسول است و مراد امت، نحو قوله: يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ «۶». قتاده گفت: خطاب با یکی است از جمله مخاطبان مبهم، کانه قال: ما اصابك ايها الإنسان.

و در «حسنه» و «سئیه» دو قول است- چنان که گفتیم: یکی خصب و

(۱). سوره زمر (۳۹) آیه ۲۳.

(۲). وز: معروف، مر: معرفه.

(۳-۵). مر: به شومی.

(۴). مر: همه.

(۶). سوره طلاق (۶۵) آیه ۱.

صفحه: ۲۷

خبا ب «۱» و نعمت و نعمت، و یکی ظفر و غنیمت چنان که روز بدر بود، یا قتل و هزیمت چنان که روز احد بود. و بر اینکه قول، فَمِنْ نَفْسِكَ، بر حقیقت خود باشد برای آن که آنچه به ایشان رسید به احد از فعل ایشان بود، و بر قول اول که فعل خدای باشد اضافه به ایشان مجاز بود، یعنی به شوم کفر و معصیت او بر سبیل عقوبت.

و ابو العالیه گفت: مراد طاعت و معصیت است، یعنی طاعت به توفیق و اقدار و تمکین و الطاف و تسهیل «۲» اوست و معاصی به فعل «۳» بد تو بی اعانت و ارادت خدای.

و ابو القاسم بلخی گفت: مراد به «سینه» عقوبت است بر سبیل جزا علی المعاصی المتقدمه، و عقوبت را بر توسع سینه خواند، چنان که گفت: وَ جَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ ﴿۴﴾ قُلْ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ، برای آن که در آیت دوم تفصیل اینکه جمله بداد و بگفت: مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ وَ مَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنَ نَفْسِكَ، و «من» فی قوله: مِنْ حَسَنَةٍ، و: مِنْ سَيِّئَةٍ، برای تبیین است، زیاده نیست. وَ أَرْسَلْنَاكَ لِلنَّاسِ رَسُولًا، و ما تو را بفرستادیم برای مردمان به رسالت و پیغام. و نصب «رسولاً» بر حال باشد از «کاف» که خطاب رسول «۵» است. وَ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا، و نصب او بر تمیز «۶» است، معنی آن است که: ما تو را به رسالت فرستادیم که اگر چه تو نیز بر اینان گواهی، [اگر گواهی تو نباشد، گواهی] «۷» من کفایت است، چه من عالم به احوال ایشان و لکن برای بلاغ حجت گفتم «۸»: وَ جِئْنَا بِكَ ﴿۹﴾ مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَ مَنْ تَوَلَّىٰ فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا ﴿۸۰﴾ وَ يَقُولُونَ طَاعَةٌ فَإِذَا بَرَزُوا مِنْ عِنْدِكَ بَيَّتَ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ غَيْرَ الَّذِي تَقُولُ وَ اللَّهُ يَكْتُبُ مَا يُبْتَغُونَ فَأَعْرَضَ عَنْهُمْ وَ تَوَكَّلَ عَلَى اللَّهِ وَ كَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا ﴿۸۱﴾ أَ فَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَ لَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا ﴿۸۲﴾ وَ إِذَا جَاءَهُمْ أَمْرٌ مِنَ الْأَمْنِ أَوْ الْخَوْفِ أَذَاعُوا بِهِ وَ لَوْ رُدُّوهَ إِلَى الرَّسُولِ وَ إِلَى أَوْلِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ وَ لَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَتُهُ لَاتَّبَعْتُمُ الشَّيْطَانَ إِلَّا قَلِيلًا ﴿۸۳﴾ فَقاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا تُكَلَّفُ إِلَّا نَفْسُكَ وَ حَرِّضَ الْمُؤْمِنِينَ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَكْفِيَ بَأْسَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ اللَّهُ أَشَدُّ بَأْسًا وَ أَشَدُّ تَكْوِيلًا ﴿۸۴﴾ مَنْ يَشْفَعُ شَفَاعَةً حَسَنَةً يَكُنْ لَهُ نَصِيبٌ مِنْهَا وَ مَنْ يَشْفَعُ شَفَاعَةً سَيِّئَةً يَكُنْ لَهُ كِفْلٌ مِنْهَا وَ كَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ مُقِيتًا ﴿۸۵﴾ وَ إِذَا حُيِّتُمْ بِتَحِيَّهِ فَحَيُّوا بِأَحْسَنِ مِنْهَا أَوْ رُدُّوها إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ حَسِيبًا ﴿۸۶﴾ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لِيَجْمَعَنَّكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا رَيْبَ فِيهِ وَ مَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ حَدِيثًا ﴿۸۷﴾ فَمَا لَكُمْ فِي الْمُنَافِقِينَ فِتْنَةٍ وَ اللَّهُ أَرَكْسَهُمْ بِمَا كَسَبُوا أ تُرِيدُونَ أَنْ تَهْتَدُوا مِنْ أَضَلِّ اللَّهُ وَ مَنْ يُضِلِّ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِيلًا ﴿۸۸﴾ وَ دُوا لَوْ تَكْفُرُونَ كَمَا كَفَرُوا فَتَكُونُونَ سَوَاءً فَلَا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ أَوْلِيَاءَ حَتَّىٰ يُهَاجَرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَخُذُوهُمْ وَ اقْتُلُوهُمْ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَ لَا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ وُلِيًّا وَ لَا نَصِيرًا ﴿۸۹﴾

إِلَّا الَّذِينَ يَصِلُونَ إِلَى قَوْمِ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَهُمْ مِثَاقٌ أَوْ جَاؤُكُمْ حَصِرَتِ أَيْدِيهِمْ أَنْ يُقَاتِلُوكُمْ أَوْ يُقَاتِلُوا قَوْمَهُمْ وَ لَوْ شَاءَ اللَّهُ لَسَلَطْنَاهُمْ عَلَيْكُمْ فَلَقَاتَلُوكُمْ فَإِنْ اعْتَرَلُوكُمْ فَلَمْ يُقَاتِلُوكُمْ وَ أَلْقُوا إِلَيْكُمُ السَّلَامَ فَمَا جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ عَلَيْهِمْ سَبِيلًا ﴿۹۰﴾ سَتَجِدُونَ آخِرِينَ يُرِيدُونَ أَنْ يَأْمَنُوكُمْ وَ يَأْمَنُوا قَوْمَهُمْ كُلَّمَا رُذِّوا إِلَى الْفِتْنَةِ أُرْكِسُوا فِيهَا فَإِنْ لَمْ يَعْتَرِلُوكُمْ وَ يَلْقُوا إِلَيْكُمُ السَّلَامَ وَ يَكْفُوا أَيْدِيَهُمْ فَخُذُوهُمْ وَ اقْتُلُوهُمْ حَيْثُ تَقِفْتُمُوهُمْ وَ أَوْلِيَكُمْ جَعَلْنَا لَكُمْ عَلَيْهِمْ سُلْطَانًا مُبِينًا ﴿۹۱﴾

هر که فرمان برد رسول را فرمان خدای برده باشد، و هر که پشت بر کند» (۱) ما نفرستادیم تو را بر ایشان نگاهبان. و گویند فرمان تو طاعت است، پس چون بیرون روند» (۲) از نزدیک تو می‌سگالند» (۳) گروهی از ایشان جز آن که تو گویی، و خدای بنویسد آنچه ایشان می‌سگالند» (۴)، بر گرد ایشان و توکل کن بر خدای و بس است خدای و کیل. اندیشه نمی‌کنند در اینکه قرآن! و اگر از نزدیک جز خدای بودی، یافتندی» (۵) در او خلافتی در بسیار. و چون آید با ایشان کاری از ایمنی باشد یا ترس، آشکارا کنند، و اگر با رسول افکنند و با خداوندان کار از ایشان بدانند آنان که بیرون می‌آرند آن را از ایشان، و اگر نه فضل خدای بودی بر شما و بخشایش او از پی دیو بودیتان مگر اندکی. کارزار کن در ره خدای تکلیف نمی‌کنند مگر نفس تو، و بر انگیز مؤمنان را تا باشد که خدای باز دارد شرّ آنان که کافر شدند، و خدای سخت‌تر» (۶) است به قوت و سخت‌تر است به عقوبت» (۷).

(۱). آج، لب: و آن کس که برگشت از فرمان.

(۲). اساس، مت: بیرون دید، تب، آج، لب: بیرون آیند، با توجه به وز تصحیح شد.

(۳). آج، لب: از نزد تو به شب کاری سازند. [.....]

(۴). آج، لب: آنچه به شب می‌سازند.

(۵). اساس، مت: نیافتندی، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۶). آج، لب کارزار.

(۷). آج، لب: به صولت.

صفحه : ۲۹

هر که شفاعتی کند نیکو، باشد او را بهری» (۱) از آن، و هر که شفاعتی کند بد، باشد او را بهره از آن، و خدای بر همه چیزی تواناست.

و چون تحیت کنند شما را به سلام» (۲)، تحیت کنید نیکوتر از آن یا رد کنید، هم آن» (۳) که خدای بر همه چیزی حساب کننده است. خدای، نیست بجز او» (۴) خدای گرد آرد» (۵) شما را به روز قیامت، شک نیست در او و کیست که راست تر گوید از خدای سخن. چیست شما را که در منافقان دو گروهی» (۶)، و خدای باز پس افگند ایشان را به آنچه کرده بودند می‌خواهید تا راه دهید آن را که گمراه کند خدای» (۷)! و هر که گمراه کند خدای او را نیابی او را راهی.

تمنّیا کردند که کافر شوید شما چنان که کافر شدند ایشان تا باشید راست، مگیرید از ایشان دوستان تا هجرت کنند در راه خدای» (۸)، اگر برگردند بگیرید ایشان را و بکشید ایشان را هر کجا یابید ایشان را، و مگیرید از ایشان دوستی و نه یاری.

(۱). مت: بهره، آج، لب: بهره‌ای.

(۲). آج، لب: سلامی.

(۳). آج، لب: بدرستی که.

(۴). تب: خدای آن است که نیست خدایی جز او.

(۵). تب: کرد کند.

(۶). تب، آج، لب: دو گروهید.

(۷). تب او را.

(۸). تب پس.

صفحه : ۳۰

مگر آنان که پیوندند به قومی که از میان شما و ایشان عهدی باشد یا آیند به شما تنگ شده دلهای ایشان که تا کارزار کنند با شما یا کارزار کنند با قوم خود، و اگر خواهد خدای مسلط کردی ایشان را تا با شما کارزار کردندی، اگر دور شوند «۱» و کارزار نکنند با شما و به شما افکنند صلح «۲»، نکرد خدای شما را بر ایشان راهی.

[۳۲۷-پ] «۳»

یابید «۴» گروهی دیگر را که می‌خواهند که ایمن باشند از شما و ایمن باشند از قوم خود، هر گه باز برند ایشان را با کفر سرنگون کنند ایشان را در آن، اگر دور نشوند از شما و نیفکنند به شما صلح و دست بنه دارند بگیرید ایشان را و بکشید هر کجا یابید ایشان را، ایشان اند که ما کردیم شما را بر ایشان حجتی روشن.

قوله: مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ «۵» وَ مَنْ تَوَلَّى، وَ هِرْ كِه پِشْت بَر فَرْمَان اَو كِنْد وَ اعْرَاض وَ عَدُول كِنْد، فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِظًا مَا تُوْرَا بَه مَحَافِظَتِ اَو نَفَرَسْتَادِيْم، كَار تُو بِيْشْتَر اَز تَبْلِيْغ نِيْسْت، حَافِظ وَ رَقِيْب وَ مَحَاسِب اَعْمَال اِيْشَان مَنَم.

و در معنی او چند قول گفتند: یکی آن که تو نگاهبان ایشان نه ای تا برنگردند که اینکه نه تکلیف تو است، دگر آن که تو نگاهبان اعمال ایشان نه ای برای جزای آن به دست تو نیست. دگر آن که گفتند: تو مسلط نه ای برایشان، چه کار تو جز تبلیغ رسالت نیست، و مثله قوله: لَسْت عَلَيْهِمْ بِمُضَيِّطٍ «۲» وَ يَقُولُونَ طَاعَةً، در رفع او دو وجه گفتند: یکی آن که خبر مبتداست محذوف، یعنی امرک طاعه، و یک قول آن که: مبتداست و خبر محذوف، یعنی مَنَّا طَاعَةٌ لَكَ، چنان که گفت: قُلْ لَا تُقْسِمُوا طَاعَةً مَعْرُوفَةً «۳»، و قوله: فَأُولَى لَهُمْ، طَاعَةٌ وَ قَوْلٌ مَعْرُوفٌ «۴».

خلاف کردند در آن که آنان که اینکه گفتند که بودند! بعضی گفتند: منافقان

(۱). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۲). سوره غاشیه (۸۸) آیه ۲۲.

(۳). سوره نور (۲۴) آیه ۵۳.

(۴). سوره محمّد (۴۷) آیه ۱۹ و ۲۰.

صفحه : ۳۲

بودند، چون بنزدیک رسول آمدندی، گفتندی: فرمان تو ما را طاعت است، و ما منقاد فرمان توایم. چون از پیش او برفتندی و با خلوت افتادندی، کارهای دیگر به خلاف آن سگالیدن گرفتندی. بعضی دگر گفتندی: آنان بودند که خدای تعالی از ایشان حکایت کرد که: يَخْشَوْنَ النَّاسَ كَخَشْيَةِ اللَّهِ «۱» فَإِذَا بَرَأُوا مِنْ عِنْدِكَ بَيَّتْ طَائِفَةٌ، ابو عمرو و حمزه ادغام کردند «تا» را در «طا» لقرب المخرج، و کسائی در فعل روا نداشت، [در اسم روا داشت] «۲»، أَعْنَى بَيْتِ «۳» طَائِفَةٌ «۴» ادغام نکرد و روا داشت: بَيْتِ «۵» طَائِفَةٌ، و زجاج و مبرّد گفتند: اینکه را وجهی نیست، و فرقی نکردند و ادغام «تا» در «طا» برای قرب مخرج است، اما روا نداشتند که «طا» در «تا» ادغام کنند برای آن که «طا» مطبق است و «تا» مهموس در او مدغم نشود.

و «بیت» «۶» کاری سگالیدن باشد به شب، و شیخون را و غارت شب را «بیت» خوانند برای آن که به شب سگالیده باشد. و جبائی گفت: کاری باشد که در خانه بسگالند، همانا از بیت اشتقاق کرد، و اهل لغت اینکه بگفتند «۷»، و اینکه اشتقاق دور است. رمانی گفت: در او معنی اخفاء فی النفس در است، برای آن بر خدای تعالی اجرا نکنند، قال عبید بن همام:

أتونی فلم ارض ما یتتوا و كانوا أتونی بأمر نکر

لانکح أیهم منذرا و هل ینکح العبد حرّ لحرّ

و قال النمر بن تولب «۸»:

فها تبتتک الملامه فاهجعی

و أخفش گفت: آن بیت «۹» شعر است بر سبیل تشبیه که ایشان آن کار به شب

(۱). سوره نساء (۴) آیه ۷۷.

(۲). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۳). مر: بیت.

(۴). اساس، مت ابو عمرو و حمزه، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها زاید می نماید.

(۵). آج، لب، مر: بیت.

(۶). آج: تبیت. [.....]

(۷). تب، آج، لب: نگفتند.

(۸). تب شعر.

(۹). مر: گفت اشتقاق آن از بیت.

صفحه: ۳۳

سگالند، چنان که شاعر ابیات شعر به شب «۱» سگالد.

وَاللّٰهُ يَكْتُبُ مَا يُؤْتُونَ، و خدای آنچه ایشان می سگالند می نویسد. در معنی او دو قول گفتند: یکی آن که خدای تعالی در لوح محفوظ بنویسد تا ایشان را بر آن جزا دهد، و قولی دگر آن که: در نوشته قرآن بر تو انزله کند «۲» چنان باشد که او نوشته، و روا باشد که فرشتگان را فرماید تا برنامه اعمال ایشان نویسند، آنکه چون به امر او بود اضافه با خود کرد. و گفته اند: معنی «یکتب» یحفظ است، و خدای تعالی نگاه دارد آنچه ایشان می کنند، چنان که کسی چیزی به کتابت نگاه دارد.

آنکه رسول را- علیه السلام- فرمود که: از ایشان اعراض کن و بگرد و توکل بر خدای کن، یعنی به ایشان التفات مکن و بر ایشان اعتماد مکن «۳» با خدای تعالی افکن که خدای تعالی بس است و کیل [۳۲۸-ر] که قیام کند به آنچه به او تفویض کنی.

قوله: أَفَلَا- يَتَذَكَّرُونَ، حق تعالی گفت: در اینکه قرآن تأمل نمی کنند و آنکه «۴» اگر نه از نزدیک خدا بودی در او خلاف بسیار بودی، و در آیت چهار دلیل است بر چهار اصل از اصول مذهب ما: یکی بطلان تقلید و حث بر نظر و تأمل و تدبّر، دگر دلیل است بر بطلان قول آن کس که گفت: معنی قرآن شاید دانستن آلا به قول رسول، و اینکه مذهب مجتبران است و جماعتی حشویان، برای آن که خدای تعالی ما را حث کرد بر تدبّر و تأمل او بدانیم که کلام خداست بانتهاء الاختلاف عنه، و اینکه آنکه باشد که ما از او به تأمل چیزی بدانیم. دگر دلالت آن که او کلام خداست به نفی اختلاف و تناقض فرمود، نه از جهت قدم و حدوث، نه گفت اگر نه کلام خدای بودی محدث بودی. دلیل چهارم آن که اختلاف و تناقض و تفاوت نه از فعل خدای است، برای آن که اگر از فعل او بودی از عند او بودی، و خدای تعالی گفت:

آن از عند غیر من باشد.

و معنی «تدبّر» نظر در عواقب امور باشد، و تدبیر اصلاح کار باشد برای عاقبتش، و اصل او از دبر است، و دبر الأمر، عاقبت، و تدابیر که تواضع است» (۵) هم از اینکه

(۱). آج، لب: که شاعران کار و اندیشه شعر را به شب.

(۲). مر: انزال کند.

(۳). مر و گفتند ایشان را عقوبت مکن.

(۴). تب، آج: آنک/ آن که.

(۵). آج، لب، مر: تقاطع.

صفحه : ۳۴

جاست که هر کسی از ایشان پشت بر صاحبش کند، و فرق (۱) میان تدبّر و تفکر آن است که «تدبّر» تصرف دل باشد به نظر [در عواقب و تفکر تصرف دل باشد به نظر] (۲) در دلائل. و حقیقت اختلاف آن باشد که ممتنع باشند از آن که یکی قایم بود مقام آن دیگر در آنچه راجع بود با ذاتشان چون سواد و بیاض و سواد و حلاوت. و در معنی اختلاف اینکه جا سه قول گفتند: یکی آن که ابو علی گفت: علی حدّ واحد است از فصاحت و بلاغت هیچ در او رکیک و ضعیف و بد و مردول نیست.

زجاج گفت: یعنی در او اختلاف نیست در اخبار غایبات، و آنچه از احوال و اسرار شما خبر می‌دهد همه اخبارش وفق مخبر است. قتاده و ابن زید گفتند: در او تناقضی و تفاوتی نیست از جهت حقی و باطلی.

و اختلاف سه گونه باشد: اختلاف تناقض باشد، و اختلاف تفاوت، و اختلاف تلاوت. و آن دو اختلاف با اتفاق در قرآن نیست.

و امّا اختلاف تلاوت از اختلاف قراء در او نه اختلافی است که در او نقصی آرد، بل همه بر منهای حق و صواب است، چون هر یکی را وجهی و دلیلی و بینتی از کلام عرب هست، پس بمثابه آن است لاختلاف (۳) فیه من هذه الجهة علی هذا اللسان. و اختلاف که در تازی آمد شد باشد، هم موافق مذهب متکلمان است برای آن که ایشان اکوان متضاد گویند به اختلاف جهات و تضاد اختلاف باشد و زیاده علیه.

وَ إِذَا جَاءَهُمْ أَمْرٌ مِنَ الْأَمْنِ أَوْ الْخَوْفِ أَذَاعُوا بِهِ، اینکه هم وصف منافقان است که رسول - علیه السلام - سریتی را به جایی فرستادی و ایشان را ظفیری یا کسری بودی، منافقان بشتافتندی و آن خبر از صادر و وارد پیرسیدندی و با یکدیگر باز گفتندی پیش از آن که با رسول گفتندی، و بعضی دگر گفتند: مراد (۴) آن ارجاف است که ایشان در مدینه افگندندی به نیک و بد بی بصیرتی، چنان که خدای تعالی گفت:

وَ الْمُرْجِفُونَ فِي الْمَدِينَةِ... (۵)، و آن که چنین چیزی گوید ایمن نباشد از آن که

(۱). وز، تب، آج، لب از.

(۲). اساس، مت: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۳). تب، آج، لب: لا اختلاف.

(۴). مر از.

(۵). سوره احزاب (۳۳) آیه ۶۰.

صفحه : ۳۵

دروغ گوید، و گفته‌اند: مرا به امن و خوف ظفر و هزیمت است، و اگر حمل کنند بر عموم اولیتر باشد. اَدَاعُوا بِهِ، آشکارا کنند و پراکنند، و اِذَاعَةُ السَّرِّ افشاؤه باشد، قال «۱»:

اذاع به فی النَّاسِ حَتَّى كَأَنَّهُ بَعْلِيَاءُ نَارٍ اَوْقَدَتْ بِثَقُوبٍ

و اصل او تفریق باشد. تبع گفت - آنکه که به مدینه آمد و آب مدینه باز خورد «۲»:

و لَقَدْ شَرِبْتُ عَلَيَّ بِرَاجِمٍ شَرِبُهُ كَادَتْ بِبَاقِيَةِ الْحَيَوةِ تَذِيْعٌ

أَي تَتَفَرَّقُ «۳». براجم: ماء بالمدينة، و گفته‌اند: او از اینکه [آب] «۴» باز خورد زره «۵» در آب بود در گلوی او گرفت، و ذاع الخبر اذا فشا، و رجل مذیاع اذا كان لا يحفظ السرّ، و ذاع و شاع و فشا و علن و ظهر متقارب است.

آنکه گفت: وَ لَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ، و اگر با رسول افگندی تا او بگفتی و افشا کردی در قول آنان که گفتند مراد حدیث سرایاست، و گفته‌اند: إِلَى الرَّسُولِ، أَي الی سنّته، یا طریقت و سنّت او رد کردند. و اَمَّا «اولی الامر، باقر - علیه السلام -

گفت: أُمَّةٌ مَعْصُومَةٌ «۶»، و جوهری بسیار از «۷» استدلال برفت بر اینکه.

ابن زید و سدّی و جبائی گفتند: امراء «۸»، سرایانند، حسن و قتاده و ابن جریج گفتند: علمانند و ملازمان رسول - علیه السلام. و قول باقر - علیه السلام - که گفت:

مراد معصومانند اولیتر است، برای آن که خدای تعالی گفت: اگر به ایشان رد کنند بدانند آنان که استنباط و استخراج آن می‌کنند، و هیچ کس نباشد که به قول او علم حاصل شود مگر معصومی که دروغ بر او روا نباشد. دگر آن که قول ایشان که گفتند: امراء و علمانند، داخل است در قول ما که

(۱). تب شعر، مر الشّاعر. [...]

(۲). تب شعر.

(۳). آج، لب، مر: تفرّق.

(۴). اساس، مت: ندارد، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۵). اساس: به صورت «ذره» هم خوانده می‌شود، اج: ذروه، و در زیر کلمه معنی کرده است «زالو».

(۶). مر: معصومین اند.

(۷). مر ادله.

(۸). مر: اولی الامر.

صفحه : ۳۶

اینان هم امامند هم امراء هم علما، و قول ما داخل نیست در قول ایشان. پس اینکه متّفق علیه است، و آن قول مختلف فیه.

و قوله: يَسْتَنْبِطُونَهُ، أَي يَتَجَسَّسُونَ، آنان که تجسس می‌کنند فی قول ابن عبّاس و ابی العالیه، و زجاج گفت: معنی استنباط استخراج باشد، و أنبَطَ الماء اذا اخرجته، قال الشّاعر «۱»:

ذا قال قولاً أنبَطَ الماء في الثّرى

و اینکه سوادیان عرب را برای آن نبط خوانند که ایشان چشمه‌های آب بیرون آرند [۳۲۸-پ]، قال المعری (۲):

اینکه امرؤ القیس و القوافی اذ مال من تحته الغیبط

استنبط العرب فی الموامی بعدک و استعرب النبط

و در «منهم» دو قول گفتند که ضمیر با که راجع است: یکی آن که راجع است با «اولی الامر»، و دگر با فرقه منافقان که خبر می‌پرسیدند. و لَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَیْكُمْ وَ رَحْمَتُهُ، و اگر نه فضل و رحمت خدای بودی بر شما از تواتر و ترادف الطاف شما پسر و «۳» شیطان شدی. إِلَّا قَلِيلًا، مگر اندکی.

خلاف کردند در رجوع اینکه استثناء که با که راجع است بر چهار قول: قولی آن است که راجع با ضمیر مخاطبان است، من قوله: لَاتَّبَعْتُمْ که در بر «۴» اوست، و اینکه اولیتر است برای آن که ظاهر کلام اینکه است، و تقدیر اینکه است که: الْأَ قَلِيلًا مِنْهُمْ «۵». و قول دگر ابو علی گفت: الْأَ قَلِيلًا مِنَ الْإِتْبَاعِ، یعنی همه اتّباع شما شیطان را بودی مگر اتّباعی اندک که آن نه شیطان را بودی. حسن بصری و قتاده و فزّاء گفتند: استثناء از مستنبطان، و تقدیر آن که:

لعلمه الّذین یستنبطونه منهم الّما قلیلا- چهارم عبد الله عباس و ابن زید و کسائی و فزّاء و مبرّد گفتند: اذاعوا به الّا قلیلا، استثناء از «إذاعة» کردند، و اینکه جمله اگر چه جایز است [در رجوع «۶»] «۷» الی کلّ واحد من هذه الجملة صلاحا خلاف نیست، و لکن

(۲-۱). تب شعر.

(۳). مر: پیروی.

(۴). آج، لب: برابر.

(۵). وز، تب، آج، لب، مر: منکم.

(۶). آج، لب، مر استثناء.

(۷). اساس ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

صفحه : ۳۷

خلاف در آن است که «۱» هل یرجع الی جمیعها قطعا، أو الی کلّ واحد منها قطعا، أو الی ما یلیه قطعا! و کلام در اینکه مسأله جای دگر بیاید «۲» مستقصی- إن شاء الله- و جز به قرینه رد نتواند کردن «۳» الی أحد المحتملین و قطع کردن که راجع است با یکی از اینکه. و بعضی اهل علم گفتند معنی آن است که: لولا فضل الله علیکم لا تبتم الشیطان کلکم، چنان که گویند: قل ما رأیت مثله، ای «۴» ما رأیت مثله، و قال: قلیل المثلّ و القادح «۵»، ای لا قادح «۶» فیه و لا مثلبه- و الله اعلم بمراده.

قوله: فِقَاتِلْ فِی سَبِيلِ اللَّهِ، آنکه رسول- علیه السّلام- را فرمود که: تو به کار خود مشغول باش و مبالات مکن به تخلف منافقان و ارجاف مرجفان، تو در سبیل خدای جهاد کن «۷» که تکلیف ایشان بر تو نیست تا ضرر معصیت ایشان با تو آید، بل تکلیف ایشان بر ایشان است و وبال و ضرر فعل ایشان برایشان بود، تو را جز تکلیف خود نیست. آنکه گفت: وَ حَرَّضَ الْمُؤْمِنِينَ، مؤمنان را تحریض کن بر جهاد تا کسی گمان نبرد که به اینکه که خدای تعالی گفت: لَا تُكَلِّفْ إِلَّا نَفْسَكَ، او را نیست که مردمان را جهاد فرماید. و «تحریض» و «تحضیض» و «حث» به یک معنی باشد، و در آیت دلیل است بر آن که خدای تعالی به گناه کسی، دیگر را نگیرد.

و در آن که اینکه «فا» فی قوله: فِقَاتِلْ، به چه تعلق دارد دو قول گفته‌اند: یکی آن که جواب آن است که گفت: [و] «۸» آنها فی آنها فی، فِقَاتِلْ فِی سَبِيلِ اللَّهِ

أنت ایضا طمعا فی ذلک، و گفته‌اند تعلق دارد بقوله: وَمَا لَكُمْ لَا تُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ (۱۰) فَقَاتِلْ، چرا کارزار

(۱). مر و. [.....]

(۲). اساس، مت: باشد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۳). وز، تب: نتواند کردن، آج، لب، مر: نتوان کرد.

(۴). اساس، مت: الی، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۵). آج، لب: و القارحه.

(۶). آج، لب: قارحه.

(۷). اساس، مت: کند، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۸). اساس، مت: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها، از قرآن مجید افزوده شد.

(۹). سوره نساء (۴) آیه ۷۴.

(۱۰). سوره نساء (۴) آیه ۷۵.

صفحه: ۳۸

نمی‌کنی «۱» تو کارزار کن.

و قوله: عَسَى اللَّهُ أَنْ يَكْفِ بِأَس-الَّذِينَ كَفَرُوا، در «عسی» اینکه جا دو قول گفته‌اند: یکی آن که «عسی» اطماع است از خدای تعالی مکلفان را و طمع افگند [ایشان را و قطع نکرد] «۲» ایشان را بر کف-بأس کافران برای ضربی مصلحت، نه آن که شکی باشد از خدای تعالی در اینکه. دگر آن که گفتند: «عسی» از خدای واجب باشد همه جایی.

اگر گویند بر اینکه قول که: «عسی» از خدای واجب باشد، انجام اینک و عده کجاست که ما نمی‌بینیم که بأس کافران ممنوع نیست! گوییم از اینکه چند جواب است: یکی آن که آیت خاص است در بدر کوچک، که چون رسول- علیه السلام- تحریض کرد صحابه را بر قتال، تکاسل کردند و تثاقل نمودند. رسول- علیه السلام- بر نشست با هفتاد سوار بیرون رفت. ابو سفیان بشنید که رسول بیرون آمد و بترسید و خدای تعالی ترس در دل او افگند، برگردید و با مکه شد، فذلک قوله: عَسَى اللَّهُ أَنْ يَكْفِ بِأَس-الَّذِينَ كَفَرُوا. قولی دیگر آن است که: اینکه در حدیثه بود، آن جا که خدای تعالی گفت: وَهُوَ الَّذِي كَفَّ أَيْدِيَهُمْ عَنْكُمْ وَ أَيْدِيَكُمْ عَنْهُمْ «۳»- الآیه.

قولی دیگر آن است که: آیت مخصوص است به آنان که خدای تعالی ترس رسول- علیه السلام- در دل ایشان افگند تا با رسول- علیه السلام- کارزار نیارستند کردن.

قولی دیگر آن است که: آیت مخصوص است به اهل ذمه که قبول جزیه کردند و اختیار کارزار نکردند. قولی دیگر آن است که آیت عام است، جز آن که انجام اینک و عده هنوز نیست، آنگاه باشد که صاحب الزمان- علیه السلام- بیرون آید، و عسی- علیه السلام- از آسمان فرود آید، و خلاف بر خیزد، و دین یکی شود، و کفر مقموع و مقهور گردد، و دین خدای تعالی بر همه دینها ظاهر شود، چنان که گفت: لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ «۴» وَاللَّهُ أَشَدُّ بَأْسًا، و قُوَّةً وَ شِدَّةً خدای را- جل جلاله- سخت تر است. وَ أَشَدُّ تَنْكِيلًا، اى عقوبه. و «تنکیل» تفعیل باشد از نکال، و اصل او از نکول است و آن امتناع بود برای خوف. و «نکل» بند باشد برای آن که مانع باشد از رفتن، و نکال مانع و زاجر باشد از گناه، و اصل کلمه امتناع است، و نصب هر دو بر تمیز «۱» است.

مَنْ يَشْفَعُ شَفَاعَةً حَسَنَةً- الآیه، در او چند قول گفتند: یکی آن که مراد به شفاعت نیک دعای خیر است، و مراد به شفاعت بد دعای بد است برای آن که مؤمنان یکدیگر را دعا «۲» کردند و جهودان نفرین کردند، حق تعالی گفت: هر که دعای نیک کند او را

از آن نصیب باشد، و هر که دعای بد کند او را از آن نصیب باشد.

در خبر می‌آید که: چون مؤمنی دیگری را دعا کند در غیبت او، فرشتگان گویند بدأ اللّٰه بک، خدای تعالی ابتدا [۳۲۹-ر] به تو کناد. و چون کسی کسی را نفرین کند بناحق، آن نفرین باز گردد به او، اگر او نیز مستحق آن نباشد با جهودان گردد.

حسن بصری و مجاهد و ابن زید گفتند: مراد به «شفاعت حسنه» وسیلت است، و آن که شفاعت کند برای کسی دیگری را تا او را از بند رها کند یا حقی مستحق (۳) به او بخشد، یا در حق او مکرمتی کند و شفاعت بد آن است که در حق کسی تخلیط و نکادت و نیمیت کند و سبب سازد تا مضرتی به او رسد. و امیر المؤمنین علی - علیه السلام - گفت:

الشَّفِيعُ جَنَاحُ الطَّالِبِ

، شفاعت کننده بال طلب کننده است، و ازهری (۴) گفت معنی آن است که: هر که عمل بر عمل زیادت کند از خیر و شر و طاعت و معصیت.

و «شفع (۵)» در لغت زیاده باشد، و «شفع (۶)» جفت باشد و «وتر» تاق، و اصل کلمه اینکه است، و شفاعت و شفعه از اینکه جاست به معنی ضم، برای آن که شفیع

(۱). وز، تب: تمیز. [.....]

(۲). مر: دعای خیر.

(۳). مر: حق مستحقی.

(۴). اساس، مت: و زهری، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۵-۶). آج، لب، مر: شفیع.

صفحه : ۴۰

جفت مشفوع فیه باشد، و «شفعه» برای آن گویند که شفیع می‌خواهد تا ضم کند آن ملک را با ملک خود، و بر اینکه تفسیر دادند قول رسول را - علیه السلام: اشفَعُوا توجروا.

دوم آن مرد تنها شوید (۱) که در صف نماز تنها بود تا مزد بود شما را.

و حقیقت شفاعت بنزدیک ما در اسقاط مضار بود، و در مسأله منافع (۲) بر مجاز به کار دارند، دلیل بر اینکه آن است که: چون در حق رسول - علیه السلام - از خدای تعالی زیاده منافع و درجات خواهیم، نگویند: ما شفیع رسولیم و برای او شفاعت می‌کنیم (۳)، و در باب شفاعت رتبه معتبر است از میان شافع و مشفوع إليه، چنان که از میان آمر و مأمور و از میان شافع و مشفوع فیه رتبه نباشد، بخلاف آن که اصحاب وعید گفتند، برای آن که کلام بر دو ضرب است: یکی آن که در او اعتبار رتبه کنند، و یکی آن که نکنند. اما آن نوع که در او اعتبار رتبه کنند از میان مخاطب و مخاطب باشد دون ما يتعلق (۴) به الخطاب، کالأمر و النهی و الدعاء و المسأله، فکذلک الشَّفَاعَةُ، و از اینکه جاست که روا باشد که یکی از ما شفیع خود باشد، و روا نبود که آمر خود باشد یا ناهی خود. و قوله: یُکُنْ لَهُ کِفْلٌ مِنْهَا، حسن و قتاده گفتند: به معنی وزر بود، و اینکه قول باقر است - علیه السلام - و سدی و ربیع و ابن زید گفتند: «کفل» نصیب باشد، و منه قوله: یُؤْتِکُمْ کِفْلَینِ مِنْ رَحْمَتِهِ (۵) و کان اللّٰهَ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ مُّقِیْتًا، و در مقیت پنج قول گفتند: سدی و ابن زید گفتند: مقتدر باشد، عبد اللّٰه عباس گفت: حفیظ و نگاه دار بود، مجاهد گفت: گواه

(۱). وز، آج، لب: شوی، مر: دوم از مزد تنها شوی.

(۲). وز در زیر کلمه افزوده: یعنی سؤال نفع بود.

(۳). مت وی را.

(۴). مر: من يتعلّق.

(۵). سوره حدید (۵۷) آیه ۲۸.

(۶). مر: اشتر.

(۷). مر: و برای اینکه کفلین گویند.

صفحه : ۴۱

باشد، بعضی دگر گفتند: حسیب باشد، پنجم گفتند: جزا دهنده باشد. و اصل «مقیمت» از قوت باشد و گفته‌اند از قوه، و قال الزبیر بن عبد المطلب عم النبی - علیه السلام - فیہ بمعنی القادر «۱»:

و ذی ضغن کففت النفس عنه و کنت علی مسائته مقیتا
و قال کثیر «۲»:

و ما ذاک عنها عن نوال أناله و لا أننی منها مقیت علی ودّ
و ابن کثیر گفت: المقیمت القادر علی کل شیء.

قوله: و إذا حُیِّتُم بِتَحِیَّهٍ - الایه. اینکه آیت خطاب است از خدای تعالی با جمله مؤمنان، حق تعالی می‌فرماید مردمان را که: چون کسی شما را تحیتی کند از سلامی یا دعاء بخیر بالبقاء و البرکة و طول العمر، شما او را از آن نکوتر باز گوید.
[أو ردّوها] «۳»، یا مثل آن رد کنید با او، یعنی به جواب او کنید.

و «احسن» لا ینصرف است برای وزن فعل و صفت. و «تحیّه» تفعله باشد من حیاه إذا سلّم علیه و دعا له بطول الحیاء. و عطا و ابراهیم گفتند و سدّی و ابن جریج که: مراد آن است که چون کسی بر شما سلام کند، جوابش از آن نکوتر دهید که او گفته باشد.
در خبر است که: چون کسی از مسلمانان بر رسول - علیه السلام - سلام کردی، گفتی: سلام علیک «۴»، گفتی:

و علیک السلام و رحمه الله

، چون گفتی: السلام علیکم و رحمه الله، [رسول گفتی:

۵] و علیک السلام و رحمه الله «و برکاته

هم چنین او زیاده گفتی در جواب که آن کس «۶» گفته بودی.

و در خبر می‌آید که چون بنده مؤمن برادرش را گوید:

سلام علیک،

او را ده حسنه بنویسند، چون گوید «۷»

السلام علیک و رحمه الله

، بیست حسنتش بنویسند،

(۲-۱). تب شعر.

(۳). اساس، مت: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها از قرآن مجید افزوده شد.

(۴). مر او. [.....]

(۵). اساس، مت: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۶). مر: در جواب آن کس که سلام.

(۷). مر: و چون بگوید.

صفحه: ۴۲

چون گوید:

السَّلامُ عَلَیْكَ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَکَاتُهُ

، سی حسنتش بنویسند، و هم چنین جواب دهنده را. و عبد الله عباس گفت: هر کس که او برده کس سلام کند، یا بر کسی ده بار سلام کند، هم چنان بود که برده‌ای آزاد کرده.

و در خبر است که: از میان سلام کننده و جواب دهنده صد حسنه باشد، نود و نه آن را بود که سلام کند و یک حسنه آن را که جواب دهد. گفتند: برای آن چنین آمد که او ابتدا کرد و اختیار اینکه خیر کرد و رغبت نمود، و آن که جواب دهد لا بد «۱» او را جواب باید دادن و بمنزلت کسی است که نه به اختیار خود است.

و آورده‌اند که، زایری به نزدیک عبد الله جعفر آمد. عبد الله او را صلتی و عطایی نکو داد. آن مرد اندیشه کرد که من چه کنم تا مکافات او باز کنم! دست خود از مکافات او کوتاه دید، یک روز عبد الله [۳۲۹-پ]

جعفر در بازار می‌آمد، او روی بگردانید. عبد الله جعفر عجب داشت، با پیش روی او شد گفت: یا فلان؟ سلام علیک، او بجست و جواب داد. گفت: چرا روی بگردانیدی! گفت: برای آن «۲» تا تو سلام کنی مرا جواب باید دادن، آن ثواب بسیار تو را باشد و اندک مرا، که مرا قوت مکافات تو نیست.

و سلام در شرع برای سلامت نهادند «۳»، برای اینکه گفت رسول- علیه السلام:

افشوا السَّلامَ تسلّموا

، سلام فاش داری «۴» تا سلامت یابی «۵». و

قال- علیه السلام: السَّلامُ تحيةٌ لملئتنا و امانٌ لذمتنا،

و برای آن «۶» فرمود- علیه السلام- که

السَّلامُ للزَّاکبِ علی الزَّاجِلِ، و للقائمِ علی القاعدِ،

گفت: سلام سوار را باید کردن بر پیاده و ایستاده را باید کردن بر نشسته، برای آن که سوار از پیاده ایمن باشد و ایستاده «۷» از سوار خائف. و هم چنین ایستاده و نشسته «۸». او زُدوها، یا همان، یعنی مثل آن «۹» بر او رد کنی «۱۰» آنچه گفته باشد او را باز گویی «۱۱».

(۱). مر است که.

(۲). مر که.

(۳). وز: نهادندی.

(۴). مر: کنید.

(۵). مر: باشید.

(۶). وز، تب، آج، لب، مر: اینکه.

(۷). آج، لب، مر: و پیاده.

(۸). مر قوله.

(۹). اساس، مت نه، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها زاید می نماید.

(۱۰). کنی / کنید.

(۱۱). تب: باز گوید. [...]

صفحه : ۴۳

و رسول- علیه السلام- گفت: چون یکی از اهل ذمه بر شما سلام کند، بگوید او را:

علیک

، یا :

و علیکم.

و جماعتی به اینکه «۱» تمشک کردند در آن که سلام سنت است و جواب فریضه، برای آن که حق تعالی گفت به لفظ امر: فَحَيُّوا بِأَحْسَنِ مِنْهَا أَوْ رُدُّوهَا، و ظاهر امر قرآن بر وجوب باشد.

إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ حَسِيبًا، که خدای تعالی بر همه چیزی حسیب است. گفتند: مراد محاسب و مجازی است، و گفته اند: حفیظ است و کفایت کننده، و گفته اند: کافی است و بسند کار «۲». من قولهم: حسبی کذا، ای کفانی، زجاج گفت معنی او «۳» آن است که: همه چیز «۴» اندازه «۵» دهد «۶»، و منه قوله:

عَطَاءٌ حِسَابًا «۷»، ای کافیا.

قوله: اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لِيَجْمَعَنَّكُمْ، اینکه «لام» جواب قسمی مضمراست، و تقدیر آن است که: و اللَّهُ أَنْ اللَّهُ لِيَجْمَعَنَّكُمْ، خدای شما را جمع کند و حشر کند برای روزی که در آن روز شکی نیست، و آن روز قیامت است. و گفتند: اینکه روز را برای آن روز قیامت خواندند که مردم از گورها برخیزند، و گفته اند: برای آن که پیش خدای بایستند، چنان که گفت: يَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ «۸» لا- رَبِّ فِيهِ، شک نیست در او. گفته اند: ضمیر راجع است با روز، یعنی در روز شک نیست. [و گفته اند: راجع است با مصدر «لِيَجْمَعَنَّكُمْ»، ای فی الجمع. و قوله: وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ حَدِيثًا، استفهامی است به معنی تقریر، و کیست که] «۹» از خدای راستگیرتر «۱۰» است به حدیث، و نصب او بر تمیز «۱۱» است، و معنی آن که: هیچ کس نیست از خدای

(۱). مر: به آن.

(۲). آج: پسند کار، مر: پسندیده کار.

(۳). مر: معنی حسیب.

(۴). مر: چیزی.

(۵). تب، آج، لب، مر: به اندازه.

(۶). مر: دهنده است.

(۷). سوره نبأ (۷۸) آیه ۳۶.

(۸). سوره مطففین (۸۴) آیه ۶.

(۹). اساس، مت: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۱۰). کذا: در اساس، وز، مت، تب، مر: راست گوتر، آج، لب: راست گوی تر.

(۱۱). تب: تمیز.

صفحه : ۴۴

تعالی راستگوی تر برای آن که کذب بر او روا نیست به هیچ وجه از وجوه «۱»، او عالم است به قبح آن و مستغنی است از آن، و دروغ آن کس گوید که به او «۲» جز منفعت کند یا دفع مضرت، و اینکه بر خدای روا نیست. قوله: *فَمَا لَكُمْ فِي الْمُنَافِقِينَ فِتْنِينَ*، خدای تعالی به اینکه آیت خطاب کرد با مؤمنان صحابه رسول، گفت: چیست شما را که در منافقان دو گروه شدی «۳»! و نصب او بر حال است، چنان که گویی: مالک قائما ههنا. *وَاللَّهُ أَرْكَسَهُمْ*، «واو» حال است، و ارکسهم و عکسهم «۴» و نکسهم، به معنی واحد، ای ردهم الی أحكام اهل الشّرك فی اباحه دمائهم، و خدای ایشان را با حکم اهل شرک برده است از آن که خونشان حلال است و مالشان، و سبی زنان و فرزندانشان. و *الإرکاس الرّدّ*. و در مصحف عبد الله مسعود و ابی بی «الف» نوشته‌اند: رکسهم، قال امیة بن الصّلت «۵»:

فارکسوا فی حمیم النّار أنّهم كانوا عصاء و قالوا الافک و الزّورا

و در آن که آیت در که انزله بود پنج قول گفتند: بعضی گفتند در منافقانی که روز احد از رسول - علیه السلام - باز ایستادند و با مدینه شدند، و چون ایشان را در آن باب ملامت کردند جواب اینکه دادند که: *لَوْ نَعْلَمُ قِتَالًا لَاتَّبِعْنَاكُمْ* «۶» *فَمَا لَكُمْ فِي الْمُنَافِقِينَ فِتْنِينَ*.

مجاهد و ابو جعفر و فراء گفتند: آیت در قومی آمد که از مکه به مدینه آمدند «۸» و اظهار اسلام کردند به نفاق، و مدتی به مدینه بودند، خوش نیامد ایشان را آن جا، گفتند: برویم. آنکه گفتند: به چه علت رویم! گفتند: به علت تنزه برویم از مدینه، به علت تنزه بیرون شدند و ره «۹» مکه برگرفتند و نامه نوشتند به رسول - علیه السلام -

(۱). اساس برای آن که کذب بر او روا نیست، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها زاید می‌نماید.

(۲). مر: آن.

(۳). تب: شدید. [...]

(۴). تب، آج، لب: رکسهم، مر: آنکسهم.

(۵). تب شعر.

(۶). سوره آل عمران (۳) آیه ۱۶۷.

(۷). اساس، مت: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۸). نسخه لت، تا بدین جا افتادگی داشت.

(۹). مر: راه.

صفحه : ۴۵

که: ما هم بر آن عهدیم [از اسلام] «۱» که با تو کردیم، جز «۲» هوای مدینه خوش نیست ما را، روزی چند به مکه رویم و خویشان و دوستان را ببینیم و باز آییم. جماعتی گفتند: چه منع است ما را از آن که اینان که از ما مفارقت کردند و سرای هجرت ما را کردند! برویم و ایشان را بکشیم و مال ایشان برداریم. گروهی دگر گفتند:

چگونه روا باشد مردمانی بر دین ما و ملت ما، برای آن که از شهر ما برفتند! و اینکه مناظره میان ایشان به حضور رسول - علیه السلام - می‌رفت، و رسول - علیه السلام - هیچ نگفت «۳» تا خدای تعالی اینکه آیت فرستاد و رسول را خبر داد از نفاق ایشان. رسول - علیه السلام - گفت:

أَنهَا طَيِّبَةٌ وَأَنَّهَا تَنْفَى الْخَبْثَ كَمَا تَنْفَى النَّارُ خَبْثَ الْفِضَّةِ،

گفت: طیبه یعنی مدینه پاک است، پلیدی را چنان بیندازد که آتش پلیدی سیم را [۳۳۰-ر].
 عبد الله عباس و قتاده گفتند: آیت در دو مرد آمد از قریش که در مکه اظهار اسلام کردند و هجرت نکردند. جماعتی اصحاب رسول ایشان را در راهی دیدند، خواستند تا «۴» ایشان را بکشند، گفتند: خون ایشان حلال است، و گروهی گفتند: حلال نیست، خلاف کردند. خدای تعالی [اینکه] «۵» آیت فرستاد.
 سدّی گفت: جماعتی منافقان بودند، گفتند: ما می‌رویم که ما را بضاعتی هست جایی تا بیاریم و بازار گانی کنیم، و غرض ایشان آن بود تا از رسول علیه السلام - بگریزند، برفتند. صحابه رسول در ایشان خلاف کردند، خدای تعالی آیت فرستاد.
 پنجم ابن زید گفت: آیت در منافقان «۶» افک آمد که دروغ بر عایشه نهادند.
 عبد الله ابی سلول بود و اصحابش، خدای تعالی آیت در «۷» ایشان فرستاد. وَ اللَّهُ أَرَكْسَهُمْ، در معنی او خلاف کردند. عبد الله عباس گفت: معنی ارکاس رد باشد، و

(۱). اساس، مت: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۲). آج، لت که.

(۳). وز، تب، آج، لب، مر، لت: نمی گفت.

(۴). مر: که.

(۵). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۶). آج، مر، لت اهل.

(۷). لت شأن.

صفحه: ۴۶

به روایتی دیگر گفت: ارکاس ایقاع باشد. قتاده گفت: اهلاک باشد، و سدّی گفت: به معنی اضلال باشد.
 و «۱» قوله: أ تُرِيدُونَ أَنْ تَهْدُوا مَنْ أَضَلَّ اللَّهُ، می‌خواهی «۲» که هدایت دهی «۳» آن را که خدای اضلال کرده باشد! و در اینکه «اضلال» دو قول گفتند: یکی آن که سَمَاهُمْ ضَالِّينَ و حکم بضلالهم، چنان که کمیت گفت «۴»:

فَطَايِفَةٌ قَدْ أَكْفَرُوا بِحَبِّكُمْ وَ طَايِفَةٌ قَالُوا مَسِيءٌ وَ مَذْنِبٌ

و وجه دیگر آن که: وَ جَدَّاهُمُ اللَّهُ ضَالِّينَ، خدای ایشان را ضال یافته بود، چنان که شاعر گفت «۵»:

هَبُونِي أَمْرًا مِنْكُمْ أَضَلُّ بِعِيرَةٍ لَهُ ذِمَّةٌ إِنَّ الدَّمَامَ كَبِيرٌ

و وجهی دگر محتمل است، و آن آن است: خذلهم الله بكفرهم على سبيل العقوبة. مراد به اضلال خذلان باشد بر سبیل عقوبت. و وجهی دگر آن است که:

اضلّه عن طريق الجنّة و الثواب، خدای ایشان را از ره بهشت و ثواب اضلال کند، و اینکه هر چهار وجه محتمل است و کلام در «ضلال» باستقصاء برفته است فی قوله:

يُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا وَ يَهْدِي بِهِ كَثِيرًا «۶».

وَ مَنْ يُضِلِّلِ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِيلًا، و هر که خدای او را اضلال کند به اینکه معانی که گفتیم تو او را راهی نیابی اما به ره ثواب و اما به تسمیه و حکم هدی، و امّا به توفیق و لطف، و هیچ تمسّک نیست مجبّره را بقوله: أَرَكْسَهُمْ، برای آن که گفت: بِمَا كَسَبُوا،

تصریح کرد به آن که اینکه معنی به ایشان به استحقاق رفت و به جزای کسب ایشان بر سبیل عقوبت. و «فته» در لغت فرقه باشد من فأوت رأسه بالسيف إذا شقته به، و الفأو شعب من شعاب الجبل.

قوله: وَدُّوْا لَوْ تَكْفُرُونَ كَمَا كَفَرُوا، آنگه خدای تعالی از اینکه منافقان خبر داد که: ایشان تمنا می کنند و می خواهند که شما هم چو «۷» ایشان کافر باشید. آنگه نهی

(۱). آج، لب: فی. [.....]

(۲). می خواهی / می خواهید.

(۳). دهی / دهید.

(۴، ۵). تب شعر.

(۶). سوره بقره (۲) آیه ۲۶.

(۷). مر: همه، آج، لب، مر، لت: هم چون.

صفحه: ۴۷

کرد ایشان را، اعنی مؤمنان را از ولایت و تولای ایشان، گفت: از ایشان تبرّا کنی «۱» تا آنگه که هجرت کنند در راه خدای. و هجرت بر سه وجه بود: یکی هجرت مؤمنان با رسول - علیه السلام - از مکه به مدینه، چنان که خدای تعالی گفت: لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ «۲»، و قوله: وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ «۳».

و دوم «۴» هجرت کافران و منافقان باشد از کفر و نفاق با ایمان چنان که در اینکه آیت هست، و از اینکه جاست در باب امامت نماز که: اگر جماعتی حاضر آیند و وقت نماز آن را تقدیم کنند به امامت نماز که قاریتر باشد قرآن به داند «۵»، اگر در قراءت راست باشند، آن کس که [فقیه تر باشد، اگر در فقه راست باشند، آن کس که] «۶» در هجرت مقدمتر باشد در عهد رسول بر هجرت حمل کردند، و در عهد ما بر آن که پدران در اسلام پیشتر «۷» باشند.

و سه ام «۸» هجرت مؤمنان معاصی را من

قوله - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ «۹»: «۱۰» المهاجر من هجر «ما نهاه الله عنه.

فان تولوا، اگر برگردند و پشت بر اسلام و توحید کنند و هجرت نکنند. فَخُذُوهُمْ، بگیری «۱۱» ایشان را و بکشی «۱۲» هر کجا یابی «۱۳» در حلّ و حرم «۱۴»، از ایشان هرگز دوست و یار مگیری «۱۵» که ایشان دوستی را نشایند و یاری نکنند شما را. و قوله: فَتَكُونُونَ سَوَاءً، اگر چه به «فاء» است و عقیب تمنّاست برای آن مرفوع است منصوب نیست که جواب نیست، بل تقدیر اینکه است: وَدُّوْا لَوْ تَكْفُرُونَ فَتَكُونُونَ بِرِ سَبِيلِ عَطْفٍ، كَأَنَّهُ قَالَ: وَ دُّوْا أَيْضًا لَوْ تَكْفُرُونَ «۱۶» سواء، و مثله قوله:

(۱). تب، مر: کنید.

(۲). سوره حشر (۵۹) آیه ۸.

(۳). سوره نساء (۴) آیه ۱۰۰.

(۴). مر: دویم.

(۵). اساس، مت: قرآن به باشد، مر: و قرآن بهتر داند، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۶). اساس، مت: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۷). کلمه در اساس به صورت «بیشتر» هم خوانده می شود.

- (۸). تب: سیوم، مر، لت: سیم.
 (۹). مر و اله. [.....]
 (۱۰). آج، لب، لت: هاجر.
 (۱۱). تب، مر، لت: بگیرید.
 (۱۲). تب، مر: بکشید.
 (۱۳). تب، مر: یابید.
 (۱۴). تب، آج، لب، مر، لت و.
 (۱۵). تب، مر: مگیرید.
 (۱۶). وز، تب، آج، لب، مر، لت: تکونون.

صفحه : ۴۸

وَدُّوا لَوْ تُدْهِنُ فَيُدْهِئُونَ^۱، و قوله: وَدَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ تَغْفُلُونَ^۲ إِلَّا الَّذِينَ يَصِلُونَ إِلَى قَوْمٍ، یعنی یتنسبون فی قول ابی عبیده، و گفت

فی الحدیث: من اتصل فاعضوه،

ای من دعا دعوی الجاهلیه، هر که دعوی جاهلیت کند او را تمکین مکنی^۴ از آن گفتن، و آب دهنش در گلو گیرانی^۵، لأن المعنی أعضوه بریقه، و قال الاعشى^۶:

إذا اتصت قالت بکر بن وائل و بکر سبتها و الانوف رواغم

ای انتسبت. و بعضی دگر گفتند: یصلون من الوصول و مراد التجاست، یعنی چرا آنان که التجا کنند به قومی که میان شما و ایشان عهدی و میثاقی باشد. خلاف کردند در آن که مراد به اینکه قوم کیست، و اینکه قوم مستثنی از حکم آیت اول از سفک الدماء، و آن که هر کجا بیند ایشان را بکشند که اند^۷! بعضی گفتند: بنی مدلجاند، و آن آن بود که سراقه بن مالک بن جعشم المدلجی بنزدیک رسول آمد از پس کارزار [۳۳۰-پ]

احد، و از رسول- علیه السلام- عهدی بستند^۸ که رسول به غزای ایشان نرود و گفت: هر گه قریش ایمان آرد، ما نیز ایمان آریم برای آن که ایشان حلیف قریش بودند. رسول- علیه السلام- بر اینکه قرار داد با او و عهد کرد، و اینکه قول عمر بن شیبه است. و باقر- علیه السلام- گفت: مراد بنی اسلماند که هلال^۹ بن عویمر الأسلمی و قیل: السلمی- بیامد و با رسول- علیه السلام- عهد کرد که او و قوم او به غزای رسول نیایند، و رسول- علیه السلام- و قومش نیز به غزای ایشان نشوند، و او معاونت مشرکان نکند و یک جانب شود از ایشان. رسول- علیه السلام- گفت: هر که در جوار و حمایت ایشان است در اینکه عهد است، تعرضی^{۱۰} مکنید^{۱۱} او را.

(۱). سوره قلم (۶۸) آیه ۹.

(۲). کذا: در اساس و همه نسخه بدلها، ضبط قرآن مجید چنین است: وَدَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ تَغْفُلُونَ را (۳). سوره نساء (۴) آیه ۱۰۲.

(۴). تب: مکنید.

(۵). تب: گیرانید.

(۶). تب شعر.

(۷). مر: کیستند. [.....]

(۸). تب، آج، لب، لت: بستد، مت: بستدند، مر: بستاند.

(۹). اساس، وز، تب، مت: بلال، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها و مراجع خبری تصحیح شد.

(۱۰). لب، مر، لت: تعرّض.

(۱۱). آج، لب: مکنی.

صفحه : ۴۹

أَوْ جَاؤُكُمْ، بعضی گفتند: «أَوْ» به معنی «و او» است، چنان که چند جایگاه گفتیم که «أَوْ» به معنی «و او» عطف آمد. بعضی گفتند: بنی مدلج‌اند، و بعضی گفتند: بنی أسلم. عمر بن شیبه گفت: بنی اشجع‌اند که ایشان به مدینه آمدند و پیشرو ایشان مسعود بن رخيله بود. رسول - علیه السّلام - بفرمود تا ایشان را میزبانی «۱» کردند به خرما، و ایشان را گفت: به چه کار آمده‌اید! گفتند: برای آن آمدیم که جای ما به تو نزدیک است، و ما حرب تو را «۲» کارهیم و کارزار بنی ضمیره را که از میان ما و ایشان عهدی هست. آیت در حق ایشان آمد، و آنان که اینکه گفتند، «قد» تقدیر کردند، گفتند: معنی آن است که او جاء و کم قد حصرت، برای آن که «قد» تقریب «۳» فعل ماضی کند به حال، چنان که گویند: جاء فلان ذهب عقله، و المعنى قد ذهب عقله، یعنی در آن حال و اینکه جمله حال باشد از آنان که «یصلون الی قوم» صفت ایشان است.

و قولی دگر آن است: أَوْ الَّذِينَ جَاءَ وَكَمْ، بر اینکه قول اینکه قوم دگر باشند، و بر هر دو قول حَصِرَتْ صُدُورُهُمْ، حال باشد، و یعقوب خواند: «حصرة صدورهم»، نصب بر حال، و معنی آنست که: ضاقت صدورهم، به شما آیند و دلهاى ایشان تنگ شده باشد از قتال شما یا قتال قوم خود - که از مسلمانان جماعتی بسیار خویش ایشان بودند - یا معاهد و حلیف - و خلاصه معنی آن است که: حق تعالی ذکر گروهی منافقان کرد «۴»، و آن که «۵» حکم ایشان حکم کافران است، و ایشان را هر کجا یابی «۶» باید کشتن مگر گروهی که متصل باشند به قومی که میان شما و ایشان عهدی و میثاقی باشد، اما اتصالی نسبی - چنان که گفتیم - یا اتصالی عهدی از طریق همکاری، که ایشان را نباید کشتن و اما گروهی که ایشان را ملال باشد از قتال شما و قتال متصلان قوم خود نخواهند که با شما یا با ایشان قتال کنند، نه بر شما باشند نه با شما، و اینکه حکم منسوخ است باتفاق.

(۱). لت: مهمانی.

(۲). وز، آج، لب: حرب تو.

(۳). اساس، مت: تقدیر، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۴). آج، لب: منافق کرد.

(۵). آج، لب: آنکه.

(۶). تب، مر: یابید.

صفحه : ۵۰

خلاف در آن افتاد که به کدام آیت منسوخ است! آنکه گفت: وَ لَوْ شَاءَ اللَّهُ لَسَلَطْنَاهُمْ عَلَيْكُمْ، چون ذکر حصر و دلتنگی کرد و آن را به خدای تعالی تعلق است، گفت: اگر به بدل حصر و دلتنگی و دل شکستگی ایشان و ملال ایشان از قتال شما ایشان را دلیری دادی بر شما بر اینکه وجه مورد آیت مورد منت بود، گفت:

اگر خدای خواستی ایشان را بر شما مسلط کردی مشیت قدرت، چنان که گفت:

وَ لَوْ شَاءَ اللَّهُ لَأَعْتَنَّاكُمْ «۱» وَ لَوْ شَاءَ اللَّهُ لَذَهَبَ بِسَمْعِهِمْ وَأَبْصَارِهِمْ «۲»، چنان که یکی از ما گوید: اگر من خواهم چنین کنم و چنین

کنم، یعنی توانم کردن و در دست من است. حق تعالی هم بر اینکه وجه گفت: تواند، و لکن نکند برای آن که حکمت مانع است از آن. اگر خدای خواستی مسلط کردی ایشان را بر شما تا با شما کارزار کردندی، نه آن که دلشان تنگ کرد تا ملال آمد ایشان را از قتال شما و با شما قتال نکنند.

وَأَلْقُوا إِلَيْكُمُ السَّلْمَ، و القا کنند به شما صلح، یعنی با شما صلح کنند و از ره کارزار شما دور شوند. و بعضی مفسران گفتند چون بلخی و طبری و جبائی که: مراد به «سَلْم» اسلام است، یعنی اگر اسلام آورند، و معنی از روی لغت متقارب است برای آن که مسلم مستسلم باشد، و كذلك المسالم الذی هو خلاف المحارب، قال الطرمح «۳».

و ذاك انّ تمیما غادرت سلما للاسد کل حصان وعثه الكبد

فَمَا جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ عَلَيْهِمْ سَبِيلًا، خدای تعالی شما را بر ایشان راهی نکرد، یعنی دستی نداد از روی شرع، و رخصت نداد در قتال ایشان مادام تا مسلم یا مسالم باشند. اگر مسلمان شوند برادران شما اند، و اگر در عهد و صلح شما آیند معاهد شما باشند، به هیچ دو وجه «۴» شما را نیست که با ایشان کارزار کنی «۵».

آنکه گفت: سَيَجِدُونَ آخِرِينَ، گروهی دگر را یابی «۶» شما، یعنی گروهی دگر هستند که حکم ایشان خلاف حکم اینان است. خلاف کردند مفسران در آن که

(۱). سوره بقره (۲) آیه ۲۲۰.

(۲). سوره بقره (۲) آیه ۲۰.

(۳). تب شعر.

(۴). مر: به هیچ یک از اینکه دو وجه. [.....]

(۵). تب، مر: کنید.

(۶). تب: یابید.

صفحه : ۵۱

ایشان که بودند:

کلبی روایت کرد از ابو صالح از عبد الله عباس که گفت: ایشان اُسد و غطفان بودند، بیامدند و اظهار اسلام کردند و منافع بودند، و چون قوم ایشان ایشان را گفتندی: به کی «۱» اسلام آورده‌ای «۲»! گفتندی: بهذا القرد و بهذا العقرب، به اینکه کپی و به اینکه گزدم «۳». و چون رسول را دیدندی و اصحاب او را، گفتندی: ما از شما ایم، حق تعالی نفاق ایشان اظهار کرد، بگفت «۴»: غرض ایشان در اینکه گفتن آن است تا به اظهار کلمه اسلام از شما ایمن باشند، و به اظهار کلمه کفر از قوم خود ایمن باشند.

و جویر گفت از ضحاک از عبد الله عباس که: ایشان بنو عبد الدار بودند، و سدّی گفت: در نعیم بن مسعود [۳۳۱- ر] الأشجعی آمد، که او هر وقت آمدی بنزدیک رسول و از او امانی بسته بود، و آنکه چیزهایی «۵» که رفتی نقل کردی با مشرکان، و غرض آن بود تا از هر دو گروه ایمن باشد. قتاده گفت: اینان می‌بودند از عرب به تهامه فرود آمدند، خواستند تا از هر دو قوم ایمن باشند.

و قوله: كُلَّمَا رُذِّوا إِلَى الْفِتْنَةِ أُرْكَشُوا فِيهَا، ابو العالیه گفت که: هر گه که ایشان را امتحان و ابتلا کنند به بلیتی تا «۶» سر کفر شوند و اظهار کفر کنند. قتاده گفت: هر گه که بلایی رسد ایشان را به آن «۷» با سر طریقه اول شوند از کفر. عبد الله عباس گفت معنی آن است که: هر گه که ایشان را با کفر دعوت کنند با سر کفر شوند.

و اصل «فته» اختبار و امتحان باشد، و «ارکاس» نکس باشد و سرنگوسار گردانیدن «۸»، و اینکه عبارت برای تفسیح حال ایشان گفت، و برای آن با خدای تعالی حواله کرد بلفظ ما لم یسم فاعله، که از طریق خذلان و منع توفیق بود و ایشان را با

(۱). اساس، وز، تب، کلمه به صورت: «یکی» هم خوانده می‌شود، مت، آج: بکه.

(۲). تب، مر: آورده‌اید.

(۳). همه نسخه بدلها: کزدم.

(۴). تب، آج، لب: و گفت، مر، لت: و بگفت.

(۵). وز: خیرهایی.

(۶). تب، آج، لب، مر، لت: با.

(۷). کذا: در اساس، وز، مت، تب، آج، لب، مر، لت: ایشان را باز.

(۸). وز: سرنگوسار گردانید.

صفحه: ۵۲

خود گذاشتن. آنکه حق تعالی حکم ایشان بگفت فی قوله: فَإِنْ لَمْ يَعْتَرِلُوكُمْ، گفت: اگر از شما جدا نشوند و با میان قوم خود که کافراند نروند، یا دست به مصالحت و به مسالمت به شما ندهند، و معاهد شما نشوند و دست از قتال شما بکنند «۱»، بگیری «۲» ایشان را و بکشید «۳» هر کجا یابید «۴» که ایشان آناند که ما شما را بر ایشان سلطانی مبین دادیم.

سدی و عکره گفتند: یعنی حجتی ظاهر، و دیگران گفتند: دستی قوی به خلاف حکم آنان که در آیت اول ذکر ایشان کرد که: فَمَا جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ عَلَيْهِمْ سَبِيلًا «۵».

قوله تعالی «۶»:

[سوره النساء (۴): آیات ۹۲ تا ۹۶]

[اشاره]

وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ أَنْ يَقْتُلَ مُؤْمِنًا إِلَّا خَطَاً وَمَنْ قَتَلَ مُؤْمِنًا خَطَاً فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ وَدِيَةٌ مُسَلَّمَةٌ إِلَىٰ أَهْلِهِ إِلَّا أَنْ يَصَّدَّقُوا فَإِنْ كَانَ مِنَ قَوْمٍ عَدُوٍّ لَكُمْ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ وَإِنْ كَانَ مِنَ قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ فَدِيَةٌ مُسَلَّمَةٌ إِلَىٰ أَهْلِهِ وَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامٌ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ تَوْبَةً مِنَ اللَّهِ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا (۹۲) وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَ لَعَنَهُ وَأَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا (۹۳) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا ضَرَبْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَتَبَيَّنُوا وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقَىٰ إِلَيْكُمُ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا تَبْتَغُونَ عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فَعِنْدَ اللَّهِ مَغَانِمٌ كَثِيرَةٌ كَذَلِكَ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلُ فَمَنْ اللَّهُ عَلَيْكُمْ فَتَبَيَّنُوا إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا (۹۴) لَا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ غَيْرُ أُولِي الضَّرَرِ وَالْمُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ عَلَى الْقَاعِدِينَ دَرَجَةً وَكُلًّا وَعَدَّ اللَّهُ الْحُسْنَىٰ وَفَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ أَجْرًا عَظِيمًا (۹۵) دَرَجَاتٍ مِنْهُ وَمَغْفِرَةً وَرَحْمَةً وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا (۹۶)

[ترجمه]

نباشد «۷» مؤمنی «۸» که بکشد مؤمنی را مگر به خطا و هر که بکشد مؤمنی را به خطا بر اوست آزاد کردن گردنی مؤمن و دیتی

سپرده» ۹) به خداوندش مگر که صدقه کنند اگر باشد از مردمانی که دشمن شما باشند و او مؤمن بود آزاد کردن گردنی مؤمن باید، و اگر باشد از گروهی میان شما و ایشان عهدی باشد دیتی سپرده باید به اهلش و آزاد کردن گردنی مؤمن، هر که نیابد روزه دو ماه پیوسته توبه از خدای، و بوده است «۱۰» خدای دانا و محکم کار.
و هر که بکشد مؤمنی «۱۱» را بقصد، جزای او دوزخ است

(۱). کذا: در اساس، وز، تب، مت، آج، لب، مر، لت: ندارند.

(۲). تب، مر: بگیری.

(۳). لت: بکشی / بکشید.

(۴). لت: یابی / یابید. [.....]

(۵). سوره نساء (۴) آیه ۹۰.

(۶). اساس: ندارد، از وز افزوده شد.

(۷). وز، آج، لب: و نباشد.

(۸). تب، مت، آج، لب، لت را.

(۹). آج، لب: و خوبهایی فرا سپرده.

(۱۰). اساس: بود است، وز، تب: بودست / بوده است.

(۱۱). آج، لب: گرونده‌ای.

صفحه : ۵۳

همیشه «۱» آن جا باشد، و خشم گیرد خدای بر او و لعنت کند او را و بجارد «۲» برای او عذابی بزرگ.

«۳» «۴»

ای آنان که ایمان آورده‌اید چون بروید «۵» در ره خدای ساکنی کنید «۶» و مگویید آن را که بیفگند به شما اسلام نیستی مؤمن می‌جویی مال زندگانی نزدیکتر بنزدیک خدا غنیمتهاست بسیار هم چنین بودی شما از اینکه پیش منت نهاد [خدای] «۷» بر شما، بر جای باشید که خدای بود به آنچه شما می‌کنید دانا.

راست نباشند نشستگان از مؤمنان نه خداوندان آفت نابینایی و جهاد کنندگان در راه خدای به مالشان و جانشان تفضیل داد خدای جهاد کنندگان را به مالشان و جانشان بر نشستگان پایه‌ای، و همه را وعده داد خدا نیکوتر و تفضیل داد [خدای] «۸» جهاد کنندگان را بر نشستگان مزدی «۹» بزرگ [۳۳۱-پ].

پایه‌هایی از او و آمرزشی و بخشایشی و بود خدای آمرزنده و بخشاینده.

قوله تعالی: وَ مَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ - الْآیَةُ. مفسران گفتند: آیت در عیاش بن ابی

(۱). تب در.

(۲). تب: بجارده، لت: بیجارد.

(۳). اساس: فثبتوا، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها و ضبط قرآن مجید تصحیح شد.

(۴). اساس: فثبتوا، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها و ضبط قرآن مجید تصحیح شد.

(۵). لت: بروی.

(۶). مت: بر جای باشید.

(۷). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. [...]

(۸). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۹). مت: مزدی.

صفحه: ۵۴

ربیعۃ المخزومی «۱» آمد که بنزدیک رسول آمد به مکه پیش از هجرت و ایمان آورد.

چون رسول «۲» با مدینه آمد، او در مکه نتوانست بودن بیامد و با بعضی کوههای مدینه رفت و جای بساخت و آن جا مقام کرد. چون خبر اسلام او به مادرش رسید، جزعی عظیم کرد و سخت آمد او را و پسرانش را گفت- ابو جهل و حارث را- پسران هشام- و اینان «۳» برادران عیاش بودند از مادر- که: به خدای که در زیر هیچ سقفی نشوم و هیچ طعامی و شرابی نخورم تا نبروی «۴» و او را پیش من نیاری «۵».

ایشان برخاستند- و حارث بن زید بن أنیسه با ایشان بود- و بیامدند به آن جا که عیاش جای ساخته بود و او را گفتند: مادرت سوگند خورده است که در زیر هیچ سقفی نشود و طعام و شراب نخورد تا تو را نبیند، و با او عهد کردند و سوگند خوردند که او را نیازند، و در باب دین بر او اکراه نکنند.

او چون حدیث مادر شنید و سوگند و عهد ایشان، به زیر آمد و دست در دست ایشان نهاد. ایشان او را بگرفتند و دستهایش بستند، و هر برادری او را صد تازیانه زدند و او را با مکه آوردند پیش مادرش. مادر سوگند خورد که او را از بند رها نکند تا کافر نشود و از دین برنگردد. آنکه او را بیاوردند و در آفتاب افکندند. او چون کار بر او سخت شد، آنچه ایشان میخواستند از او بگفت. او را بگشادند. اینکه حارث بن زید که با ایشان همراه بود او را ملامت کرد و عیب کرد و گفت: یا عیاش؟ اینکه چیست که کردی؟ نه بر دین پدرانمانماندی نه در اینکه دین که رفته بودی «۶». و اگر اینکه دین که بر او بودی هدی بود از هدی برگشتی، و اگر ضلالت بود تو چندگاه ضال بودی. مانند اینکه حدیثهای موحش گفت. عیاش گفت: و الله که هر کجا خالی یابم تو را، از تو برنگردم «۷» تا «۸» نکشم. آنکه برخاست و با مدینه آمد و اسلام تازه کرد و در مدینه مقام ساخت. پس از آن به مدتی اینکه حارث بن زید هم به مدینه آمد و اسلام

(۱). اساس، وز، مت: المخزومی، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۲). وز، تب، آج، لب، لت علیه السلام.

(۳). مر: ایشان.

(۴). تب: بنروید، آج، لب: بنروی، لت: نروی.

(۵). تب، مر: نیارید.

(۶). آج، لب بماندی، لت: گرفته بودی بماندی.

(۷). مر، لت: باز نگردم.

(۸). تب، مر: تا تو را، لت: تا آن که تو را.

صفحه: ۵۵

آورد، و در اینکه وقت عیاش غایب بود و خبر نداشت از اسلام حارث. چون باز آمد، یک روز اینکه حارث را دید به قبا، حمله برد بر او و او را بکشت. مردم او را گفتند:

چرا کشتی اینکه را که اینکه مسلمان است! او گفت: من ندانستم و پشیمان شد، و بنزدیک رسول آمد و اینکه حال با رسول - علیه السلام - بگفت و سوگند خورد که من از اسلام او خبر نداشتم. خدای تعالی اینکه آیت فرستاد: وَ مَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ أَنْ يَقْتُلَ مُؤْمِنًا إِلَّا خَطَأً، گفت: نباشد هیچ مؤمن را که مؤمنی را بکشد، یعنی روا نباشد او را و حلال نبود و رخصت نیست او را که مؤمنی را بکشد [مگر] «۱» به خطا. [خطا] «۲». استثنای منقطع است بر «۳» قول بیشتر مفسران به معنی «لکن»، چنان که شاعر گفت «۴»:

من البيض لم تظعن بعيد او لم تطأ على الأرض [الآ ریط برد مرجل] «۵»

[و المعنى أنّها لم تطأ على الأرض] «۶» و طئت على برد مرجل و هو غير الأرض يصفها بانّها ناعمة، و اینکه را مثال بسیار است، قال الله تعالى: مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا اتِّبَاعَ الظَّنِّ «۷»، و تقدیر اینکه است که: هیچ مؤمن را نیست که مؤمن را بکشد بعمد و قصد، اما اگر به خطا کشد او را حکمش اینکه است که گفت در آیت. و قومی گفتند «۸»: استثنا متصل است و معنی آن است که: اگر مؤمنی [مؤمنی] «۹» را بکشد بخطا از ایمان و حکم ایمان بیرون نباشد «۱۰»، و اگر بعمد باشد از حکم بدر بود «۱۱»، و اصحاب وعید باشد «۱۲» حکم آن کس که او بر سبیل خطا کسی را بکشد بگفت.

و «خطأ» در هر دو جایگاه نصب او بر تمیز «۱۳» است، برای آن که در اول تقدیر

(۹-۱). اساس، مت: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۲). اساس و همه نسخه بدلها بجز مت: ندارد، از مت افزوده شد.

(۳). اساس، مت سبیل، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها زاید می نماید.

(۴). تب شعر. [.....]

(۵-۶). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۷). سوره نساء (۴) آیه ۱۵۷.

(۸). مر که.

(۱۰). مر: بدر نیاید.

(۱۱). لب، لت، مر و اینکه تاویل معتزله.

(۱۲). تب، آج، اما، لب، مر، لت: آنکه.

(۱۳). امت، آج، لب، مر: تمیز.

صفحه: ۵۶

هم اینکه است: أَلَا ان يقتله (خطأ) «۱» آن کس که مؤمنی را به خطا بکشد، فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ، أى فعلیه تحریر رقبه، بر اوست که برده مؤمن «۲» آزاد کند «۳».

بدان که قتل بر سه ضرب است: عمد محض است و خطای «۴» محض است و خطاء شبیه بالعمد، و مذهب ابو حنیفه و شافعی هم اینکه است، و مالک [گفت] «۵» بر دو ضرب است: عمد و خطا، و آنچه ما شبیه «۶» عمد گفتیم او عمد گفت.

اما قتل عمد را در وقود باشد و قصاص، الا که اولیای مقتول عفو بکنند یا به دیت راضی شوند. و خطای شبیه «۷» عمد آن باشد که: قصد کند به تأدیب کسی که او را [در] «۸» شرع باشد که او را تأدیب کند «۹» کشته شود، یا کسی را فصد کند «۱۰»، یا دارو «۱۱» دهد و غرض منفعت و مصلحت آن کس باشد قتل حاصل شود اینکه خطایی باشد که با عمد ماند، اینکه جا قصاص واجب نبود، بل دیت باید دادن مغلظ در خاص مال قاتل دون عاقله.

و اما خطای محض آن بود که کسی تیری به صیدی اندازد بر کسی آید «۱۲» کشته شود آن کس «۱۳» بر او کفارت باشد در خاص مال او و دیت بر عاقله باشد [۳۳۲-ر]، مخفف- چنان که بیان کردیم «۱۴»- وقود نباشد به هیچ حال. اما قتل عمد هر عاقلی بالغ که او قصد کشتن غیری کند به هر آلت که باشد از آهن و جز آن از چوب و سنگ و زهر و گلو گرفتن و هر چه به غالب عادت عند آن قتل حاصل آید- اگر آزاد باشد و اگر بنده- و اگر کافر باشد یا مسلمان- مرد یا زن به هر وجه که باشد قصاص واجب بود بر او «۱۵» الا که اولیای مقتول راضی شوند به دیت یا به

(۱). همه نسخه بدلها بجز مت و.

(۲). مر: بنده مؤمن را.

(۳). مر و.

(۴). وز، تب، مر: خطاء.

(۵). اساس، مت: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۶-۷). ملب: شبه.

(۸). اساس، مت: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. [...]

(۹). مر: تأدیب باید کرد، چون او را تأدیب کند.

(۱۰). تب، لب، مر: قصد کند.

(۱۱). مر: دارویی.

(۱۲). تب، مر و.

(۱۳). مر را.

(۱۴). همه نسخه بدلها: چنان که بیان کنیم.

(۱۵). اساس، مت که، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها زاید می‌نماید.

صفحه : ۵۷

عفو، و بنزدیک شافعی هم چنین است، و مالک و ابن ابی لیلی و ابو یوسف و محمد بن الحسن، و بنزدیک ابو حنیفه اگر نه به آهن کشته باشد قصاص واجب نبود، و شعبی و نخعی و حسن بصری هم چنین گفتند. و اگر کودکی یا دیوانه‌ای یا ناقص عقلی کسی را بکشد بعمد، حکم آن حکم خطا باشد، بر او قصاص نبود بل دیت باشد بر عاقله و قوله: تَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ، بنزدیک ما برده‌ای باید «۱» بالغ مؤمن، یعنی مظهر ایمان از کلمه شهادت و شعار اسلام، و با وجود بالغ طفل نشاید عندنا و عند الشافعی، و اینکه قول عبد الله عتیراس است و شعبی و حسن و ابراهیم و قتاده، و اگر بالغ نیابد روا باشد که کودکی آزاد کند مسلمان زاده، و اگر نیابد کودکی را از آن نوع که باشد، سواء اگر مقتول مرد باشد یا زن یا کودک یا دیوانه یا کافر یا بنده، و شافعی در همه موافقت کرد «۲»، و ابو حنیفه در بنده موافقت کرد بس، و مالک در بنده خلاف کرد. و اگر جماعتی مشارکت کنند در قتل یک کس، بر هر یکی از ایشان کفارتی باشد، و جمله فقها موافقت کردند مگر عثمان بتی که او گفت: بر همه یک کفارت باشد.

و کفارت قتل عمد سه چیز باشد علی الجمع: برده «۳» مؤمن که آزاد کند، و شصت درویش را طعام، و دو ماه پیوسته روزه‌ها دارد «۴»، و جمله فقها خلاف کردند در اینکه. و کفارت قتل خطا یا برده‌ای باشد، اگر نیابد روزه دارد دو ماه، و اگر نتواند شصت درویش را طعام دهد مانند کفارت ظهار. و شافعی را دو قول است: یکی چنین که ما گفتیم، و دگر آن که روزه در ذمه او می‌باشد

تا آن که توانا شود و بدارد.

و در کفّارت قتل «۵» عمد اصلاً که خود بر او کفّارت باشد یا نه، شافعی و مالک و زهری موافقت کردند، و ابو حنیفه و اصحابش و سفیان ثوری گفتند: کفّارت نیست بر او به هیچ وجه. و اگر کسی خود را بکشد بر او دیت و کفّارت نباشد بنزدیک ما و

(۱). مر: باشد.

(۲). مر: کرده.

(۳). مر: بنده.

(۴). مت: دو ماه روزها پیوسته دارد، وز، تب، آج، لب، مر: پیوسته روزه دارد.

(۵). اساس و، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها زاید می نماید.

صفحه : ۵۸

بیشتر فقها، و شافعی گفت: بر او کفّارت باشد، و از مالش برده‌ای «۱» بخرند و آزاد کنند برای او.

و دِيَةٌ مُسَلَّمَةٌ إِلَى أَهْلِهِ، و دیتی که به اهل مقتول بسپارد و ایشان اولیای خون باشند اولتر کس به او و به میراث او «۲» اگر عمد باشد یا شبه «۳» عمد بر خاص مال او و اگر خطای محض باشد بر عاقله و ایشان عصبه او باشند از برادران پدری یا پدری و مادری دون مادری تنها، و اعمام و بنی اعمام پدر و پسران اعمام پدر و موالی اعنی من فوق «۴» قال ابو حنیفه، و در موالی من اسفل.

شافعی را دو قول است: یکی چنان که ما گفتیم که بر ایشان چیزی نیست، و یکی آن که هست و مذهب شافعی هم اینکه است و جماعتی فقیهان، و ابو حنیفه گفت «۵»: پدر و فرزند هم عاقله باشند، و دیت قتل خطا ابتداء بر عاقله واجب باشد، و بعضی اصحابان ما گفتند: عاقله دیت بدهند به اولیای مقتول و از قاتل باز ستانند، و مذهب درست، اول است.

و شافعی را دو قول است: یکی چنین که «۶» ما گفتیم، و دگر آن که بر قاتل واجب می شود اولاً آنکه عاقله از او تحمّل کند، و ابو حنیفه چنین گفت، پس شافعی به یک قول موافق ماست و به یک قول موافق ابو حنیفه و چون عاقله بسیار باشند «۷» و بیش از دیت باشند «۸» بر ایشان ببخشند به نصیب، و شافعی گفت: از توانگر بیش از نیم دینار نستانند «۹» و از متحمل «۱۰» دانگ و نیم «۱۱»، اگر چیزی بماند بر امام باشد.

و بیت المال ابتداء بالأقرب فالأقرب کنند چنان که استحقاق میراث ایشان باشد، و بنزدیک ما بر بیت المال «۱۲» چیزی نباشد إلاً أن يَصَدَّقُوا، و المعنى إلاً أن

(۱). مر: بنده‌ای.

(۲). آج، لب و. [...]

(۳). تب، آج، لب: شبیه.

(۴). لب، لت و به.

(۵). مر: و جماعتی فقها و ابو حنیفه گفتند.

(۶). مر: چنان که.

(۷). اساس، مت: باشد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۸). تب: باشد.

(۹). اساس، مت: نستانند، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۱۰). تب، لب، مر، لت: متجمل.

(۱۱). لت: دانگی نیم.

(۱۲). وز: ما بیت المال.

صفحه : ۵۹

یتصدقوا، الا که صدقه کنند اولیای مقتول و به ایشان بخشند و رها کنند به ایشان.

«تا» ی تفعیل را قلب کردند با «صاد»، و آنگه در «صاد» ادغام کردند، و کذلک فی «اطیرنا» (۱) و «انآقلتم» (۲) و الأصل تطیرنا و تشاقلتم. فان کان من قومٍ عَدُوٍّ لَکُمْ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ، یعنی فان کان المقتول خطأ، اگر اینکه را که به خطا کشته باشند و از جمله کافران باشد، یعنی در میان ایشان باشد، و او که کشته است مؤمن باشد کفاره را کفارت باشد و دیت نبود بر او.

آنگه «۳» خلاف کردند. بعضی گفتند که: اینکه مسلمانی باشد در میان کافران کسی او را بکشد بر او کفارت باشد و دیت نباشد برای آن که ورثه او کافراند و کافر از مسلمان میراث نگیرد، و اینکه قول عبد الله عباس است و سدی و قتاده و ابراهیم و ابن زید، بعضی دگر گفتند: کسی را خواست که از سرای حرب به سرای اسلام آید [و اسلام آرد] «۴» آنگه با سرای حرب رود چون لشکری از مسلمانان به غزای ایشان روند کافران بگریزند، او بگریزد «۵» [۳۳۲-پ]

برای ایمانش، ایشان بیایند «۶» ندانند که او مسلمان است او را بکشند، و اینکه [از] «۷» جنس «۸» قتل خطا باشد و اینکه روایتی است از عبد الله عباس.

وَ اِنْ کانَ مِنْ قَوْمٍ بَیْنَهُمْ مِیْثَاقٌ وَ اِگرَ اَیْنِکَ کَشْتَه اَز قَوْمِی باشد که میان شما و ایشان عهدی باشد و ذمتی، و نه از اهل حرب باشد، آنگه او را به خطا بکشند دیتی لازم آید که به قوم و اهل او دهند، از عاقله بستانند، و قاتل، کفارت را برده «۹» مؤمن آزاد کند.

آنگه در اینکه کشته دوم خلاف کردند که شرط هست که او مؤمن باشد یا نه، بعضی گفتند که: اگر کافر باشد هم اینکه حکم دارد و ایمان شرط نیست، و اینکه قول

(۱). اشاره است به سوره نحل (۲۷) آیه ۴۷.

(۲). اشاره است به سوره توبه (۹) آیه ۳۸.

(۳). اساس، مت: برانک، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۴). اساس، مت: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. [...]

(۵). تب، لت: بگریزد.

(۶). آج، لب، مر و.

(۷). اساس، مت، مر: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۸). مر: اینکه چنین.

(۹). مر: بنده.

صفحه : ۶۰

عبد الله عباس است و زهری و شعبی و ابراهیم و نخعی و قتاده و ابن زید و اینکه مذهب شافعی است، و بعضی دگر گفتند: مراد آن است که او اگر چه از کافران معاهد باشد او مؤمن باشد، و اینکه مذهب ماست و قول جماعتی مفسران چون حسن بصری و ابراهیم النخعی، اما آن که مذهب ما آن است که دیت به وارثان مسلمانش دهند و به کافران ندهند، و اگر هیچ وارث مؤمن ندارد «۱»

دیت (۲) بیت المال را باشد، و مراد به عهد ذمه است، و خطا آن باشد که او قصد چیزی دگر کند آن بر نیاید چیزی دگر بر آید. اما دیت، بنزدیک ما شش جنس باشد: شتر و گاو و گوسفند و زر و سیم و حله، اگر مرد اهل شتر باشد صد شتر، و اگر اهل گاو باشد دویست گاو، و اگر اهل گوسپند باشد هزار گوسپند، و اگر اهل زر باشد هزار دینار، و اگر از اهل درم باشد ده هزار درم، و اگر از اهل حله باشد دویست حله، و اینکه قول ابو یوسف و محمد الحسن (۳) است و احمد حنبل، الا آن است که ایشان از گوسپند دو هزار گفتند، و ابو حنیفه گفت: اصل او سه است زر و درم و شتر، الا آن است که گفت: مخیر باشد و اعواز شرط نکرد. و شافعی را دو قول است در قدیم گفت: صد شتر اگر نیابند (۴) یا هزار دینار یا دوازده هزار درم و بیشتر (۵) فاضلتر باشد، و قولی دگر آن است که در جدید گفت: صد شتر باید، اگر نیابد انتقال کند با بهایش چندان که بر آید. و در روایت بعضی اصحاب ما از درم دوازده هزار آمده است. آنکه در تغلیظ و تخفیف آن خلاف کردند.

دیت عمد مغلظ ستانند، اگر زر باشد هزار دینار سرخ، و اگر شتر باشد صد شتر تمام است، و شافعی گفت: در قتل عمد و شبیه [عمد] (۶) دیت بر سه ثلث باشد، سی (۷) حقه و آن سه ساله باشد در چهارم شده که مستحق رکوب باشد سی جذعه و آن

(۱). اساس، مت و، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها زاید می نماید.

(۲). وز، تب، آج، لب، مر، لت او.

(۳). لب، مر، لت: محمد بن الحسن.

(۴). مر: و اگر نباشد.

(۵). تب، آج، مر، لت: و شتر.

(۶). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۷). مر: سی و سه.

صفحه : ۶۱

پنج ساله باشد و چهل خلفه و آن آبستن باشد فی بطونها اولادها، و محمد بن الحسن هم اینکه گفت، و ابو حنیفه و ابو یوسف و ثوری گفتند: از چهار ربع باشد ربعی و آن بیست و پنج بود. بنت مخاض، و آن یک ساله باشد، و بیست و پنج [بنت] (۱) لبون و آن دو ساله باشد، و بیست و پنج حقه و بیست و پنج جذعه.

و دیت عمد بنزدیک ما حال باشد بنزدیک بیشتر اصحاب ما، و بعضی اصحاب (۲) گفتند: به یک سال از او بستانند، و شافعی چنان گفت که قول اول ماست که حال باشد، و ابو حنیفه گفت که: به سه سال (۳) بستانند.

اما دیت عمد شبیه بالخطا مغلظ باشد بر اثلاث سی و سه بنت لبون و سی و سه حقه و سی و چهار خلفه که به حد آن باشد که فحل بر او گشنی کند، و در روایان بعضی اصحاب ما سی بنت مخاض و سی بنت لبون و چهل خلفه طروقه الفحل.

و شافعی فرقی نکرد میان عمد محض و شبیه الخطا در اینکه مسأله و اجل چنان گفت که ما در دیت خطا گوئیم در سه سال، و ابو حنیفه بر ارباع گفت - چنان که بیان کردیم - در عمد مذهب او، و مالک گفت: قصاص واجب باشد در شبیه العمد، چنان که در عمد دیت نبود. شبرمه گفت: دیه شبیه العمد حال بود چنان که ما گفتیم در عمد محض.

و دیت قتل خطا مغلظ بود در ماه حرام و در حرم، و شافعی هم چنین گفت جز [که] (۴) او یکی بفزود (۵) و آن قتل یکی از محرم است چون مادر و پدر و برادران و خواهران و فرزندان ایشان. و ابو حنیفه و مالک گفتند: در او تغلیظ نباشد به هیچ وجه، و در صحابه مذهب شافعی روایت کرده اند (۶) عمر و عثمان و عبد الله عباس، و در تابعین سعید بن المسیب و سعید جبیر (۷) و عطا و طاووس و زهری، و مذهب ابو حنیفه روایت است (۸) از عبد الله مسعود، و در تابعین نخعی و شعبی.

اما دیت قتل خطا صد شتر باشد اگر عاقله از اهل شتر بود ارباع باشد ربعی بنت

(۱). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۲). آج، لب، مر، لت ما. [.....]

(۳). تب مال.

(۴). اساس، مت: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۵). مر: بیفزود.

(۶). آج، لب، مر، لت از.

(۷). تب، مر: سعید بن جبیر.

(۸). وز: روا نیست.

صفحه: ۶۲

مخاض و ربعی بنت لبون و ربعی حقه و ربعی جذعه، و اینکه روایت است از امیر المؤمنین علی - علیه السلام. و بعضی دگر گفتند: اخماس است، بیست بنت مخاض، و بیست بنت لبون، و بیست ابن لبون، و بیست حقه، و بیست جذعه، و اینکه از عبد الله مسعود روایت است. و در اخبار ما هر دو آمده است، و اینکه روایات متکافی است، و اولیتر تخیر «۱» باشد و به سه سال بستانند.

اما دیه اهل ذمه بهری گفتند که: چون دیت [۳۳۳-ر]

مسلمانان است، و اینکه روایت کرده‌اند از ابو بکر و عثمان و عبد الله مسعود و ابراهیم نخعی و مجاهد [و] «۲» زهری و شعبی، و اینکه مذهب ابو حنیفه است و اصحاب او.

و بعضی دگر گفتند: نیمه دیت مسلمان باشد، و اینکه روایت است از عمر خطاب و عمر بن عبد العزیز و عمرو بن شعیب، و بعضی دگر گفتند: بر ثلث دیت مسلمان باشد، و اینکه قول سعید بن المسيب است و مذهب شافعی و اسحاق و ابو ثور.

و احمد حنبل گفت: اگر قتل عمد باشد، مانند دیت مسلمان باشد، و اگر خطا بود نیمه دیت مسلمان، و معاهد و مستامن و ذمی یک معنی دارد، و بنزدیک ما هشتصد «۳» درم باشد، و فرقی نبود میان اهل کتاب اعدی جهودان و ترسایان و میان گبرکان «۴» در اینکه باب بنزدیک ما که دیت هر یکی از ایشان هشتصد «۵» درم باشد، و مذهب شافعی و مالک با مذهب [ما] «۶» موافق است در اینکه باب.

و عمر عبد العزیز «۷» گفت: دیت او نیمه دیت مسلمان باشد چنان که در اهل کتاب گفت، و ابو حنیفه گفت: دیت او چون دیت مسلمان باشد.

قوله: فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَّةَ يَوْمِ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعِينَ، أي فعلیه صیام شهرین متتابعین، هر که نیابد. خلاف کردند در آن که چه نیابد. بعضی گفتند: برده‌ای «۸» که آزاد کند و بهای او، و اینکه قول مجاهد است و بیشتر مفسران. و بعضی دگر گفتند: نیابد، یعنی

(۱). مر: نخیر.

(۲). اساس، وز، مت: ندارد، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۳-۵). تب، مر، لت: هشتصد.

(۴). مر: گبران.

(۶). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۷). مت، مر: عمر بن عبد العزیز.

(۸). مر: بنده‌ای.

صفحه: ۶۳

دیت و کفارت روزه او را کفایت باشد و قایم بود مقام دیت و کفارت، و اینکه قول مسروق است و قول اول درست تر است برای آن که دیت بر عاقله است و کفارت بر او به اجماع و آنچه تکلیف دیگری باشد او را عوض نباید کردن. و از شرط روزه آن است که: متتابع بود، پیاپی بلا فصل، و اگر یک ماه بدارد و از دوم چیزی بدارد و اگر خود یک روز باشد پس بگشاید مخطی باشد جز آن که بنا شاید کردن «۱» و با سر نباید گرفتن، و اگر یک ماه بدارد و از ماه دوم «۲» هیچ نداشته باشد «۳» بگشاید «۴» باید گرفتن به همه حال.

و قوله: تَوْبَةٌ مِنَ اللَّهِ، نصب او بر مفعول له باشد، یعنی عودی و رجعتی است از خدای تعالی بر شما به رحمت تا تخفیف باشد آن را که برده «۵» ندارد. و در کفارت بر او بسته نشود، و کسی را نبود که اعتراض کند بر وجوب دیت بر عاقله و گوید اینکه ظلم است یا تکلیف مالا- یطاق، برای آن که اینکه آن گاه بودی که اینکه در حق عاقله بر سیل عقوبت بودی، اینکه بر وجه عبادت است و خدای تعالی عاقله را بر اینکه ضمان ثواب کرده است اینکه به ثابت زکات و صدقه و خمس است نه آن است «۶» به جنایتی که دیگری کرد او را می فرماید گرفتن.

وَ كَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا، و خدای تعالی همیشه عالم و حکیم بوده است، عالم به احوال مکلفان و مصالح ایشان، و حکم «۷» در اوامر و نواهی که ایشان را کند.

وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا - الاية. مفسران گفتند: آیت در مقیس بن صبابه الکنانی آمد، و آن آن بود که او برادرش را - هشام بن صبابه را - کشته یافت در بنی النجار، و برادرش مسلمان بود، بنزدیک رسول آمد، و رسول را - علیه السلام - بگفت. رسول - علیه السلام - مردی را از بنی فهر با او بفرستاد به بنی النجار، و گفت ایشان را بگو «۸» که: رسول خدای سلام می کند شما را و می گوید اگر قاتل برادر اینکه مرد

(۱). تب: بنا نشاید کردن. [.....]

(۲). مر: دویم.

(۳). تب و.

(۴). تب، آج، لب، لت با سر.

(۵). مر: بنده.

(۶). همه نسخه بدلها که.

(۷). آج، لب، مر: حکیم.

(۸). مر: بگوی.

صفحه: ۶۴

را می دانی «۱» با او دهدش تا بکشد او را، و اگر نمی دانی «۲» که او را که کشته است دیت او به برادرش دهی «۳». اینکه مرد فهري بیامد و اینکه پیغام بداد، ایشان گفتند: سمعا و طاعة لله و لرسوله، به خدای که ما قاتل او را نمی دانیم و لکن دیتش بدهیم، و آنگاه صد شتر بیاوردند و به مقیس دادند، و ایشان هر دو روی با مدینه نهادند و مسافت نزدیک بود، شیطان وسواس آورد مقیس را که [تو] «۴» اینکه دیت بستانی مردم تو را عیب کنند. رای آن است که اینکه مرد را بیاید کشتن تا در برابر خون برادرت

باشد و شتر براندن و به رفتن «۵». آنچه رها کرد تا فهر «۶» غافل شد، سنگی برداشت بزرگ و بر سر او زد «۷» و او را بکشت، و شتری را بر نشست و باقی شتر براند و روی به مکه نهاد و مرتد شد، و اینکه بیتها بگفت «۸»:

قتلت به فهرا و حملت عقله سراه بنی النجار ارباب فارع

و ادرکت ثاری و اضطجعت مرسدا و كنت الى الأوثان اول راجع

خدای تعالی در حق او اینکه آیت فرستاد و بیان کرد که: هر کس که مؤمنی را بکشد بقصد، جزا و پاداشت او دوزخ باشد که در آن جا خالد بدارد او را، و خشم خدای بر او بود، و لعنت کند «۹» او را و او را عذابی عظیم دهد. و اهل وعید از معتزله و خوارج تمسک کردند به اینکه آیت در آن که کشنده مؤمن ابد در «۱۰» دوزخ بماند و از ایمان به درآید به اینکه کشتن، و بنزدیک ما و جمله مرجیان از اسم ایمان و حکم اهل ایمان بیرون نیاید، و به اینکه فعل مؤبد در دوزخ بماند. و دلیل بر آن که قاتل به قتل از حکم ایمان به در نیاید آن است که: حق تعالی چون ذکر قتل

(۱). تب، مر: می دانید.

(۲). تب، مر: نمی دانید.

(۳). تب، مر: دهید.

(۴). اساس، مت: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۵). آج، لب، لت: شتر براندند و برفتند، مر: شتر راندند و برفتند.

(۶). مر: فهری.

(۷). اساس، مت: آورد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. [...]

(۸). تب شعر.

(۹). مر خدا.

(۱۰). لت: مؤمن اندر.

صفحه : ۶۵

عمد کرد ایشان را به نام ایمان خواند فی قوله: يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ ﴿١﴾ فَمَنْ عُفِيَ لَهُ مِنْ أَخِيهِ شَيْءٌ ﴿٢﴾ ذَلِكَ تَخْفِيفٌ ﴿٣﴾ [۳۳۳-پ]

من رَبُّكُمْ وَرَحْمَةٌ ﴿٧﴾، و اینکه از صفت مؤمنان است برای آن که خدای تعالی با کافران تخفیف و رحمت نکند، آنچه آن را که اعتداء کند، پس از اینکه گفت: او را عذابی الیم باشد، و ذکر کفر و تخلید نکرد. و عذاب متناول باشد قصاص را و حکم او حکم عقاب نیست، دلیل بر اینکه قوله: قَاتِلُوهُمْ يُعَذِّبُهُمُ اللَّهُ بِأَيْدِيكُمْ ﴿٨﴾. دلیل «۹» دیگر قوله تعالی: وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا ﴿١٠﴾- الآية، ذکر ایشان به نام ایمان کرد در حال اقتتال با یکدیگر، و اقتتال به عمد باشد به خطا نباشد. و از جهت اخبار آنچه اخبار متواتر است بر آن که رسول- علیه السلام- بیعت مردمان که سندی «۱۱» بر آن سندی «۱۲» که شرک نیارند و خون به ناحق نکنند و آنچه «۱۳» شرایط اسلام است از اجتناب کبایر، آنچه گفتی:

فمن فعل من ذلك شيئا فاقم عليه الحد فهو كفارة له و من ستر عليه فامرته الى الله عز وجل ان شاء غفر له و ان شاء عذبه

، گفتی: هر که از اینکه کبایر ارتکاب چیزی کند و حد بر او برانند آن کفارت باشد او را، و هر که را پرده به او فرو گذارند «۱۴»

کار او با خداست، اگر خواهد بیامزد او را و اگر خواهد عذابش کند.

- (۱). اساس: القتال، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها، از قرآن مجید تصحیح شد. (۷-۴-۲). سوره بقره (۲) آیه ۱۷۸.
- (۳). اساس، مت: باشد، مر: نمی‌باشد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.
- (۵). تب، آج، لب، مر، لت را.
- (۶). اساس، مت و، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها زاید می‌نماید.
- (۸). سوره توبه (۹) آیه ۱۴.
- (۹). لت: دلیلی.
- (۱۰). سوره حجرات (۴۹) آیه ۹.
- (۱۱). مر: بستدی.
- (۱۲). مر: بر آن شرط بستدی.
- (۱۳). تب: و آن که. [.....]
- (۱۴). لت: فرو گزارند.
- صفحه ۶۶:

و اگر قاتل کافر بودی، اینکه حدیث را وجهی نبودی که حکم کافر خلاف اینکه باشد. و نیز اجماع امت است که: در عهد رسول - علیه السلام - بسیار قتل افتاد به عهد «۱»، رسول - علیه السلام - ولی خون را گفت: أتعفوا

«۲»، عفو کنی «۳» اینکه مرد را! چون شفیعی «۴»، گفت: نه، گفت: دیت بستانی «۵»! گفت: نه، گفت: قصاص کنی، و مرد را نفرمود که ایمان با سر گیر که کافر شدی، و نیز شفاعت نکردی در حق کافر «۶» مرتد، و نیز آن که او را عفو کردند یا دیت از او قبول کردند، حکم اهل ردّت بر ایشان نراند «۷» از تحریم زن و فساد عقد، و اگر چیزی بودی از اینکه معنی واجب بودی که بیان کردی. دگر آن که گفت:

«۸ من اصل الاسلام الكف عمن قال لا اله الا الله لا يكفره» بذنّب،

از اصل مسلمانی آن است که زبان از گوینده لا اله الا الله نگاه داری و او را به هیچ گناه که کند کافر نخوانی.

دلیلی دیگر آن است که: کفر به اتفاق جحد است، و قاتل منکر نیست خدای تعالی [را] «۹» - جلّ جلاله - و جاحد نیست، و اگر آن که کفر نیارد روا باشد که او را کافر خوانند آن کس که ایمان ندارد روا باشد که او را مؤمن خوانند.

اگر گویند: نه خدای تعالی واجب کرد قاتل مؤمن را خلود در دوزخ! گوئیم از اینکه چند جواب است: یکی آن که بیان کردیم پیش از اینکه که عموم را صیغتی مختص نیست، بل الفاظ عموم که گویند اصحاب عموم مشترک است میان عموم و خصوص.

دگر آن که بیان کردیم که آیت در حق شخصی معین آمد به روایت جماعتی مفسران - چنان که قصه‌اش برفت.

(۱). کذا: در اساس، وز، مت، دیگر نسخه بدلها: به عهد.

(۲). مر: العفو.

(۳). کنی / کنید.

(۴). آج، لب: شفیع.

(۵). اساس، مت: بستان، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۶). لت، مر: کافری.

(۷). اساس: براند، با توجّه به تب، مر و لت تصحیح شد.

(۸). تب، مر: تکفّره.

(۹). اساس، مت: ندارد، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

صفحه: ۶۷

دگر آن که چون ابطال عموم کردیم تخصیص توان کردن آیت: به من «۱» قتل مؤمنّا متعمّداً لایمانه و «۲» مستحلّاً بقتله، چون برای ایمانش کشد «۳» یا مستحلّ قتل او باشد کافر شود «۴» مستحقّ عقاب ابد بود.

دگر آن که گفت: فَبِجَزَائِهِ جَهَنَّمُ، یعنی مستحقّ دوزخ شود، چنان که یکی از ما گوید: من فعل کذا فجزاءه کذا، از کجا که آن جزا لا- محال واقع باشد به ایشان، و جزا «۵» نشاید که بعد الاستحقاق [آن جزا به ایش] «۶» ان رسد، و از اینکه جاست که مزدوری که برای کسی کاری کند و مستحقّ اجرتی شود، آن زر و سیم که در کیسه مستأجر باشد نگویند جزای اوست، بل مزد او بر ذمه مستأجر باشد دراهمی نامعین تا از آن جا دهد که او خواهد، و از اینکه جا گویند: جزا قاتل العمد القود، و اگر چه نکرده باشند «۷»، و جزاء الزّانی المحصن الرّجم، و اگر چه در وجود نیامده باشد، و جزاء الکافر الخلود فی النّار، و محال است که خلود در دوزخ در وجود آید. الاّ شیئاً بعد شیء، برای آن که آنچه در وجود آید متناهی باشد، و مالا یتناهی در وجود محال است. به اینکه جمله معلوم شد که آنچه اصحاب وعید گفتند که: جزاء موجود باشد و نا موجود را جزاء نگویند صحیح نیست.

اما قوله: وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَلَعَنَهُ، مانع نیست از اینکه برای آن که اینک هم بر سبیل استحقاق است، و روا باشد که بعد الاستحقاق عفو دریابد [او را] «۸». و اصحاب وعید را چاره از آن که آیت را تخصیص کنند بر اصل خود به نفی توبه، چون ایشان را باشد که اخراج تایب کنند از حکم آیت، و آیت را تخصیص کنند و تقیید به نفی توبه، ما را باشد که اخراج کنیم آن را که عفو متناول باشد او را. و اگر «۹» ایشان را گوئیم: از کجا خلود را بر تأیید تفسیر دادی «۱۰»! و خلود در کلام عرب عبارت باشد از

(۱). تب: من، مر: فمن.

(۲). مر، لت: او.

(۳). مر: کشند.

(۴). آج، لب و. [.....]

(۵). آج، مر: چرا.

(۶). اساس، وز، مت: افتادگی دارد، آج، لب، مر، لت: عفو خداوند به ایشان، با توجّه به تب افزوده شد.

(۷). لب، مر، لت: جزاء القاتل. تب، مر: باشد.

(۸). اساس، مت: ندارد، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۹). وز، تب، آج، لب، مر، لت: دگر.

(۱۰). تب، مر: دادید.

صفحه: ۶۸

طول مدّت بیاننش قولهم: «خَلَدت فلانا السّیجن»، و همه عاقلان دانند نه سجن مخلّد باشد و نه مسجون، و قوله: أخلد الى الأرض و اتّبع هویه «۱»، و فلان مخلّد إذا كان بطی السّیب. و قوله: یحسب أنّ مالّه أخلده «۲»، و هیچ عاقل در دنیا تأیید گمان نبرد. اگر گویند:

غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَلَعَنَهُ، و «۳» دلیل آن کند که خارج است از ایمان، گوییم: عطف است بر جزا، و جزا- چنان که بیان کردیم- اسمی باشد واقع بر مستحق دون حاصل، و تقدیر آن است «۴»: و جزاءه ان يغضب الله عليه و ان يلعنه. و دلیل بر آن که چنین است مضافاً الی ما تقدم من الأدلة و الامثلة و مؤکداً له. قوله تعالى: إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا «۵»- الایه. و از هزار محارب یکی را با او اینکه معامله نرود «۶» معلوم شد که مراد [۳۳۴- ر] استحقاق است نه وصول و حصول، و قال: وَ جَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا «۷»، و اگر حاصل «۸» و اصل بودی، اینکه سخن عقیب او معنی نداشتی که گفت:

فَمَنْ عَفَا وَأَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ «۹».

دگر آن که علاء بن المسيب روایت کرد عن عاصم بن أبي النجود و عن ابن عباس في هذه الآية في قوله: فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمَ، که او گفت: جزایش دوزخ باشد، ان شاء عذبه و ان شاء غفر له، اگر خدای خواهد عذابش کند و اگر خواهد عفوش کند. و اما قول آن کس که گفت: قاتل عمد را توبه نباشد، قول او خارج اجماع است و مخالف کتاب و سنت، برای آن که خدای تعالی گفت: وَ تَوَبُّوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعًا أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ «۱۰»، و قوله: فَمَنْ تَابَ مِنْ بَعْدِ ظُلْمِهِ «۱۱»، و قوله: إِلَّا مَنْ تَابَ وَ آمَنَ «۱۲»، و مانند اینکه از آیات، و تخصیص نکرد گناهی را دون گناهی.

(۱). اساس و همه نسخه بدلها: هواه، ضبط مختار متن بر اساس قرآن مجید است، سوره اعراف (۷) آیه ۱۷۶.

(۲). سوره همزه (۱۰۴) آیه ۳.

(۳). وز، تب، آج، لب، مر: ندارد.

(۴). مر که.

(۵). سوره مائده (۵) آیه ۳۳.

(۶). تب: با خطی دیگر افزوده «پس»، آج، لب پس.

(۷). سوره شوری (۴۲) آیه ۴۰.

(۸). چاپ شعرانی (۳/ ۴۷۲) و. [.....]

(۹). سوره شوری (۴۲) آیه ۴.

(۱۰). سوره نور (۲۴) آیه ۳۱.

(۱۱). سوره مائده (۵) آیه ۳۹.

(۱۲). سوره مریم (۱۹) آیه ۶۰.

صفحه : ۶۹

دگر آن که به اجماع از کفر توبه باشد «۱»، قتل دون کفر باشد، چون از آنچه بیشتر از قتل است توبه باشد اولیتر که از آنچه دون کفر است توبه باشد، و اخباری که در اینکه باب آورده‌اند که خدای تعالی توبه او نپذیرد اخبار آحاد باشد و قبول نکنند برای آن که خلاف ادله عقل است و قرآن و اجماع، و آنچه اصحاب وعید گفتند که: آیت در اهل صلوات «۲» است وجهی ندارد، برای آن که آیت اول که در قتل خطاست مختص است به اهل صلوات «۳» وجهی ندارد، برای آن که دیت قتل خطا لازم بود هم مؤمن را و هم معاهد را و کفارت لازم باشد مؤمن را و کافر را و معاهد را برای آن که بنزدیک ما کفار به شرایع معتقداند، و اگر تسلیم کنیم که آیت اول مختص است به اهل ایمان و صلوات «۴» واجب نباشد که آیت دوم حمل کنند بر آیت اول بی دلیلی جامع میان ایشان، بل ممتنع نبود که مراد به آیت اول مؤمنان باشند و به آیت دوم کافران.

و اما احکامی که به قتل عمد تعلق دارد و «۵» در آیت اول بگفتیم که ذکر اقسام قتل کردیم، و اختلاف فقها در آن، و قتل عمد اگر به آهن باشد و اگر جز به آهن قصاص جز به آهن نشاید کردن
 لقوله - علیه السلام: لا قود الا بحدیة،

و شافعی گفت: به آن قصاص کنند «۶» که او را «۷» کشته باشد و قصد عمد باشد «۸» و عمد الی کذا اذا قصد الیه، و تعمّد تکلف العمد باشد و جزا پاداشت باشد، مقابله فعل بود به خیر و شرّ، و مراد آن است که: جزای فعل او عذاب دوزخ باشد.
 و «خالدا»، نصب بر حال است و «فیها» ضمیر دوزخ است، و غضب ارادت عقاب باشد از خدای به مستحقّش. و «لغت» طرد و ابعاد و راندن و دور کردن از رحمت باشد و اعداد و استعداد بجاردن «۹» باشد.

قوله: یا اَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِذَا ضَرَبْتُمْ، کلبی روایت کرد از ابو صالح از عبد الله عباس که: آیت در مردی آمد از بنی مرّه بن عفو و سعد بن ذبیان «۱۰»، نام «۱۱» مرداس بن

(۱). مر و.

(۲). مر: صلوات.

(۳-۴). تب، مر: صلاة.

(۵). آج، لب، مر، لت: ندارد.

(۶). لت: ندارد.

(۷). تب به آن.

(۸). مر، لت: و عمد قصد باشد.

(۹). لت: پجاردن.

(۱۰). آج، لب، لت: بنی مرّه بن عوف بن سعد دینار.

(۱۱). مر، لت او. [.....]

صفحه : ۷۰

نهیک، و او از اهل فدک بود و مسلمان بود و از قوم او جز او مسلمان نبود «۱». رسول - علیه السلام - سریتی را فرستاد به غزای ایشان. چون خبر یافتند بگریختند، و اینکه مرد مقام کرد برای آن که مسلمان بود. چون لشکر نزدیک در آمدند، اندیشه کرد که نباید که [نه] «۲» لشکر پیغامبر باشند «۳»؟ گوسپند را با شکسته کوهی «۴» راند و او بر سر آن کوه شد، چون لشکر فرود آمدند و تکبیر کردن گرفتند، او بدانست که لشکر مسلمانانند.

فرود آمد و تکبیر کرد و برایشان سلام کرد و گفت: لا اله الا الله، محمد رسول الله.

اسامه بن زید بن حارثه «۵» آهنگ او کرد، او را بکشت و گوسپندش «۶» براند، آنگه بنزدیک رسول آمدند و او را خبر دادند. رسول - علیه السلام - دل تنگ شد و خشم گرفت بر اسامه و گفت: من دانم که او را برای طمع گوسپندان کشتی، و خدای تعالی اینکه آیت فرستاد «۷». رسول - علیه السلام - آیت بر او خواند، او گفت: یا رسول الله؟ استغفار کن برای من. رسول - علیه السلام - گفت: پس با

«لا اله الا الله»

چه کنم؟ تا چند بار اسامه از رسول - علیه السلام - استغفار خواست، او گفت:

فکیف بلا اله الا الله،

یعنی چگونه استغفار کنم برای کسی که او گوینده «لا اله الا الله» را بکشت به طمع حطام دنیا، تا اسامه گفت: من خواستمی تا «۸» آن روز ایمان آورده بودمی از آن وهن که بر من افتاد آن روز، آنکه پس از آن رسول استغفار کرد برای او و او را گفت: برده‌ای «۹» آزاد کن.

عکرمه گفت از عبد الله عیاس که: آیت در مردی آمد از بنی سلیم گوسپند «۱۰» داشت به «۱۱» جماعتی از صحابه رسول - علیه السلام - بگذشت و بر ایشان سلام کرد.

ایشان گفتند: اینکه مرد اینکه سلام برای آن کرد تا گوسپند «۱۲» را حمایت کند و اما مسلمان نیست، آنکه او را بکشتند و گوسفندانش برگرفتند، خدای تعالی آیت فرستاد.

(۱). آج، لب: نبودند.

(۲). اساس، مت، مر: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۳). وز، لب: باشد.

(۴). لت: کویی.

(۵). آج، لب، لت: حارث.

(۶). آج، لب، مر: گوسفندش.

(۷). آج، لب، لت: بفرستاد.

(۸). مر: خواستمی که کاشک.

(۹). مر: بنده.

(۱۰-۱۲). مت، آج، لب: گوسفند.

(۱۱). مر: بر.

صفحه : ۷۱

حسن بصری گفت: جماعتی مسلمانان بر جماعتی مشرکان غزا کردند و ایشان را «۱» هزیمت کردند، در جمله مردی را بگرفتند. او گفت: من مسلمانم، و اظهار شهادتین کرد، از او قبول نکردند و برای متاعش و سلاحش او را بکشتند و متاعش برداشتند. رسول - علیه السلام - کشته او را گفت: مردی را که می‌گفت من مسلمانم چرا کشتی! گفت: ای رسول الله؟ او از خوف می‌گفت. رسول - علیه السلام - گفت:

چرا دلش بشکافتی تا بدانی که دروغ تو می‌گویی یا او، ما را الا با زبان کار «۲» نیست. بس «۳» برنیامد [۳۳۴-پ]

که آن کشته «۴» آن مرد بمرد. او را بیاوردند و در پهلوئی گور او دفن کردند، زمین او را برانداخت. دگر باره دفن کردند، زمینش بر انداخت، و سهام «۵» بار هم چنین. چون بدیدند که زمین او را قبول نمی‌کند، پای او «۶» گرفتند «۷» و او را در شعبی از شعاب کوه بینداختند و خدای تعالی در حق ایشان اینکه آیت فرستاد.

قوله: يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا، خدای تعالی خطاب می‌کند با جمله مؤمنان و می‌فرماید ایشان را: چون در زمین روند و سیاحت کنند اگر مجاهد باشند و اگر مسافر، و مراد به «سبیل الله» جهاد است، «و الضَّرب» السَّير فی الارض اما من ضرب الارض بالزَّجل او ضرب الرَّاحلة الارض برجلها، و اینکه کنایت باشد از سیر شدید.

فَتَبَيَّنُوا «۸»، کوفیان خوانند: «فتَبَيَّنُوا» بثمان الثَّبوت، مگر عاصم هم اینکه جا و هم در سورة الحجرات، و باقی قراء و عاصم خوانند من التَّبیین «۹» «فتَبَيَّنُوا».

و تثبت سکون و آهستگی باشد و ترک استعجال، و فلاں مثبت اذا کان ساکنا ثابت القول و القدم فی الامور، و آن که از تبیین خواند من قولهم: تبینت کذا، ای علمته و

(۱). مر به.

(۲). مر: کاری.

(۳). تب، آج، لب، مر: بسی. [.....]

(۴). تب، آج، لب، مر: که کشنده.

(۵). تب، لت: سیم، مر: سیوم.

(۶). آج، لب، لت را.

(۷). مر: پاش گرفتند و بیرون کشیدند.

(۸). اساس، مت: فثبتوا، با توجه به وز و ضبط قرآن مجید تصحیح شد.

(۹). مر، لت: من التبین.

صفحه : ۷۲

بینته لغیری، ای أعلمته بالبیان.

حق تعالی گفت: در کارها تعجیل مکنی «۱» و ثبات و سکون «۲» به جای آری «۳» و نیک بدانی «۴» و اندیشه کنی «۵»، و لَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْفَى إِلَيْكُمُ السَّلَامَ، اهل مدینه و ابن عامر و حمزه و خلف خوانند بی «الف» من السِّلْم و هو الصَّلح أو من الإسلام، و مگوی «۶» آنان را که القای کلمه اسلام کنند بر شما یا القای کلمه صلح کنند بر شما که مسلمان نه‌ای «۷» برای طمع دنیا، و باقی قراء خوانند: لِمَنْ أَلْفَى إِلَيْكُمُ السَّلَامَ، یعنی آنان که بر شما سلام کنند. و سلام تحیت اهل اسلام است، عامه «۸» مسلمانی باشد. مگوی «۹» او را که تو مؤمن نه‌ای برای متاع دنیا [و مال و متاع دنیا] «۱۰» را عرض خواند تشبیها بالعرض الّذی هو خلاف الجوهر و لا یکون له لبث کلث الأجسام.

ثبات و بقا ندارد و گذرنده باشد، برای آنش عرض خواند که مشبه است بعرض لا ببقی.

آنگه گفت: اگر شما چنین کارها به طمع حطام دنیا می‌کنی «۱۱» و طمع غنیمت، بنزدیک خدای تعالی غنیمتها بسیار است، یعنی ثواب بهشت آن کس را که تحرّج کند از مثل اینکه کارها. آنگه گفت: اینکه همه تعجب نیست از ایشان، شما نیز هم چون ایشان بودی «۱۲» پیش از اینکه، یعنی کافر بودی «۱۳» به اظهار کلمه اسلام ایمن شدی «۱۴». اینکه قول ابن زید است. بعضی دگر گفتند: کذلک کُنتم من قبل، شما نیز هم چنین بودی «۱۵» که اینکه مقتول، ایمان از قوم کفار پوشیده می‌داشتی «۱۶» ترس «۱۷» ایشان را.

(۱). مر: نکنید.

(۲). مر: سکونی.

(۳). تب، مر: آرید.

(۴). تب، مر: بدانید.

(۵). تب، مر: کنید.

(۶). تب، مر: مگویید.

(۷). تب، مر: نه‌اید.

(۸). کذا: در اساس، وز، لب، دیگر نسخه بدلها: علامت. [.....]

(۹). تب: مگویید.

(۱۰). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۱۱). تب، مر: می‌کنید.

(۱۲-۱۳). تب، مر: بودید.

(۱۴). تب، مر: شدید.

(۱۵). تب، مر: بودید.

(۱۶). تب، مر: می‌داشتید.

(۱۷). مر از.

صفحه: ۷۳

فَمَنْ اللَّهُ عَلِيكُمْ، خدای بر شما مَنّت نهاد به تقویت شما تا ممکن شدی «۱» و اسلام ظاهر بکردی «۲» اینکه قول سعید جبیر است. مغربی گفت: كَذَلِكَ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلُ، شما پیش از اینکه هم چون او بودی «۳» آحاد و اذلاء، یک یک بی یار و ناصر، هر کس شما را دیدی بر شما ظفر یافتی، فَمَنْ اللَّهُ عَلِيكُمْ بَأَنْ كَثُرَكُمْ و اظهرکم علی المشرکین. سدی گفت: تاب الله علیکم، خدای تعالی توبه شما را بپذیرفت.

فَتَبَيَّنُوا، نیک بدانی «۴» تا تثبت کنی «۵» و تأتئی به جای آری «۶». و در آیت دلیل نیست بر آن که ایمان قول به زبان باشد، برای آن که حکم اسلام از بقیه و حقن الدماء و الأموال به اسلام باشد و بر ایمان ثواب باشد، و ایمان به دل باشد و اسلام به جوارح. و نیز در آیت تمسک نیست مجبّره را برای آن که خدای «۷» گفت: فَمَنْ اللَّهُ عَلِيكُمْ، برای آن که اینکه مَنّت بر قول بیشتر مفسران بر اعزاز و اظهار و اکتار است، و بر قول ابن زید که گفت: مَنّت به اسلام است، مراد آن است که به الطاف و توفیق و اقدار «۸» و تمکین و ازاحت علت و نصب ادله و اسبابی که در تکلیف تعلق دارد به خدای تعالی تا بنده ایمان آرد و بر ایمان ثبات کند.

إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا، که خدای تعالی به هر چه شما می‌کنی «۹» از خیر و شر عالم است بر او هیچ پوشیده نیست. و ابو جعفر من طریق النهروانی خوانده است: «مؤمناً» «۱۰» به فتح «میم» دوم علی أنه مفعول، و ابو القاسم بلخی اینکه قراءت روایت کرد از باقر- علیه السلام- و معنی آن باشد که: آن کس که به امان به شما آید و از شما زنهار جوید مگوی «۱۱» او را که تو ایمن نه‌ای و ما تو را ایمن نخواهیم کردن، بر اینکه قراءت اصل کلمه امان باشد «۱۲» بر قراءت عامّه از ایمان باشد.

(۱). مر: متمکن شدید.

(۲). تب، مر: بگردید.

(۳). تب، مر: بودید.

(۴). تب، مر: بدانید.

(۵). تب، مر: کنید.

(۶). تب، مر: به جای آرید. [.....]

(۷). آج، لب تعالی.

(۸). وز: اقرار.

(۹). تب، مر: می کنید.

(۱۰). تب: لست مؤمن.

(۱۱). تب، مر: مگویید.

(۱۲). تب و.

صفحه : ۷۴

قوله: لا یستوی القاعدون من المؤمنین، کلبی روایت کرد از ابو صالح از عبد الله عباس که سبب نزول آیت آن بود که: چون خدای تعالی ذکر مجاهدان کرد و بیان درجات ایشان و ترغیب کرد ایشان را در جهاد، عبد الله امّ مکتوم و عبد الله جحش بنزدیک رسول آمدند، و ایشان نابینا بودند، گفتند: یا رسول الله؟ خدای تعالی بندگان را جهاد فرمود و ترغیب کرد، و احوال ما از بی دیدگی «۱» اینکه است که تو می دانی و ما را آرزوی جهاد است، ما را رخصتی هست که جهاد نکنیم «۲»! اینکه آیت فرود آمد و استثنا کرد خداوندان ضرر را، یعنی عمی. و ضرر در آیت گفتند: عماست، و اعمی را از اینکه جا ضریر گویند، و اینکه «۳» فعل است به معنی مفعول.

حمّاد روایت کرد از ثابت از عبد الرحمن ابی لیلی که اینکه آیت اول چنین آمد که: لا یستوی القاعدون من المؤمنین و المجاهدون. عبد الله بن امّ مکتوم دعا کرد و گفت: اللهم [۳۳۵- ر] انزل عذری، بار خدایا عذر من فرو فرست، خدای تعالی بفرستاد: غَیْرُ اُولَى الضَّرْرِ، و بفرمود که به جای خود بنه، و «۴» پس از آن به غزا رفتی و گفتی: مرا راست بدارید «۵» در بر اینکه «۶» دشمن و رایت به من دهی «۷» که من بنگریزم و نتوانم گریختن. زید بن ثابت گفت: غَیْرُ اُولَى الضَّرْرِ، اَی الزَّمانه، آن که زمن نباشد و مقعد نبود. علی بن ابی طلحه گفت عن ابن عباس که: مراد به «ضرر» عذر است، هر عذر که باشد.

اهل مدینه و این کثیر خواندند: «غیر» منصوب بر استثناء، و باقی قرآء خواندند:

«غیر» بر رفع بر صفت «قاعدون». حق تعالی گفت: راست نباشد «۸» مؤمنانی که فرو نشینند از جهاد بی عذری و منعی طلب رفاهیت و آسایش را «۹»، مؤمنانی که ایشان به جان و مال جهاد کنند در سبیل خدای، ایشان در منازل و درجات راست نباشد «۱۰» با

(۱). اساس، مت، وز: بی دید که، ضبط کلمه با توجه به تب و دیگر نسخه بدلهاست.

(۲). تب: جهاد کنیم.

(۳). تب: و آن.

(۴). لت: او.

(۵). آج، لب، لت: بداری.

(۶). تب، آج، لب، مر، لت: در برابر.

(۷). تب، مر: دهید.

(۸). لب، مر: نباشند. [.....]

(۹). تب و، مر، لت با.

(۱۰). تب، آج، لب، مر، لت: نباشند.

صفحه : ۷۵

اینان، بل آنان «۱» را که مجاهد باشند فضل ایشان «۲» بر آنان که نشسته باشند، و اینکه تفضیلی است که خدای تعالی داد ایشان را

بقوله: فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ عَلَى الْقَاعِدِينَ دَرَجَةً.

آنکه گفت: ایشان (۳) بی نصیب نه‌اند، هر کسی پایه خود دارد. وَكُلًّا وَعَدَ اللَّهُ الْحُسْنَى، خدای تعالی همه را وعده ثواب داده است. و «حسنى» تأنیث احسن باشد که افعال تفضیل بود و کنایت است از ثواب، بیانش: لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا الْحُسْنَى وَزِيَادَةٌ (۴).

و فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ أَجْرًا عَظِيمًا، دَرَجَاتٍ مِنْهُ، و خدای تفضیل داد جهاد کنندگان را بر نشستگان به ثوابی و مزدی (۵) عظیم درجه‌هایی (۶) و پایه‌هایی (۷) از او رحمت و آمرزش (۸).

اگر گویند در آیت اول (۹) گفت: تفضیل یک درجه است، و در آخر آیت گفت:

به درجات است، و اینکه متناقض باشد، گوئیم از اینکه دو جواب است:

یکی آن که: خدای تعالی در آیت اول (۱۰) وعده داد به فضل مجاهدان را بر نشستگانی که خداوند ضرر باشند به یک درجه، و در آخر آیت بر نشستگانی که نه خداوندان ضرر باشند به درجات، و بر اینکه وجه تناقض زایل بود.

جواب دوم آن که: مراد به درجه در اول آیت علو منزلت است و ارتفاع قدر بر سیل مدح، چنان که گویند: فلان أعلى درجه عند الأمير من فلان. و مراد به «درجات» درجات بهشت است که درجات بهشت متفاضل باشد بعضی را بر بعضی بر قدر استحقاق، و بر اینکه وجه همه تنافی زایل باشد.

(۱). تب، آج، لب: اینان.

(۲). تب راست، مر، لت: فضل بود.

(۳). وز، تب نیز.

(۴). سوره یونس (۱۰) آیه ۲۶.

(۵). مت: مزدی.

(۶). اساس، تب: درجه‌های / درجه‌هایی، مر: درجاتها.

(۷). اساس، وز، تب: پایهای / پایه‌هایی.

(۸). وز، تب: آمرزش و رحمت، لت: و آمرزش و رحمت.

(۹). وز، تب: در اول آیت.

(۱۰). وز، تب، آج، لب: در اول آیت.

صفحه : ۷۶

قوله تعالی:

[سوره النساء (۴): آیات ۹۷ تا ۱۰۴]

[اشاره]

إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضَ اللَّهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا فَأُولَئِكَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَسَاءَتْ مَصِيرًا (۹۷) إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانَ لَا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَلَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا (۹۸) فَأُولَئِكَ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَعْفُوَ عَنْهُمْ وَكَانَ اللَّهُ عَفُوًّا غَفُورًا (۹۹) وَمَنْ يُهَاجِرْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يَجِدْ فِي الْأَرْضِ مُرَافِعًا كَثِيرًا وَسَعَةً وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكْهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا (۱۰۰) وَإِذَا ضَرَبْتُمْ فِي

الأرض فليس عليكم جناح أن تقصروا من الصلاة إن خفتم أن يفتنكم الذين كفروا إن الكافرين كانوا لكم عدواً مبيناً (۱۰۱) و إذا كنت فيهم فأقمت لهم الصلاة فلتقم طائفة منهم معك و ليأخذوا أسلحتهم فإذا سجدوا فليكونوا من ورائكم و لتأت طائفة أخرى لم يصلوا فليصلوا معك و ليأخذوا حذرهم و أسلحتهم و الذين كفروا لو تعلمون عن أسلحتكم و امتعتكم فيميلون عليكم ميلهً واحدةً و لا جناح عليكم إن كان بكم أذى من مطر أو كنتم مرضى أو كُنتم من مطر أو كُنتم مرضى أن تصعوا أسلحتكم و أخذوا حذركم إن الله أعد للكافرين عذاباً مهيناً (۱۰۲) فإذا قضيتُم الصلاة فاذكروا الله قياماً و قعوداً و على جنوبكم فإذا اطمانتم فأقيموا الصلاة إن الصلاة كانت على المؤمنين كتاباً موقوتاً (۱۰۳) و لا تهنوا في ابتغاء القوم إن تكونوا تألمون فإنهم يألمون كما تألمون و ترجون من الله ما لا يرجون و كان الله عليماً حكيماً (۱۰۴)

[ترجمه]

آنان که جان برداشت ایشان را فرشتگان بیداد کننده بر خود، گفتند در چه بودید «۱». شما! گفتند: بودیم ضعیفان در زمین. گفتند: نیند «۲» زمین خدای فراخ تا هجرت کردیتان «۳» در اینکه جا ایشان را جایشان دوزخ باشد و بد جاست «۴». مگر ضعیفان را از مردان و زنان و کودکان، نتواند حیلتی و ندانند راهی «۵». ایشان باشند که خدای عفو کند از ایشان، و هست خدا عفو کننده و آمرزنده «۶». و هر که هجرت کند در راه خدا یابد در زمین راهی و نشستگاهی «۷» بسیار و فراخی، و هر که بیرون آید از خانه اش هجرت کننده به خدا و پیغامبر، پس دریابد او را مرگ «۸»، حاصل باشد مزدش بر خدا و خدای تعالی آمرزنده و بخشاینده [بوده است] «۹». چون بروید در زمین نیست بر شما بزه اگر قصر کنید «۱۰» از نماز اگر ترسید که رنج دارند «۱۱» شما را

(۱). لت: بودی.

(۲). تب: نبود. [...].

(۳). آج، لب: هجرت کنید.

(۴). آج، لب: و بدا جای بازگشتن آن.

(۵). آج، لب: چاره‌ای.

(۶). لت بوده است.

(۷). اساس، مت: لس کاهی (!)، آج، لب: جای هجرت کردن، لت: کشتی گاهی، متن با توجه به ضبط تب انتخاب شد.

(۸). تب که.

(۹). اساس، وز، مت: ندارد، آج، لب هست، با توجه به تب، لت افزوده شد.

(۱۰). اساس، مت: کنند، لت: کنی، با توجه به وز تصحیح شد.

(۱۱). آج، لب: که فتنه دارند.

صفحه : ۷۷

کافران که کافران بودند شما را دشمنی روشن.

و چون باشی «۱» در ایشان و نماز کنی «۲» برای ایشان بگو تا بایستند گروهی از ایشان با تو و بگیرند سلاحهاشان چون سجده کننده باشند از پس شما، و بگو تا بیایند گروهی دگر که نماز نکرده باشند و نماز کنند با تو و بگیرند آلت حذرشان و سلاحهاشان و خواهند کافران که غافلان شوید «۳» از سلاحتان و متاعهايتان بچسبند «۴» بر شما یک چسبیدن «۵»، و بزه نیست بر شما اگر باشد شما

را رنجی از باران، یا باشید» ۶» بیماران که فرو نهید سلاحهائیتان و بگیریید» ۷» حذرتان» ۸»، خدای بچارد» ۹» برای کافران عذاب‌ی خوار کننده.

چون» ۱۰» بگذارید» ۱۱» نماز» ۱۲» ذکر خدای کنید» ۱۳» ایستاده و نشسته و بر پهلوها تان» ۱۴» چون ساکن شوید» ۱۵»، به پای دارید» ۱۶» نماز که» ۱۷» نماز بوده است بر مؤمنان نوشته به وقت.

(۱). تب: باشید.

(۲). تب: کنید.

(۳). لت: شوی / شوید.

(۴). آج، لب: حمله کنند.

(۵). آج، لب: حمله کردنی. [.....]

(۶). لت: باشی / باشید.

(۷). لت: بگیری / بگیریید.

(۸). آج، لب: پرهیز.

(۹). آج، لب: بساخت، لت: بچارد.

(۱۰). آج، لب: پس چون.

(۱۱). لت: بگذاری / بگذارید.

(۱۲). تب، آج، لب را.

(۱۳). لت: کنی / کنید.

(۱۴). آج، لب: بر پهلوها خفته پس.

(۱۵). لت: شوی / شوید.

(۱۶). لت: داری / دارید.

(۱۷). تب، آج، لب: نماز را که.

صفحه : ۷۸

سستی مکنید» ۱» در طلب» ۲» کافران که اگر شما الم و درد می‌یابید» ۳»، ایشان نیز درد می‌یابند [چنان که شما می‌یابید]» ۴» و امید می‌دارید» ۵» شما از خدای آنچه ایشان امید ندارند» ۶»، و خدای دانا و محکم کار بوده است.

قوله: إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ، مفسران گفتند: آیت در جماعتی آمد از اهل مکّه» ۷» به زبان ایمان آوردند و در دل نفاق داشتند، از جمله ایشان قیس بن الفاکه بود و قیس بن الولید بن المغیره، و هجرت نکردند با رسول - علیه السّلام. چون مشرکان به بدر حاضر آمدند، ایشان با مشرکان حاضر آمدند، چون قلت لشکر مسلمانان دیدند گفتند: غرّ هؤلاء دینهم» ۸»، دین ایشان اینان را بفریفته است. ایشان در غزات بدر کشته شدند، فرشتگان بر روی و پشت ایشان می‌زدند و می‌گفتند: ذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ» ۹».

ابو الجارود روایت کرد از باقر - علیه السّلام - که اینان پنج کس بودند: حارث بن زعمه بن الأسود، و ابو العاص بن مته بن الحجاج، و علی بن امیه بن خلف، و قیس بن الولید بن المغیره، و قیس بن الفاکه بن المغیره، هر پنج در بدر کشته شدند. حق تعالی گفت: آنان که» ۱۰» فرشتگان جانهای ایشان برداشتند، و ایشان ظالم نفس خود بودند. و نصب او بر حال است از مفعول به، یعنی در آن حال که ایشان چنین بودند. و «توفی» و «استیفاء» تمام بستدن باشد. و «توفیه» تمام به دادن باشد، و مراد قبض روح است، و قبض و

استیفاء و توفی در یک طریق باشد جز که توفی بلیغتر است از قبض. و مرده را متوفی برای آن گویند که مقبوض الروح باشد، قال الله تعالی «۱۱»:

يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا «۱۲» ... و مراد به ظلم نفس کفر است، و اصل او نقصان

(۱). لت: مکنی مکنید.

(۲). تب قوم، آج، لب گروه. [.....]

(۳). لت: می یابی می یابید.

(۴). اساس، مت، ندارد، با توجه به وز افزوده شد.

(۵). لت: داری / دارید.

(۶). وز، تب، آج، لب، لت: نمی دارند.

(۷). تب، لت که.

(۸). سوره انفال (۸) آیه ۴۹.

(۹). سوره حج (۲۲) آیه ۲۲.

(۱۰). آج، لب: گفت که.

(۱۱). تب، لت الله.

(۱۲). سوره زمر (۳۹) آیه ۴۲.

صفحه : ۷۹

حظ نفس باشد، يقال: ظلمته حقه اذا بخسته حقه، و شاید که مراد ادخال الضرر علیها بالعقاب باشد. و گفته اند «۱»: مراد به ملائکه ملک الموت است، و گفته اند: مراد اعوان «۲» اویند، و گفته اند: مراد فرشتگانند که روز بدر خدای تعالی ایشان را به یاری رسول- علیه السلام- فرستاد فی قوله: يُمِدُّكُمْ رَبُّكُمْ بِخَمْسَةِ آلَافٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُسَوِّمِينَ «۳».

قالوا فِيمَ كُنْتُمْ، گفتند ایشان را، یعنی فرشتگان گفتند اینکه کافران را: فِيمَ كُنْتُمْ، در چه بودی «۴» شما «۵»! سؤال توبیخ و تعنیف است، و بیان کردیم که حرف جرّ چون در «ما» ی [۳۳۶- ر]

استفهامی شود «الف» از او بیفکنند و به فتحه اکتفا کنند، چنان که «فیم» و «لم» و «بم» و «علام» و «حّام».

قالوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ، جواب دادند که: ما در زمین مکه ضعیفان بودیم، و مستضعف آن باشد که او را ضعیف دارند، یعنی ضعف ما پوشیده نبود بر مردمان که مشرکان ما را ضعیف کردند. فرشتگان «۶» ایشان را جواب دادند «۷»: أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا، نه زمین خدای فراخ بود؟ گفتند: زمین مدینه خواست، و قوله: فَتُهَاجِرُوا، در محل نصب است برای آن که جواب استفهام است به «فا» و علامت نصبش سقوط «نون» است، چنان که گفت: فَهَلْ لَنَا مِنْ شُفَعَاءَ فَيَشْفَعُوا لَنَا «۸»، نه زمین فراخ بود تا هجرت کردیتان در زمین. آنکه حق تعالی بیان کرد که: اینان دروغ [می] «۹» گویند و اینکه تعلق باطل است، و آنچه گفتند بنفاق گفتند و آنما مأوای و مرجع ایشان دوزخ است. و «مأوی» مفعول باشد من أوی الیه إذا ذهب الیه.

وَ سَاءَتْ مَصِيرًا، یعنی و ساءت النار مصیرا، و «مصیر» مرجع باشد، يقال:

(۱). لت که.

(۲). همه نسخه بدلها بجز مت: اعوانان.

(۳). سوره آل عمران (۳) آیه ۱۲۵.

(۴). تب، مر: بودید. [.....]

(۵). آج، لب را.

(۶). تب: فریشتگان.

(۷). اساس، مت: دادیم، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۸). سوره اعراف (۷) آیه ۵۳.

(۹). اساس، مت: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

صفحه : ۸۰

صار الیه اذا رجع الیه، و نصب او بر تمیز است.

آنگه استثنا کرد از ایشان گروهی مستضعفان بر حقیقت را که ایشان را راهی و حیلتي نباشد و از مردانی پیر و درویش و زنان و کودکان که اینان چاره هجرت و برگ و ساز و قوت آن ندارند که بیرون آیند و راه بدانند «۱»، ایشان که چنین باشند همانا خدای تعالی ایشان را عفو بکند چون عذر ایشان داند. و «عسی» برای مقاربه عفو و ترجی ایشان گفت تا مکلف قاطع نباشد بر آن، بل متردد بود از میان خوف و رجاء، که خدای تعالی عفو کننده و آمرزنده است.

حسن بصری روایت کرد از رسول - علیه السلام - که او گفت: هر که دین خود بگریزند از «۲» زمینی به زمینی، و اگر چه از روی مثل بدستی باشد بهشت واجب شود او را، «۳» در بهشت رفیق ابراهیم خلیل باشد و رفیق من که محمدم.

وَمَنْ يُهَاجِرْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، و هر که او هجرت کند در راه خدای، یعنی [در] «۴» طاعت خدا «۵» و رضای او، يَجِدْ فِي الْأَرْضِ مُرَاعِمًا كَثِيرًا وَسَعَةً، در زمین مراغمی بسیار یابد و فراخی. مجاهد گفت: مراغم مترحزح باشد، یعنی مبعود و دوری از مکاره. عبد الله عباس و ضحاک گفتند: مراغم متحول باشد از زمینی به زمینی، و ابو عبیده گفت: مراغم مهاجر باشد، و گفتند: مذهب و مضطرب، و قال النَّابِغَةُ الْجَعْدِيُّ «۶»:

كطود يلاذ باركانه عزيز المراغم و المذهب

و قال اخر «۷»:

الی بلد غیر دانی المحلّ عزیز المراغم و المهرب

و سَعَةً، گفتند «۸»: مراد فراخی شهرهاست، و گفتند: مراد فراخی روزی است، و معنی آیت بر نهاد اینکه بیتهاست که شاعر گفت:

(۱). تب، آج، لب، مر، لت: ندانند.

(۲). وز: بگریز اندازد.

(۳-۷). وز، تب، آج، لب، مر، لت و.

(۴). اساس، مت: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۵). تب: خدای.

(۶). تب شعر.

(۸). اساس، مت: گفت، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

و فی الارض عن ذی الجور منأی و مذهب و کل بلاد أوطئت «۱» کبلادی و دیگری گفت «۲»:

و فی الناس ان رثت حبالک و اصل و فی الارض عن دار القلی متحوّل

اذا انت لم تنصف اخاک و جدته علی شرف الهجران ان کان یعقل

و یرکب حدّ السیف من ان تضیمه اذا لم یکن عن شفرة السیف مزحل

و کنت إذا ما صاحب رام ظنتی و بدّل سوء بالذی کنت افعل

قلبت له ظهر المجن فلم أدم علی ذاک الاریث ما أتحوّل

اذا انصرفت نفسی عن الشیء لم تکد الیه بوجه اخر الدهر تقبل

تقول العرب: راغمت فلانا اذا هاجرته و ترکته و ان کان بالرّغم منه و المذلة، و اصله من الرّغام و هو التراب، و منه قولهم: علی رغم أنفه و قولهم و ان رغم أنفه، اى ترب. اصل کلمه اینکه است که گفتیم.

مفسران گفتند: سبب نزول آیت آن بود که چون خدای تعالی اینکه آیت فرستاد که پیش از اینکه است:

إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ - الاية، جماعتی مسلمانان، منهم ضمرة بن العيص بیمار بود، گفت: من از جمله آنان نام «۳» که خدای استشنا کرد مرا، بل من راه دانم و ساز دارم، حرام است بر من اگر من یک شب در مکه قرار کنم «۴». بفرمود تا برای او چهار پای «۵» و جای خوار «۶» ساختند و او را از مکه بیرون آوردند. در راه به تنعیم رسید فرمان یافت، خدای تعالی در او اینکه آیت فرستاد.

عمر بن شبهه «۷» گفت: اینکه مرد ابو امییه بن ضمرة بن جندب الخزاعی بود، زبیر بن بکّار گفت: خالد بن حزام بود. عکرمة گفت: جماعتی از مکه به در آمدند تا به مدینه آیند، مشرکان از قفای ایشان بیامدند و ایشان را بفریفتند و باز پس بردند، خدای تعالی در ایشان اینکه آیت بفرستاد.

(۱). اساس، وز، تب، مت، آج، لب: اوطن.

(۲). تب شعر. [.....]

(۳). مر: نبودم، لت: نه‌یم.

(۴). وز، تب، آج، لب، مر، لت: مقام کنم.

(۵). مر: چارپای.

(۶). تب، مت، آج: خواب، لب: خاب.

(۷). مر: عمر بن شیبیه.

صفحه : ۸۲

وَمِنَ النَّاسِ مَن يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ فَإِذَا أُوذِيَ فِي اللَّهِ جَعَلَ فِتْنَةَ النَّاسِ كَعَذَابِ اللَّهِ ﴿۱﴾، مسلمانان از مدینه اینکه آیت به ایشان نوشتند، ایشان بخواندند و توبه کردند و هجرت کردند، خدای تعالی در ایشان اینکه آیت بفرستاد. ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ هَاجَرُوا مِن بَعْدِ مَا فُتِنُوا ثُمَّ جَاهِدُوا وَصَبَرُوا إِنَّ رَبَّكَ مِن بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿۲﴾. آنگه حق تعالی در حق آنان که هجرت کردند و در راه وفات رسید ایشان را اینکه آیت بفرستاد و گفت ﴿۳﴾: هر که او از خانه خود بیرون آید، مُهَاجِرًا هجرت کننده- و نصب او بر حال است- به خدای و پیغامبر، آنگه مرگ در یابد او را، فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ.

و سبب آن بود که چون اینکه مرد بیمار از مکه بیرون آمد آن جا که حال بر او سخت شد [۳۳۶-پ]

و دانست که بخواهد مردن، دست راست می‌بر آورد ﴿۴﴾ و بر دست چپ می‌زد و می‌گفت: اللهم هذه لك و هذه لرسولك، بار خدایا اینکه بیعت تو راست و اینکه بیعت رسولت راست ﴿۵﴾، ابایعك علی ما بايع عليه رسولك، بیعت می‌کنم تو را بر آنچه رسول خدای تو را بیعت کرد. اینکه بگفت و گذشته شد ﴿۶﴾. مسلمانان گفتند: اگر به مدینه رسیدی ثواب و مزد مهاجران یافتی، اما چون نرسید ندانیم که او را مزد مهاجران باشد یا نه؟ و مشرکان گفتند: اینکه مرد نه به خانه خود بماند و نه به مقصود رسید- بر طریق شماتت ﴿۷﴾. خدای تعالی اینکه آیت فرستاد و گفت: فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ- آی و جب، مزد او بر خدای واجب شد و نزدیک ﴿۸﴾ خدای واقع شد و به موقع افتاد. وَ كَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَّحِيمًا، و خدای تعالی آمرزنده است، آن را که او در حال شرک کرد، و بخشاینده است بر او در آنچه در حال اسلام کرد.

وَ إِذَا ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ، و چون در زمین سفر کنی و بروی ﴿۹﴾. فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ

(۱). سوره عنكبوت (۲۹) آیه ۱۰.

(۲). سوره نحل (۱۶) آیه ۱۱۰.

(۳). مر و مَنْ يَخْرُجُ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا را ﴿۴﴾. اساس، مت: می‌بردارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۵). اساس، مت: رسولت، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۶). مر: در گذشت.

(۷). مر اینکه می‌گفتند.

(۸). تب، لت: بنزدیک.

(۹). تب، مر: سفر کنید و بروید. [.....]

صفحه : ۸۳

جُنَاحٌ بر شما بزه‌ای و حرجی نیست که قصر کنی ﴿۱﴾ به نماز اگر ترسی ﴿۲﴾ از فتنه کافران.

بدان که ظاهر آیت چنین می‌نماید که قصر در نماز روا نبود الا با خوف، و خلاف نیست که اگر خوف باشد و اگر نباشد ﴿۳﴾ در نماز سفر قصر باید کردن، و خوف شرط نیست در قصر نماز برای اینکه معنی اصحاب شافعی گفتند که: اینکه جا کلام تمام است که گفت: «مِنَ الصَّلَاةِ». و قوله: «إِنْ خِفْتُمْ، ابتدای کلام دگر است، و «واو» مقدر است، و تقدیر آن است که: و ان خفتم ان یفتنکم الذین کفروا. و آنچه او را حمل کرد بر اینکه آن است که ما گفتیم، و جماعتی بسیار از فقها گفتند که:

اگر چه ظاهر قرآن چنان است که قصر با خوف باشد اینکه حکم منسوخ است به اجماع و بنزدیک او نسخ الكتاب بالسنة روا نباشد آن را بنابر اینکه کرد، ﴿۴﴾ بر مذهب ما و دیگر فقها آن است که: نسخ القران بالسنة المعلومة المقطوع علیها روا باشد، برای آن که

حکم سنت معلومه از اخبار متواتر و اجماع امت حکم قرآن است، چنان که نسخ قرآن روا باشد بعضی بر «۵» بعضی نسخ قرآن بسنّه مقطوع علیها روا باشد، و فرقی نبود.

فاما نسخ قرآن بالسنّه غیر المقطوع علیها، بنای آن بر عمل به اخبار آحاد باشد آن کس که عمل گوید به اخبار آحاد بنزدیک او روا باشد و بنزدیک ما روا نباشد، برای آن که بنزدیک ما عمل به اخبار آحاد روا نباشد. و آن تقدیر که ایشان کردند آیت را، تقدیری فاسد است برای آن که اگر «ان خفتم» به شرطی مستأنف کند آن را جزایی باید، و در «۶» آیت جزای آن شرط که ایشان تقدیر کردند نیست. دگر آن که «واو» ی تقدیر کردند که در کلام نیست، و نه دلیلی هست بر حذف آن. و نیز ظاهر آیت آن است که: مرد مسافر مخیر است در قصر نماز، و بنزدیک ما و بیشتر فقها آن است که مسافر مخیر نیست بین القصر و الاتمام، بل چون سفر به شرایط خود بود واجب است او را که قصر کند.

(۱). تب، مر: کنید.

(۲). تب: ترسید.

(۳). آج، لب: باشد یا نباشد.

(۴). وز، تب، آج، لب، مر، لت و.

(۵). مر، لت: به.

(۶). مر آخر.

صفحه : ۸۴

و مذهب شافعی آن است که: مسافر مخیر است اگر خواهد قصر کند و اگر خواهد اتمام، و اتمام اولیتر باشد و القصر رخصه. عبد الله عیّاس گفت: اول نماز که در او قصر فرمودند نماز دیگر بود به عسغان در غزات ذی انمار، و اینهم از جمله آن است که منسوخ است به اختیار متواتر و اجماع اهل البیت اعنی التخییر بین القصر و الاتمام، و بنزدیک ما فرض مسافر قصر [است] «۱»، چنان که فرض حاضر اتمام است، و خوف شرط نیست، بل خوف سببی است برآسه موجب قصر.

و از شرایط [سفر] «۲» تا در او قصر باید کردن آن است که سفر مباح باشد یا طاعت، معصیت نبود، و هشت فرسنگ باشد یا بیشتر.

و ابو حنیفه گفت: سه مرحله باید [بیست] «۳» و چهار فرسنگ، و شافعی گفت:

شانزده فرسنگ، چهل [و] «۴» هشت میل، و گروهی دگر از فقها گفتند: در اندک و بسیار سفر قصر واجب بود، و قصر در نماز چهارگانه واجب باشد از نماز پیشین و دگر، و نماز خفتن که چهار دو شود. فاما نماز شدم و نماز بامداد «۵» بر حال خود بود در سفر و حضر، و بنزدیک ما سنت هفده رکعت بیوفتد در سفر و هفده بماند. آن هفده که بیوفتد شانزده رکعت سنت پیشین است و دو رکعت نشسته از پس نماز خفتن که آن را وتیره گویند، و آن به یک رکعت شمارند.

و از شرط مسافر تا قصر کند آن است که: نیت سفر از شب کرده باشد، چه اگر به روز اتفاق افتد ناگاه که بیرون رود آن روز نماز تمام کند، و تا از شهر بیرون نرود و چندان بنشود که دیوارهای شهر از چشم او غایت شود یا بانگ نماز شهر نشنود او را قصر نشاید کردن. و چون به شهری یا منزلی فرود آید و ده روز نیت مقام کند، حکم او حکم حاضران است. و اگر عزم مقام کمتر از ده روز باشد، نماز به قصر کند که حکم او حکم مسافران است. و اگر نداند که چه مقدار مقام خواهد بودن، گوید:

امروز بروم و فردا بروم و منتظر صحبت باشد و هر ساعت مجوز بود که صحبت در افتد،

(۵). اساس: بام دارد/ بامداد.

صفحه: ۸۵

او نماز به قصر کند تا سی روز [بگذرد] (۱). اگر سی روز بگذرد، سی [و] (۲) یکم روز نماز تمام کند، و اگر همه [۳۳۷- ر] یک نماز باشد.

و آن کس که یک نماز تمام بکند در منزل، پس از آن عزم مقام ده روز بگرداند او را نماز تمام باید کردن. و چند کس را از جمله مسافران قصر نشاید کردن: مکاری و ملاح و شبان و بودی که به طلب باران (۳) گردد، [و] (۴) آن که در عمارت خود می‌گردد از شهری به شهری، و آن که در تجارت می‌گردد از بازاری به بازاری. و آن را که سفر بیش از حضر باشد. و حدّش آن بود که در شهری ده روز مقام نکند، و آن که سفر او معصیت باشد، و آن کس که سفر او به صید لهُو و بطر باشد. فاما آن کس که صید او برای تجارت باشد، او نماز تمام کند و روزه بگشاید. و آن کس که سفر او به صید باشد برای قوت عیال، او را نماز قصر باید کردن و روزه بگشادن.

و در چهار جایگاه اتمام مستحب است: در مکه و مدینه و مشهد امیر المؤمنین علی - علیه السلام - و مشهد حسین علی - علیهما السلام.

و قولی دگر در آیت آن است که: مراد به قصر نماز، قصر ارکان نماز است در حال خوف، و بنزدیک ما نماز خوف به قصر باید کردن چون نماز سفر، و بیانش بیاید. و نماز شدّت خوف به ایماء باشد. روی به تکبیر احرام به قبله کند، و آنکه چنان که می‌آید روی می‌گرداند و رکوع و سجود به اشارت کند، و سجودش از رکوع خافضتر باشد، اگر چنین نتواند کردن (۵)، به بدل هر رکعتی چهار تسبیح کند: سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر.

و بعضی مفسران گفتند دو گونه است: یکی قصر نماز مسافر بی خوف که او را هر چهار رکعت دو شود، و یکی قصر نماز خوف است که آن قصر قصر باشد، اعنی

(۱). اساس، مت، مر، لت: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۲-۴). اساس، مت: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۳). آج، لب: بازان و مرغان شکاری، مر: یاران.

(۵). اساس، مت: نتوان کردن، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

صفحه: ۸۶

قصر نماز مسافر دو یکی (۱)، چنان که آنچه حاضر را چهار باشد، مسافر خایف را یکی باشد، و اینکه مذهب عبد الله عباس است به روایتی.

و فتنه کافران در آیت دل مشغولی دادن ایشان باشد مؤمنان را به ترسانیدن و کید کردن و حرب کردن با ایشان، و اصله فی الامتحان.

ابن جریح و قتاده گفتند: در قراءت ابی چنین است: اذا ضربتم فی الارض فلیس علیکم جناح ان تقصروا من الصلوة ان یفتنکم الذین کفروا - و «ان خفتم» در جامع او نیست، علی معنی لثلا یفتنکم الذین کفروا، كما قال تعالی: یُبَیِّنُ اللهُ لَکُمْ اَنْ تَصَلُّوا (۲)، و المعنی لثلا تَصَلُّوا، و قوله: وَ اَلْقَى فِی الْاَرْضِ رَواسِیَ اَنْ تَمِیدَ بِکُمْ (۳)، و المعنی: لثلا تمید بکم - و معنی آن که بر شما حرجی نیست که قصر کنی (۴) از نماز تا به فتنه نیفکنند شما را کافران، و بر اینکه قراءت چون در آیت خوف نبود بر مذهب ما و مذهب فقها راست باشد. و راوی خبر گوید که من گفتم عمر خطّاب را که: ما را چه عذر است که قصر می‌کنیم، و خدای تعالی به خوف مشروط بکردن و ما

ایمنیم! گفت: اینکه که تو را مشکل است، مرا نیز «۵» مشکل بود، از رسول- علیه السلام- پرسیدم، گفت:

صدقة تصدق الله بها عليكم فاقبلوا صدقته

گفت: صدقه «۶» است که خدای تعالی به شما داد، صدقه او قبول کنی «۷».

و قومی گفتند که: قصر روا نباشد الا با خوف، و اینکه از عایشه روایت کردند و سعد ابو وقاص «۸»، و اینکه خلاف منقرض «۹» است

و در «۱۰» فقهاء مذهب هیچ کس نیست. و قوله: إِنَّ الْكَافِرِينَ كَانُوا لَكُمْ عَدُوًّا مُّبِينًا، برای آن «۱۱» به لفظ واحد گفت «عدوا» با آن

که کافران جمع‌اند، که فاعول و فاعیل را لفظ واحد و جمع یکی باشد، يقال: رجل

(۱). وز: مسافر یکی شود، تب، آج، لب، لت: مسافر دو یکی شود، مت: مسافر یکی دو، مر: مسافر که دو یکی شود.

(۲). سوره نساء (۴) آیه ۱۷۶. [.....]

(۳). سوره نمل (۱۶) آیه ۱۵، لقمان (۳۱) آیه ۱۰.

(۴-۷). تب، مر: کنید.

(۵). مر: هم.

(۶). تب، مر: صدقه‌ای، لت: صدقه / صدقه‌ای.

(۸). مر: سعد بن وقاص.

(۹). وز: متعزز.

(۱۰). مر: و از.

(۱۱). وز: برای استحقاق، تب، آج، لب، مر، لت: برای آن که.

صفحه: ۸۷

عدو و قوم عدو، و كذلك: کفور و شکور، و كذلك جریح و قلیل.

قوله: وَإِذَا كُنْتَ فِيهِمْ فَأَقَمْتَ لَهُمُ الصَّلَاةَ، قوله: فِيهِمْ، أَى فِي الضَّارِبِينَ فِي الْأَرْضِ. حق تعالی گفت: یا محمّد؟ اگر تو در میان اینکه

مسافران و مجاهدان باشی که ایشان از دشمن ترسند، و خواهی تا نماز جماعت کنی برای ایشان بر اینکه ترتیب باید کردن: نماز

کنی به «۱» ایشان قصر مسافر دون قصر خائف که او را شدت خوف نباشد، اغنی از نقصان ارکان نماز و اقتصار در رکوع و سجود بر

ایماء، بل دو رکعت نماز کنی برای ایشان- چنان که شرح دهیم- و اینکه به دو شرط باشد:

یکی آن که: در مسلمانان کثرتی باشد که چون دو فرقه باشند هر یکی از ایشان در برابر دشمن مقاومت توانند کردن.

دگر آن که: دشمن در خلاف جهت قبله باشد، چون اینکه دو شرط باشد رسول- صلی الله علیه و علی آله- یا امام که نایب رسول

باشد، یا کسی که نایب امام باشد در جهاد در نماز ایستد و تکبیر احرام بکند «۲»، و گروهی بیایند و در قفای او بایستند و نماز

ببندند با او، و گروهی دیگر در برابر دشمن با سلاح مقاومت می‌کنند با ایشان، و امام با اینان «۳» یک رکعت نماز بکند و به دوم

برخیزد و «الحمد» بخواند و سورتی دراز، و اینکه قوم که در قفای او باشند آن رکعت مخفف کنند و بنشینند و سلام باز دهند و

بروند و به جای آن فرقت «۴» بایستند در برابر دشمن، و ایشان بیایند و به قفای امام آیند و تکبیر ببندند و آن یک رکعت با امام

بکنند. چون امام به تشهد بنشیند، تشهد «۵» مطول کند تا ایشان برخیزند و یک رکعت دیگر ضم کنند با آن رکعت و بنشینند تشهد

خفیف خوانند، و امام با ایشان سلام باز دهد، فرقه اول را تکبیر باشد و دوم «۶» را تسلیم.

و اگر نماز «۷» شام بود هم اینکه ترتیب باشد جز که «۸» اگر امام خواهد [۳۳۷-پ]

به فرقه اول یک رکعت کند و به فرقه دوم «۹» دو رکعت، و اگر خواهد به فرقه اول دو رکعت

- (۱). مر: نماز کن یا .
 - (۲). مر: بگوید.
 - (۳). لب، مر: با ایشان.
 - (۴). مر: آن گروهی دیگر.
 - (۵). مر را.
 - (۶-۹). مر: دویم. [.....]
 - (۷). آج، لب نماز.
 - (۸). مر: جز آن که.
- صفحه : ۸۸

کند و به فرقه دوم یک رکعت، و همچنین فرقه اول را تکبیر باشد و فرقه دوم را تسلیم، فهذا معنی قوله: فَلَتَقَم طَائِفَةً مِنْهُمْ مَعَكَ وَ لِيَأْخُذُوا أَسْلِحَتَهُمْ فَإِذَا سَجَدُوا فَلْيَكُونُوا مِنْ وَرَائِكُمْ وَ لَتَأْتِ طَائِفَةٌ أُخْرَى لَمْ يُصِصُوا فَلْيَصِيصُوا مَعَكَ، و اینکه کیفیت «۱» بعینها مذهب شافعی است و مذهب احمد حنبل و مذهب مالک در اول، آنگه «۲» باز آمد از اینکه و خلاف کرد در یک فصل، و آن آن است که گفت: چون امام سلام باز دهد، ایشان که در پی اویند سلامها باز ندهند، بل برخیزند و رکعتی دگر کنند و آنگه سلام باز دهند. و ابن ابی لیلی هم چنین گفت، جز که در یک فصل خلاف کرد و آن آن است که گفت: امام به اول تکبیر احرام به هر دو فرقه ببندد، و آنگه «۳» فرقتی بروند و یک فرقت با او ایستند «۴» و باقی چنان که گفتیم.

و مذهب ابو حنیفه آن است که «۵»: دو فرقه شوند- چنان که ما گفتیم- و امام تکبیر احرام کند و به یک فرقه یک رکعت نماز بکند، چون به رکعت دوم «۶» برخیزد اینکه گروه که به اول یک رکعت کرده باشند در نماز بروند و به برابر دشمن روند «۷» و آن طایفه بیایند و تکبیر نماز ببندند و با امام اینکه یک رکعت «۸» بکنند و امام سلام دهد «۹» و ایشان ندهند، بل در نماز بروند و به برابر دشمن شوند، و آن «۱۰» طایفه اول باز آیند و آن رکعت دوم «۱۱» که بر ایشان مانده باشد بکنند و برابر دشمن روند، و آنگه آن طایفه بیایند- اعی طایفه دوم- و نماز خود تمام بکنند، و هر دو فرقه را نماز تمام باشد. مخالفت او با ما چند جای است:

یکی آن که گفت: در نماز آیند و شوند، و نمازشان تباه نشود به سبب خوف، و دوم «۱۲» آن که گفت: با امام سلام بدهند «۱۳». و اصحاب شافعی حکایت مذهب «۱۴» ابن ابی لیلی کنند «۱۵»، و اخبار بسیار آمده از طرف «۱۶» ما و مخالفان بر اینکه ترتیب که ما گفتیم

- (۱). مر: اینکه طریق.
- (۲-۳). مر: آنگاه.
- (۴). وز، تب، آج، لب، لت: بایستند.
- (۵). مر به. (۱۲-۱۱-۶). مر: دویم.
- (۷). لت: شوند.
- (۸). آج، لب نماز.
- (۹). مر: باز دهد.
- (۱۰). مر: آنگاه آن.

(۱۳). تب، آج، لب: ندهند.

(۱۴). آج، لب ابو حنیفه بر مذهب.

(۱۵). آج، لب، لت: و اصحاب ابو حنیفه از اصحاب شافعی حکایت ابن لیلی کنند. [.....]

(۱۶). تب: طریق، اج، لب، مر، لت: طرق.

صفحه : ۸۹

که: رسول- علیه السلام- صلات خوف چنین کرد، و در چندین جایگاه به عسفان و ذات النخل و ذات الرقاع و جز آن. و اما نماز شام: اگر چه امام «۱» مخیر است بنزدیک ما فاضلتر آن است که به فرقه اول یک رکعت کند و [به] «۲» دوم دو رکعت، و مذهب شافعی هم اینکه است، و اصحاب او از او «۳» دو قول گفتند و اختیار مذهب آن «۴» کردند که به فرقه اول دو رکعت کند و به دوم یک رکعت، و نماز خوف در سفر و حضر جایز باشد، و مذهب ابو حنیفه و شافعی هم چنین است. و مذهب مالک آن است که: در حضر روا نبود، دلیل ما عموم آیت است و عموم اخبار، و تخصیص نیست حال سفر را از حال حضر، اگر امام قوم را به چهار فرقه بکند در حضر، و به هر فرقتی رکعتی بکند نماز امام و مأوم باطل باشد. و ابو حنیفه گفت: نماز امام درست باشد و نماز مأوم باطل، و شافعی را دو قول است: یکی آن که نماز هر دو درست باشد، و یکی چون قول ابو حنیفه.

قوله: «وَلْيَأْخُذُوا أَسْلِحَتَهُمْ» سلاح بر گرفتن واجب است بنزدیک ما بر اینکه گروه که نماز می کنند، و اینکه مذهب داود است از فقها: و یک قول شافعی، و قول دوم «۵» شافعی را آن است که: مستحب است، و اینکه مذهب ابو حنیفه است. نماز شدت خوف بنزدیک ما چنان است که گفتیم: به ایما و [به] «۶» تکبیر احرام روی به قبله کند و چنان که آید می گردد «۷»، از آمدن و شدن و تیغ زدن و نیزه زدن، و پشت بر قبله و روی به قبله و به هر وجه که باشد. و مذهب شافعی هم اینکه است، الا آن که او گفت: اگر نیزه زند و شمشیر زند نمازش تباه شود بگذرد در نماز و پس نماز با سر گیرد، و ابو العباس سرج گفت: نماز

(۱). اساس، مت: نماز، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۲). اساس، مت: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۳). اساس، مت: او را، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۴). مر: او.

(۵). مر: دویم.

(۶). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۷). آج، لب و.

صفحه : ۹۰

با سر نگیرد. مثل آن که ما گفتیم [و ابو حنیفه هم چنین گفت که ما گفتیم] «۱» جز آن که او گفت: اگر رود نمازش تباه شود، و اگر به طعن و ضرب محتاج باشد هم نماز درست نبود، مثل قول الشافعی نماز را تأخیر کند و آنگاه قضا کند. چون سواری بیند و گمان برد که دشمن است نماز خوف بکند، آنگه پیدا شود که دشمن نیست، مثلاً شتر «۲» باشد یا گاو و یا قومی دگر که [نه] «۳» کافران و دشمنان باشند نمازش درست بود و با سر نباید گرفتن. و شافعی را دو قول است: یکی چنان که ما گفتیم، و یکی آن که با سر باید گرفتن، و اینکه مذهب ابو حنیفه است.

نماز آدینه بر هیأت نماز خوف روا باشد در شهر و صحرا چون شرایط و جویش حاصل بود «۴». ابو حنیفه گفت: نماز آدینه روا نباشد الا در شهر یا در صحرا در مصلی که نماز عید کنند، و شافعی گفت: در صحرا به هیچ حال روا نباشد، و جز در شهر روا نبود. و نماز خوف در سفر و حضر دو رکعت باشد جمله نمازها الا نماز شام «۵» که سه رکعت بود، و اینکه مذهب عبد الله عباس و حسن بصری و طاووس، و بعضی اصحاب ما گفتند: نماز خوف در سفر دو شود، اما در حضر بر حال خود باشد چهار چهار، و اینکه مذهب جمله فقهاست، و قول اول در مذهب درست تر است، و مذهب جمله فقها و مذهب ما آن است که: صلوات خوف منسوخ نیست، و ابو یوسف و مزنی گفتند: منسوخ است، و ابو یوسف از آن باز آمد و به قول فقها گفت، و «۶» مزنی تنها بر خلاف ماند و آن خلاف منقرض است امروز.

قوله: وَإِذَا كُنْتَ فِيهِمْ فَأَقَمْتَ لَهُمُ الصَّلَاةَ، کلبی روایت کرد از ابو صالح از عبد الله عباس که او گفت: سبب نزول آیت آن بود که رسول - علیه السلام - در بعضی غزوات نماز پیشین بکرد بر هیأت آن که هر وقت کردی بجماعت، و جمله صحابه و لشکر با او نماز بکردند [۳۳۸-]، و دشمن در برابر. چون رسول - علیه السلام - از نماز

(۲-۱). وز: مثل اشتر.

(۳). اساس، مت: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۴). همه نسخه بدلها - و.

(۵). مر: مغرب.

(۶). مر: اما.

صفحه: ۹۱

فارغ شد، مشرکان تأسف خوردند و گفتند: چرا ما بر اینان حمله نبریم، چون اینان در نماز بودند، و اینان را به تیغ و نیزه فرو نگرفتیم «۱»! رها کنی «۲» که ایشان «۳» را نمازی دیگر هست که آن نماز دوست تر دارند از پدران و فرزندان خود، چون در آن نماز شوند ما مراد خود بیایم.

چون رسول - علیه السلام - خواست که نماز دیگر کند، جبرئیل آمد و او را از کید مشرکان خبر داد، و نماز خوفش بیاموخت - چنان که شرح دادیم - و گفت: اینکه نماز خوف است چون حال بر اینکه جمله باشد نماز چنین کند و اینکه آیت آورد. وَإِذَا كُنْتَ فِيهِمْ، خطاب است با رسول - علیه السلام - یعنی چون تو در میان اینان باشی «۴» و با اینان حاضر باشی و خواهی تا نماز کنی، فَلَتَقُمْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ مَعَكَ، «لام» امر است، و امر غایب به «لا» م بود، یعنی باید تا گروهی با تو بایستند «۵». وَلِيَأْخُذُوا أَسْلِحَتَهُمْ، و بگو تا سلاح بر گیرند، و اینکه گروه نماز کنان را می گوید، و اینکه دلیل است بر صحت مذهب ما در آن که گفتیم که: سلاح بر گرفتن اینکه گروه را واجب است، برای آن که خدای تعالی امر کرد به اخذ سلاح اینکه قوم را، و امر قرآن را ظاهر بر وجوب بود تا دلیلی برخاستن که واجب نیست، و آن سلاح که بر گیرند تیغ باشد و کارد و خنجر - فی قول اکثر المفسرین - و در اخبار ما هم چنین آمد. و عبد الله عباس گفت: اینکه گروه که مأمورانند به اخذ سلاح، آنانند که در برابر دشمن اند، و قول اول درست تر است که ظاهر دلیل آن می کند در سیاق کلام.

فَإِذَا سَجَدُوا، چون سجده کنند، یعنی آن گروه که با تو در نمازند و از سجده فارغ شوند، فَلْيَكُونُوا مِنْ وِرَائِكُمْ، باز پس شما شوند، یعنی با برابر دشمن با جای آن گروه دیگر، و اینکه دلیل است بر قاعده‌ای از قواعد ما در اینکه مسأله، و آن آن است که ما گفتیم اینکه نماز بر اینکه وجه به دو شرط واجب باشد: یکی آن که دشمن در خلاف جهت قبله باشد، از اینکه کار «۶» حق تعالی گفت اینان را که: با جایگاه مقاومان دشمن

(۱). تب، آج، لب، مر، لت باز گفتند. [.....]

(۲). تب، مر: کنید.

(۳). تب، آج، لب، مر، لت: اینان.

(۴). همه نسخه بدلها بجز مت: باشی که بر متن مرجح می‌نماید.

(۵). وز، لت یا بگو تا گروهی با تو بایستند.

(۶). مر: جهت.

صفحه: ۹۲

می‌شوند که: فَلْيَكُونُوا مِنْ وِرَائِكُمْ. و شرط دیگر آن که: در مسلمانان کثرتی باشد- چنان که گفتیم.

و لَتَاتِ طَائِفَةٌ أُخْرَى لَمْ يُصَلُّوا، و بفرما تا بیایند آن گروهی دیگر که نماز نکرده باشند. فَلْيَصِلُوا مَعَكُمْ، و بگو تا با تو نماز کنند، و اینکه نیز دلیل صحت قول ماست در مسأله علی ابی حنیفه و غیره ممن خالفنا، که حق تعالی گروه اول را یک رکعت فرمود با رسول، و رکعت دوم «۱» طایفه دیگر «۲» را، و آنکه گفت «۳»: اینان نیز که بیایند باید تا سلاح دارند «۴» برای آن که طمع دشمن در آنان بیشتر باشد که نماز کنند، پس ایشان را به سلاح گرفتن احتیاط بهتر باید کردن. دگر آن که آنان که برابر دشمن باشند ایشان را حاجت نیست که امر کنند به اخذ سلاح، برای آن که در قضیه عقل خود واجب است بر ایشان و بیش از امر و جوب اینکه دانند بر خود چه از باب دفع ضرر است.

آنکه گفت: وَدَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ تَغْفُلُونَ عَنْ أَسْلِحَتِكُمْ وَأَمَّتِكُمْ، و کافران خواهد و تمنا کنند که شما غافل شوی «۵» از سلاح و متاعتان تا ایشان بر شما حمله آرند به یک بار یک حمله. تقول العرب: ملنا عليهم، و از اینکه جاست کقول عباس بن عباده بن فضله الانصاری شب عقبه دوم «۶» رسول را- علیه السلام: و الله لو شئت لتميلن غدا علی اهل منی بأسیافنا، به خدای که اگر خواهی ما فردا بر اهل منا به شمشیر حمله کنیم. رسول- علیه السلام- گفت: مر نفرموده اند هنوز، پس از حق شما آن است که غافل نباشید «۷» و تمکین نکنی «۸» دشمن را از خود که غدر کرده باشی «۹».

آنکه گفت بر سبیل رخصت چون امر واجب کرده بود به اخذ سلاح: وَلَا جُنَاحَ عَلَیْكُمْ، بر شما حرجی و بزه‌ای نیست اگر شما را از باران رنجی باشد یا بیمار و مجروح باشی «۱۰». أَنْ تَضَعُوا أَسْلِحَتَكُمْ، که سلاح بنهی «۱۱» و آنچه آلت حذر و احتیاط

(۶-۲-۱). مر: دویم.

(۳). آج، لب که.

(۴). آج، لب: باید که برابر دشمن با سلاح آیند، مر: بردارند.

(۵). تب، مر: شوید.

(۷). آج، لب، لت: نباشی / نباشید.

(۸). تب: نکنید.

(۹). تب: باشید، مر: غره شده باشید.

(۱۰). تب، مر: باشید.

(۱۱). مر: بنهید. [.....]

صفحه: ۹۳

است به جای آری «۱». و الحذر و الحذر لغتان بمعنی ککبد و کبد، و کرش و کرش و فخذ و فخذ، و گفتند: آیت برای آن آمد که بعضی صحابه رنجور و بیمار بودند و سلاح برایشان گردان بود. گفتند: روا باشد اگر ما سلاح بنهیم! خدای تعالی رخصت داد. إِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُّهِينًا، که خدای تعالی برای کافران عذابی بجا رده «۲» است ذلیل و مهین کننده و مخلمد مؤبّد، و اینکه «لام» ها که در آیت است، «لام» امر است و عمل او جزم باشد، و اصل او کسر است چون ابتدا کنند به او، چنان که گویی: ليقم «۳» زید، چون حرفی به او پیوندد از «واو» یا «فا» ساکن کنند، چنان که: فلتقم، و لياخذوا «۴»، اگر «ثم» باشد، هر دو روا باشد، هم حرکت «لام» و هم سکون فی قوله: ثُمَّ لِيَقْضُوا تَفْتَهُمْ «۵»، و حق تعالی در اینکه خبر از طایفه‌ای که داد یک بار بر لفظ آرند «۶» و یک بار بر معنی، بر لفظ گفت: «فلتقم»، و «و لتأت طائفه»، و باقی به لفظ جمع فرمود من قوله: وَ لِيَأْخُذُوا حِذْرَهُمْ وَأَسْلِحَتَهُمْ، و قوله: لَمْ يُصَيِّلُوا فَأَلْيَصِلُوا، و نگفت: و لتأخذ حذرهما و أسلحتهما، و كذا الباقي، و مثله قوله: وَ إِن طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا فَإِن بَغْت إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَى فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ «۷» هر هر هو ... در اینکه آیت بیشتر با لفظ داد، و در آیت ما بیشتر با معنی، و مثله: فَرِيقًا حَقَّ عَلَيْهِمُ الضَّلَالَةُ «۹» نَحْنُ جَمِيعٌ مُّنتَصِرُونَ «۱۰»، علی اللفظ [۳۳۸- پ]

دون المعنى. و در قرآن از اینکه بسیار است، و در آیت دلیل است بر نبوت رسول- صلی الله علیه و آله- برای آن که اینکه آیت فر وقعتی «۱۱» آمد که رسول- علیه السلام- به عسفان بود و مشرکان به ضجنان. رسول- علیه السلام- نماز پیشین بکرد، و از میان مسلمانان و کافران مسافتی بود، ایشان سگالش آن کردند که به سر مسلمانان فرود آیند، خدای تعالی از کیدشان «۱۲» رسول را

(۷-۱). تب، مر: آرید.

(۲). لب، لت: بچارده.

(۳). اساس، وز، مت: یقم، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۴). آج، لب و.

(۵). سوره حج (۲۲) آیه ۲۹.

(۶). مر، لت: راند.

(۸). سوره حجرات (۴۹) آیه ۹.

(۹). سوره اعراف (۷) آیه ۳۰.

(۱۰). سوره قمر (۵۴) آیه ۴۴.

(۱۱). وز، مر: وقتی.

(۱۲). وز، آج، لب، مر، لت: ایشان.

صفحه: ۹۴

خبر داد بی آن که کسی از ایشان به لشکرگاه رسول آمد «۱»، و گفتند: سبب اسلام خالد ولید اینکه بود. و قوله: وَلَا جُنَاحَ عَلَیْكُمْ إِن كَانَتْ بِكُمْ أَذَىٰ مِنْ مَطَرٍ، بعضی گفتند: در عبد الرحمن عوف آمد که او را بیمار بود و سلاح نمی توانست برگرفتن. و کلبی گفت عن ابی صالح عن عبد الله بن عباس که: آیت در رسول- علیه السلام- آمد، و آن آن بود که رسول- علیه السلام- به غزاه محارب و بنی أنمار شد به منزلی فرو آمد «۲» و مسلمانان فرود آمدند، و از مشرکان هیچ کس پدید نبود. رسول- علیه السلام- برخاست و به قضای حاجتی برفت، و باران می آمد. چون رسول- علیه السلام- فارغ شد و خواست تا با لشکرگاه آید، رود در آمده بود و حایل شده. رسول- علیه السلام- از آن جانب بماند تنها و سلاح نداشت، برفت و در زیر درختی بنشست. از سر کوه حویرث بن الحارث المحاربی ثم الحضرمی نگاه کرد. رسول [را] «۳»- علیه السلام- از دور بدید، اصحابش را گفت: هذا محمّد قد انقطع من أصحابه،

آن محمّد است که تنها آن جا نشسته است از اصحاب خود تنها شده «۴»، قتلنی اللّٰه ان لم اقتله، خدای مرا بکشاد و اگر او را بنکشم «۵». پیامد شمشیر به دست گرفته و بر کشیده. که رسول خیر داشت - به سر او رسیده بود «۶» با تیغ، گفت «۷»: من یمنعک منی، تو را از من که حمایت کند! رسول - علیه السلام - گفت: اللّٰه «۸»، خدای تعالی مرا از تو حمایت کند، آنگاه گفت: [اللهم] «۹» اکفنی حویرث بن الحارث بماء شتت، بار خدایا شرّ اینکه مرد کفایت کن مرا به هر چه خواهی. آنگاه تیغ بر آورد تا بر رسول زند، فرشته‌ای پیامد و پری بر میان کتف او زد و او به رو «۱۰» در آمد و تیغ از دستش بیفتاد. رسول - علیه السلام تیغ بر گرفت و بر سر او بایستاد و گفت:

الان من یمنعک منی

اکنون تو را که از من

(۱). اساس، مت: آمدند، مر: آید، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۲). مت، آج، لب، مر، لت: فرود آمد.

(۳). اساس، وز، مت: ندارد، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. [.....]

(۴). مر: جدا شده.

(۵). اساس، وز، مت، آج: بنه کشم / بنکشم.

(۶). مر: که تا رسول خبر دارد شد آن بر رسول رسیده بود.

(۷). مر، لت یا محمّد.

(۸). مر عزّ و جلّ.

(۹). اساس، مت: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۱۰). مر، لت: روی.

صفحه : ۹۵

حمایت کند «۱»! گفت: لا احد یمنعنی منک، کس نیست که مرا از تو حمایت کند.

رسول - علیه السلام - گفت: گواهی ده که خدا «۲» یکی است و محمّد رسول اوست تا تیغ با تو دهم تا بروی، گفت: اینکه نگویم، و

لکن با تو عهد کنم که هرگز با تو و قوم تو کارزار نکنم و کس را بر تو یاری نکنم.

رسول - علیه السلام - تیغ به او داد، او تیغ بستند و گفت: و اللّٰه لانت خیر منی، به خدای که تو از من بهتری. رسول - علیه السلام -

گفت:

انا احق بذلک منک

به هر حال من سزاوارترم به آن که از تو به باشم «۳». حویرث با اصحابش شد، او را گفتند: ویلک، تیغ بر کشیده به سر محمّد شدی،

چرا تیغ نزدی و جهانی را از دست او نرہانیدی، و چرا بیوفتادی «۴» بی آن که تو را بیفکنند! گفت: آن جا که من تیغ بر آوردم،

پنداشتی کسی پیامد و چیزی «۵» بر پشت من زد و مرا بیفکنند و تیغ از دست من بیوفتاد «۶»، و محمّد تیغ بر گرفت و اگر خواستی که

مرا بکشد توانستی و لکن نکرد، و او از من جوانمردتر بود، مرا گفت: اسلام آر «۷». قبول نکردم، و لکن عهد کردم که نیز با او قتال

نکنم و کس را بر او یاری نکنم، و رود ساکن شد «۸» رسول - علیه السلام - با لشکرگاه آمد و از اینکه حال صحابه او خبر داد و

آیت برایشان خواند.

و اصل «جناح» من جناح اذا مال باشد، برای آن که صاحب جناح مایل است از صواب و راستی. پس گفتند: سبب نزول آیت اینکه

بود- و الله اعلم.

فَإِذَا قَضَيْتُمُ الصَّلَاةَ - الآية. حق تعالی گفت: چون حال اینکه حال باشد، و شما را با دشمن مصاف باشد و نماز خوف کرده باشی «۹» و پرداخته، در عقب آن ذکر خدای [کنی] «۱۰» از حمد و ثنای او و دعای خود و برادران خود به فتح و ظفر و نصرت و نفرین بر دشمنان خدای، تا باشد که ظفر یابی «۱۱»، چنان که گفت «۱۲»:

(۱). مر، لت حویرث.

(۲). آج، لب، مر، لت: خدای.

(۳). مر چون.

(۴). آج، لب، مر، لت: بیفتادی.

(۵). مر گران.

(۶). آج، لب، مر، لت: بیفتاد.

(۷). مر، لت: آور. [...]

(۸). لب و.

(۹). تب، مر: باشید.

(۱۰). اساس، مت: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۱۱). تب، مر: یابید.

(۱۲). آج، لب فَإِذَا قَضَيْتُمُ الصَّلَاةَ. ماشده یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا لَقِيتُمْ فِيهِ فَابْتُؤُوا وَ اذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ. اینکه قول عبد الله عباس است و بیشتر مفسران. و در اخبار ما آمد که: مستحب است که عقب نماز سفر و نماز خوف که با قصر می باید کردن، سی بار بگوید: سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اكبر، تا جبران نقصان نماز باشد. و قوله: قِيَامًا وَقُودًا، جمع قایم و قاعد باشد، و نصب او بر حال باشد. وَ عَلَى جُنُوبِكُمْ، جار و مجرور هم در محل نصب است بر حال، و التقدير: مضطجعین علی جنوبکم، در اینکه احوال که باشی «۱» اگر ایستاده باشی «۲» و اگر نشسته، و اگر بر پهلو خفته. آنکه چون ذکر نماز سفر و نماز خوف و حالات اعدار بگفت، باز نمود که: چون خوف زایل «۳» و سفر کناره شود، فَإِذَا اطْمَأْنَنْتُمْ، چون ساکن شوی «۴» و جای به شما آرام گیرد، فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ نماز را اقامت کنی «۵» بتمام و کمال و حدود و ارکان و شرایط خود، چنان که نماز حضر و امن بود، بی قصری و ایمایی «۶» به رکوع و سجود و قراءت. إِنَّ الصَّلَاةَ كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتَابًا مَوْقُوتًا، عبد الله عباس و عطیة العوفی و ابن زید و سدی و مجاهد گفتند: فریضة مفروضة، نماز بر مؤمنان فریضة [۳۳۹-ر]

مفروض است و هو المروى عن ابی جعفر و ابی عبد الله - علیهما السلام. و دیگران گفتند: فرضا واجبا، و معنی متقارب است، و بعضی دگر گفتند: فرضا منجما، فریضة منجم است نجم نجم، به وقت خود بیاید گزاردن «۷». اینکه قول عبد الله مسعود است و زید بن أسلم و قتاده. و «موقت»، مفعول باشد از وقت، یعنی فریضة است موقت.

(۱). سوره انفال (۸) آیه ۴۵.

(۲). تب، مر: باشید.

(۳). وز، تب، آج، لب شود.

(۴). اساس، مت: شدی، تب، مر: شوید، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۵). تب، مر: کنید.

(۶). آج، لب، مر: ایماى.

(۷). اساس، مت، لب: گذاردن.

صفحه : ۹۷

قوله: وَلَا تَهْنُوا فِي ابْتِغَاءِ الْقَوْمِ، حق تعالی در اینکه آیت قوم را تحریض کرد بر قتال کفار و نهی کرد ایشان را از آن که سستی و ناتوانی و کسل «۱» نمایند، گفت:

وَلَا تَهْنُوا، من الوهن و هو الضعف، يقال: و هن، یهن و هنا إذا ضعف، فی ابْتِغَاءِ الْقَوْمِ، در طلب اینکه قوم یعنی ابو سفیان و لشکرش - چنان که قصه آن در سوره آل عمران گذشت «۲». آنگه گفت: إِنْ تَكُونُوا تَأْلَمُونَ فَمَا لَهُمْ يَأْلَمُونَ كَمَا تَأْلَمُونَ، اگر از جراحت و قتل الم «۳» می‌یابی «۴». ایشا [ان] «۵» هم چو «۶» شما آدمیانند از گوشت و خون آفریده، هم چنان الم یابند که شما می‌یابی «۷»، و اینکه بر طریق مثل است چنان که شاعر گفت:

القوم امثالکم لهم شعر فی الرأس لا ينشرون ان قتلوا

و مثله بالفارسیه «۸»:

فریدون فرخ فرشته نبود ز مشک و از «۹» عنبر سرشته نبود

آنگه گفت: شما را در اینکه باب برایشان مزیتی هست که شما از خدای امید ثواب می‌داری «۱۰» و ایشان را اینکه امید نیست. پس شمار «۱۱» به مصابرت کردن بر کارزار و احتساب کردن و مزد بدو رسیدن اولیتری «۱۲»، و گفتند مراد آن است که: آن وعده نصرت و ظفر که شما را هست از خدای تعالی کافران را نیست، پس شما از خدای فتح و ظفر امید می‌دارید «۱۳» که ایشان نمی‌دارند و بعضی دگر گفتند: مراد به رجاء خوف است، یعنی از خدای می‌ترسی «۱۴» بر مخالفت فرمان او به آنچه ایشان نمی‌ترسند.

فراء گفت: «رجاء» به معنی خوف آن جا باشد که جحد «۱۵» باشد، چنان که:

(۱). مر: کسلانی.

(۲). وز، تب، آج، لب، لت: برفت، مر: بگذشت. [.....]

(۳-۷). آج، لب: المی.

(۴). تب، مر: می‌یابید.

(۵). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۶). تب: هم چون.

(۸). تب بیت.

(۹). وز، تب، آج، لب، مر: وز.

(۱۰). تب، مر: می‌دارید.

(۱۱). آج، لب، مر: مر را.

(۱۲). تب، مر: اولیترید.

(۱۳). آج، لب، لت: می‌داری / می‌دارید.

(۱۴). تب، مر: می ترسید.

(۱۵). آج، لب، مر، لت: حجّت.

صفحه: ۹۸

قُلْ لِلَّذِينَ آمَنُوا يَغْفِرُوا لِلَّذِينَ لَا يَرْجُونَ أَيَّامَ اللَّهِ (۱)، و نحو قوله: ما لكم لا- تَرْجُونَ لِلَّهِ وَقَاراً (۲)، أى لا تخافون له عظمة (۳)، و اینکه لغت اهل حجاز است، و قال الشاعر (۴):

لا ترتجى حين تلافى الزايدا أ سبعة لاق ت معام واحدا

و قال الهذلى (۵):

إذا لسعته النحل لم يرج لسعها و خالفها فى بيت نوب عوامل (۶)

و مراد آن است که: «رجاء» به معنی خوف آن جا استعمال کنند که در فحوای کلام دلیلی باشد بر او یا در کلام قرینه‌ای بود، و کسائی گفت: اینکه لغت الّا به تهامه نشنیدم، و در جای مبالات استعمال می کنند، چنان که شاعر گفت (۷):

لعمرك ما ارجو اذا كنت مسلما على اى جنب كان لله مصرعى

اى ما أبالى، و اگر بر خوف تفسیر دهند در بیت هم روا باشد.

قوله تعالى:

[سوره النساء (۴): آیات ۱۰۵ تا ۱۱۶]

[اشاره]

إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ وَلَا تَكُنْ لِلْخَائِنِينَ خَصِيماً (۱۰۵) وَاسْتَغْفِرِ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُوراً رَحِيماً (۱۰۶) وَلَا تُجَادِلْ عَنِ الَّذِينَ يَخْتَانُونَ أَنْفُسَهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَنْ كَانَ خَوَّاناً أَثِيماً (۱۰۷) يَسْتَخْفُونَ مِنَ النَّاسِ وَلَا يَسْتَخْفُونَ مِنَ اللَّهِ وَهُوَ مَعَهُمْ إِذْ يُبَيِّتُونَ مَا لَا يَرْضَى مِنَ الْقَوْلِ وَكَانَ اللَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطاً (۱۰۸) هَا أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ جَادَلْتُمْ عَنْهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فَمَنْ يُجَادِلِ اللَّهُ عَنْهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَمْ مَنْ يَكُونُ عَلَيْهِمْ وَكَيْلاً (۱۰۹)

وَمَنْ يَعْمَلْ سُوءاً أَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهُ ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللَّهَ يَجِدِ اللَّهَ غَفُوراً رَحِيماً (۱۱۰) وَمَنْ يَكْسِبِ إِثْماً فَإِنَّمَا يَكْسِبْهُ عَلَى نَفْسِهِ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيماً حَكِيماً (۱۱۱) وَمَنْ يَكْسِبِ خَطِيئَةً أَوْ إِثْماً ثُمَّ يَرْمِ بِهِ بَرِيئاً فَقَدِ احْتَمَلَ بُهْتَاناً وَإِثْماً مُبِيناً (۱۱۲) وَكَوَلَا فَضْلَ اللَّهِ عَلَيْكَ وَرَحْمَتُهُ لَهَمَّتْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ أَنْ يُضْطَمُّوكَ وَ مَا يُضْطَمُّونَ إِلَّا أَنْفُسُهُمْ وَ مَا يَضُرُّوكَ مِنْ شَيْءٍ وَ أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ عَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ وَ كَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيماً (۱۱۳) لَا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِنْ نَجْوَاهُمْ إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلَاحٍ بَيْنَ النَّاسِ وَ مَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْراً عَظِيماً (۱۱۴)

وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّىٰ وَ نُصَلِّهِ جَهَنَّمَ وَ سَاءَتْ مَصِيرًا (۱۱۵) إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَ يَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ وَ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالاً بَعِيداً (۱۱۶)

[ترجمه]

ما فرستادیم به تو کتاب «۸» بدرستی تا حکم کنی «۹» میان مردمان به آنچه با تو نمود خدای، و مباش خیانت کنندگان را خصم. و آموزش خواه از خدای که خدای همیشه آمرزنده و بخشاینده است. جدال مکن از آنان که خیانت کنند با خود «۱۰»، خدای دوست ندارد آن را که خیانت کننده و بزهکار باشد. پنهان می‌دارند از مردمان و پنهان نمی‌دارند از

(۱). سوره جاثیه (۴۵) آیه ۱۴.

(۲). سوره نوح (۷۱) آیه ۱۳. [...]

(۳). اساس، مت: عظمت، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۴-۷). تب شعر.

(۶). لب: عواسل.

(۸). وز، آج، لب: قرآن را.

(۵-۹). تب، آج، لب: حکم کنی / حکم کنی.

(۱۰). مت، آج، لب: که.

صفحه: ۹۹

خدای و او با ایشان است چون می‌سگالند به شب آنچه نپسندد از گفتار، و بوده است خدای به آنچه می‌کنند دانا. شما آنانید «۱» که خصومت کردید از «۲» ایشان در زندگانی دنیا «۳» که خصومت کند از «۴» ایشان روز قیامت «۵»! یا که «۶» باشد بر ایشان و کیل «۷»!

و هر که کند بدی یا بیداد کند بر خود آنگه آموزش خواهد از خدای، یابد خدای را آمرزنده و بخشاینده.

[۳۳۹-پ]

و هر که بیندوزد گناهی بدرستی که بیندوزد آن را بر خود، و بوده است خدای دانا و محکم کار.

و هر که بیندوزد گناهی یا بزه‌ای پس بیندازد به آن بی‌گناهی را، بر گرفته باشد دروغی و بزه‌ای روشن.

اگر نه نعمت خدای بودی بر تو و بخشایش او، و همت کردند «۸» گروهی از ایشان که گمراه بکنند ترا و گمراه نکنند مگر با خود، و زیان نمی‌کنند تو را چیزی، و فرستاد خدای بر تو کتاب و شریعت و پیاموخت تو را آنچه تو ندانستی، و بود فضل خدای بر تو بزرگ.

(۱). لت: آنانی / آنانید.

(۲). آج، لب: برای.

(۳). وز، لت: نزدیکتر.

(۴). آج، لب: پس کیست که خصومت کند با خدای از برای.

(۵). آج، لب: در روز رستاخیز.

(۶). آج، لب: یا کیست که.

(۷). آج، لب: نگهبان.

(۸). آج، لب: هر آینه قصد کردند. [...]

صفحه: ۱۰۰

خیر نیست در بسیاری از سرّ ایشان الّا آن که فرماید صدقه‌ای یا بّری یا صلاح جستنی میان مردمان، و هر که کند آن، طلب خشنودی خدای را، بدهیم او را مزدی بزرگ.

و هر که فرمان نبرد پیغامبر را از پس آن که روشن شد او را حق، و پسروی کند جز راه مؤمنان را، با او گذاریم آنچه کرده باشد، و بسوزانیم او را دوزخ^(۱)، و بد جایگاه است آن.

خدای نیامرزد آن که به او شرک آرند، و بیامرزد آنچه فرود آن باشد آن را که خواهد^(۲)، هر که شرک آرد به خدای گمراه شود گمراهی دور^(۳).

کلبی روایت کرد از ابو صالح از عبد الله عباس که گفت: اینکه آیت در مردی انصاری آمد نام او طعیمه^(۴) بن ابیرق که او درعی بدزدیده بود از همسایه‌ای که او را قتاده بن النعمان گفتند، و آن درع در انبانی بود که در آن انبان پاره‌ای آرد بود، و انبان را سوراخی بود، و^(۵) آن انبان برگرفت و از خانه انصاری به خانه مردی جهود برد که او را زید بن السّمیر^(۶) گفتند، و همه راه که او می‌رفت^(۷) آرد می‌ریخت. بامداد که ایشان طلب درع کردند بر جای نبود، برخاستند و بر اثر آن آرد که^(۸) ریخته بود می‌شدند تا به خانه زید بن السّمیر. او را برگرفتند و گفتند: اینکه درع تو دزدیدی. گفت: درع طعیمه بن ابیرق پیش من بودیعت نهاد، و جماعتی جهودان گواهی دادند بر آن آمدند و او را گفتند: اینکه درع حواله بر تو می‌کنند، او سوگند خورد که از آن خبر ندارد^(۹). قوم او برخاستند و به شکایت بنزدیک رسول آمدند و گفتند: یا رسول الله؟ بنی^(۱۰) قتاده را

(۱). آج، لب: و در آوریم او را به دوزخ.

(۲). آج، لب، لت و.

(۳). تب، مر، لت قوله تعالی: إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ الْاٰیةِ.

(۴). اساس و همه نسخه بدلها: طعمه، با توجه به همین کلمه در سطرهای بعدی تصحیح شد.

(۵). وز، مر، لت: او.

(۶). مر، لت: زید بن السّمین.

(۷). وز، تب، آج، لب، مر، لت: او می‌برد.

(۸). آج، لب می.

(۹). آج، لب، لت: ندارم.

(۱۰). تب، آج، لب، مر، لت: بینی.

صفحه: ۱۰۱

که درعی از خانه او جهودی دزدیده بود^(۱) و در خانه او باز یافته‌اند او را دست بداشته است^(۲) و در مردی از آن ما آویخته، طعیمه^(۳) بن ابیرق را خواستند. رسول - علیه السّلام - ایشان را بخواند و همه را حاضر کرد و آن مجازّه برفت. رسول^(۴) - علیه السّلام - از حسن ظن به مرد مسلمان و از اتهام او جهود را گمان برد که خود^(۵) دزدیده است و مسلمان مبراست، خواست تا با جهودان^(۶) خصومت کند، خدای تعالی اینکه آیت فرستاد و رسول را آن حال معلوم کرد.

و روایتی دگر از عبد الله عباس آن است که طعیمه^(۷) بن ابیرق درعی از کسی بدزدید، و آن درع در انبانی بود که در آن جا پاره‌ای سپوست^(۸) بود، آن انبان پاره‌ای سوراخ^(۹) کرد تا در راه [آن]^(۱۰) سپوست^(۱۱) می‌ریخت، آنگه انبان بیاورد و بر در سرای زید بن السّمیر^(۱۲) الیهودی بنهاد و درع به در^(۱۳) گرفت و به خانه خود برد. چون بامداد بود، خداوند درع طلب درع کرد، درع

نیافت. از سرای بیرون آمد، سبوس (۱۴) ریخته بود، بر اثر آن برفت و پی به در سرای زید بن السّمیر (۱۵) برد و او را بگرفت و پیش رسول آورد.

رسول - علیه السّلام - همت آن کرد که آن جهود را دست ببرد، خدای تعالی آیت فرستاد.

ضحاک گفت: آیت در مردی انصاری آمد که درعی به ودیعت به او (۱۶) دادند.

چون بازخواستند انکار کرد و گفت: خبر ندارم. مرد در او آویخت و او را پیش رسول آورد. قوم او بیامدند و گفتند: اینکه مردی صالح [است] (۱۷) و اینکه خیانت [۳۴۰- ر]

به او لایق نباشد و خداوند درع بر او دروغ [می] (۱۸) گوید. رسول - علیه السّلام - گواهی

(۱). همه نسخه بدلها بجز مت: جهودی بدزیده است.

(۲). تب: بداشته‌اند.

(۳-۷). اساس، وز، مت، تب: طعمه، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۴). آج، لب را. [...]

(۵). تب، آج، لب، مر: جهود.

(۶). آج، لب، مر، لت: جهود.

(۸-۱۱). آج، لب، مر: سبوس، لت: سبوست.

(۹). وز، مر: سولاخ / سوراخ. (۱۸-۱۷-۱۰). اساس، مت: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۱۲). لت: زید بن السّمیت.

(۱۳). مر: بر.

(۱۴). تب: سبوست.

(۱۵). لت: زید بن السّمین.

(۱۶). مر: با او.

صفحه: ۱۰۲

ایشان (۱) بشنید و آن مرد را که صاحب درع بود ملامت کرد، خدای تعالی اینکه آیت فرستاد و خیانت او معلوم کرد. چون او به وحی رسوا گشت (۲) مرتد گشت و با مکّه شد، خدای تعالی اینکه آیات در حق او بفرستاد الی قوله: إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ (۳).

مقاتل گفت: زید بن السّمیر (۴) درعی بنزدیک طعیمه بن ابیرق (۵) به ودیعت نهاد.

چون بازخواست، جحود کرد و در سرای بیست و درع بر بام برد و در سرای همسایه انداخت، آنگه در بگشاد و گفت: سرای من بجوی، بجستند چیزی نبود آن جایگاه (۶).

بر بام رفتند. او گفت: نگاه می‌کنم، در سرای اینکه همسایه درعی می‌بینم، ندانم تا شما را هست یا نی (۷)! چو (۸) بدیدند درع ایشان بود، و نام اینکه همسایه ابو هلال بود.

مردمان اینکه مرد که درع پیش او بود (۹) جمع شدند و بنزدیک رسول آمدند و از اینکه صاحب درع شکایت کردند که او صاحب ما را متهم کرد. رسول خواست تا به گواهی ایشان و ترکیه ایشان آن مرد را ملامت کند، خدای تعالی اینکه آیت فرستاد.

مجاهد و قتاده و ابن زید و عکرمة گفتند: آیت در بنو ابیرق آمد، و ایشان سه برادر بودند بشر و بشیر و مبشر، و کنیت اینکه بشر ابو

طعیمه «۱۰» بود، نقبی در سرای عم قتاده بن نعمان زدند و تیغی و زرهی و پاره‌ای طعام بدزدیدند. او اینکه شکایت با پسر برادرش کرد قتاده، و اینکه قتاده مردی بدری بود، او بنزدیک رسول آمد و اینکه قصه باز گفت، و مردی با ایشان در سرای بود نام او لبید بن سهل مردی درویش بود، و لکن مردی مؤمن [و] «۱۱» شجاع بود. بنو ابیرق، قتاده را گفتند: اینکه کار ما نباشد، اینکه کار لبید است. چون لبید اینکه حدیث بشنید، تیغ بر گرفت و بیرون آمد و گفت پسران ابیرق

(۱). آج، لب: او.

(۲). مر: شد.

(۳). سوره نساء (۴) آیه ۱۱۶.

(۴). مر: زید بن السمین. [.....]

(۵). آج، مر، لت: طعمه بن ابیرق.

(۶). لت: آن جا آنگاه.

(۷). وز، تب، آج، لب، مر، لت: نه.

(۸). آج، لب، مر، لت: چون.

(۹). آج، لب، لت: مردمان اینکه درع که بدیدند پیش او.

(۱۰). اساس و همه نسخه بدلها: ابو طعمه، با توجه به موارد مشابه در سطور گذشته تصحیح شد.

(۱۱). اساس، مت: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

صفحه: ۱۰۳

را «۱»: تهمت دزدی بر من می‌نهی «۲»، و شما به آن اولیتری «۳» که شما منافقانی «۴» و هجو رسول می‌گوی «۵» و بر قریش می‌بندی «۶»؟ اگر اینکه کار روشن بنکنی «۷»، اینکه تیغ در شما نهم «۸» و همه را به تیغ بیارم «۹». ایشان او را دلخوش کردند و خاموش کردند، و چون بشنیدند که قتاده اینکه حدیث با رسول «۱۰» گفته است، بیامدند و ایشان را خویشی بود نام او اسیر بن عروه، مردی زبان آور بود، اینکه حال با او بگفتند. او برخاست با جماعتی پیش رسول آمد، و گفت: ای رسول الله؟ اینکه شرط باشد که قتاده بیاید و جماعتی را از اهل البیتی معروف به دزدی متهم کند؟ و اینکه حدیث در ایشان ننگجد.

رسول - علیه السلام - قتاده را ملامت کرد به گفتار و گواهی ایشان. قتاده دلتنگ از پیش رسول «۱۱» برگشت و عم را گفت: اینکه چه کار است که مرا آورده‌ای «۱۲» که رسول - علیه السلام - امروز مرا ملامتی می‌کرد «۱۳» که من تمنای مرگ کردم در اینکه «۱۴» حال. عم گفت: خدای می‌داند که من مظلومم و لکن چه توانم کردن، الله «۱۵» المستعان، جز آن که از خدای یاری می‌خواهم، خدای تعالی اینکه آیات فرستاد الی قوله: وَ مَنْ يَكْسِبْ حَظِيئَةً أَوْ إِثْمًا ثُمَّ يَرْمِ بِهِ بَرِيئًا فَقَدِ احْتَمَلَ بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُّبِينًا «۱۶»، الی قوله: وَ كَانَ فَضْلٌ اللَّهُ عَلَيْكَ عَظِيمًا «۱۷».

اینکه خبر به بنی ابیرق رسید، مرتد شدند و به مکه گریختند و آن جا مقام ساختند با قریش، چون رسول - علیه السلام - مکه بگشاد به شام گریختند، خدای تعالی در ایشان اینکه آیت فرستاد: وَ مَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْآيَاتُ «۱۸»، الی آخر الایة «۱۹».

(۱). مر: که.

(۲). تب، مر: می‌نهی، آج، لب: تهمت دزدی می‌کنی مرا.

(۳). تب، مر: اولیترید.

- (۴). تب، مر: منافقانید.
- (۵). تب، مر: می گوید.
- (۶). تب، مر: می بندید.
- (۷). تب: بنکید، مر: نکنید. [.....]
- (۸). آج، لب: بنهم.
- (۹). تب: بیازم.
- (۱۰). وز، آج، لب، مر، لت علیه السلام.
- (۱۱). تب، آج، لب، لت علیه السلام.
- (۱۲). مر: آوردی.
- (۱۳). وز، تب، آج، لب، لت، مر: ملامتی کرد.
- (۱۴). وز، تب، آج، لب، لت: در آن.
- (۱۵). تب: و الله.
- (۱۶). سوره نساء (۴) آیه ۱۱۲.
- (۱۷). سوره نساء (۴) آیه ۱۱۳.
- (۱۸). مت، مر، لت الهدی، سوره نساء (۴) آیه ۱۱۵.
- (۱۹). وز، تب، آج، لب الایات.

صفحه: ۱۰۴

و چون به مکه آمدند، به سرای زنی فرود آمدند انصاری، نام او سلامه^(۱) بنت^(۲) سعد بن شهید، و اینکه زن شوهری داشت از بنی عبد الدار، حسان بن ثابت اینکه زن را هجا کرد به سب آن که ایشان را جای کرده بود، به اینکه بیتها^(۳):

و قد انزلته بنت سعد و أصبحت ینازعها جلد استه و تنازعه

ظنتم بان یخفی الذی قد صنعتم^(۴) و فینا نبی عنده الوحی واضعه

چون شعر به اینکه زن رسید، رحل ایشان برگرفت و بیرون انداخت و گفت: شاید^(۵) تا برای شما زبان شاعران در من دراز شود^(۶).
 قوله: إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ قَدِيمٍ - جل جلاله - به اینکه آیت خطاب کرد با رسولش و گفت: ما فرستادیم اینکه کتاب قرآن را بر تو به درستی و راستی تا تو حکم کنی میان مردمان به آنچه خدای تعالی تو را باز نموده است و اعلام کرده. آنگه گفت: وَلَا تَكُنْ لِلْخَائِثِينَ خَصِيمًا، خصومت مکن برای خیانت کنندگان، یعنی طعیمه^(۷) بن ابیرق یا آن کس که هست^(۸) به اختلاف روایات.
 وَاسْتَغْفِرِ اللَّهَ، و از خدای آمرزش خواه که خدای تعالی غفور و رحیم است. و اینکه آیت دلیل نیست بر آن که رسول - علیه السلام - چیزی کرد او را نبود که کند نه صغیره و نه کبیره. برای آن که به ادله عقل که احتمال تأویل نکند درست شده است که او معصوم است، صغیره و کبیره بر او روا نیست، و نهی خدای تعالی او را بقوله:

وَلَا تَكُنْ لِلْخَائِثِينَ خَصِيمًا، دلیل نکند که او آن خصومت کرده است، برای آن که بسیار نهی باشد که کنند کسانی را که ایشان منهی عنه نکرده باشند، و مانند اینکه در عرف و در قرآن بسیار است، قال الله تعالی: لَئِنْ أَشْرَكَتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ^(۹)، و یکی از ما فرزندان را گوید: لا تفعل کذا و کذا، و اگر چه او هرگز آن فعل نکرده

- (۱). کذا: در اساس و همه نسخه بدلها، تفسیر طبری (۹/ ۱۸۰) و تفسیر قرطبی (۵/ ۳۷۶): سلافه.
- (۲). اساس، مت: این، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. [...]
- (۳). تب شعر.
- (۴). تب، آج، لب: صنعتما.
- (۵). آج: نشاید.
- (۶). مر، لت: دراز نشود، آج، لب: دراز گردد.
- (۷). مر، لت: طعمه.
- (۸). مر: آن کسان که گذشت.
- (۹). سوره زمر (۳۹) آیه ۶۵.
- صفحه: ۱۰۵

باشد. و قوله: وَ اسْتَغْفِرِ اللّٰهَ [۳۴۰-پ]، دلیل نباشد بر آن که آن استغفار برای گناهی بود، چه استغفار طاعتی است مستقل، و فایده او تحصیل ثواب باشد بنزدیک ما دون اسقاط عقاب، چه اسقاط عقاب خدای تعالی کند [عند] «۱» توبه و استغفار به تفضل. قوله: وَ لَا تُجَادِلْ عَنِ الدّٰیْنِ یَخْتَانُوْنَ اَنْفُسِهِمْ، آنکه گفت: مجادله و خصومت مکن از آنان که با خود خیانت کنند، ای دفعا و ذبا و نیابه عنهم، و قوله یَخْتَانُوْنَ اَنْفُسَهُمْ، در [او] «۲» دو قول است:

یکی آن که معنی آن است که: عصیان کنند، و هر کس که معصیت کند و داند که او را بر آن معصیت عقوبت خواهد بودن بمنزلت آن باشد که با خود خیانت کرده، برای آن که ضرر آن فعل به عاقبت به او باز گردد.

و قول دیگر آن است که: با مؤمنان و با یکدیگر و با آنان که حکم ایشان حکم شما باشد خیانت مکنید، و آنان را که از یک دین و ملت و اعتقاد بودند و یا از یک نسب و یک شهر، ایشان را نفس یکدیگر خواند کما قال تعالی: وَ لَا تَقْتُلُوا اَنْفُسَکُمْ «۳»، ای بعضکم بعضا.

إِنَّ اللّٰهَ لَا یُحِبُّ مَنْ کَانَ خَوَانًا اٰثِمًا، که خدای دوست ندارد آن «۴» را که خیانت کننده باشد به دزدی و سرقت و اثم باشد و بزهکار، به آن که حواله بر دیگری کند. و مراد به آیت هم بنو ابیرقاند که ذکر ایشان برفت.

یَسْتَخْفُونَ مِنَ النَّاسِ، آنکه بیان کرد که: اینکه قوم خیانت خود از مردمان پوشیده می‌دارند و از خدای پنهان نمی‌کنند، و مردمان را بر ایشان دستی نباشد مگر آن که باز گویند و خدای تعالی که قادر است از ایشان بر تعجیل عقوبت و خزی و نکال دنیا و آخرت از او باز نمی‌پوشند، و او اولیتر که از او باز پوشیدندی. و معنی آن است که: نکردندی، چه صورت نبندد از او پنهان کردن برای آن که او عالم الذّات است، بر او پوشیده نشود.

وَ هُوَ مَعَهُمْ، و او با ایشان است، «او» حال راست. اِذْ یُبَیِّنُوْنَ، چون می‌سگالند

(۲). اساس، مت: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۳-۱). سوره نساء (۴) آیه ۲۹.

(۴). اساس، مت: آنان، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

صفحه: ۱۰۶

به شب سخنهایی که خدای تعالی نپسندد، یعنی انداخت سرقت و دروغ بر دیگری نهادن. و تبییت کاری سگالیدن باشد به شب، و

بعضی اهل لغت گفتند: تبییت به لغت طیّ تبدیل باشد، و قال شاعرهم:

و بیّت قولی عند الملیک قاتلک اللّٰه عبدا کنودا

وَ کَانَ اللّٰهُ بِمَا یَعْمَلُونَ مُحِیْطًا، و خدای به آنچه ایشان می‌کنند داناست، و مورد آیت مورد وعید و تهدید است.

قوله «۱»: ها أَنْتُمْ، «ها» تنبیه راست، خطاب می‌کند با قوم طعیمه بن ابیرق که آمدند و جدل «۲» قول و خصومت می‌کردند برای او، یعنی شما آنانی «۳» که جدل می‌کردی «۴» از ایشان، یعنی از بنو ابیرق در دنیا. و «هؤلاء»، اینکه جا به معنی المذین است علی قول الزّجاج، یعنی ها انتم الذّین، چنان که هذا بمعنی الذّی آمد فی قول الشّاعر «۵»:

جوت و هذا تحملین طلیق

ای و الذّی تحملین. و مغربی گفت: «هؤلاء» کنایت است از دزدان و «أنتم»، آنانند که مجادلت و خصومت کردند برای ایشان، برای آن تکرار «ها» ی تنبیه کرد. و اشتقاق جدل، من جدلت الحبل إذا احکمت قتله، و رجل مجدول شدید الخلق. و الأجدل الصّیقر لآنه من أشدّ الطّیور، و معنی آیت آن است که خدای تعالی گفت: ای بنی ابیرق؟ هب که شما با مردمان اینکه جا در دنیا مجادله کنی «۶» برای ایشان و ذب کنی «۷» از ایشان، کیست که فردای قیامت برای ایشان با خدای مجادله خواهد کردن! و کیست که و کیل و نایب ایشان خواهد بودن در خصومت! چون اینکه جمله تشنیع و تهدید بکرد ایشان را، پس ازین همه امید داد و گفت: هر که بدیی «۸» کند یا بر خود ظلم کند.

(۶-۱). آج، لب: و قوله.

(۲). اساس، مت: جعل، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۳). تب، آج، لب: آنانید.

(۴). تب، آج، لب: می‌کردید. [...]

(۵). تب شعر.

(۷). تب، مر: کنید.

(۸). وز، لب، مر، لت: بدی.

صفحه: ۱۰۷

بعضی مفسّران گفتند: یَعْمَلُ سُوءًا، بِالسَّرِقَةِ بدیی کند «۱»، یعنی دزدی درع. و ظلم بر خود آن است که با غیری حواله کند. ثُمَّ یَسْتَغْفِرُ اللّٰهَ، پس آمرزش خواهد از خدای، خدای را غفور [و] «۲» رحیم یابد آمرزنده و پوشنده گناه و بخشاینده بر گناهکاران، [و] «۳» آیت اگر چه وارد است بر سببی و در حق گروهی، خلاف نیست از میان مفسّران که بر عموم حمل می‌باید کردن، برای آن که حکم همه کس و حکم همه گناهها «۴» اینکه است که هر کس که از آن توبه کند و آمرزش خواهد، خدای تعالی بیامرزد او را. و در آیت دلیل است بر صحت قول ما که گفتیم عند توبه [بر خدای تعالی واجب نیست که بنده را بیامرزد، و نه نیز توبه اسقاط عقاب کند بر احباط یا موازنه، بل اسقاط عقاب عند توبه] «۵» خدای کند به تفضّل، برای آن که لفظ غفران و رحمت آورد، و آن کس که کاری واجب کند نگویند رحمت می‌کند و نه، می‌آمرزد «۶».

قوله: وَ مَنْ یَکْسِبُ إِثْمًا - الْآیَةُ، گفت: هر که «۷» او گناهی کند بر خویشتن «۸» و بال [و] «۹» و زر آن خیانت و گناه بر او باشد. گفتند: مراد دزدی است، و گفتند:

مراد سوگند به دروغ است، و خدای به آن دیگری را نگیرد، و خدای تعالی عالم است به آن که سرقت کرد، و حکیم است در امر کردن به دست بردن دزد.

قوله: «وَمَنْ يَكْسِبْ خَطِيئَةً» (۱۰)، هر که او گناهی کسب کند، و اصل «کسب» اگر چه در جرّ منفعت به کار دارند «۱۱»، بر مجاز در گناه استعمال کرد، یعنی سرقت در «۱۲» آن زره دزدیدن. ثُمَّ يَرْمِ بِهِ بَرِيئًا، آنکه گناه «۱۳» بر بی گناهی نهد از زید بن السّمیر الیهودی. یا جز او - چنان که برفت. فَقَدِ احْتَمَلَ بُهْتَانًا، او بهتانی بر گرفته باشد، و «بهتان» دروغی بود که چون بگویند خداوندش مبهوت و متحیر شود، و لفظ او

(۹-۱). مر: بد می کنند، آج، لب: بدیی کنند. (۵-۳-۲). اساس، مت: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۴). مر: همه گناهی.

(۶). مر: می.

(۷). مر: هر کس.

(۸). مر، لت کندو.

(۱۰). لت گفت.

(۱۱). مر، لت در لغت.

(۱۲). وز: دروغ.

(۱۳). مر را.

صفحه: ۱۰۸

مصدر است چون سبحان و قربان، يقال بهت [۳۴۱-ر]

فلان فلانا فهو باهت بهتان نهنده را، و المفعول مبهوت آن را که بهتان بر او نهاده باشد «۱». وَإِثْمًا مُّبِينًا، و بزه‌ای ظاهر. و قوله: ثُمَّ يَرْمِ بِهِ، کنایت به لفظ واحد آورد و اگر چه خطیئة و اثم برفت، برای آن که ذهب الی جنس الفعل علی قول الفراء، و فعل همه یک جنس باشد. و گفته‌اند: ردّ کنایت کرد الی کل واحد منهما، و گفته‌اند: ردّ الکنایة الی اقرب المذکورین و هو الاثم، كما قال «۲» تعالی: وَالَّذِينَ يَكْتُمُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يُنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ «۳».

وَلَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ وَرَحْمَتُهُ، آنکه خطاب کرد با رسول - علیه السلام - بر سبیل ممت، او را گفت: وَلَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ، اگر نه فضل خدای و رحمت او بودی بر تو، فضل خدای به نبوت و رحمت به انزال وحی «۴»، گروهی همّت کرده بودند که تو را از ره صواب ببرند، قیل: يَضْلُوكَ، بمعنی یزلوک «۵» عن الصواب. و گفتند معنی آن است که: تو را هلاک کنند به تلبیس کار خیانت و سرقت. وَ مَا يُضِلُّونَ، و اینکه اضلال و ازلال به معنی و اهلاک «۶» جز خویشتن را نمی کنند برای آن که وبال «۷» راجع نیست جز با ایشان، و عقاب آن واقع نیست جز بر ایشان.

وَمَا يَضُرُّوْكَ مِنْ شَيْءٍ، و به تو هیچ زیان نکنند برای آن که خدای تعالی تو را فرو نگذارد از توفیق و تسدید خویش به انزال وحی و بیان آنچه بر تو تلبیس کردند از کار محق و مبطل و سارق و بریء. وَ أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ، و خدای تعالی کتاب بر تو فرستاد یعنی قرآن، وَ الْحِكْمَةَ، یعنی نبوت. وَ عَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ، و بیاموخت تو را آنچه ندانستی از حلال و حرام و احکام شرع از امور غایبات و حدیث امم سالفه. و حمل او بر عموم کردن اولیتر است از هر چه آن رسول را - علیه السلام - به وحی معلوم کرده‌اند. وَ كَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا: و فضل و نعمت خدای بر تو

(۱). تب، آج، لب، مر: باشند. [.....]

(۲). مر، لت الله.

(۳). سوره توبه (۹) آیه ۳۴.

(۴). مر که.

(۵). کذا: در اساس و همه نسخه بدلها، چاپ شعرانی (۹/۴): یضلوک.

(۶). کذا: در اساس و مت، دیگر نسخه بدلها: و ازلال و اهلاک.

(۷). آج، لب ایشان، مر: لت آن.

صفحه: ۱۰۹

عظیم بوده است قدیما در شکر او فزای.

و قوله: لا- خیر فی کثیر من نجواهم- الایه، کلبی گفت از ابو صالح از عبد الله عتیس که: آیت هم در بنی ابیرق آمد. حق تعالی گفت: خیری نیست در سر ایشان و مناجات ایشان. و «نجوی» حدیثی باشد که دو کس یا سه کس یا تنی چند به او مخصوص باشند اگر سر بود [و] «ا» اگر جهر، و اشتقاقه من نجوت الشیء إذا خلصته، و نجوت الجلد عن البعیر إذا ألقیته عنه، قال الشاعر «۲»:

فقلت انجوا عنها نجا الجلد انه سیرضیکما منها سنام و غاربه
و نجوت فلانا اذا استنکته، قال الشاعر «۳»:

نجوت مجالدا فوجدت منه کریح الکلب مات حدیث عهد
و نجوت الوتر و استنجیته إذا خلصته، قال الشاعر «۴»:

لسه الأعرس یستنجی الوتر

و اصل هم از نجوت است و هی المرتفع من الإرض، قال الشاعر «۵»:

فمن بنجوته کمن بعقوته و المستکن کمن یمشی بقرواح «۶»

و النجو اسم للحدث «۷» لأنه انما یكون خلف نجوات الإرض، و اینکه از اسماء منقوله باشد کالغایط.

إلا من أمر بصدقه، در محل «من» سه قول گفتند: یکی جر، عطا علی قوله:

فی کثیر، و التقدير إلا فی من امر بصدقه، و بر اینکه قول روا باشد که نجوی اسم جماعت متناجیان باشد کقوله: و إذ هم نجوی «۸» من أمر بصدقه، جنس مناجات نباشد و بر استثناء متصل بر قول آن که نجوی را بر متناجیان حمل کنند «۱». برای آن که من أمر بصدقه، جنس متناجیان است، کأنه قال: لا خیر فیهم إلا من امر، ای إلا انسانا أمر بصدقه.

و قول سه ام آن که: محل او رفع باشد، مثل قول الشاعر «۲»:

و بلدة لیس بها أنیس إلا یعافیر و إلا العیس

و اینکه وجه ضعیف است برای آن که آیت با بیت نماند، که «یعافیر» و «عیس» که مرفوع است در بیت برای آن است که بدل «أنیس» است، و در آیت حمل کردن بر بدل ممکن نیست، چه اگر بر بدل حمل کنند مجرور باشد مرفوع نباشد، که مبدل منه

مجرور است، و حکم اینکه آیت حکم بیت نابغه نباشد که گفت «۳»:

ما بالزّیع من أحد الّا أوارى

چه در آن بیت سه وجه رواست: رفع و نصب و جزّ، نصب بر استثناء، و جزّ بر بدل لفظ، و رفع بر بدل از معنی که تقدیر اینکه است:

و ما بالزّیع «۴» أحد الّا أوارى

حق تعالی گفت: خیری نیست در ایشان در آن حال که با یکدیگر راز می‌گویند، یا خیری نیست در راز گفتن ایشان با یکدیگر، الّا کسی که از ایشان صدقه‌ای فرماید یا امر معروفی کند یا سخنی گوید که از میان مردمان صلاحی پیدا شود.

وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ، و هر که آن کند، و اشارت «ذلک» به اینکه جمله است از صدقه و امر معروف و اصلاح از میان مردمان. آنگه قید زد «۵» که:

باید که کننده را در اینکه کردن، غرض جانب خدای باشد و طلب رضای خدای. و «ابتغاء» منصوب است بر مفعول له، و «من» مجازات راست، و «فا» به جواب شرط باز آمد [۳۴۱-پ]. و «سوف» حرفی باشد که فعل را از حال ببرد و به استقبال

(۱). وز، تب، مر: حمل کند.

(۲). تب شعر.

(۳). تب شعر.

(۴). اساس: بالرفع، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها و مفهوم عبارت تصحیح شد.

(۵). مر: کرد.

صفحه : ۱۱۱

تخصیص کند. نُؤْتِيهِ، أَي نَعْطِيهِ. أَجْرًا عَظِيمًا، أَي ثَوَابًا جَزِيلًا، و هر که اینکه کند که «۱» اشارت کرده شد «۲»، یاد و ذکر آن در آیت برفت، از اینکه سه کار ما او را مزد عظیم و ثوابی بسیار دهیم.

وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ، و هر که مشاقّه کند با رسول، یعنی از او ببرد و در فرمان او عصیان کند. و مشاقّه و شقاق مفاعله باشد من الشّق، از شکافتن و شقّ الشّیء نصفه، فعل به معنی مفعول، و اینکه از مفاعله باشد که میان دو کس نبود کقولہ: عافاه الله «۳» و عاقبتہ و طارقت النّعل «۴»، برای آن که اینکه شقاق از ایشان بود، از رسول- علیه السلام- نبود. و مشاقّه مباینت بود علی سبیل العداوۃ.

مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَى، پس از آن که حق ظاهر شد او را و مسلمانی روشن شد پیش او. وَ يَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ، و متابعت کند جز راه مؤمنان را، یعنی بر راهی باشد که مؤمنان بر آن راه نباشند. نُؤَلِّهِ مَا تَوَلَّى، با او گذاریم آن را که به او توالی کرده باشد، یعنی او را با معبود خودش گذاریم و با متبوع خود رها کنیم او را.

و نُصَلِّهِ جَهَنَّمَ، و او را به دوزخ باز تفسانیم «۵»، یعنی به دوزخ بسوزیم او را و آن بد جای «۶» است.

مفسران گفتند: آیت در طعیمه «۷» بن ابیرق آمد و آن خاینان که خیانت کردند.

چون خدای تعالی اینکه آیات بفرستاد و دزدی بر طعیمه «۸» درست شد و قطع واجب شد بر او، برخاست و مرتد شد و بگریخت و به مکه رفت. خدای تعالی در حق او اینکه آیت فرستاد چون به مکه شد، هم بر سر سرقت و دزدی بود. شبی نقبی در سرای یکی از بنی سلیم زد در مکه نام او حجاج بن علاط. دیوار فرو نشست و او در نقب بماند، نتوانست بیرون آمدن تا روز شد، او را بگرفتند و خواستند تا بکشند، دگر باره گفتند:

(۱). آج، لب به.

(۲). اساس، مت: باشد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۳). اساس، مت: عافا الله، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۴). اساس، مت: الفعل، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۵). مر: باز رسانیم.

(۶). تب: جایی.

(۷). اساس، مت، تب، مر، لت: طعمه، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۸). اساس، مت، تب، مر، لت: طعمه، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. [...]

صفحه: ۱۱۲

مردی است به پناه ما آمده، رها کردند او را و از مکه‌ش «۱» بیرون کردند، با جماعتی از «۲» بازرگانان از بنی قضاعه به شام شد. چون ایشان به منزلی «۳» فرود آمدند، متاعی از آن ایشان بدزدید، او را بگرفتند و سنگسار کردند و آنگه سنگ بسیار بر او ریختند و گور او آن است «۴». و بعضی دگر گفتند: در کشتی نشست، و از مردمان کشتی گلیمی بدزدید. و چیزی از زر، با آن او را بگرفتند و در دریا انداختند، و گفتند: در بنی سلیم فرود آمد و با ایشان بت می‌پرستید تا به مردن. ضحاک گفت از عبد الله عباس که: آیت در حق قومی از قریش آمد که از مکه به مدینه آمدند و اظهار ایمان کردند تا مقصودی که ایشان را بود تحصیل کردند، آنگه برگشتند و با مکه شدند و مرتد گشتند. و جماعتی متکلمان در اصول الفقه و فقها به اینکه آیت استدلال کردند بر صحت اجماع و آن که اجماع حجت است، به آن که گفتند: خدای تعالی وعید کرد بر اتباع غیر سبیل مؤمنان، چنان که بر مشاقه رسول وعید کرد باید تا اتباع سبیل مؤمنان واجب باشد چنان که اتباع رسول و ترک مشاقه او، و اینکه درست نیست از چند وجه:

یکی آن که: بر قول جمله مفسران، در حق گروهی مخصوص معین آمده است، از آن تجاوز کردن بی دلیلی معنی ندارد. و اگر تناول باشد جز ایشان را، باید تا در آن حکم باشد که در حق ایشان بود از عبادت اصنام که مراد در آیت در باب ایشان بقوله: وَ يَتَّبِعَ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ، عبادت اصنام است، و در آن جا دلیل باشد بر صحت اجماع.

دگر آن که: مسلم نیست که مراد به «من» و به «مؤمنان» عموم است، و نه آن که مراد به «سبیل» جمله راههاست، و چون عام نباشد ما را باشد که تخصیص کنیم به مخالفت ایمان که کفر باشد، و مؤمنان را تخصیص کنیم به بعضی و هم المعصومون - علیهم السلام - و اگر حمل کنند بر عموم، حمل باید کردن بر اهل همه

(۱). تب: مکه‌اش.

(۲). تب: ندارد.

(۳). اساس، مت: منزل، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۴). مر: گور او راست کردند باری.

صفحه: ۱۱۳

اعصار دون اهل هر عصری علی حده، برای آن که عموم اقتضای اینکه کند چون ایشان تخصیص کنند به اهل هر عصری، ما را بود که تخصیص کنیم به وجهی دیگر.

دگر آن که: در آیت «۱» بیان تحریم سبیلی است که نه سبیل مؤمنان باشد، از کجا که اتباع سبیل مؤمنان واجب بود که نه هر چه «۲»

حرام نباشد باید تا واجب بود، بل روا باشد که مندوب بود یا مباح تا اتباع سیبیل مؤمنان موقوف بود بر دلیل. دگر آن کہ: اتباع سیبیل ایشان بہ شرط ایمان واجب باشد، و ما را دلیلی دگر باید جز آیت بر آن کہ ایشان مؤمنند. دلیلی کہ ما را ایمن کند از آن کہ ایشان «۳» صفت مؤمنی بشوند، دگر «۴» وعید متناول است آن را کہ مشاقہ رسول کند و اتباع راہی کہ نہ راہ مؤمنان باشد علی الجمع، از کجا کہ بر انفراد متناول وعید باشد، و خدای تعالی بر جمع گفت.

قوله: **إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ** - الاية. بیشتر مفسران بر آنند کہ آیت در شأن طعیمه «۵» بن ابیرق آمد آنکہ کہ برگشت و بہ مکہ رفت و مرتد شد و با سربت پرستیدن شد، خدای تعالی گفت او را و آنان را کہ از جنس او باشند از انواع مشرکان از آنان کہ بت پرستند، یا با خدای تعالی شریکی کنند از ثنویان و جهودان و ترسایان کہ گفتند «۶»: **عَزِيزٌ ابْنُ اللَّهِ، وَ الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ (۷)** **إِنَّ اللَّهَ ثَالِثٌ ثَلَاثَةٌ (۸)** **فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا**، او از راہ رفته باشد رفتنی دور، برای آن کہ از شرک عظیمتر گناهی نیست، و الضلال الذهاب عن قصد السبیل.

آنکہ گفت «۷»:

[سوره النساء (۴): آیات ۱۱۷ تا ۱۳۰]

[اشاره]

إِنْ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا إِنَاثًا وَإِنْ يَدْعُونَ إِلَّا شَيْطَانًا مَرِيدًا (۱۱۷) لَعَنَهُ اللَّهُ وَقَالَ لَأَتَّخِذَنَّ مِنْ عِبَادِكَ نَصِيبًا مَفْرُوضًا (۱۱۸) وَلَأُضِلَّنَّهُمْ وَلَأُمَنِّيَنَّهُمْ وَلَأَمُرَّنَّهُمْ فَلْيَكْفُرْنَ خَلَقَ اللَّهُ وَمَنْ يَتَّخِذِ الشَّيْطَانَ وَلِيًّا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَقَدْ خَسِرَ خُسْرَانًا مُبِينًا (۱۱۹) يَعِدُهُمْ وَيَمَنِّيهِمْ وَمَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا (۱۲۰) أُولَئِكَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَلَا يَجِدُونَ عَنْهَا مَحِيصًا (۱۲۱) وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَنُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا وَعَدَ اللَّهُ حَقًّا وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ قِيلًا (۱۲۲) لَيْسَ بِأَمَانِيَّتِكُمْ وَلَا أَمَانِيَّ أَهْلِ الْكِتَابِ مَنْ يَعْمَلْ سُوءًا يُجْزَ بِهِ وَلَا يَجِدْ لَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا (۱۲۳) وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَلَا يُظَلَّمُونَ نَقِيرًا (۱۲۴) وَمَنْ أَحْسَنُ دِينًا مِمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ وَاتَّبَعَ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَاتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا (۱۲۵) وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُحِيطًا (۱۲۶)

وَيَسْتَفْتُونَكَ فِي النِّسَاءِ قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِيهِنَّ وَمَا يُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ فِي يَتَامَى النِّسَاءِ اللَّاتِي لَا تُؤْتُونَهُنَّ مَا كُتِبَ لَهُنَّ وَتَرْغَبُونَ أَنْ تَنْكِحُوهُنَّ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الْوَالِدَانِ وَأَنْ تَقُومُوا لِلْيَتَامَى بِالْقِسْطِ وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِهِ عَلِيمًا (۱۲۷) وَإِنْ امْرَأَةٌ خَافَتْ مِنْ بَعْلِهَا نُشُوزًا أَوْ إِعْرَاضًا فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ يُصْلِحَا بَيْنَهُمَا صُلْحًا وَالصُّلْحُ خَيْرٌ وَأُحْضِرَتِ الْأَنْفُسُ الشُّحَّ وَإِنْ تُحْسِنُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا (۱۲۸) وَلَنْ تَسْتَطِيعُوا أَنْ تَعْدِلُوا بَيْنَ النِّسَاءِ وَلَوْ حَرَصْتُمْ فَلَا تَمِيلُوا كُلَّ الْمِيلِ فَتَدْرُواهَا كَالْمُعَلَّقَةِ وَإِنْ تُصْلِحُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا (۱۲۹) وَإِنْ يَتَفَرَّقَا يُغْنِ اللَّهُ كُلًّا مِنْ سَعَتِهِ وَكَانَ اللَّهُ وَاسِعًا حَكِيمًا (۱۳۰)

[ترجمه]

نمی خوانند از فرود او مگر مادگانی «۸» را و نمی خوانند مگر دیوی سخت پلید را. براناد او را خدای، و گفت بگیرم از بندگان تو بهره ای انداخته.

(۲). تب، مر: ولی.

(۳). تب: و هر.

(۴). مر: بیرون.

(۵). اساس، مت: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۶). اساس، مت: برای، مر: بنزدیک، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۷). وز، آج، لب، مر قوله تعالی، تب قال الله تبارک و تعالی.

(۸). آج، لب: مادینه‌ها.

صفحه: ۱۱۵

و گمراه بکنم ایشان را و آرزو دهمشان «۱»، بفرمایمشان تا ببرند گوشه‌های چار پایان، و بفرمایمشان تا بگردانند آفریده خدای، و هر که گیرد دیو را به دوست از فرود خدای زیانکار بود زیانکاری روشن.

و عده می‌دهد ایشان را و آرزو می‌دهد و وعده ندهد «۲» ایشان را دیو مگر فریفتن.

ایشان را جای‌شان «۳» دوزخ است و نیابند «۴» از آن گشتگاهی «۵».

و آنان که ایمان آرند و کار نیک کنند بریم «۶» ایشان را به بهشتها «۷» که می‌رود از زیر آن جویها همیشه باشند در آن جا همیشه

و عده «۸» خدای بدرستی، و کیست راستگیرتر «۹» از خدای به گفتار.

نیست به آرزوی شما و نه به آرزوی جهودان و ترسایان، هر که بدی کند «۱۰» پاداش کنند «۱۱» او را به آن «۱۲»، نیابد او را جز خدای یاری و نه یآوری.

و هر که کند از نیکها از نری یا ماده و او مؤمن باشد، ایشان در شوند «۱۳» در بهشت و بیداد نکنند برایشان اندکی.

(۱). تب، آج، لب و.

(۲). تب: وعده نمی‌دهد.

(۳). تب: ایسانند که جایشان.

(۴). تب: نمی‌یابند.

(۵). تب: گریز گاهی.

(۶). لت: در بریم.

(۷). تب، آج، لب، لت: بهشتهایی. [.....]

(۸). تب، آج، لب: وعده داد.

(۹). آج، لب، راست تر.

(۱۰). تب: هر که بکند بدی.

(۱۱). وز، تب، لت: پاداشت کنند.

(۱۲). تب، آج، لب، لت و.

(۱۳). تب: در می‌آیند.

صفحه: ۱۱۶

[۳۴۲-پ]

و کیست نکوتر به دین از آن که بسپارد رویش خدای را (۱) و او نکوکار بود و پسر وی کند دین ابراهیم را در مسلمانی و گرفت خدای ابراهیم را دوست.

و خدای راست آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است (۲) و بوده است خدای به همه چیزی دانا. و فتوا پرسند (۳) از تو در زنان، بگو که خدای فتوا می‌کند شما را در ایشان و آنچه می‌خوانند بر شما در قرآن در یتیمان زنان آن که ندهید ایشان را آنچه نوشته‌اند ایشان را و رغبت کنید (۴) از آن که به زنی کنید (۵) ایشان را و ضعیفان از کودکان و آن که برخیزید برای یتیمان بر استان، و آنچه کنید از نیکی خدای تعالی به آن دانا بوده است. و اگر زنی ترسد از شوهر ناساختی یا برگردیدی (۶) نیست بزه بر شما که (۷) صلح دهید (۸) میان ایشان (۹) صلح، و صلح بهتر است و بحاضر کردند (۱۰) تنها را بخیلی، و اگر نیکویی کنید و بترسید خدای بوده است به آنچه شما می‌کنید دانا. و نتوانید که

(۱). تب: رویش برای خدای، آج، لب: روی خود را برای خدا.

(۲). اساس، مت: زمینهاست، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها و معنی کلام تصحیح شد.

(۳). وز، تب: می‌پرسند.

(۴-۵). در اساس کنند، ولی درست «کنید» می‌باشد.

(۶). تب، لت: برگردیدی، آج، لب: روی برگرداندنی پس.

(۷). تب، آج، لب، لت: بر ایشان که.

(۸). تب: صلح دهند، آج، لب: صلح کنند.

(۹). آج، لب: یکدیگر. [.....]

(۱۰). وز: و لجامه کردند، مت: محاضر کردند، آج، لب: و حاضر کرده شده است.

صفحه: ۱۱۷

راستی کنید میان زنان و اگر چه حریص باشید مچسپی (۱) همه چسپیدن که پس رها کنید او را چون آویخته، و اگر نیکی کنید و بترسید خدای بوده است آمرزنده و بخشاینده.

و اگر جدا شوند بگزیراند خدای همه را از رحمتش، و بوده است خدای فراخ عطا (۲) محکم کار.

قوله: **إِنْ (۳) ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي (۲).**

و **إِنْ يَدْعُونَ إِلَّا شَيْطَانًا مَرِيدًا**، و جز دیو را نمی‌پرستند. گفتند: مراد آن است که هر بتی را دیوی در شکم شدی و آواز دادی به چیزی که ایشان را اغراء و اغواء کردند (۳)، چنان که در خبر آورده‌اند که: سبب اسلام حمزه آن است که (۴) یک روز جماعت مشرکان مجتمع شده بودند و بتان را سجده [۳۴۳- ر]

می‌کردند (۵). در بدایت اسلام در مکه دیوی بیامد و در شکم آن بت مهتر شد، و از شکم او آواز داد به اینکه بیتها:

قاتل الله رأی كعب بن فهر ما اضل العقول والاحلام

جاءنا تائه يعيب علينا دين آبائنا الحماة الكرام

چون مشرکان اینکه بشنیدند، به یک باره آواز برآوردند و نشاط کردن گرفتند و گفتند: محمد کجاست تا بشود که اینکه خدایان

ما چه می‌گویید! [و کس فرستادند و رسول را خبر دادند از اینکه حال، و گفتند: تو را حاضر باید آمدن تا بشنوی کاین خدایان ما چه می‌گویند] «۶»، و موعدی «۷» کردند با رسول - علیه السّلام - که حاضر آید و بشنود که چه می‌گویند. رسول - علیه السّلام - دل تنگ شد، و دانست که اینکه کار شیطان است. او در اینکه اندیشه بود که جنّی مؤمن بیامد و گفت: یا رسول الله؟ نگر تا دل تنگ نکنی که آن شیطان که از شکم آن بت آواز داد مسعر نام بود، من او را بکشم «۸» و تو فردا آن جا حاضر شو به آن مجمع تا من بیایم و جواب آن باز دهم. رسول

(۱). تب شعر.

(۲). سوره مؤمن (۴۰) آیه ۶۰.

(۳). لت: کردی.

(۴). همه نسخه بدلها بجز مت: آن بود.

(۵). آج، لب و.

(۶). اساس، مت: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۷). آج، لب: موعده.

(۸). آج، لب، مر، لت: بکشم. [...]

صفحه: ۱۱۹

- علیه السّلام - دل خوش شد، و بر دگر روز مشرکان بیامدند و بتان را بیاراستند و قربانها کردند، و رسول را - علیه السّلام - حاضر کردند. راست که رسول - علیه السّلام - در آن مجمع شد، بتان به روی در آمدند. مشرکان برخاستند و آن کار پوشیده کردند و بتان را راست کردند و بنهادند و به مسمارها بدوختند و ایشان را ثنا گفتند و سجده کردند و گفتند: ای معبودان ما؟ آنچه دی گفتی «۱» که محمّد حاضر نبود، امروز بگویی «۲» تا او بشنود. چون اینکه بگفتند، از شکم آن بت مهین آواز برآمد «۳»:

أنا الذي سَماني المطهرا انا قتلت ذا الفجور مسعرا

إذا طغى لَمّا طغى و استكبرا و انكر الحق و رام المنكرا

بشتمه نبينا المطهرا قد انزل الله عليه السّورا

من بعد موسى فاتبعنا الأثرا

مشرکان چون اینکه بشنیدند، گفتند: ده «۴» محمّد تا امروز ما را می‌فریفت «۵»، امروز خدایان ما را می‌فریبد. و برخاستند و آن بت را بر زمین زدند و بشکستند و در رسول افتادند و او را بزدند. رسول - علیه السّلام - برخاست و به خانه عمّه «۶» شد خواهر حمزه عبد المطلب، آن جا تبش آمد «۷» و بخفت، و خواهر حمزه از آن رنج می‌گریست، و حمزه به صید بود، در آمد کمانی در دست گرفته، خواهر را گریان یافت، گفت: چرا می‌گریی! گفت: نگرید کسی که در قبيله خود مذلت و مهانت بیند و باز نتواند داشتن؟ گفت: امروز چنین حالی رفت. حمزه از آن جا بیامد و آن کمان به دست گرفته به آن مجمع آمد، و ایشان بر جای بودند «۸» هنوز [گفت] «۹»: پسر برادر مرا که زد!

کس نیارست گفتن که من، مگر ابو جهل که به دلیری دنیا «۱۰» و اعتقاد گفت: منش زدم.

(۱). تب، لت: گفتید، مر: بگفتی.

(۲). تب، لت: بگویند.

(۳). همه نسخه بدلها بجز مت: آوز آمد، تب شعر.

(۴). کذا: در اساس، وز، مت، مر، لت، تب: ذه، آج: زه، لب: رد، چاپ شعرانی (۴/۱۷): وه.

(۵). لت بعد.

(۶). تب: عمّه خود، آج، لب، مر، لت: دختر عم خود.

(۷). مر: آن جا بنشست و او را تب آمد.

(۸). وز: ندارد.

(۹). اساس، مت: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۱۰). تب، آج، لب، لت: دلیری دین.

صفحه : ۱۲۰

او هنوز اینکه «۱» در دهن داشت که حمزه موی او بگرفت و از آن کمان چندان بر سر او زد تا کمان بشکست و سر او چند جای بشکست، و آنکه باز آمد و آن پاره کمان شکسته خون آلود به دست، و گفت: یا محمد یابن آخ؟ برخیز که من طائله تو باز خواستم. رسول- علیه السلام- سر به او بر «۲» نداشت و با او ننگرید، و گفت: یا عم؟ تو از ایشانی، و مرا به آنچه تو کردی هیچ راحت نیست، و من از تو خشنود نشوم الا به آن که ایمان آوری.

حمزه اندیشه کرد، گفت: اگر اینکه کار کاری سرسری و باطل بودی، محمد را در اینکه وقت اینکه یاد نبودی، که من امروز برای او کاری کردم که در همه عرب کس را آن قوت آن نباشد، و کینه‌ای خواستم که «۳» جز من نخواستی، لا بد اینکه دین حق است، گفت: یا محمد؟ دست بیرون کن تا اسلام آرم و اسلام آورد، و رسول- علیه السلام- گفت: من از تو خشنود شدم. آنکه گفت اسلام عزیز شد «۴» به اسلام حمزه، عزیز شدنی که نیز دلیل نشود.

قولی اینکه است که: وَ إِن يَدْعُونَ إِلِمَا شَیْطَانًا، مراد اینکه است که شرح دادیم. و قولی دیگر آن است که: آن بتان را که می پرستند «۵»، به اغراء و اغواء شیطان می پرستند «۶».

و قوله: مَرِیدًا، اى خارجا من الطاعة، و اینکه فعیل باشد به معنی فاعل، چون قدیر و علیم، و مرد یمرد مرودا و مردا و مراده و تمرد و تمردا، و حصن ممرّد اى مملّس، و شجره مرداء لا ورق علیها، و منه الأمر للصبي الذی لم ینبت الشعر. لَعْنَةُ اللَّهِ، خدای او را از رحمت دور کند «۷»، و روا بود که خیر باشد نه دعا، و در جای صفت شیطان بود، و «قد» در او مقدر باشد، یعنی شیطانا مریدا قد لعنه الله، اى شیطانا مریدا ملعونا من قبل الله.

(۱). لت سخن.

(۲). مر: بر او سر بر.

(۳). اساس، مت: و، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۴). اساس، مت: باشد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. [...]

(۵). مر: می پرستیدند.

(۶). وز: می پرستید، مر: می پرستیدند.

(۷). مر، لت: کناد.

صفحه: ۱۲۱

وَقَالَ لَأَتَّخِذَنَّ مِنْ عِبَادِكَ نَصِيبًا مَفْرُوضًا، و گفت، یعنی شیطان: هاگیرم «۱» از بندگان نصیبی مقدر مقطوع، و اصل «فرض» قطع باشد، و فرضه النهار ثلثه فيه، و فرضه القوس جز علیها «۲». و فرضه فعلیه باشد به معنی مفعول، و قوله: وَقَدْ فَرَضْتُمْ لَهُنَّ فَرِيضَةً «۳»، ای قطعتم لهن قطعته من المال، و اما قول الشاعر «۴»:

إذا اكلت سمكا و فرضا ذهب طولاً و ذهب عرضا

ای تمرا، لأنه يؤخذ فی فريضة الزكوة، و در معنی او چند قول گفتند:

ضحاک گفت: قسما معلوما، و گرفتن شیطان نصیبی از بندگان به اغرا و اغواء و دعوت به اضلال باشد هر که او را اجابت کند در قسمت او باشد «۵». در بعضی از تفاسیر آمد که: از هر هزار که نصیب «۶» شیطان است، یکی نصیب [۳۴۳-پ] خدای باشد برای آن که اغلب خلقان فرمان شیطان برند، و اندکی فرمان خدا برند.

آنکه گفت: وَ لَأَضِلَّنَّهُمْ، گمراه کنم ایشان را، یعنی بندگان خدای را، و آن به دعوت «۷» به اضلال و تزیین او باشد ضلال را «۸» بر چشم ایشان. وَ لَأَمْسِيَنَّهُمْ، و ایشان را آرزو دهم و غرور و امید تا امید ایشان دراز شود و هیچ عاقبت نه اندیشند. وَ لَأَمُرَّنَّهُمْ فَلْيَبْتَئُنَّ آذَانَ الْأَنْعَامِ، و بفرمایم ایشان را تا گوشهای چهارپایان ببرند، یعنی از برای علامت بحیره و سائبه. و «بتک»، قطع باشد. سدای گفت: مراد به «بتک» شق است اینکه جا، و گفته اند: برای علامت کنند تا دانند که آن نصب «۹» اوثان است، و نیز بفرمایم ایشان را تا خلق خدای را بگردانند.

عبد الله عباس گفت و ربیع انس «۱۰» و عکرمه، یعنی تا آدمی را و چهار پای را خصی می کنند. و روایتی دیگر از عبد الله عباس آن است، و اینکه قول مجاهد و ابراهیم و «۱۱» روایت صادق و باقر - علیهما السلام - که مراد آن است که: دین خدای می گردانند

(۱). آج: باز گیرم.

(۲). وز، تب، آج، لب، مر، لت: حزة فیها.

(۳). سوره بقره (۲) آیه ۲۳۷.

(۴). تب شعر.

(۵). تب، آج، لب، مر، لت و.

(۶). لب: نصیبی.

(۷). کذا: در اساس، مت، تب، وز و دیگر نسخه بدلها: و ان يدعوه.

(۸). مر: باضلال، و شیرین گردانید ضلال را.

(۹). تب، مت، لب، مر، لت: نصیب.

(۱۰). آج، لب، لت: و ربیع و انس.

(۱۱). مر: وهم. [...]

صفحه: ۱۲۲

به تغییر و تبدیل و تحریف، بیانش: فَطَرَتِ اللَّهُ التِّي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ «۱» ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ «۲».

و بعضی دگر گفتند: تغییر خلق و شم است، و اینکه قول حسن بصری است و ضحاک و ابراهیم، و در خبر آمده است:

۳) لعن الله الواشمات [و المؤتشمات] و المفلجات و المغیرات،

و اشمات آنان باشند که نگار کنند بر دست و [بر] «۴» پای و اندام زنان به در زن و نیل «۵»، و مؤتشمات آنان که اینکه فعل به خویشن کنند و مفلجات آنان که گوشه‌های دندان بشکنند تا گشاده دندان شوند، که عرب پیوستگی دندان به فال ندارند «۶».

زجاج گفت مراد بقوله: فَلْيَعْيُرْنَ خَلْقَ اللَّهِ، آن است که ایشان احکام و اعراض خدای تعالی در خلق او می‌بگردانند، خدای تعالی چهار پای به آن آفرید تا به او منتفع شوند «۷»، ایشان بر خویشن حرام گیرند «۸» به بحیره و سائبه، و ماه و آفتاب به آن آفرید تا مسخر فرمان او باشند در منافع ما، ایشان آن را عبادت کردند. و قول آن کس که حمل بر دین و تغییر او کرد اولیتر است، برای آن که فایده را عامتر است.

آنکه گفت: هر کس که او شیطان را به ولی و یار و دوست گیرد فرود خدای تعالی، فَقَدْ خَسِرَ خُسْرَانًا مُّبِينًا، او زیانی کرده باشد به خویشن ظاهر از حرمان ثواب و استحقاق که فرمان خدای رها کند و فرمان شیطان کند.

آنکه گفت: شیطان ایشان را به اغراء و اغواء و وسوسه و القای خواطر محال و دروغ وعده‌ها «۹» دهد. وَ يَمْنِيهِمْ، و ایشان را آرزو دهد و حمل کند بر امانی. آنکه گفت: هر وعده که «۱۰» شیطان دهد، جز غرور و باطل و محال و فریفتن نباشد.

(۲-۱). سوره روم (۳۰) آیه ۳۰.

(۴-۳). اساس، مت: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۵). آج، لب: به نیل و سوزن.

(۶). مر: به فال نیک نداند.

(۷). اساس، مت: شدند، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۸). همه نسخه بدلها بجز مت: کردند.

(۹). اساس و همه نسخه بدلها: وعده‌ها/ وعده‌ها.

(۱۰). مر: وعده‌ای که.

صفحه: ۱۲۳

أُولَئِكَ مَاؤَاهُمْ جَهَنَّمَ، ایشان را جای و مآل و مرجع دوزخ باشد. وَلَا يَجِدُونَ عَنْهَا مَحِيصًا، و از آن محیصی و معدلی نیابند، یقال: حاص عن كذا يحيص حيصا إذا عدل عنه، [و] «۱» محیص جای‌ها گردیدن باشد، و منه قولهم: وقعوا في حيص بيص إذا وقعوا في أمر لا يدرون أيتقدمون فيه ام يتأخرون، و اصل كلمه، حيص، بوص بوده است من باص يبوص إذا تقدم في الأمر، و لكن برای ازدواج كلمتين را «۲» «واو» را «یا» «۳» کردند.

وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ - الآية. حق تعالی چون ذکر کافران و شیطان و دیو فرمانان بگفت و طرفی «۴» حکم ایشان و عقاب ایشان بگفت، آنچه عکس و خلاف آن است بگفت از ذکر مؤمنان و ثواب ایشان، گفت: آنان که ایمان آرند و عمل صالح کنند، سَنُدْخِلُهُمْ، ما ایشان را به بهشتها بریم که در زیر درختان او گفتند «۵» در زیر قصور آن «۶» جویها روان «۷» باشد. خَالِدِينَ فِيهَا، نصب «۸» بر حال باشد.

أَيُّدًا، روا بود که نصب بر حال بود، ای متأبدین، و روا بود که بر ظرف باشد، ای زمانا دائما لا انقطاع له. وَعَدَ اللَّهُ حَقًّا، التَّقْدِيرُ وَعَدَ اللَّهُ وَعَدًا حَقًّا «۹»، و لكن چون فعل بیفگند مصدر را با اسم فاعل اضافه کرد، و شاید که «حَقًّا»، نصب بر حال بود از وعد. أَيُّ وَعَدَ اللَّهُ مَا وَعَدَهُ حَقًّا.

آنکه گفت: وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ قِيلًا، و کیست آن که از خدای راستگیرتر «۱۰» است به قول؟ صورت، صورت استفهام دارد و مراد تقدیر و جحد است، یعنی لا احد اصدق من الله قولاً، و نصب او بر تمیز «۱۱» است.

(۱). اساس، مت: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۲). مر، لت: ندارد.

(۳). مر، لت: «واو» را با «یا».

(۴). مر از.

(۵). کذا: در اساس و مت، وز، تب: بهشتهای بریم که در زیر آن گفتند در زیر درختان آن و گفتند، آج، لب: بهشتهای بریم در زیر درختان و گفتند، مر: بهشتهای بریم که چون در زیر درختان آن، و گفتند، لت: بهشتهای بریم که در زیر آن درختان و جویهای روان، و گفتند.

(۶). وز و. [.....]

(۷). وز: روا.

(۸). آج، لب آن، مر او.

(۹). اساس، مت آنکه گفت، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها زاید می‌نماید.

(۱۰). تب: راستی‌گرتر، آج، لب، مر، لت: راستگوتر.

(۱۱). آج، لب، مر، لت: تمیز.

صفحه: ۱۲۴

قوله: لَيْسَ بِأَمَانِيكُمْ وَلَا أَمَانِيَّ أَهْلَ الْكِتَابِ - الأيّه، ضحّاك و قتاده گفتند سبب نزول آیت آن بود که: جهودان با مسلمانان مخاصمت کردند و گفتند: ما از شما بهتریم که دین ما قدیمتر از دین شماست، و پیغمبر ما پیش از پیغمبر شماست، و کتاب ما پیش از کتاب شماست. مسلمانان گفتند: ما از شما بهتریم که پیغمبر ما بهترین پیغامبران است، و خاتم انبیاست، و شرع ما ناسخ شرایع است، [۳۴۴- ر]

و کتاب ما ناسخ کتابهاست. خدای تعالی اینکه آیت فرستاد.

مجاهد گفت سبب نزول آیت آن بود که مشرکان گفتند که: بعث و نشور و حساب و کتاب و ثواب و عقاب نخواهد بودن، و ما را بر اعمال ما جزای نخواهد بودن، و جهودان گفتند: لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَعْدُودَةً، دوزخ به ما نرسد الا روزکی چند، خدای تعالی اینکه آیت فرستاد و باز نمود که: اینکه کار نه به آرزوی شماست و نه به آرزوی اهل کتاب، و بر اینکه قول خطاب با مشرکان و کافران باشد، و بر قول اول خطاب با مسلمانان، و اینکه قول اولیتر است برای آن که مورد آیت مورد تهدید و وعید و ملامت است، و اینکه به کافران لا-یقتربود. و آیاتی که پیش از اینکه رفته است، همه تهدید و وعید کافران است. اینکه آیت اولیتر آن بود که منسوق بود بر او. و اسم «لیس» محذوف است، و تقدیر آن است که: لیس الأمر بامانیکم، و جار و مجرور در جای خبر «لیس» است، و محل- او نصب است، ای لیس الأمر واقعا کائنا بامانیکم و لا أمانیَّ أهل الكتاب. و أمانیَّ جمع «امنیّه» باشد، و امتیه آرزو و تمنا باشد و لکن چگونه باشد؟ مَنْ يَعْمَلْ سُوءًا يُجْزَ بِهِ، هر که بدی بکند و گناهی پاداشش کنند.

در خبر است از ابو صالح از عبد الله عباس که او گفت: چون اینکه آیت آمد، مسلمانان پیش رسول آمدند، گفتند: یا رسول الله؟ کاری عظیم است اینکه، و کیست آن که گناه نکند، و هر که گناه کند او را جزا خواهند داد، و جز تو که «ا» گناه نکند کس نیست اینکه جا. رسول- علیه السلام- گفت: بعضی جزا آن است که در دنیا باشد که بنده را به یک حسنه ده وعده دادند و به یک

سینّه یکی، چون یک حسنه بکند و

(۱). مر: که هست که.

صفحه: ۱۲۵

یک سینّه او را نه بماند.

آنکه گفت:

ویل لمن غلب آحاده اعشاره

، وای آن کس که آحاد او اعشار او را غلبه کند، یعنی سینئاتش حسناتش را.

و در خبر است که بعضی صحابه رسول را گفتند: یا رسول الله؟ ما را کجا صلاح باشد پس از اینکه آیت که خدای تعالی گفت:

مَنْ يَعْمَلْ سُوءًا يُجْزَ بِهِ! رسول- علیه السلام- گفت:

یا هذا ألت تمرض ألت تحزن

، نه بیمار نباشی «۱» نه تو را اندوه «۲» رسد! گفت: بلی. گفت: آن کفارت گناه بود.

و در خبر است که چون اینکه آیت آمد، ابو بکر الصّیّدیّ گفت: هذه قاصمه، اینکه آیت پشت شکننده است، و به یک روایت

گفت: ائی وجدت انقصاما «۳» فی ظهري حتّی لا أتمطّی بها. رسول- علیه السلام- گفت:

انما هی المصیبات فی الدّنیاء.

و بیان اینکه حدیث

قوله- علیه السلام. لا یصیب المؤمن وصب و لا نصب و لا سقم و لا أذی حتّی الهم یمهّمه الا کفر الله بها من خطایاه

، گفت: مؤمن را هیچ دردی و رنجی و ماندگی و بیماری نرسد تا آن غم که او را غمگین کند الا خدای تعالی آن به کفارت

گناهش کند.

و در خبر است که رسول- علیه السلام- گفت چون اینکه آیت فرود آمد و صحابه جزع کردند:

ابشروا و قاربوا و سدّدوا انه لا یصیب احدا منکم مصیبه فی الدّنیاء الا کفر الله بها خطیئه حتّی الشّوکه یشاک احدکم بها

، گفت: بشارت باد شما را نزدیک باشی «۴» با مردم و بر صلاح باشی «۵» که هیچ کس نباشد که او را مصیبتی رسد و الا خدای به

کفارت گناهش کند تا آن مقدار که اگر خاری در پایش شود کفارت گناهش باشد.

حسن بصری گفت در اینکه آیت: مراد به آیت کافر است، امّا مؤمن «۶» را خدای تعالی جزا که دهد بر نکوتر عملش دهد و از

سیّاتش تجاوز کند، آنکه اینکه آیت بر خواند: لیکفّر الله عنهم أسوأ الذی عملوا و یجزیهم أجرهم بأحسن الذی كانوا یعملون

(۱). تب، مت، آج، لب، لت: بیمار باشی، مر: نه تو بیمار شوی.

(۲). مر: اندوهی.

(۳). آج، لب، مر، لت: انقصاما.

(۴، ۵). مر، لت: باشید.

(۶). مت: مؤمنان.

صفحه: ۱۲۶

«۱» و اینکه [آیت] «۲» بر خواند «۳»: وَ هَلْ نُجَازِي إِلَّا الْكُفُورَ «۴»، آنکه گفت:

سیاق آیت دلیل آن می‌کند که آیت خطاب با کافران است و مراد از آیت کفارند فی قوله: «وَلَا يَجِدُ لَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا»، و آنکه او را ولی و نصیر نباشد» (۵) کافر بود، و اینکه معتمد نیست برای آن که «من دون الله» گفت، و کافر را و جز کافر را بدون خدای ولی و نصیر نباشد.

و اینکه قول که حسن بصری گفت از تخصیص آیت به کافران موافق مذهب ماست، برای آن که کافران باشند که مقطوع علی عقابهم» (۶) باشند اما فساق مؤمنان عفو در حق ایشان مجوز است.

و عبد الله عباس و سعید جبر گفتند» (۷): مراد به «سوء» شرک است، اما تعلق معتزله به اینکه آیت که: «مَنْ يَعْمَلْ سُوءًا يُجْزَ بِهِ، هَرَّ كَمَا كَارَى كُنْدَ بَد» (۸) او را جزا کنند درست نباشد، برای آن که بیان کردیم که: عموم را صیغتی مخصوص نیست که در خصوص مستعمل نباشد، و چون ایشان اخراج کنند از آیت تائب را و صاحب صغیره را، شاید که ما اخراج کنیم از عموم آیت آن را که عفو متناول باشد او را.

قوله: «وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْثَى وَهُوَ مُؤْمِنٌ» آنکه حق تعالی بر عادت آن که هر کجا وعیدی گوید، به عقب آن و عدی گوید» (۹)، گفت: «وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ» هر که او از اعمال صالحات چیزی کند. و «من» تبیین راست. «مَنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْثَى» «من» روا باشد که تبیین را بود، و روا باشد که زیاد بود و بدل «من» باشد، و تقدیر [۳۴۴-پ]

چنین [باشد] «۱۰» که «۱۱»: و من يعمل من الصالحات ذكرا كان او انثى و هو مؤمن، «او» حال راست، و برای آن ایمان به

(۱). سوره زمر (۳۹) آیه ۳۵.

(۲). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۳). مر: و دیگر اینکه آیت که. [.....]

(۴). سوره سبأ (۳۴) آیه ۱۷.

(۵). آج، لب او.

(۶). مر: اعقابهم.

(۷). اساس، مت: گفت، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۸). آج، لب، مر، لت: هر که کاری بد کند.

(۹). آج، لب: باشد.

(۱۰). اساس، مت: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۱۱). اساس، مت: کند، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

صفحه: ۱۲۷

شرط کرد تا بدانند که عمل صالح بی‌ایمان نافع نبود. فَأُولَئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ، ایشان در بهشت شوند، و ابن کثیر و ابو عمرو و ابو جعفر خواندند: «یدخلون»، علی ما لم یسم فاعله، ایشان را به بهشت برند. وَلَا يُظَلَّمُونَ نَقِيرًا، و بر ایشان به اندکی ظلم نکنند، یعنی به اندک و بسیار و مراد مبالغت است، یعنی به هیچ وجه. و «نقیر» آن گو باشد که بر پشت استخوان» (۱) خرما بود، و اینکه عبارت بود از اندک چیز- چنان که بیان کردیم.

مسروق گفت: چون اینکه آیت فرو آمد، اهل کتاب مسلمانان را گفتند: ما با شما راستیم که خدای گفت: کار نه به آرزوی ما و شماست، هر که او گناهی کند از ما و شما پاداشت یابد، خدای تعالی اینکه آیت فرستاد: «وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْثَى وَهُوَ مُؤْمِنٌ» الایه، تا فرق پیدا شود میان مسلمانان و اهل کتاب.

وَمَنْ أَحْسَنَ دِينًا مِمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ، گفت: کیست که دینش نکوتر است؟ صورت استفهام است و مراد تقریر «۲»، و نصب او بر تمیز است، و اینکه تمیزی باشد بعد تمام الاسم، و اگر چه تمام اسم در کلام نیست، و تقدیر اینکه است «۳»: و من احسن الناس دینا مِمَّنْ اسلم وجهه لله، آن کس که روی خود تسلیم کند به خدای، یعنی اسلام آورد و تن بدهد و گردن بنهد خدای را، و اوامر او را منقاد شود و از نواهی او منتهی شود. و «وجه» برای «۴» شرفش را تخصیص کرد و آن که هر کس که روی ابتذال کند به دگر اعضا بخل نکند. و گفته‌اند: مراد به «وجه» ذات و نفس است، کما قال تعالی: كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ «۵»، یعنی تن بدهد، و هُوَ مُحْسِنٌ «واو» حال راست، و او محسن و نیکوکار باشد، و «محسن» فاعل احسان بود، و «احسان» نفعی باشد نکو که به غیری رسانند. وَ اتَّبِعْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا، و متابعت کند دین ابراهیم را. «حنیفا»، ای

(۱). وز، تب، آج، لب، مر، لت: استخوان.

(۲). اساس، مت: لت: تقدیر، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۳). مر که.

(۴). مر آن که.

(۵). سوره قصص (۲۸) آیه ۸۸.

صفحه: ۱۲۸

مستقیما، بر ره راست ایستاده. و نصب او بر حال است، و اختلاف احوال در «حنیفا» گفته شد.

آنکه چون ذکر ابراهیم رفت، خدای تعالی خواست تا پایه او به خلقان نماید و بگوید که او مرا خلیل است. و «خلیل» را دو معنی بود: یکی دوست من الخَلِیَّةُ، و یکی محتاج من الخَلِیَّةُ. و «خَلِیَّةٌ» به ضم «خا» مودت باشد، و [به] «ا» فتح «خا» حاجت باشد. و چون از محبت گیرند، فعیل به معنی مفاعل باشد، و از هر دو جانب باشد. اما دوستی او خدای را ارادت طاعت او باشد و انقیاد فرمان او و نصرت اولیای او، و دوستی خدای او را ارادت خیر و ثواب او و اعلاء کلمه او و بیان ارتفاع منزلت او بنزدیک او بر خلقان و ظفر او بر دشمنان، چنان که با نمرود کرد چون او را خواست تا بسوزد. و چون از حاجت گیرند، فعیل به معنی فاعل باشد، و در معنی احتیاج زهیر گفت «۲»:

و ان اتاه خلیل یوم مسئلة یقول لا غائب مالی و لا حرم

و یروی مسغبه، ای فقیر محتاج، و قال آخر «۳»:

و انی و ان لم تسعفانی لحاجة «۴» الی ال لیلی مره لخلیل

ای لمحتاج.

اما اشتقاق کلمه علی الوجیهین، آن که از فقر و حاجت گفت «۵»، اشتقاق او از خلل باشد که درویش محتاج مختل حال بود، و خلل فرجه باشد، چنان که شاعر گفت «۶»:

و نظرن من خلل الستور بأعین مرضی یخالطها السقام صحاح

و الخلل الطریق فی الرمل، و الخلل ما یؤتدم به سرکه باشد، و الخلل خلل الشیء بالخلال، و الخلل الرجل المهزول، قال: ان جسمی بعد خالی لخلل و آن که از مودت و محبت گوید، گفت: اشتقاق او از خلل «۷» است، و آن که دوستی او در خلل و

(۱). اساس، مت: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. [.....]

(۲-۳-۶). تب شعر.

(۴). تب: بحاجه، نیز چنین است تبیان ۳/ ۳۴۰.

(۵). تب، لت گفت.

(۷). اساس، مت: اخلال، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

صفحه: ۱۲۹

میانہ دل او باشد، و مرجع هر دو با یک اصل است.

و اهل اشارت گفتند: خدای تعالی ابراهیم را برای آن خلیل خود گفت که او را امتحان کرد به تن و جان و مال و فرزند «۱». مال به مهمان داد، و فرزند به قربان داد، و تن به نیران داد، و جان به خدای رحمان داد، خدای تعالی او را خلیل خود گرفت.

و ابو القاسم بلخی گفت: معنی خلیل در حق ابراهیم - علیه السلام - فقیر و محتاج است، و اینکه نیک نیست برای آن که همه بندگان و پرستاران محتاج اویند، ابراهیم را اختصاصی نباشد، اینکه اسم بر او اسم مدح است، و او «۲» به اینکه مختص است، اَعْنَى به خَلْت، چنان که موسی - علیه السلام - به تکلیم و محمد - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ عَلَى آلِهِ - به محبت.

و قوله: وَ اتَّبَعِ مَلَّةَ اِبْرَاهِيمَ، گفتند در ده چیز گفت: پنج در سر، و پنج در تن.

اما آنچه در سر است: مضمضه است، و استنشاق، و مسواک کردن، و قص الشارب، و فرق سر باز کردن تا موی بشولیده «۳» نباشد آن را که موی دراز بود.

و پنج گانه تن «۴»: استنجاست، و ختنه کردن، و حلق عانه، و موی بغل پاک کردن، و ناخن گرفتن، و اینکه جمله سنت است، مگر استنجا و ختان بعد البلوغ، و حمل کردن بر عموم اولتر باشد.

قوله: وَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ - الاية. وجه اتصال آیت به آیت پیشین آن است که: چون گفت من ابراهیم را خلیل خود گرفتم، در اینکه آیت باز نمود که: هر چه در آسمان و زمین است مراست، تا کسی گمان نبرد که اینکه از سر حاجت بود، گفت: هر چه در آسمان و زمین هست همه ملک و ملک من است، و به همه چیزی محیطم، یعنی عالمم، عواقب امور بر من مشتبہ نبود.

قوله: وَ يَسْتَفْتُونَكَ فِي النِّسَاءِ - الاية. کلبی گفت از ابو صالح [۳۴۵-ر]

از عبد الله عباس که او گفت: آیت در دختران ام کجبه آمد و میراث ایشان از پدرشان، و اینکه قصه در اول سوره برفت.

(۱). اساس، مت و، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها زاید می نماید.

(۲). آج، لب: و اینکه.

(۳). مر: ژولیده.

(۴). اساس، مت: پنج در تن، مر: و آن پنج که در تن است، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

صفحه: ۱۳۰

مفسران گفتند: عرب را در جاهلیت عادت بود که چون دخترکی یتیم بودی که ولایت او به یکی از ایشان تعلق داشتی و او را مالی بودی، اگر جمالی بودی اینکه ولی او را به زنی کردی و مال او بر گرفتی، و اگر جمالش نبود و نکاحش مرغوب نبود او را منع کردی از آن که شوهر کند تا به مردن «۱»، و آنکه مالش برداشتی. خدای تعالی در اینکه آیت ازین نهی کرد، حق تعالی گفت: یا

محمّد؟ از تو فتوا می‌پرسند در زنان، بگو که: خدای تعالی شما را فتوا می‌کند در حق زنان. و «سین» طلب راست در استفتاء، و مستفتی طالب فتوا باشد، و مفتی فتوا دهنده باشد، کالمستفید و المفید و المتعلم و العالم.

قوله: «وَمَا يُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ، خلاف کردند در موضع «ما» از اعراب. زجاج و فراء گفتند: محلّ او رفع است بر ابتدا، و تقدیر آن است «۲»: و ما یتلی علیکم ایضا یفتیکم اللّٰه فیه، و «ما» موصوله باشد بمعنی الّذی. و فراء گفت: روا باشد که محلّ او جرّ بود عطفاً علی قوله: «فیهن» و زجاج گفت: اینکه روا نباشد برای آن که عطف مظهر بر مضمّر نکنند بی اعادت حرف جرّ. فراء گفت: اعاده جرّ کنیم تا روا باشد، ای فیهن- و فیما یتلی علیکم و در تأویل اینکه خلاف کردند.

سعید جبیر گفت از عبد الله عیّاس که: مراد به ما یتلی علیکم، آن است که در اوّل سورت گفت از آیات مواریث که در جاهلیت عادت چنان بود که زن را و طفل را میراث ندادندی، خدای تعالی اینکه حکم باطل کرد به بیان احکام مواریث.

و بعضی دگر گفتند مراد بقوله: «وَمَا يُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ، آیات است «۳» که در آخر سورت گفت من قوله: يَسْتَفْتُونَكَ قُلِ اللّٰهُ يُفْتِيكُمْ فِي الْكَلَالَةِ «۴»، و اینکه قول سعید جبیر «۵» است.

حق تعالی در اینکه آیت بیان کرد «۶»: آنچه شما در آن فتوا می‌پرسی «۷» در باب زنان که شما را در جاهلیت سنت و عادت آن بوده است که زنان را و اطفال را میراث

(۱). مر: بمردی.

(۲). مر که.

(۳). تب: آیاتی است، آج، لب، مر، لت: آن است.

(۴). سوره نساء (۴) آیه ۱۷۶.

(۵). مر: سعید بن جبیر.

(۶). مر، لت که. [...]

(۷). لت: می‌پرسید.

صفحه : ۱۳۱

ندهی «۱» و تعلّل کنی «۲» به آن که میراث به آن کس رسد که تیغ زند و حمایت کند زنان را و اطفال را و اموال «۳» نگاه دارد، خدای تعالی فتوا خلاف اینکه می‌کند و می‌گوید:

ایشان را نیز حقّی و نصیبی هست که مفروض است ایشان را، به حسب مصلحت شرع به ایشان رسد و نیز اطفال را، و اینکه فتوا که اینکه جا کرد مجمل است حواله کرد بقوله: «وَمَا يُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ، در تفصیل آن و مراد اوّل و آخر اینکه سورت آیاتی که در او ذکر مواریث است و بیان مقدار انصباء «۴» ایشان، «و ما یتلی علیکم» مبتدای است محذوف الخبر، یعنی و ما یتلی علیکم فی الکتاب مشروح مفصّل مفتی به. فی یتامی النّساء اللّٰماتی لا- تُؤْتُونَهُنَّ، ای لا- تعطونهنّ. ما کُتِبَ لَهُنَّ، ای ما فرض لهنّ و اوجب در باب آن دخترکانی یتیم که در حجر شما باشند و شما آن نصیب که ایشان را مقدر و مفروض کرده‌اند نمی‌دهی «۵». وَ تَرَعَّبُونَ أَنْ تَنْكِحُوهُنَّ» و رغبت می‌کنی «۶» از نکاح ایشان برای طمع در مال ایشان. و آیت محتمل است هر دو معنی را و مفسّران هر دو قول گفته‌اند، و اینکه احتمال در آیت برای آن است که آن حرف که با رغبت مستعمل بود من لفظه «فی» أو «عن» در آیت مذکور نیست، و بیان کردیم که رغبت فیه ضدّ رغبت عنه باشد. رغبت فیه آن باشد که خواهد و رغبت عنه آن باشد که نخواهد.

و قوله: «وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الْوَالِدَانِ، بلا خلاف محلّ او جرّ است عطفاً علی قوله: فیهن و التقدير: فیهن و فی المستضعفین من الوالدان، ای من الصّبیان جمع ولد، و اگر گویند: عطف مظهر بر مضمّر نباشد اولیتر بود. وَ أَنْ تَقُومُوا، محلّ «أَنْ» مع الفعل جرّ است عطفاً علی

«فیهن» و «فی الیتامی»، و «۷» فی ان تقوموا للیتامی بالقسط، و در آن که در حق یتیمان قیام کنی «۸» به قسط و عدل و راستی، نظیره قوله: «وَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُقْسِطُوا فِي الْيَتَامَى» «۹»- الایة. حق تعالی در اوّل و آخر اینکه آیت تحریر کرد «۱۰» مکلفان را بر مراعات حقوق یتیمان و آن حق ایشان باز نگیرند، آنگهی گفت:

- (۱). مر، لت: ندهید.
- (۲). مر، لت: کنید.
- (۳). مر را.
- (۴). آج: نصاب.
- (۵). مر: نمی دهید.
- (۶). مر: می کنید.
- (۷). کذا: در اساس و همه نسخه بدلها، چاپ شعرانی (۴/۲۶): و التقدير: ۸. تب: کنید.
- (۹). سوره نساء (۴) آیه ۳.
- (۱۰). لب، مر: تحریر کرد.

صفحه: ۱۳۲

وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِهِ عَلِيمًا، بر سبیل ترغیب تحریر «۱» بر خیرات و طاعات که آنچه شما کنید از خیرات، خدای تعالی به آن عالم است و همیشه عالم بوده است، سهو بر او روا نیست. از جزای آن ساهی نبود بر وفق عمل و قدر استحقاق جزای آن بدهد.

قوله: «وَإِنْ امْرَأَةٌ خَافَتْ مِنْ بَعْلِهَا نُشُوزًا أَوْ إِعْرَاضًا، مَفْسِرَانِ كَفْتُنْد: آیت در عمره، و قیل: خویله بنت محمد بن مسلمه آمد. که او به حکم أسعد [ابن الربیع بود.

چون پیر «۲» شد اسعد [۳] زنی جوان بکرد بر سر او، او برخاست و به شکایت پیش رسول آمد و اینکه حال باز گفت، خدای تعالی اینکه آیت فرستاد، و اینکه قول کلبی است.

سعید بن جبیر گفت: آیت در حق مردی و زنی آمد که او از «۴» مرد فرزندان داشت و با او پیر شده بود، مرد را «۵» رغبت نبود «۶» در او، خواست تا او را طلاق دهد و زنی دیگر کند، زن گفت: مرا طلاق مده، رها کن تا بنشینم، و اگر تو خواهی تا زنی کنی «۷» حکم تو راست، و من با فرزندان تو بنشینم و ایشان را مراعات می کنم، و نوبت من هر چه خواهی می کن، اگر خواهی در ماه یک دو بار پیش من آیی «۸»، و اگر نخواهی بر تو حجری «۹» نیست. و هم اینکه حال افتاد سوده بنت زمعه الأسود را [۳۴۵-پ]

با رسول- علیه السلام- که رسول خواست تا او را دست بدارد، او گفت: یا رسول الله؟ مرا دست بمدار و رها کن تا حرمت تو بر سر من می باشد، و نوبت من تو راست، هر چه خواهی به آن می کن، حق تعالی گفت: اگر زنی ترسد یا گمان برد- و بیان کردیم که خوف از باب ظن باشد. نُشُوزًا، و «نشوز»، آرام ناگرفتن و ناخواست و ترفع و استعلا باشد، و بنزدیک ما از جهت مرد باشد، آنچه از جهت زن بود آن را خلع خوانند.

- (۴-۱). لب، مر: تحریر.
- (۳). اساس، مت: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.
- (۲). مر آن. [.....]

(۵). اساس، مت: مر او را، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۶). مر: نمی بود.

(۷). مر تو دانی.

(۸). وز، تب، آج، لب: آی.

(۹). آج در حاشیه افزوده: حرجی.

صفحه: ۱۳۳

أو إِعْرَاضًا، یا عدول و برگردیدنی «۱»، فَلَا- جُنَاحَ عَلَیْهِمَا، بزه‌ای نیست بر ایشان، یعنی به «۲» زن و شوهر. أَنْ يُصْلِحَا «۳» وَ الصُّلْحُ خَیْرٌ، صلح بهتر باشد برای آن که صلاح جوانب به او متعلق بود «۵»، و تراضی میان ایشان حاصل بود. وَأُحْضِرَتِ الْأَنْفُسُ الشُّحَّ و حاضر کرده‌اند بخل و حرص به نفسها، یعنی نفسهای آدمیان مطبوع و مجبول است بر حرص و بخل.

بعضی مفسران گفتند: مراد نفس زن است که بخیلی کند به حق و نوبت خود اینار کردن بر غیری، و بعضی دگر گفتند: مراد نفس مرد است، و بعضی دگر گفتند: مراد نفس مرد است که چون خواهد که زن را رها کند حق او بنگذارد «۶». و بعضی گفتند: مراد هر دو از زن و شوهر که هر یکی از ایشان بخل کنند به حق خود، و اینکه اولیتر است برای آن که اینکه عامتر است و فایده «۷» را شاملتر. و اهل کوفه خواندند: أَنْ يُصْلِحَا، به ضم «یا» و کسر «لام» من الاصلاح، و باقی قراء خواندند: یصالحا علی تقدیر: یتصالحا. و اما «شح» بخلی باشد با حرص، و در مال و جز مال استعمال کنند، یقال: اِنِّی اُشْحُ بَکَ عَن کَذَا، قال الشَّاعِرُ «۸»:

(۱). اساس، مت: یا عدول کنی و برگردی، وز: یا عدول و برگردیدی، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد، مر باشد.

(۲). تب، مر، لت: بر.

(۳). تب: یصالحا.

(۴). تب: زنی.

(۵). تب: باشد.

(۶). لب، لت: بنگذارد.

(۷). تب: فایده‌ای.

(۸). تب شعر.

صفحه: ۱۳۴

لقد كنت في قوم عليك أشحُّ بفقدك أأ من اذا طاح طائح

یوَدُونَ لَوْ خَاطَبُوا عَلَیْكَ جُلُودَهُمْ وَ هَلْ یَدْفَعُ المَوْتَ النُّفُوسَ الشُّحَّاح

قوله: وَ إِنِ امْرَأَةٌ، مرفوع است به فعلی مضمَر، و التقدير: و ان خافت امرأة، خافت اول حذف کردند لدلالة الثانية عليه، و برای آن که دانند که «إن» حرف شرط است، و شرط در اسماء نشود، جز در افعال صورت نبندد، و مثله قولهم: لو ذات سوار لطمتی، آی لو لطمتی ذات سوار لطمتی، و قال الشاعر:

فمتی واغل ینبهم یحیوه و یعطف علیه کأس السّاقی

أی فمتی یحیوا واغل ینبهم یحیوه (۱).

وَإِنْ تُحْسِنُوا وَتَتَّقُوا، و اگر احسان کنی (۲) به آن که با زن بسازی (۳) و بر او دیگری ایثار نکنی (۴)، یا زن احسان کند و صبر بر آن که مرد زن دیگر کند و بسازد. وَتَتَّقُوا، و از خدای بترسی (۵). فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا، خدای تعالی به آنچه شما می‌کنید داناست (۶).

وَلَنْ تَسْتَطِيعُوا أَنْ تَعْدِلُوا بَيْنَ النِّسَاءِ، حق تعالی نفی قدرت یکی از ما کرد بر آن که تسویه کند از میان زنان در باب میل طباع برای آن که اینکه به ما تعلق ندارد و در مقدور ما نیست، و اگر چه ما را بر آن حرص باشد. و اینکه من أدلّ الدلیل (۷) است بر آن که فعل ما آن باشد که وجودش موقوف باشد بر قصد و داعی (۸) ما، و انتفایش موقوف باشد بر کراهت و صوارف ما جز آنچه فعل ما نباشد، اگر چه ما را قصد و داعی (۹) باشد و حرص و ارادت، حاصل نیاید.

آنکه حق تعالی گفت: اینکه کار به شما نیست، و مراد نه تسویت است در نفقه و کسوت و مراعات به مقاربت که اینکه در مقدور ماست، و اگر بر اینکه وجه حمل کنند

(۱). کذا در اساس و همه نسخه بدلها، ظاهراً عبارت به اینکه صورت صحیح است: «فمتی ینبهم واغل ینبهم». [.....]

(۲-۹). تب، مر: کنید.

(۳). تب، مر: بسازید.

(۴). تب، مر: نکنید.

(۵). تب: خدای تعالی بترسید.

(۶). آج، لب، لت چنان که شاعر گفت بالفارسیه: سرّ تو که داری فلک می‌داند || او موی به موی رگ به رگ می‌داند گیرم که

به زرق خلق را بفریبی || با او چه کنی که یک به یک می‌داند

(۷). تب: ادلّ دلیل.

(۸). مر: دواعی.

صفحه : ۱۳۵

نفی استطاعت را تأویل باید کردن (۱)، لا یخف (۲) علیکم بل یثقل، بر شما آسان نیاید، بل گران آید، که باشد که هوای کسی به یک زن باشد آنچه در حق او خرج کند به طوع و رغبت باشد و طیبه النفس، و آنچه در حق دیگری کند چون غرامتی شناسد.

آنکه حق تعالی در آنچه به ما تعلق دارد، نهی کرد ما را گفت: اکنون به یک بارگی میل مکنی (۳) بر یکی و دیگری را محروم رها کنی (۴). كَالْمَعْلَقَةِ، چنان که آویخته (۵) بین الأمرین، نه بیوه باشد نه شوهردار بین الباب و الدّار، نه اینکه باشد نه آن باشد.

در خبر است که رسول - علیه السلام - در نفقه و کسوت و مراعات و آمد شد تسویه کردی میان زنان، آنکه گفتی: بار خدایا؟

هذه قسمتی فیما املک فلا تلمنی فیما لا املک،

بار خدایا؟ اینکه قسمت من است در آنچه من بر به آن (۶) قادرم، مرا ملامت مکن در آنچه من بر آن قادر نه‌ام. وَإِنْ تُصَلِحُوا، و اگر

اصلاح کنید در باب تسویه قسمت، وَتَتَّقُوا، و از خدای بترسید در آن که ظلم کنید و حیف و از حق یکی باز گیرید و در دیگر (۷) افزایی (۸).

و در خبر است که امیر المؤمنین علی - علیه السلام - دو زن داشت، روزی که نوبت یکی بودی در سرای آن دیگری وضوی نماز نکردی.

و در خبر است از باقر- علیه السلام- از پدراننش که رسول را- علیه السلام- در آن وقت که [۳۴۶- ر] بیمار بود در حجره زنان می‌گردانیدند به نوبت، تا چون «۹» دل خوش کردند به حجره عایشه بخفت «۱۰» و معاذ جبل دو زن داشت، هر دو به یک روز بمردند به طاعون، قرعه بر افگند «۱۱» تا ابتدا به تجهیز و دفن کدام کند.

(۱). مر: که.

(۲). لت: یخفف.

(۳). تب، مر: مکنید.

(۴). تب: مکنید، مر: کنید.

(۵). مر، لت: آویخته‌ای.

(۶). تب، آج، لب، مر، لت: بر آن.

(۷). مر، لت: دیگری. [...]

(۸). تب، مر: افزایش.

(۹). آج، لب: ندارد، مر: تا همه.

(۱۰). مر: دل خوش گردند. چون نوبت به عایشه رسید زنان همه متفق شدند که در همان خانه باشد. پس به حجره عایشه بخفت.

(۱۱). مر: برافگندند.

صفحه : ۱۳۶

و بنزدیک ما هر که چهار زن آزاد دارد، نشاید که او بنزدیک یکی از ایشان دو شب مقام کند الا به رضای دیگران. و چون سه زن دارد، دو شب بر دو کس باشد «۱» و دو شب بر یکی «۲». و اگر دو زن دارد، شبی بر یکی باشد و سه شب بر یکی، برای آن که او را چهار زن حلال است، چون نکرده است از اوست «۳». و چون زنی آزاد و زنی برده به عقد نکاح دارد، دو شب بر زن آزاد باشد و یک شب بر زن برده.

و اما آن را که به ملک یمین دارد، او را با زن آزاد قسمت نباشد، و چون بر زنی بکر عقد بنهد، شاید که او را در قسمت زیادت کند در اول حال به سه شب تا هفت شب. و چون به قسمت بر زنان رود «۴»، خلوت کردن لازم نباشد او را، بل «۵» به اختیار او بود، و مکروه است که عزل کند از زن آزاد مگر به دستوری «۶» او، و با کنیزکی که به ملک یمین دارد او را بود «۷» که عزل کند، رضا و اذن او «۸» معتبر نیست.

و حکم اهل کتاب از جهودان و ترسایان که مرد مسلمان ایشان را به زنی دارد، حکم پرستار باشد که معقود علیها باشد، و بنزدیک شافعی فرق نباشد میان زن آزاد مسلمان و میان اهل ذمه در اینکه باب، أعنی قسمه اللیالی.

فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا، خدای تعالی غفور و رحیم بوده است، آمرزنده گناه و بخشاینده خلقان است.

وَإِنْ يَتَفَرَّقَا - الاية، و اگر چنان که «۹» بنسازند «۱۰» زن و شوهر با یکدیگر، مرد تسویه نکند یا راغب نباشد در او، و «۱۱» زن دل خوش نکند، آنگه جدا شوند از یکدیگر به طلاق، خدای تعالی هر دو را مستغنی بکند از یکدیگر به فضل و رحمت خویشتن «۱۲»، و هیچ دو را ضایع نگذارد و روزی باز نگیرد. وَكَانَ اللَّهُ وَاسِعًا حَكِيمًا، و خدای تعالی فراخ عطا بوده است و حکیم، دهنده است، و آنچه دهد به حکمت دهد چندان که

(۱). مر: دو شب پیش دو زن باشد.

هُؤْلَاءِ وَمَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِيلًا (۱۴۳) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ أَلَا تَرِيدُونَ أَنْ تَجْعَلُوا لِلَّهِ عَلَيْكُمْ سُلْطَانًا مُبِينًا (۱۴۴) إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ وَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ نَصِيرًا (۱۴۵)
إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَأَصْلَحُوا وَاعْتَصَمُوا بِاللَّهِ وَأَخْلَصُوا دِينَهُمْ لِلَّهِ فَأُولَئِكَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ وَسَوْفَ يُؤْتِ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ أَجْرًا عَظِيمًا (۱۴۶) مَا يَفْعَلُ اللَّهُ بِعَذَابِكُمْ إِنْ شَكَرْتُمْ وَآمَنْتُمْ وَكَانَ اللَّهُ شَاكِرًا عَلِيمًا (۱۴۷)

[ترجمه]

و خدای راست آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است، و اندرز کردیم آنان را که دادیم ایشان را کتاب از پیش شما و شما را نیز که بترسید از خدای و اگر کفر آرید خدای راست آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است، و بوده است خدای توانگر و پسندیده. و خدای راست آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است، و بس است خدای و کیل «۴».

اگر خواهد برد شما را ای مردمان و بیارد دیگرانی را، و همیشه بوده است خدای بر آن قادر. هر که خواهد جزای دنیا بنزدیک خداست جزای دنیا و آخرت، و بوده است خدای شنوا و بینا. ای آنان که ایمان آرید «۵» باشید ایستادگان به راستان «۶» گواهان خدای را و اگر بر شما باشد یا بر پدر و

(۱). اساس، مت: داند، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۲-۶). مر: برسد.

(۳). مر: قوله تعالی.

(۴). آج، لب: خدای کاردان و نگهبان.

(۵). وز، لت: دارید.

صفحه: ۱۳۸

مادر و نزدیکان «۱» اگر باشد توانگر یا درویش خدای سزاوارتر است به ایشان پسروی مکنید هوا را از آن که داد کنید و اگر بر پیچید یا برگردید خدای بوده است به آنچه شما می کنید دانا.

[۳۴۶-پ]

ای آنان که ایمان دارید، ایمان آرید به خدای و پیغمبر «۲» و آن کتاب که فرستاد بر پیغمبرش و آن کتاب که فرستاد از پیش و هر که کافر شود به خدای و فرشتگان او و کتابهایش و پیغمبرانش و روز بازپسین گمراه شود گمراهی دور. آنان که ایمان آوردند «۳» پس کافر شدند پس ایمان آوردند پس کافر شدند پس بیفزودند کفر، نیامرزد خدای ایشان را و ننماید ایشان را راهی.

بشارت ده منافقان را به آن که ایشان را عذابی بود سخت.

آنان که گیرند کافران را دوستان جز مؤمنان می جویند بنزدیک ایشان عزیزی! عزیزی خدای راست جمله.

و فرستاد بر شما در کتاب آنچه «۴» چون شنوید «۵» آیتهای خدای که کافر می شوند به آن و فسوس می دارند به آن منشینید با ایشان تا شوند در حدیثی جز آن که شما آنگه چون ایشان باشید، خدای گرد آرند

(۱). وز و.

(۲). لت: پیغمبرش، آج، لب: پیغمبر او.

(۳). مت: آورند.

(۴). تب، لت: آن که.

(۵). تب: بشنوید.

صفحه: ۱۳۹

منافقان است و کافران در دوزخ همه «۱».

آنان که انتظار کنند. به شما اگر باشد شما را گشایشی از خدای، گویند: نه ما با شما بودیم، و اگر باشد کافران را بهره، گویند: نه ما غالب شدیم بر شما و بازداشتیم شما را از مؤمنان، خدای حکم کند میان شما روز قیامت، و نکند خدای کافران را بر مؤمنان راهی.

منافقان می‌فریبند خدای را و او فریبده است ایشان را و چون برخیزند به نماز برخیزند کاهل، ریا کنند با مردمان و ذکر خدای نکنند مگر اندکی.

آویخته‌اند میان آن نه به اینان «۲» نه به ایشان «۳»، و هر که گمراه کند خدای او را، نیابی او را راهی.

ای آنان که ایمان آوردید مگیرید کافران را دوستان بدون مؤمنان، می‌خواهی «۴» که کنی «۵» خدای را بر شما حجتی روشن.

منافقان «۶» در پایه «۷» زیرین باشند از دوزخ نیابی «۸» ایشان را یاری.

[۳۴۷-ر]

مگر آنان که توبه

(۱). وز، تب، آج، لت: جمله.

(۲). تب اند. [...]

(۳). تب: آنان.

(۴). تب: می‌خواهید.

(۵). تب: که گردانید.

(۶). تب: بدرستی که منافقان، آج، لب: بدرستی که دو رویان.

(۷). آج، لب: طبقه.

(۸). تب هرگز.

صفحه: ۱۴۰

کنند و نیکی کنند و پناه با خدای «۱» دهی و خالص کنند عبادتشان «۲» [را برای] «۳» خدای ایشان با مؤمنان آیند «۴»، و بدهد خدای مؤمنان را مزدی بزرگ.

چه کند خدای به عذاب شما اگر شاکر باشید و مؤمن، و بوده است خدای هو سپاس «۵» و دانا «۶».

قوله: وَ لِلّٰهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ - الْاِيَةُ. وجه اتصال آیت به آیت متقدم از «۷» آن است که خدای تعالی چون بگفت که: اگر ایشان از یکدیگر جدا شوند به طلاق، یعنی زن و شوهر، خدای تعالی مستغنی بکند هر یکی را از ایشان از روزی، چه روزی ایشان به خدای تعلق دارد نه به ایشان. در اینکه آیت باز نمود که:

هر چه در آسمان و زمین او راست بر او متعذر نباشد مستغنی بکردن هر یکی را از ایشان از صاحبش به فضل و سعت و رحمت، و حق تعالی گفت: خدای راست هر چه در آسمان و زمین است به ملک و ملک، برای آن که آفریده اوست و پرورده اوست «۸» و در

قبضه قدرت اوست، تا چنان که خواهد می‌گرداند و می‌دارد و می‌فراید و می‌کاهد.

آنکه گفت: ما وصیت و اندرز کردیم اهل کتاب را از جهودان و ترسایان، و معنی وصیت از خدای تعالی امر باشد، جز که وصیت از امر بلیغتر باشد و امری بود که بر سبیل شفقت کسی کند آنان را که پیوستگان و دوستان او باشند به مصلحت و خیر و نفع ایشان. وَ إِيَّاكُمْ، و نیز شما را وصیت کرد. أَنْ اتَّقُوا اللَّهَ، که از خدای بترسید، یعنی از عقاب او بترسید و از معاصی او بپرهیزید. و اگر چنان که «۹» کافر شوی «۱۰» و مخالفت فرمان او کنی «۱۱» و به او و اوامر او نگروی «۱۲»، هیچ زیان نیست خدای

(۱). تب: و پناه دهند با خدای.

(۲). آج، لب: و ویژه کردند کیش خود را.

(۳). اساس، مت، وز: ندارد، از تب افزوده شد.

(۴). تب، آج، لب، لت: اند.

(۵). کلمه در نسخه اساس، وز، مت، به صورت: «هر سپاس» هم خوانده می‌شود، تب: شکر پذیرنده.

(۶). آج، لب: خدای تعالی پاداش دهنده شاکران دانا و اقوال ایشان.

(۷). وز، تب، آج، لب: ندارد.

(۸). مر: آن که همه آفریده و پرورده اوست. [.....]

(۹). تب، مر: چنانچه.

(۱۰). تب، مر، لت: کافر شوید.

(۱۱). تب، مر، لت: کنید.

(۱۲). تب، مر، لت: نگرید.

صفحه: ۱۴۱

را- عزّ و جلّ- بل زیان آن راجع است با شما، چه آن که ملک آسمان و زمین او را باشد، او را از طاعت مطیعان سود نباشد و از معصیت عاصیان زیان نباشد، و او همیشه غنی و بی‌نیاز بوده است.

و معنی «غنی» راجع با نفی حاجت است، و «۱» در حقّ ما و در حقّ خدای تعالی صفتی نباشد، بل مرجع او با نفی حاجت بود، و فلان غنی عن کذا إذا کان غیر محتاج إليه.

و «حمید» فعلی باشد به معنی مفعول، یعنی محمود یعنی مستحقّ حمد و شکر به نعمتهایی که کند بر بندگانش، و روا باشد که به معنی فاعل بود، و معنی آن باشد که بندگان خود را بستاید و حمد کند بر ادای طاعت او و اجتناب مناهی او.

آنکه گفت: خدای راست آنچه در آسمان «۲» و زمین. وَ كَفَى بِاللّهِ وَكِيلًا، و تکفل کننده به اندر بایست خلق و آنچه ایشان به آن محتاج باشند خدای تعالی بس است و او را درین معنی یاری نباید و انبازی.

اگر گویند: چرا تکرار کرد اینکه الفاظ در دو آیت عقیب «۳» یکدیگر! گوئیم:

برای آن که خبر مختلف است اعنی مخبر عنه، در آیت اول اشارت فرمود به آن که آفریدگار خلق است از آنچه در میان آسمان و زمین است و متصرّف در آن بر وجهی که کس او را از آن منع نتواند، و امر و نهی و تکلیف او را رسد به قرینه قوله: وَ لَقَدْ وَصَّيْنَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَإِيَّاكُمْ، و دوم بر وجه آن گفت که به آن که جمله او راست، او از آن بی‌نیاز است به قرینه قوله: وَ كَانَ اللَّهُ غَنِيًّا حَمِيدًا، و سهام «۴»: بر وجه حفظ و رعایت خلق فرمود به قرینه قوله: وَ كَفَى بِاللّهِ وَكِيلًا. چون موارد و اغراض مختلف بود، روا باشد که لفظ را تکرار کند لاختلاف المعانی- و الله أعلم.

قوله: إِنْ يَشَاءُ يُذْهِبْكُمْ أَهْلَهَا النَّاسَ وَيَأْتِ بِالْآخِرِينَ، آنکه حق تعالی خواست که از عزت «۵» و شوکت آنان که از فرمان او متعدي بودند کند کند «۶» گفت همانا شما را

-
- (۱). آج، لب: ندارد.
 (۲). وز، لب، آج، تب، مر، لت: آسمانها.
 (۳). آج، لب، لت: عقب.
 (۴). تب: سیوم، آج، لب: سوم، لت: سیم.
 (۵). لب: عرب، لت: غرب.
 (۶). تب: حکایت کند، آج، لب، لت: گذر کند، مر: ذکر کند.

صفحه: ۱۴۲

اینکه همه قوت و منعت نیست که غالب باشی «۱» بر قضایا و احکام من، چه اگر من خواهم که شما را ببرم و به بدل شما دیگران را بیارم توانم کردن و قادرم بر آن و بر همه چیزی، که نه اول خلق شما بودی «۲» یا پیش شما دیگران نبوده‌اند از شما بقوت قوی تر و به قدمت پیشتر و به ساز و عدت بیشتر چنان که در قصه امم سالفه فرمود چند جای، منها فی قصه قارون: أَوْ لَمْ يَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ قَدْ أَهْلَكَ مِنْ قَبْلِهِ مِنَ الْقُرُونِ مَنْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُ قُوَّةً وَ أَكْثَرُ جَمْعًا وَ لَا يُسْتَلَمُ عَنْ ذُنُوبِهِمُ الْمُجْرِمُونَ «۳». و عاد را و ثمود و قوم نمرود را و قوم فرعون را همه از شما به عدد بیش بودند و به عده «۴» پیش بودند و اهل هر قرنی از پس قرنی. چون قومی را فرود برد و قرنی را بر آرد، اینان پندارند که پیش از ایشان «۵» جهان نبوده است و اول کس ایشان‌اند که در جهان آمده‌اند و یا همیشه خواهند ماندن، و دست عزل روزگار به ولایت «۶» ایشان نخواهد رسیدن. ندانند که اینکه جهان «۷» بازمانده بسیار کسان است «۸» و میراث بسیار مردگان است.

در خبر می‌آید که در عهد رسول - علیه السلام - دو مرد در شقصی «۹» خلاف می‌کردند، به حکومت پیش رسول آمدند و هر یکی از ایشان در آن پاره زمین دعوی کرد و منازعت و مشاحت از حد بردند. جبرئیل - علیه السلام - حاضر بود به اداء بعضی وحی رسول را - علیه السلام - گفت: یا رسول الله؟ اینکه پاره زمین را که ایشان در آن خلاف می‌کنند من چهار هزار مالک را یاد دارم. و در خبر است که یک روز بهلول مجنون بنزدیک هارون الرشید رسید در بعضی مواقف حج، و هارون در هودجی بود و حجاب او مردم را می‌زدند [۳۴۷- پ]

و می‌رانند. بهلول به بالای برآمد و گفت:

حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ فَلَانٍ عَنْ فَلَانٍ أَنَّهُ قَالَ: رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - فِي هَذَا الْمَكَانِ عَلَى حِمَارٍ لَهُ وَلَمْ يَكُنْ هُنَاكَ ضَرْبٌ وَلَا طَرْدٌ،

گفت: رسول خدای «۱۰» را دیدم درین جای بر خری نشسته،

-
- (۱). تب: باشید.
 (۲). تب: بودید.
 (۳). سوره قصص (۲۸) آیه ۷۸.
 (۴). مر: قوت. [.....]
 (۵). مر: پیش از اینکه.

(۶). مر: به رایت.

(۷). لب: که ایشان.

(۸). کسانند.

(۹). آج در حاشیه با خطی شبیه به متن افزوده: الشقص القطعة من الارض، صحاح.

(۱۰). رسول الله.

صفحه: ۱۴۳

ضربی و طردی نبود و کس را نمی زدند و نمی راندند. هارون پرسید که اینکه کیست که اینکه می گوید! گفتند: بهلول است. گفت: او را پیش من آرید» (۱). هودج بداشتند» (۲)، او را پیش هارون بردند. گفت: چه گفتی! اینکه خبر باز گفت. هارون گفت: راست می گویی، مرا وعظی کن ای بهلول و مختصر گو» (۳)، گفت: انّ الّذی فی یدک کان فی ید غیرک ثم انتقل الیک و عن قریب سینتقل عنک الی غیرک، آنچه در دست تو است از اینکه ملک و پادشاهی در دست دیگران بود از ایشان به تو نقل افتاد، عن قریب از تو به دیگری نقل افتد. هارون بگریست و گفت: بروید هزار دینار به او دهید» (۴).

گفت: نخواهم. گفت: بر درویشان قسمت کن. گفت: اولیتر آن باشد که تو با خداوند آن» (۵) رسانی و بگذشت. و ابن العمید در آخر عمر به اینکه دو بیت مولع شد:

دخل الدّنيا أناس قبلنا رحلوا عنها و خلّوها لنا

و دخلناها كما قد دخلوا و نخلّوها لقوم بعدنا
و دیگری گفت» (۶):

فأنك لا تدری متی انت میّت و قبرك لا تدری بای مکان

و حسبك قول النّاس فیما رأیته لقد كان هذا مرّة لفلان
و متبّی گوید» (۷):

سبقنا الی الدّنيا فلو عاش اهلها منعنا بها من جیئة» (۸) و ذهوب

تملّکها الاتی تملّک سالب و فارقتها الماضي فراق سلیب

جریر بن عبد الله گفت: نعمان بن المنذر الأكبر یک روز به تماشا با عدی بن زید العبادی بیرون رفت، به گورستان حیره رسیدند. عدی بن زید گفت: ابیت اللّعن ایها الملک دانی تا اینکه گورها از روی اعتبار چه می گویند! گفت: نه. گفت می گویند:

(۱). آج، لب: آری.

(۲). مر و.

(۳). مر: گوی.

(۴). آج، لب: دهی.

(۵). در اساس و همه نسخه بدلها بر طبق رسم الخط گذشته به صورت «خداوندان» بدون مدّ ضبط شده است، اما آنچه در متن آورده‌ایم با سبک و سیاق عبارت سازگارتر یافتیم.

(۶-۷). مر: و قال آخر.

(۸). آج، لب، مر، لت: جینه.

صفحه: ۱۴۴

اِيهَا الرَّكْبُ «۱» الْمُخْتَبُونَ عَلَى الْأَرْضِ مَجْدُونَ

کما اتم کنا و کما نحن تکونون

از آن جا برگشت و آن تماشا بر او منغص «۲» شد. روزی چند بر آمد دگر باره با عدی بن زید به تماشا می‌رفت به گورستانی دگر بگذشتند. عدی بن زید گفت: اِیها الملک؟ دانی تا اینکه گورها به زبان اعتبار چه می‌گویند! گفت: نه. گفت می‌گوید «۳»:

من رانا فلیحدّث نفسه أنه موف علی قرن الزوال

و صروف الدهر لا تبقى لها و لما تأتي به صم الجبال

رب ركب قدانا خوا حولنا يشربون الخمر بالماء الزلال

و الأباريق عليها قدم و عتاق الخيل تردى فى الجلال

عمروا دهرا بعيش حسن آمنی دهرهم غیر عجال

ثم اضحوا لعب الدهر بهم و كذاك الدهر حالا بعد حال

یروی: كذاك الدهر يلهو بالرجال «۴». از آن جا برگشت و تماشا رها کرد و با خانه شد، و عدی بن زید را گفت: امشب سحرگاه با پیش من آی. عدی بن زید سحرگاه برفت. او را دید جامه ملوک بکنده و پلاس پوشیده آنگاه برخواست «۵» و ملک رها کرد و با رهبان در عبادت گرفت «۶»، و فرزندان او «۷» عابد شدند و دختر او هند بنت النعمان بر ظهر کوفه دیری کرد. آن را دیر هند گویند. هشام بن الكلبي گوید: چون خالد بن الوليد عين التمر بگشاد، احوال دختران نعمان بن منذر پرسید. گفتند: یکی فرمان یافت و یکی در بعضی «۸» دیرها مانده است.

بیامد و بر او سلام کرد و گفت: احوال شما چون بود چون اینکه جا رسید «۹»! گفت:

(۱). تب: الراكبون، مر: الراكب. [...]

(۲). مر: منقض.

(۳). تب شعر.

(۴). اساس و دیگر نسخه بدلها: الدهر بالرجال، چاپ شعرانی (۴/۳۶): الدهر یلهو بالرجال.

(۵). وز، لت: خاست.

(۶). مر: در عبادت ایستاد.

(۷). مر هم.

(۸). لب، مر: بعض.

(۹). لب: رسیدی.

صفحه: ۱۴۵

قصیه آن دراز است، و جمله او آن که روزی «۱» آفتاب بر آمد «۲» و هر چه پیرامن خورنق و سدیر «۳» همه به حکم ما بود [و زیر دستان ما بودند و آفتاب فرو شد و آن «۴» زیر دستان ما را بر [ما] «۵» رحمت آمد و روزگار، خود چنین است. هیچ سرای نباشد که پر از خز می شود الا «۶» پر از آب چشم شود، آنگه گفت «۷»:

فینا «۸» نسوس الناس و الأمر امرنا إذا نحن فیهم سوقة نتصّف

فأفـلدنیا لا یدوم نعیمها تقلّب تارات بنا و تصرف

قوله: من كان يُريدُ ثواب الدنيا «۹»، مفسّران گفتند: خدای تعالی به اینکه آیت و آن که پیش از اینکه است، آنان را خواست که در آن درع خیانت کردند و مرتد شدند.

آنگه گفت: هر کس که او به عوض ثواب آخرت منافع دنیا خواهد از او دریغ نیست بنزدیک خدای هر دو هست. هم ثواب دنیا و هم ثواب آخرت، و ثواب دنیا در آیت مجاز است مراد منافع دنیاست و برای آن ثوابش خواند که منافقان آن را در برابر ثواب آخرت نهادند. و اگر بر اصل لغت حمل کنند در هر دو حقیقت باشد، چه ثواب جزا بود در لغت من تاب اذا رجع، نبینی که خدای تعالی در حق کافران گفت: هل تُؤب الكُفّارُ ما كانوا یفعلون «۱۰»، ای هل جوزی جز که به عرف شرع و وضع لغت چو منسوخی شده است، درست آن است که اول مجاز باشد «۱۱» و دوم حقیقت. آنگاه برای ازدواج لفظ اطلاق کرد، آنگه بر سیل تهدید و وعید گفت: خدای تعالی شنوا و بیناست به اقوال و افعال ایشان.

قوله: یا ایّها الذین آمنوا کونوا قوامین بالقسط شهداء «۱۲»، آنگه حق تعالی امر کرد مؤمنان را و اگر چه جز ایشان داخلند «۱۳» تحت خطاب به دلیلی دیگر و گفت ای مؤمنان نیک قیام کنی «۱۴» به قسط یعنی به عدل [۳۴۸-ر] و قسط «۱۵» عدل باشد و قسط

(۱). مر که.

(۲). مر: بر می آید.

(۳). وز، تب، آج، لب، مر، لت بود.

(۵). اساس پندارد، از وز افزوده شد.

(۶). مر که.

(۷-۴). تب شعر. [.....]

(۸). اساس: ندارد، با توجه به ضبط لسان العرب (۳۳۲ / ۹) تصحیح شد.

(۹). سوره نساء (۴) آیه ۱۳۴.

(۱۰). سوره مطفین (۸۳) آیه ۳۶.

(۱۱). آج، لب، مر، لت: است.

(۱۲). سوره نساء (۴) آیه ۱۳۵.

(۱۳). مر در.

(۱۴). تب، مر، لت: کنید.

(۱۵). مر و اقساط.

صفحه: ۱۴۶

نصیب باشد و قسوط بیداد باشد و اقساط عدل باشد. شُهَدَاءَ لِلَّهِ، گواهان خدای باشی که گواهی به حق و عدل و انصاف دهی و برای خدای دهی، چنان که گفت: وَ أَقِيمُوا الشَّهَادَةَ لِلَّهِ (۱)، و اگر چه آن گواهی بر خود باشد، چنان که گفت - علیه السَّلام: قل الحقّ و ان كان عليك، حق بگو و اگر چه بر تو باشد. أَوِ الْوَالِدَيْنِ، یعنی و اگر گواهی باشد که تو را زیان دارد و مادر و پدرت را. اگر گویند: کسی بر خویشتن گواهی چگونه دهد گوئیم معنی گواهی بر خود اقرار باشد، يقال: شهد علی نفسه بكذا إذا اقرّ به علیها، و نظیره قوله: شَاهِدِينَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ بِالْكَفْرِ (۲)، و قوله: أَوِ الْوَالِدَيْنِ، یعنی گواهی برای مادر و پدر و بنزدیک ما گواهی مرد برای مادر و پدر روا باشد و بر ایشان روا نباشد و گواهی مادر و پدر برای فرزند (۳) و برادر روا باشد چون دگری به (۴) ایشان باشد از اهل شهادت و اگر چه ظاهر آیت چنان می نماید که گواهی بر پدر و مادر روا باشد و آنما معنی آن باشد که: و اگر هم (۵) بر پدر و مادر باشد حق نباید گفتن و مبالات نکردن و جانب خدای نگاهداشتن، و اینکه بر سیل مبالغت و توسع باشد نه آن که بر حقیقت اگر بر پدر و مادر گواهی دهد مسموع باشد، چنان که یکی از ما گوید: ما ابالی بقول الحقّ و ان كان مع الأمير أو (۶) السلطان، و غرض از ذکر امیر و سلطان مبالغه باشد نه حقیقت.

و قوله: إِنْ يَكُنْ غَنِيًّا أَوْ فَقِيرًا فَاللَّهُ أَوْلَىٰ بِهِمَا، بعضی مفسران گفتند: آیت در رسول (۷) آمد که توانگری و درویشی به حکومت پیش او رفتند، او میل با (۸) درویش کرد از آن جا که گمان برد که درویش بر توانگر ظلم نکنند قریبتر آن باشد که توانگر بر درویش ظلم کند خدای تعالی اینکه آیت فرستاد، و اینکه درست نیست برای آن که اینکه حدیث لایق عصمت رسول - علیه السَّلام - نیست، و آن که او میل کند علی الخصمین به گمان بی علمی و بینتی و درست آن است که آیت بر سیاق عام است در خطاب جمله مکلفان، و معنی آن باشد که گفتیم علی کلّ حال و فی حقّ کلّ

(۱). سوره طلاق (۶۵) آیه ۲.

(۲). سوره توبه (۹) آیه ۲۷.

(۳). مر: فرزندان.

(۴). مر، لت: با ایشان.

(۵). همه نسخه بدلها: همه.

(۶). مت: و السلطان. [.....]

(۷). وز، تب، آج، لب، مر علیه السَّلام.

(۸). مر: به.

صفحه : ۱۴۷

أحد سواء، كان غنياً أو فقيراً، به آن ننگرد که مرد توانگر باشد بر او گواهی ندهد به حق یا درویش باشد برای او ندهد گواهی به حق، برای آن که ولی هر دو خداست و خدای به هر دو اولتر است. و قوله: فَاللَّهُ أَوْلَىٰ بِهِمَا، و نگفت به، برای آن که ولایت او بر هر دو هست از توانگر و درویش.

و بعضی دگر گفتند: برای آن که جمله فقرا و اغنیا را خواست نه توانگری را بعینه [یا درویشی را بعینه] «۱»، و بعضی دگر گفتند: او به معنی واو است در اینکه آیت و بعضی دگر گفتند: چون هر دو در آیت مذکوراند، روا باشد تشبیه کنایت کردن، چنان که: وَ لَهُ أُخٌ أَوْ أُخْتٌ فَلِكُلِّ وَاحِدٍ «۲» فَلَا تَتَّبِعُوا الْهَوَىٰ أَنْ تَعْدِلُوا، در او چند وجه گفتند، یکی آن که: فَلَا تَتَّبِعُوا الْهَوَىٰ فِي أَنْ تَعْدِلُوا، متابعت [هوی] «۴» نکنی «۵» در آن که عدل کنی «۶» یعنی در باب عدل و ترک عدل متابعت هوای خود مکنی بل متابعت رضای خدا کنی. قولی دگر آن است: هر با من ان تعدلوا در باب آن که از عدل بگریزی «۷» او لئلا تعدلوا، کما قال تعالی: يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ أَنْ تَضِلُّوا «۸»، و المعنى لئلا تضلوا.

وجه سهام «۹» آن است: فَلَا تَتَّبِعُوا الْهَوَىٰ لَتَعْدِلُوا، متابعت هوا مکنی تا عدل کرده باشی «۱۰»، و «لام» و «ان» متعاقب باشند، يقال: جتتک ان تکرمنی و لتکرمنی، و معنی آن که «۱۱» به ترک هوا به عدل رسی، و اینکه قول زجاج و فراء است. و قوله: وَإِنْ تَلَوْا أَوْ تُعْرَضُوا، و اگر مطل کنی «۱۲» و در پیچی «۱۳» یا اعراض کنی «۱۴» و عدول. در او چند قول گفتند: یکی آن که مراد به آیت حکام و قضاتند، یعنی شما که قاضیانی میل مکنی علی احد الخصمین و اعراض مکنی از خصم دیگر، و اینکه

(۱). اساس ندارد با توجه به وز، تب، مر، لت و سیاق عبارت افزوده شد.

(۲). اساس ندارد با توجه به قرآن مجید افزوده شد.

(۳). سوره نساء (۴) آیه ۱۲.

(۴). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۵). تب، مر: مکنید.

(۶). تب، مر: کنید.

(۷). تب، مر: بگریزند.

(۸). سوره نساء (۴) آیه ۱۷۶.

(۹). تب، مر: سیوم.

(۱۰). تب، مر: باشید.

(۱۱). آج، لب، مر، لت به.

(۱۲-۱۴). تب، مر، لت: کنید. [...]

(۱۳). تب، مر، لت: در پیچید.

صفحه : ۱۴۸

قول سدّی [است] «۱» و عبد الله عباس چه از حق حاکم آن است که هر دو خصم را به یک جای بنشانند و هر دو را یکسان نگرد و سخن هر دو بر یک حد شنود و میل نکند علی احد الجانبین تا چنان نباشد که یکی از محدثان گفت:

هنا خصوما ترفعنا إلى حكم الیس فی الشرط ان لا یظلم الحکم

اللَّفْظِ وَاللَّحْظِ وَالتَّقْرِيبِ مَشْتَرِكٍ وَالبَشْرِ وَالبِرِّ وَالاكْرَامِ مَقْتَسَمِ» (۲)

و انت توسعه لطفًا و توسعی عنفا کأنک فی التَّحْقِيقِ تَخْتَصِمِ» (۳)

و روایت دیگر از عبد الله عباس و مجاهد آن است که: خطاب با گواهان است، یعنی در گواهی «۴» دادن تحریف و تغییر نکنید «۵» که گواهی «۶» به خلاف راستی دهید «۷» یا اعراض کنی «۸»، خود گواهی «۹» ندهی «۱۰» اصلاً و کتمان کنی «۱۱»، و اینکه قول باقر است - علیه السلام - و «لی» در پیختن «۱۲» باشد ولی الغریم مطله و لوی لسانه بکذا اذا تکلم بکلام یلغز فیه. چون بر طریق لغز و تعمیه گوید و سخن موهم گوید و لوی بحقه و الوی إذا ذهب به، و قال اعشی فی المطل «۱۳».

یلوینی دینی الثَّهَارِ وَ أَقْتَضَى دِینِی اِذَا وَقَدَ التَّعَاسِ الرِّقْدِ» (۱۴)

و ابن عامر و حمزه خوانند: وَ اِنْ تَلَّوْا، به ضم لام به یک واو من ولی کذا اذا تولَّاه و اقبل علیه، و معنی آن باشد که اگر اقبال کنید «۱۵» و گواهی بدهی «۱۶» و اگر اعراض کنی «۱۷» و گواهی ندهی «۱۸» خدای تعالی داناست به آنچه کنی هر یک را جزا دهد بر وفق عملش. و صاحب کتاب الحجَّة گفت: اینکه قراءت اولیتر است، برای

(۱). اساس: ندارد، با توجه به وز افزوده شد.

(۲). وز: متنسم.

(۳). مت: یختصم.

(۴-۹). لت: گواهی.

(۵). وز، تب، لت: مکنید، آج، لب: مکنی.

(۶-۷). آج، لب، مر: دهی.

(۸). تب، لت: اعراض کنید، مر: اعراض کنید یا .

(۱۰). اساس، مت: نگواهی ندهی، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۱۱). وز، مر، لت: کتمان کنید.

(۱۲). مر: در پیچیدن.

(۱۳). تب شعر.

(۱۴). اساس: الرقد، با توجه به نسخه مر و لت و منابع لغت تصحیح شد.

(۱۵). مت: اقبال نکنید، آج، لب، مر: اقبال کنی. [.....]

(۱۶). تب، لت: گواهی بدهید.

(۱۷). تب، لت: اعراض کنید.

(۱۸). اساس، وز: بدهی، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

صفحه : ۱۴۹

آن که در آن قراءت تکرار باشد برای آن که «لی» و «اعراض» به معنی [۳۴۸-پ]

واحد بود، الا تری الی قوله تعالی: لَوَّوْا رُؤْسَیْهِمْ وَ رَأَیْتَهُمْ یُصَدُّونَ، و معنی «لی» اینکه جا اعراض است، جز که حملش کنند بر جواز

تکرار لاختلاف اللفظین، كما قال: و هند اتی «۱» من دونه النّأی و البعد، و آن وجوه که از پیش گفتیم معتمد است - و الله ولیّ التّوفیق.

یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ - الاية، حق تعالی گفت: ای آنان که ایمان آورده‌اید «۲»؟ ایمان آرید «۳». در آن که مؤمن را امر به ایمان کرد چند قول گفتند:

یکی آن که: یا ایها الذّین اظھروا الایمان بالسنتکم امنوا بقلوبکم، ای آنان که اظهار ایمان کرده‌اید به زبانتان اعتقاد ایمان کنی به دلھایتان. بر اینکه قول لفظ اول مجاز باشد و لفظ دوم حقیقت، و خطاب در آیت خاص با منافقان باشد، و اینکه قول «۴» معتمد است و بیشتر مفسران بر این اند.

قولی دیگر آن است: یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا خطاب است با مؤمنان و لفظ حقیقت است «امنوا» ای استقیموا علی الایمان، بر ایمان استقامت کنی و بمانی، و اینکه لفظ دوم که صیغه امر دارد مجاز بود، و معنی آن است که استدامت کنی «۵» بر ایمان به تجدید او حالا بعد حال، برای آن که ایمان از باب معارف و علوم باشد و آن لا یبقی بود تجدید باید کردن حالا بعد حال و اینکه قول زجاج است و جبائی و بلخی، و اینکه نیز وجهی قریب است.

وجه سه‌ام «۶» محمّد بن جریر گفت: خطاب اهل کتاب است، یعنی ای آنان که به خدای و به موسی ایمان داری «۷» به محمّد ایمان آری «۸». و اینکه وجه هم محتمل است، الا آن که ایمان در هر دو جایگاه، آن که خبر است و آن که امر است مجاز

(۱). اساس، مت: ای، وز: الی، با توجّه به سیاق عبارت و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۲). آج: ایمان آورده‌ای.

(۳). آج: ایمان آری.

(۴). لت: قولی.

(۵). تب، مر، لت: کنید.

(۶). تب، آج، لب، مر: سیوم، لت: سیم.

(۷). تب، مر، لت: دارید، اساس و، که با توجّه به آیه و اتفاق نسخه بدلها زائد تشخیص داده شد.

(۸). تب، مر، لت: آرید.

صفحه : ۱۵۰

باشد برای آن که ایمان عبارتی است از مجموع علمی که تا مجتمع نشود ایمانش نخوانند «۱» و اینکه جاری مجری عقل باشد در اینکه باب، پس ایمان به خدای و پیغمبران پیشین ایمان نباشد بی ایمان به رسول ما، و [ایمان به رسول ما] «۲» ایمان نباشد بی ایمان به خدای و پیغمبران، و هر یکی از آن اعتقاد باشد و علم و معرفت باشد و ایمان نباشد الا آن که مجموع شود.

وَ الْكِتَابِ الَّذِي نَزَّلَ عَلَى رَسُولِهِ، و آن کتاب که به رسول خود فرو فرستاد و آن قرآن است. وَ الْكِتَابِ الَّذِي أَنْزَلَ مِنْ قَبْلُ، و آن کتاب که پیش از آن فرو فرستاد «۳»، یعنی توریت و انجیل و کتب اوایل، و جمله قراء بر فعل مستقیم خواندند نزل و انزل چنان که فعل مسند باشد با قدیم - جل - جلاله.

و ابن کثیر و ابو عمرو و کسایی «نزل» و «انزل» خواندند بر فعل ما لم یسم فاعله و بر قول آن کس که گفت آیت خطاب با اهل کتاب است، فایده امر به ایمان به کتب مقدّم «۴» آن باشد که ایشان اگر چه به توریت و انجیل ایمان داشتند به آیاتی که در آن ذکر رسول بود - علیه السّلام - و نعت و صفت و نبوت او کافر بودند و جحود می کردند، ایمان به آن آیات خواست، و اینکه هم مجاز باشد اعنی ایمان «۵» به بعضی توریت و انجیل و کفر به بعضی از آن وجه که بیان کردیم.

و قولی دگر آن است که آیت خطاب است با جهودان که به توریت ایمان داشتند و به انجیل و قرآن ایمان نداشتند، خدای تعالی ایشان را امر کرد به آن که به قرآن ایمان آرند، و هو الکتاب الذی انزل علی محمد و به انجیل ایمان آرند، و هو الکتاب الذی انزل من قبل، آنگه تهدید کرد کافران را که به خدای تعالی و «۶» کتابهای او و پیغمبران او و فرشتگان او ایمان ندارند و باز نمود که هر که به اینها کافر باشد او ذاهب باشد از ره راست و ره نجات ذهابی دور، و اینکه آیت اگر چه متوجه

(۱). اساس: نخواند، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۲). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۳). اساس: و آن قرآن است و الکتاب، که با توجه به فحوای عبارت و اتفاق نسخه بدلها زائد تشخیص داده شد. [.....]

(۴). همه نسخه بدلها بجز مت: متقدم.

(۵). تب، آج، لب، مر، لت ایشان.

(۶). آج، لب، لت به.

صفحه: ۱۵۱

است به آنان که به بعضی از اینکه چیزها ایمان دارند غرض از او آن است تا معلوم شود که ایمان به جمله بی‌ایمان به محمد نافع نباشد و ایمان نباشد.

قوله: *إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا* - الایة، خلاف کردند [در آن که] «۱» مراد به اینکه آیت کیست، قتاده گفت: مراد آنانند که ایمان آوردند به موسی - علیه السلام - آنگه کافر شدند به عبادت عجل، آنگه ایمان آوردند به انجیل «۲» عیسی، آنگه کافر شدند به او و در کفر بیفزودند حین «۳» قالوا هو ابن الله «۴».

زجاج و فراء گفتند: به موسی ایمان آوردند آنگه به عزیر کافر شدند، یعنی بقولهم: عزیر ابن الله، آنگه ایمان آوردند به عیسی، آنگه کافر شدند به محمد - علیه السلام - و بر کفر بیفزودند به اصرارشان بر کفر به رسول علیه السلام ما.

مجاهد و ابن زید گفتند: مراد منافقانند که اظهار ایمان کردند و باز اظهار کفر کردند و باز اظهار ایمان کردند و باز کافر شدند و بر آن اصرار کردند، و اینکه قول به صواب نزدیکتر است، و لفظ ایمان در اینکه آیت بر مجاز باشد برای آن که بنزدیک ما از مؤمن مخلص ارتداد نباشد برای جوهری که پیش از اینکه بیان کردیم.

و قوله: *لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيُغْفِرَ لَهُمْ* «۵»، اینکه «لام» برای تأکید نفی آرند، تقول: ما كنت لا فعل كذا، یعنی من از آنان نیم بهیچ وجه که اینکه کار کنم خدای تعالی ایشان را بهیچ وجه نیامرزد برای آن که اینکه ایمان که از ایشان حکایت کرد نه ایمانی است که بر آن استحقاق ثوابی باشد.

قولی دگر آن است که: به کفری که پس از ایمان آوردند بر وجه ارتداد، جز که اینکه قول را تفسیر اینکه «۶» باشد [۳۴۹-ر]

که اینکه ارتداد دلیل آن بود که آنچه پیش ازین بود ایمان نبود بر حقیقت، صورت ایمان داشت.

بلخی و زجاج گفتند: برای آن نیامرزد ایشان را که توبه نکردند و بر کفر اصرار

(۱). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۲). تب، آج، لب و.

(۳). اساس: چنین، با توجه به فحوای عبارت و همه نسخه بدلها تصحیح شد.

(۴). اشاره است به سوره توبه (۹) آیه ۳۰.

(۵). سوره نساء (۴) آیه ۱۳۷.

(۶). همه نسخه بدلها بجز مت: آن.

صفحه: ۱۵۲

کردند و اینکه قول در اینکه جا نیک نیست، برای آن که ما «۱» نفی توبه و اصرار بر کفر اینکه همه تکرار و اختلاف احوال در کفر و ایمان به کار نمی‌باید چه آن کس که او یک بار کفر آرد و اصرار کند و توبه نکند به اجماع خدای تعالی او را نیامرزد. وَلَا يَهْدِيَهُمْ سَبِيلًا، و او را راهی ننماید، یعنی ره بهشت و صواب و لایق به حال ایشان اینکه است برای آن که به قرینه نفی غفران، نفی هدایت «۲» را بر اینکه تفسیر باید داد. و روا باشد که مراد آن بود که ایشان را خذلان کند و لطف نکند به ایشان در مستقبل عقوبه لهم علی ما مضی من کفرهم و اصرارهم علیه، و نشاید که مراد نفی بیان باشد که آنگه تکلیف مالا یطاق بود.

اکنون بدان که: مرتد بنزدیک ما بر دو ضرب است، یکی آن است که او را استتابه نکنند و توبه بر او عرض نکنند و او را بکشند و آن، آن کس باشد که [بر فطرت اسلام زاده باشد و در میان مسلمانان او را تربیت بوده باشد چون مرتد شود او را نباید کشتن و توبه عرض نباید کردن بر او و ضرب دوم آن باشد که توبه بر او عرض کنند اگر قبول نکند آنگه بکشند او را، آن، آن کس باشد که «۳» از دار الحرب به دار الاسلام آمده باشد چون مرتد شود توبه بر او عرض کنند، اگر بپذیرد رها کنند «۴» او را. و اگر قبول نکند بکشندش و اینکه مذهب عطاست.

و حسن بصری گفت: استتابه نکنند مرتد را به هیچ حال، و مذهب ابو حنیفه و شافعی و مالک و عامه فقها آن است: که او را استتابه کنند به هر حال سواء اگر از سرای حرب آمده باشد یا بر فطرت اسلام زاده باشد بر عکس مذهب حسن بصری. و اگر مرتد زن باشد بنزدیک ما او را نکشند، بل محبوس کنند او را یا «۵» بمیرد یا به «۶» اسلام آید، و اینکه مذهب ابو حنیفه و اصحاب اوست. و اگر به دار الحرب گریزد او را به بردگی بیارند و حکمش حکم بردگان باشد، و اینکه قول قتاده است و روایتی از امیر المؤمنین - علیه السلام.

(۱). مر: با.

(۲). کذا: در اساس، وز، مت: بدایت، با توجه به تب تصحیح شد.

(۳). اساس: ندارد از وز افزوده شد.

(۴). اساس: و رها کنند، با توجه به وز و فحوای عبارت زائد می‌نماید.

(۵). مت، آج، لب، مر، لت: تا. [...]

(۶). وز، تب، مت، آج، لب، مر: با.

صفحه: ۱۵۳

و مذهب شافعی آن است که: حکم او درین باب حکم مرد است بعد استتابه چون قبول نکنند «۱» بکشند او را و اینکه قول حسن بصری است و زهری و در فقها مذهب مالک است و اوزاعی و لیث و احمد حنبل و اسحاق.

اما نزدیک که به ظاهر اسلام گوید، و در باطن کفر دارد چون مقر آید به زندقه و آنگه گوید توبه کردم از زندقه بنزدیک ما توبه او قبول نکنند، و اینکه مذهب مالک است. و شافعی گفت: توبه‌اش قبول کنند، و ابو حنیفه را در او دو قول است: یکی مثل قول مالک، و یکی: مثل قول شافعی آن کس را که استتابه باید کردن چون به توبه خوانند او را «۲» قبول کند و با اسلام آید و توبه کند و قتل از او برخیزد بنزدیک ما و بنزدیک جمله فقها، و از شافعی قولی حکایت کردند که او گفت: قتل از او برخیزد آن را که استتابه باید کردن استتابه او را واجب است بنزدیک ما و بنزدیک ابو حنیفه آن است که: استتابه سنت است او را.

و شافعی را در او دو قول است: یکی چون قول ما، و دیگر مثل قول ابی حنیفه آن جا که استتابه باید کردن در اخبار حدی محدود نیامد. و شافعی [گفت] «۳» او را سه بار به اسلام باید خواندن، اگر اجابت کند و الا قتل کنند اینکه یک قول است از او، و اینکه مذهب ابو حنیفه و احمد و اسحاق است، و قولی دیگر شافعی را آن است که: او را یک بار استتابه کنند اگر قبول کند «۴» و الا بکشند او را.

هر کس که او نماز رها کند و اعتقاد کند که نباید کردن و مرتد بود نباید کشتن او را، و اگر بکسل و توانی رها کند او فاسق باشد او را وعظ کنند و زجر و نماز فرمایند، اگر نکنند تعزیر کنند او را و مذهب ابو حنیفه و مالک آن است که حبس کنند تا [او را] «۵» نماز کند، و مذهب شافعی آن است که استتابه کنند او را، اگر توبه کند و با سر نماز شود رها کنند او را و الا بکشند چنان که مرتد را.

مرتد چون بر فطرت اسلام زاده باشد و از آن جا مرتد شود به ارتداد «۶» ملکش از

(۱). اساس: نکنند، با توجه به وز تصحیح شد.

(۲). تب، آج، لب و.

(۳). اساس: ندارد، از وز افزوده شد.

(۴). مر فبحا.

(۵). اساس، مت: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۶). اساس و، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها و فحوای کلام زائد به نظر می‌رسد.

صفحه: ۱۵۴

جمله مالش زایل شود و هر تصرف که در مال کند بعد ارتداد باطل باشد، و اگر به خلاف اینکه باشد و از فطرت اسلام نباشد ملک او زایل نشود و تصرفش باطل نشود.

و اصحاب شافعی خلاف کردند. بعضی گفتند: ملک زایل نشود و تصرفش صحیح باشد، و بعضی گفتند: ملکش زایل شود و تصرف باطل باشد. و قولی دیگر آن است «۱» مراعی باشد، اگر باز آید و با سر مسلمانی شود دانیم که ملکش زایل نیست، و اگر باز نیاید بدانیم که ملکش زایل است، و به مانند قول دوم است مذهب ابو یوسف و محمد و مذهب ابو حنیفه آن است که: مالش میراث باشد مسلمانان را، آن که «۲» در حال اسلام کسب کرده باشد، و آن که در حال ارتداد باشد غنیمت بود. و شافعی گفت: جمله مالش فیء باشد.

مرتد چون از سرای اسلام به سرای حرب شود «۳»، او به آن جا جاری مجری مرگ نباشد مالش میراث نشود و مدبرش آزاد نشود، و مذهب ابو حنیفه و شافعی آن است که: جاری مجری مرگش باشد، مالش میراث شود و مدبرش آزاد شود.

قوله تعالی: بَشِّرِ الْمُنَافِقِينَ، بشارت ده مر منافقان را به آن که ایشان را عذابی سخت خواهد بودن. و «بشارت» در لغت چیزی باشد که اثر آن [۳۴۹-پ]

بر بشره پیدا شود از سرور یا حزن، جز که به عرف محقق شده است به خبری «۴» که متضمن باشد خیر و نفع را و در شر و عذاب بر سیل مجاز باشد. زجاج گفت: معنی آن است که ایشان را به بدل بشارت خبر ده که عذابی سخت خواهد بودن ایشان را. چنان که عرب گوید: تحیتک الضرب و عتابک السیف. قال الشاعر:

و خیل قد دلفت لها بخیل تحیته بینهم ضرب و جیع «۵»

آنکه وصف کرد منافقان را، گفت: آنانند که یتخذون الکافرین اولیاء، کافران را به دوست گیرند دون مؤمنان را «۶». بنمود که میل ایشان به کافران است و با مؤمنان رای ندارند.

أَيَّبَعُونَ عِنْدَهُمُ الْعِزَّةَ، اینکه منافقان طلب عزت و منعت از کافران می‌کنند و

(۱). تب، آج، لب که.

(۲). مر: آنچه.

(۳). آج، مر، لت: شدن.

(۴). مت، لب: بچیزی.

(۵). تبیان (۳/ ۳۶۱): و جمیع، مر و حرح.

(۶). کذا، در اساس و مت، دیگر نسخه بدلها «را» ندارد.

صفحه: ۱۵۵

نمی‌دانند که عزت و غلبه و منعت جمله خدای راست. و اصل کلمه از شدت و صلابت است، و أرض عزاز، ای صلبه و تعزز، ای تشدد، و عز علی کذا، ای صعب، و منه قولهم: من عز بز، ای من غلب سلب. و آنچه نایافت باشد هم برای اینکه عزیز خوانند «۱» آن را برای آن که بر طالبش دشخوار «۲» و سخت باشد.

فی که وَقَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ، و بر شما که مسلمانانی «۳» فرو فرستاده‌اند در کتاب که قرآن است. فی که أَنْ إِذَا سَجَعْتُمْ آيَاتِ اللَّهِ، آن که چون بشنوی آیات خدای تعالی که به آن کفر می‌آرند و استهزاء می‌کنند، فی که فَلَا تَقْعُدُوا مَعَهُمْ، با ایشان منشینید «۴» در چنین حال تا آنکه که آن حدیث رها کنند و در حدیثی دیگر شوند، جز آن. و آنچه خدای تعالی گفت پیش از اینکه بر شما فرستاده‌اند در کتاب، آن است که در سوره الأنعام گفت من قوله تعالی: وَإِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي آيَاتِنَا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ «۵»- الایة، و اینکه آیت سوره الأنعام به مکه آمد، «۶» به مدینه برای آن گفت.

فی که وَقَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ، مفسران گفتند: سبب نزول هر دو آیت آن بود که منافقان با جهودان و کافران بنشستندی و در قرآن طعن زدندی و بر مسلمانی و مسلمانان عیب کردند، خدای تعالی اینکه آیت «۷» فرستاد و ایشان را- اعنی مسلمانان را- نهی کرد از آن که در حال بایشان نشینند «۸».

ضحاك روایت کرد از عبد الله عباس که «۹» گفت: جمله محدثان و مبتدعان داخلند در آیت از عهد رسول- علیه السلام- تا به روز قیامت. و کلبی روایت کرد از ابو صالح از عبد الله عباس که او گفت: اینکه هر دو آیت منسوخ است بقوله: وَمَا عَلَى الَّذِينَ يَتَّقُونَ مِنْ حِسَابِهِمْ مِنْ شَيْءٍ «۱۰»، ای يتقون الشرك و الاستهزاء، من حسابهم، ای من حساب الكفار و المنافقين. وَلَكِنْ ذِكْرِي «۱۱»، ای ذکرهم. لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ «۱۲»

(۱). مر: گویند. [...]

(۲). مر، لت: دشوار.

(۳). تب، آج، لب، لت: مسلمانانید، مر: بر شما مسلمانان.

(۴). آج، لب: منشینی.

(۵). سوره انعام (۶) آیه ۶۸.

(۶). وز، تب، آج، لب، مر، لت و اینکه آیت.

(۷). وز، تب، آج، لب، لت: آیتها.

(۸). کذا در اساس و مت، وز، تب: بایشان نشینند، آج، لب: بایشان بنشینند، مر: با ایشان بنشینند.

(۹). آج، لب او. (۱۲-۱۱-۱۰). سوره انعام (۶) آیه ۶۹.

صفحه: ۱۵۶

ما «۱» نهوا عنه، و درست آن است که منسوخ نیست.

و قوله: فی که إِنَّكُمْ إِذَا مِثْلُهُمْ، یعنی که اگر با ایشان بنشینید در آن حال که ایشان بر مسلمانی «۲» استهزاء می کنند، پس چو ایشان [باشی] «۳». و «إِذَا» اینکه جا جزای شرطی محذوف است، و تقدیر آن است: فان تقعدوا معهم أَنْكُمْ إِذَا مِثْلَهُمْ، و «إِذَا» ملغی است از عمل، برای آن که در میان مبتدا و خبر افتاده است، و از اینکه جا گفت- علیه السَّلام: من تشبه بقوم فهو منهم،

هر که تشبه و مانند گی کند «۴» به قومی، از ایشان باشد. و هم چنین

قوله- علیه السَّلام: من احب عمل قوم خیرا کان او شرّاً کان کمن عمله،

هر که او عمل قومی دوست دارد اگر خیر باشد و اگر شرّ چنان باشد که او کرده «۵». و

قوله- علیه السَّلام: من مشی مع ظالم فقد اجرم،

هر که او با ظالمی برود بزهکار شود. و قال تعالی: وَ لَا تَرْكُنُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ «۶».

فی که إِنَّ اللَّهَ جَامِعُ الْمُنَافِقِينَ وَ الْكَافِرِينَ فِي جَهَنَّمَ جَمِيعاً، که خدای جمع خواهد کردن منافقان و کافران را در دوزخ برای آن که حکم ایشان یکی است، چه منافقان اگر چه اسلام بر زبان می رانند در دل کفر می دارند، حکم ایشان در قیامت حکم کافران باشد همه به یک جای در دوزخ حاضر باشند.

قوله: الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ بِكُمْ، هم «۷» صفت منافقان است که ایشان انتظار دوایر و آفات کردند بر رسول و بر اصحابان «۸» او و مفعول

به از کلام محذوف است، و تقدیر آن است که: «۹» يَتَّبِعُونَ بِكُمْ أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ أَحَدُ الْأَمْرِينَ، أَمَّا الْفَتْحُ وَ الظَّفَرُ «۱۰»، و أَمَّا دَائِرَةُ «۱۱».

و محلّ «الْمُذِين» جرّ است برای آن که صفت منافقان و کافران است فی قوله: فی که إِنَّ اللَّهَ جَامِعُ الْمُنَافِقِينَ وَ الْكَافِرِينَ. حق تعالی

گفت: اینکه کافران و منافقان را چشم بر هم نهاده اند تا خود چگونه آید. اگر شما را که مؤمنانید فتحی و ظفری باشد

(۱). آج، لب، لت: بما.

(۲). آج، لب، مر: مسلمانان.

(۳). اساس و مت: ندارد، از وز افزوده شد، مر شما.

(۴). مر: هر که مشته و مانند باشد.

(۵). مر: او نیز کرده است. [.....]

(۶). سوره هود (۱۱) آیه ۱۱۳.

(۷). مت: همه.

(۸). مر: اصحاب.

(۹). آج، لب الذین.

(۱۰). أَمَّا بفتح و الظفر.

(۱۱). وز، تب، آج، لب، مر، لت السوء.

صفحه: ۱۵۷

از خدای عز و جل بیابند»^(۱) و طمع غنیمت کنند و گویند الم نکن معکم نه ما با شما بودیم و اگر دست، کافران را باشد و نصیب ظفر ایشان را بود گویند: الم نستحوذ علیکم^(۲). یعنی منافقان کافران را، نه ما شما را خبر دادیم به احوال و اسرار مسلمانان بر قول ابن جریح.

و سدّی گفت: معنی آن است که الم نغلب علیکم، نه ما بر شما غالب بودیم.

یعنی درین باب نصیب بیشتر ما راست که ما شما را جاسوسی^(۳) کردیم و اطلاع دادیم بر احوال [۳۵۰-ر]

مؤمنان. و اصل کلمه غلبه است و منه قوله: استحوذ علیهم الشیطان^(۴)، ای غلب و اصل کلمه حاذ یحوذ باشد. قال العجاج یصف ثورا و کلابا:

حوذهن و له حوذی

و روایت اصمعی و ابو عبیده به «زاء» است ازین باب نباشد و بر اینکه قاعده «احاذ» و «استحاذ» باشد و آن که فعل بر اصل نهاد گفت: احوذ و استحوذ. قال لیبید فی صفة غیر و اتن

إذا اجتمعت فاحوذ جانبیها و اوردها علی عوج طوال

اراد قوائمها و قیل اراد النخل^(۵) الطوال و معنی احوذ جانبیها لم یشدّ منها شیء و الأحوذ [ی] «۶» الرّجل الخفیف المنکمش فی الامور و قیاس استحاذ باشد برای آن که هر آن^(۷) واوی مفتوح که عین الفعل باشد و ما قبل او ساکن بود نقل حرکت او با «۸» فاء الفعل کنند و آن واو را قلب کنند با الف کقولهم استحال^(۹) و استبان و استنار و استعاذ و درین کلمه بر اصل رها کرده‌اند و مثله استنوق الجمّل و استصوبت رأیه.

و نَمْنَعُکُمْ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ و نیز گویند که ما شما را از مؤمنان حمایت کردیم به آن که اطلاع دادیم بر اسرار ایشان و خذلان کردیم ایشان را و نصرت نکردیم تا شما^(۱۰) به اینکه چیزها بر ایشان ظفر یافتی^(۱۱) و غالب شدی^(۱۲) حق تعالی گفت من که

(۱). آج، لب، لت: بیابند، مر: بتابید.

(۲). آج، لب، مر گویند.

(۳). تب، آج، لب: جاسوس.

(۴). سوره مجادله (۵۸) آیه ۱۹.

(۵). لت: النخیل.

(۶). اساس: ندارد، از وز افزوده شد.

(۷). تب: اجوف، آج، لب: الف.

(۸). آج، لب، مر: به. [.....]

(۹). آج، لب، مر: استحان.

(۱۰). وز را.

(۱۱). تب، مر: یافتید.

(۱۲). تب، مر: شدید.

صفحه : ۱۵۸

خدایم «۱» فردا [ی] «۲» قیامت میان ایشان حکم کنم.

وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا، و خدای تعالی کافران را بر مؤمنان راه ندهد یعنی ظفر و دست ندهد.

و سدّی گفت مراد به سبیل حجت است یعنی کافران را بر مؤمنان [حجت ندهد بل حجت مؤمنان را بود بر کافران و امیر المؤمنین علی (ع) و عبد الله عتّاس گفتند مراد آن است که در قیامت کافران را بر مؤمنان] «۳» حجتی نباشد به وقت آن که پیش خدای حکومت کنند «۴».

إِنَّ الْمُنَافِقِينَ يُخَادِعُونَ اللَّهَ، بیان کردیم در اوّل سورة البقرة که خداع چه باشد و اصل او چیست و مراد به خداع منافقان خدای را آن است که ایشان با خدای تعالی معامله «۵» می کنند که صورت خداع دارد و آن اظهار ایمان است و ابطان کفر برای آن که تا جان و مال خود حمایت کنند.

حسن بصری و زجاج و زهری «۶» گفتند معنی آن است که خدع «۷» می کنند پیغمبر خدای را خدای تعالی خداع رسول را خدع «۸» خود خواند چنان که گفت: يُؤذُونَ اللَّهَ «۹»، و قوله: آسَفُونَا «۱۰»، و ایذا و ایساف ایشان خدای را ممکن نباشد. و مثله فی المعنی قوله: إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ، مبایعت رسول جاری مجری مبایعت خود داشت و از روی مبالغت گفت يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ «۱۱»، و قوله: وَهُوَ خَادِعُهُمْ، و خدای ایشان را می افریبد «۱۲» و اینکه دو معنی را محتمل بود «۱۳» یکی آن که خدای تعالی با ایشان معامله مخادعان کند چنان که بیانش کرده شد در سورة البقرة هم در دنیا هم در آخرت و وجهی دگر آن است که جزای خداع را خداع خواند بر سبیل ازدواج کما

(۱). تب: خداام.

(۲). اساس ندارد، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۳). اساس، مت: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۴). آج، لب قوله تعالی.

(۵). وز، لت: معامله‌ای، مر: معاملتی.

(۶). وز، تب، آج، لب، لت، مر: ازهری.

(۷-۸). مر: خداع.

(۹). سورة احزاب (۳۳) آیه ۵۷.

(۱۰). سورة زخرف (۴۳) آیه ۵۵.

(۱۱). سورة فتح (۴۸) آیه ۱۰. [.....]

(۱۲). آج، لب، مر، لت: می فریبد.

(۱۳). مر: و اینکه دو معنی دارد محتمل است.

صفحه : ۱۵۹

قال تعالی: وَجَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا «۱»، و قوله: وَمَكْرُؤًا وَمَكْرَ اللَّهُ «۲»، و اینکه را نظایر بسیار است و آنچه صورت خداع دارد از خدای تعالی به ایشان آن است که ایشان را در دنیا فرو گذاشته است. و حیات و قدرت و نعمت می دهد و رسول را- علیه السلام- فرموده است تا احکام مسلمانان بر ایشان می راند به آن که می داند که ایشان کافرانند و اما خداع ایشان در قیامت آن بود که ایشان را فرو گذارد تا در پی مؤمنان می روند و عقبه‌های قیامت می برند تا آنکه که به در بهشت رسند چون خواهند که در بهشت

شوند» (۳) زبَنیکیان «۴» در ایشان رسند و ایشان را با دوزخ برند آنگه وصف کرد ایشان را در احوال و اوصاف ایشان. وَإِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ قَامُوا كَسَالَى يُرَاؤُنَ النَّاسَ - گفت چون به نماز برخیزند کسلان وار «۵» برخیزند و نیز برای ریای مردمان نماز کنند و اینکه صفت منافقان باشد که آنچه کنند از عمل برای خدا «۶» کنند «۷» به ریا کنند برای آن که ایشان اعتقاد ثواب و عقاب ندارند «۸» برای دفع مضرت کنند چنان که از عبد الکریم بن ابی العوجا حکایت کردند «۹» که کسی او را دید «۱۰» که نماز نیکو می کرد او را گفت اینکه مابین طریقه تو است عاده البلد و ریاضة الجسد و حمایة الاهل و الولد. گفت عادت شهر است و ریاضت تن و حمایت اهل و ولد.

وَلَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا، و ذکر خدای نکنند مگر اندکی. جَبَّائِي گفت:

مراد آن است که از ایمان «۱۱» اَلَّا تَكْبِرُ احرام نکنند به آواز بلند تا مردمان بشنوند گمان برند که ایشان نماز می کنند. قتاده گفت: مراد آن است که ذکر می کنند نه برای خدای لا جرم مقبول نباشد و هر چه خدای تعالی آن را قبول نکند آن اندک باشد و هر چه مقبول باشد از قبل خدای تعالی بسیار باشد.

(۱). سوره شوری (۴۲) آیه ۴۰.

(۲). سوره آل عمران (۳) آیه ۵۴.

(۳). تب، مر: روند.

(۴). تب: زبَنیکان، وز: زبَنکیان، آج، لب، مر: زبانیه، لت: زبانیان.

(۵). مر: کاهلان.

(۶). وز: جزای.

(۷). همه نسخه بدلها: نکنند.

(۸). وز و.

(۹). وز: کردن.

(۱۰). تب: می دید.

(۱۱). تب، آج، لب، مر، لت: نماز.

صفحه : ۱۶۰

و حسن بصری و ابن زید گفتند هیچ از ذکر خدای تعالی اندک نباشد مگر آن که نه از برای خدای بود و قصد ایشان نه خدای باشد و مراد به ذکر قلیل نفی جمله است چنان که: قل ما رأیت مثله و المعنی ما رأیت مثله لا قلیلا و لا کثیرا. و قوله: مُدْبِذِينَ بَيْنَ ذَلِكِ «۱»، متحیرین مترددین و اصل کلمه حرکت و اضطراب باشد چون «۲» حرکت گوشوار و چیزی که آویخته باشد چون بجنابند یک بار به اینکه جانب شود و یک بار به آن جانب قال التابغه:

الم تر ان الله اعطاك سورة تری كل ملك دونها يتذبذب «۳» [۰۵۳-پ]

و بعضی اهل لغت گفتند حرکت چیزی «۴» متدافع باشد و اینکه فعل مضاعف ذب-باشد و الذب-الدفع و مراد آن است که منافقان متردد و متحیر باشند یک بار با جانب مؤمنان می نگرند و یک بار با جانب کافران به زبان به «۵» اینان باشند به دل به «۶» ایشان نه مؤمن مخلص باشند نه کافر مصرح و نظیر آیت در

قول النبى عليه السلام: مثل المنافق كمثل الشاة العائرة بين الغنمين تفر الى هؤلاء مرة و الى هذه مرة لا تدرى ايهما تتبع،

گفت مثل منافق (۷) چون گوسپندی است از میان دو گله گاه به اینکه گله می‌شود و گاه به آن گله، نداند تا کجا قرار گیرد، و مَنْ يُضِلِّلِ اللَّهَ، و هر که خدای او را گمراه کند یعنی از راه بهشت و ثواب و وجهی دگر آن است که: معنی اضلال حرمان ایشان است از الطاف و خذلان ایشان بر سبیل عقوبت. فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِيلًا، تو برای او راه نیابی اما به بهشت و اما به ره حق برای آن که ازین دو کار هیچ در دست رسول - علیه السلام - نیست.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ، الاية.

آنکه نهی کرد مؤمنان را از آن که آن کنند که منافقان کردند از دوستی با کافران و صداقت و موَدّت گفت مؤمنان را رها مکنی و با کافران دوستی کنی (۸) می‌خواهی (۹) تا خدای را بر خود حجتی پدید آری (۱۰) یعنی اگر چنین کنی خدای را بر شما حجت باشد.

(۱). مت ای. [.....]

(۲). آج، لب: چنان که

(۳). وز، تب، آج، لب، مر: يتذبذب، لت: متذبذب.

(۴). مت که.

(۵-۶). تب، مت، آج، لب، لت، مر: با.

(۷). آج، لب: منافقین.

(۸). تب، مر: مکنید.

(۹). تب، مر: می‌خواهید.

(۱۰). تب، مر: آرید.

صفحه : ۱۶۱

إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ، آنکه بیان کرد که منافقان در درک اسفل باشند و طبقه زیرین از دوزخ، و خدای تعالی چنان که بهشت [را] (۱) طبقات آفرید بعضها فوق بعض دوزخ [را] (۲) نیز درکات آفرید بهری از بهری فروتر (۳) و اهل کوفه خواندند الا ابو بکر فی الدَّرَكِ به سکون را و هما لغتان كالشعر و الشعر و النهر و النهر و الشمع و الشمع.

و در خبر هست که خدای تعالی [را] (۴) در دوزخ در درک اسفل تابوتهاست از آتش آن جای منافقان است. عبد الله عمر گفت: سه گروه باشند که روز قیامت آن عذاب ایشان را بود که کس را نبود منافقان را و کافران به مائده عیسی را و آل فرعون را و مصداق اینکه در کتاب خداست در باب منافقان:

قوله تعالی: إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ، و در بعضی تفاسیر آمده «۵» که مراد به اینکه آیت هم بعضی منافقانند که خدای تعالی گفت: فَيَوْمَئِذٍ لَا يُعَذِّبُ عَذَابَهُ أَحَدٌ وَلَا يُوثِقُ وِثْقَهُ أَحَدٌ (۶).

و اما کافران به مائده فی قوله تعالی: فَإِنِّي أُعَذِّبُهُ عَذَابًا لَا أُعَذِّبُهُ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ (۷).

و اما آل فرعون فی قوله: أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ وَ لَنْ تَجِدَ لَهُمْ (۸) إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا، مگر آنان که توبه کنند و از نفاق باز آیند و دل با زبان موافق (۱۱) کنند، وَ أَصْلَحُوا، و کارهای تباه کرده را اصلاح کنند، قوله، «و اصلحو» (۱۲)

(۱). اساس: ندارد، از آج افزوده شد.

(۲). اساس: ندارد، از مر افزوده شد.

(۳). تب: فرودتر.

(۴). اساس: ندارد، از تب افزوده شد.

(۵). دیگر نسخه بدلها: آمد.

(۶). سوره فجر (۸۹) آیه ۲۵ و ۲۶. [.....]

(۷). سوره مائده (۵) آیه ۱۱۵.

(۸). اساس: ندارد، با توجه به قرآن مجید افزوده شد.

(۹). سوره مؤمن (۴۰) آیه ۴۶.

(۱۰). وز، تب، آج، لب: بگفت.

(۱۱). مت: موافقت.

(۱۲). وز، تب، آج، لب، مر، لت و.

صفحه: ۱۶۲

و عملوا الصالحات، یک معنی دارد عمل صالح کنند تا تلافی فارط کرده باشند، و اعتَصِمُوا بِاللَّهِ، و دست به خدای زنند یعنی به دین خدای تمسک کنند و اعتماد بر خدای کنند، و أَخْلَصُوا دِينَهُمْ لِلَّهِ، و اعتقاد و عبادت خود خدای را خالص بکنند پس از آن که برای ریا کرده باشند آنگه که چنین کنند، فَأُولَئِكَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ، آنان که اینک کرده باشند، با مؤمنان باشند در قیامت و حکم ایشان حکم مؤمنان باشد و آن کفر و نفاق «۱» که در روزگار گذشته کرده باشند ایشان را زیان ندارد چه توبه و ایمان حکم آن باطل کرده باشد شرعا.

و سَوْفَ يُؤْتِي اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ أَجْرًا عَظِيمًا، و خدای تعالی مؤمنان را مزدی «۲» عظیم خواهد داد «۳» یعنی ثواب بهشت و چگونه عظیم نباشد آنچه تعظیم و تبجیل قدیم جل جلاله با آن مقرون باشد و دوامش با بقاء قدیم جل جلاله پیوسته باشد و کیفیتش را واصفان وصف ندانند، و صاحب شرع که افصح العرب است بر سیل اجمال از آن بیش از اینکه خبر نتواند دادن که ما لا عین رأی و لا اذن سمعت و لا خطر علی قلب بشر،

هیچ چشم چنان ندیده باشد و هیچ گوش چنان نشنیده باشد و با خاطر هیچ آدمی چنان گذشته نباشد.

آنگه حق تعالی باز نمود که مَنَّا عَلَيْنَا، از ماست که بر ماست و خدای جل جلاله از عذاب «۴» مستغنی است که او را از عذاب ما هیچ «۵» نقصان نیست. برای آن که از طاعت ما او را هیچ منفعت نیست و از معصیت ما هیچ مضرت نیست فسبحان من لا یزیده طاعة المطيعین و لا ینقصه معصیه العاصین لا جرم بیان چنین فرمود که:

مَا يَفْعَلُ اللَّهُ بِعَذَابِكُمْ إِن شَكَرْتُمْ وَ أَمْتُمْ، گفت خدای به عذاب شما چه خواهد کرد اگر شکر «۶» و ایمان آری و اگر هیچ نیست در ایمان و طاعت تو جز آن که اگر شاکر نعمت او باشی او وعده داد که نعمت «۷» بیفزایم و منقطع نکنم و در آجل ثواب آنت بیش از آن دهم و بر سری شکرت گویم که اگر چه تو بنده کفوری

(۱). آج، لب: نفاقی.

(۲). مت: مژدی.

(۳). آج، لب: داد.

(۴). وز ما.

(۵). آج، لب، مر: از عذاب ما هیچ راحت نیست و از عفو ما.

(۶). تب، آج، لب، مر کنید.

(۷). مت، تب، آج، لب، مر: نعمت.

صفحه: ۱۶۳

من خدای شکورم.

وَ كَانَ اللَّهُ شَاكِرًا عَلِيمًا، و حقیقت شکر بر خدای روا نباشد برای [آن که] «۱» شکر اعتراف به نعمت منعم باشد. [۳۵۱-ر]

با ضربی تعظیم و اینکه از میان بنده و خداوند باشد از میان خداوند و بنده صورت نبندد.

پس معنی شکر از قدیم تعالی آن است که از «۲» کرده تو باز گوید، بر طریق مدح و ثنا تا خلقان بشنوند و بر تو ثنا گویند چنان که

قصه پیغامبران گذشته و سیر ایشان و محامد و مناقب ایشان با تو بگفت و باز گفت آن را شکر خواند چنان که رسول علیه السلام

فرمود که

التَّحَدُّثُ بِالنَّعْمِ شُكْرٌ.

و

قوله - علیه السلام - من ذكره فقد شكره و من كتبه فقد كفره

و از اینکه جاست آنچه حکایت کرد از امیر المؤمنین - علیه السلام و اهل البیت او چون در آن شبها طعام به مسکین و یتیم و اسیر

دادند ایشان را گفت: لا تُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَ لَا شُكْرًا «۳»، ما از شما پاداشت چشم نمی‌داریم و باز گفت توقع نمی‌کنیم.

و در تفسیر اهل البیت آمد که ایشان اینکه حدیث به زبان نگفتند، در دل داشتند چون خدای تعالی از دل ایشان یقین و صفا

شناخت از آنچه در دل ایشان بود خبر داد چون ایشان از سائل طمع شکر و جزا نداشتند حق تعالی گفت اینکه جزا «۴» من بدهم و

اینکه شکر من بگویم گفت:

إِنَّ هَذَا كَانَ لَكُمْ جَزَاءً وَ كَانَ سَعْيُكُمْ مَشْكُورًا «۵».

قوله «۶» عَزَّ وَ عَلَا:

[سوره النساء (۴): آیات ۱۴۸ تا ۱۶۱]

[اشاره]

لَا يُحِبُّ اللَّهُ الْجَهْرَ بِالسُّوءِ مِنَ الْقَوْلِ إِلَّا مَنْ ظَلِمَ وَ كَانَ اللَّهُ سَمِيعًا عَلِيمًا (۱۴۸) إِنْ تُبَدُّوا خَيْرًا أَوْ تُخَفُّوهُ أَوْ تَعْفُوا عَنْ سُوءِ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ

عَفْوًا قَدِيرًا (۱۴۹) إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ يُرِيدُونَ أَنْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ يَقُولُونَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَ نَكْفُرُ بِبَعْضٍ وَ يُرِيدُونَ

أَنْ يَتَّخِذُوا بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا (۱۵۰) أُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ حَقًّا وَ أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا (۱۵۱) وَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ لَمْ

يُفَرِّقُوا بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ أُولَئِكَ سَوْفَ يُؤْتِيهِمْ أَجْرَهُمْ وَ كَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا (۱۵۲)

يَسْأَلُكَ أَهْلُ الْكِتَابِ أَنْ تَنْزِلَ عَلَيْهِمْ كِتَابًا مِنَ السَّمَاءِ فَقَدْ سَأَلُوا مُوسَى أَكْبَرَ مِنْ ذَلِكَ فَقَالُوا أَرَنَا اللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْهُمُ الصَّاعِقَةُ بِظُلْمِهِمْ

ثُمَّ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ فَعَفَوْنَا عَنْ ذَلِكَ وَ آتَيْنَا مُوسَى سُلْطَانًا مُبِينًا (۱۵۳) وَ رَفَعْنَا فَوْقَهُمُ الطُّورَ بِمِيثَاقِهِمْ وَ قُلْنَا لَهُمْ

ادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا وَ قُلْنَا لَهُمْ لَا تَعْدُوا فِي السَّبْتِ وَ أَخَذْنَا مِنْهُمْ مِيثَاقًا غَلِيظًا (۱۵۴) فَبِمَا نَقَضْتُمْ مِيثَاقَهُمْ وَ كَفَرْتُمْ بِآيَاتِ اللَّهِ وَ قَتَلْتُمْ

الْأَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقٍّ وَ قَوْلِهِمْ قُلُوبُنَا غُلْفٌ بَلْ طَبَعَ اللَّهُ عَلَيْهَا بِكُفْرِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا (۱۵۵) وَ بِكُفْرِهِمْ وَ قَوْلِهِمْ عَلَى مَرْيَمَ بُهْتَانًا عَظِيمًا

(۱۵۶) وَ قَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ وَ مَا قَتَلُوهُ وَ مَا صَلَبُوهُ وَ لَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ وَ إِنَّ الَّذِينَ اِخْتَلَفُوا فِيهِ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ

مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا اتِّبَاعَ الظَّنِّ وَ مَا قَتَلُوهُ يَقِينًا (۱۵۷)

بَل رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا (۱۵۸) وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لِيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكُونُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا (۱۵۹) فَبَطَّلُوا مِنْ الَّذِينَ هَادُوا حَرَمًا عَلَيْهِمْ طَبِيبَاتٍ أُحْلَتْ لَهُمْ وَبَصِيْدَهُمْ عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ كَثِيرًا (۱۶۰) وَأَخَذَهُمُ الرَّبُّوَا وَقَدْ نُهُوا عَنْهُ وَأَكَلِهِمْ أَمْوَالِ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ مِنْهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا (۱۶۱)

[ترجمه]

دوست ندارد خدای آشکارا «۷» به بدی از گفتار الا از آن که بر او بیداد کنند و بوده است خدای شنوا و دانا.

(۱). اساس، مت: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. [...]

(۲). آج، لب: آن.

(۳). سوره دهر (۷۶) آیه ۹.

(۴). اساس: چرا، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۵). سوره دهر (۷۶) آیه ۲۲.

(۶). مت، مر: عزّ و جل، آج، لت: قوله تعالی.

(۷). وز: آشکارا کردن به بدی، آج، لب: آواز برداشتن خلق به بدی.

صفحه: ۱۶۴

اگر پیدا کنی نیکی یا پوشیده داری یا عفو بکنی از بدی خدای عفو کننده و توانا بوده است.

آنان که کافر شوند به خدای و پیغامبرانش و خواهند که جدا کنند میان خدای و پیغامبرانش و گویند ایمان آریم به بهری و کفر آریم به بهری و خواهند تا بگیرند میان آن راهی.

ایشان «۱» کافراند بر حقیقت و بجارده ایم «۲» ما کافران را عذابی خوار کننده.

و آنان که بگرویدند به خدای و پیغامبرانش و جدا نکردند میان یکی از ایشان ایشان را بدهیم مزدشان و بوده است خدای آمرزنده و بخشاینده «۳».

می خواهند از تو «۴» جهودان و ترسایان که فرو آری بر ایشان کتابی از آسمان خواستند از موسی بزرگتر ازین گفتند به ما نمای خدای را آشکارا بگیرت ایشان را آتش به ستمکاریشان آنگه گرفتند گوساله را بعد از آن که آمد به ایشان حجتها پس عفو بکردیم از آن و بدادیم موسی را حجتی روشن.

و برداشتیم از بالای ایشان کوه طور به عهدشان و گفتیم ایشان را که در شوی به در سجده کننده و گفتیم ایشان را که از اندازه مری «۵» در روز شنبه وها گرفتیم از ایشان عهدی گران.

(۱). وز را، تب آن.

(۲). آج، لب: بساختیم.

(۳). اساس: بخشاننده / بخشاینده.

(۴). آج، لب خداوندان کتاب یعنی.

(۵). وز: مروی، لت: مروید.

صفحه: ۱۶۵

به شکافتن ایشان عهدشان و کفرشان به آیت‌های خدا و کشتن‌شان «۱» پیغامبران را بناحق و گفتن‌شان «۲» که دل‌های ما غلاف است بل مهر نهاد خدای بر آن بکفرشان نگروند ایشان مگر اندکی.

و به کفرشان و گفتارشان بر مریم دروغی بزرگ.

و گفتن‌شان که ما بکشیم مسیح را که عیسی است پسر مریم پیغامبر خدای. و نکشتند او را و بردار نکردند او را و لکن او را در او پوشانیدند «۳» ایشان را و آنان که خلاف کردند در او در شک انداز آن نیست ایشان را به آن از دانشی مگر پسر و «۴» کردن گمان و نکشتند او را به راست.

بل «۵» برداشت او را خدای به خود و خدای عزیز و غالب و محکم کار «۶» بوده است.

«۷»

و نیست از اهل کتاب که و الا ایمان آرد به او پیش از مرگش و روز قیامت او باشد «۸» بر ایشان گواه. به بیدادی از آنان که جهود شدند حرام کردیم بر ایشان خوشیها که

(۱). مت، آج، لب: کشتن ایشان.

(۲). وز: گفتندشان، آج و لب: و گفتار ایشان.

(۳). لت: در پوشانیدند. [.....]

(۴). وز: پیرو، تب و لت: پسروی.

(۵). تب، آج، لب: بل که.

(۶). آج، لب: درستکار و درست گفتار.

(۷). اساس: تکون، با توجه به ضبط قرآن مجید و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۸). اساس: تو باشی، با توجه به آج و تغییری که در قراءت کلمه صورت گرفته است تصحیح شد.

صفحه : ۱۶۶

حلال بود ایشان را و به بازداشتن از ره خدای بسیاری را.

و ها گرفتن «۱» ایشان [ربا] «۲» را و نهی کرده‌اند از آن و خوردن ایشان مال‌های مردمان بناحق و بجاردیم «۳» برای کافران از ایشان عذابی درد رساننده «۴».

قوله تعالی: لا یحب الله الجهر «۵»، جمله قراء «۶» بر آنند که ظلم خوانند بضم ظا و کسر لام علی ما لم یسم فاعله و در شاذ زید بن اسلم و ضحاک بن مزاحم خوانند الا من ظلم به فتح ظا و لام بر «۷» آن که فعل مسند باشد با ضمیر مستکن که عائد بود با من، عبد الله عباس و قتاده و حسن گفتند معنی آیت آن است که خدای تعالی دوست ندارد که کسی بر کسی دعای بد کند، الا آن کس که بر او ظلم کرده باشند و مظلوم باشد که او را رخصت است که بر ظالم دعا کند و جهر ضد اخفاء باشد، و بر اینکه قول روا باشد که من در محل نصب بود بر «۸» استثنای منقطع برای آن که من از جنس قول بد و دعای بد نباشد و شاید که بر حذف مضاف بود و تقدیر آن باشد که الا قول من ظلم یعنی الا دعاء المظلوم بر اینکه قول استثنا متصل باشد.

و زجاج گفت روا باشد که من در محل رفع باشد بر تقدیر محذوفی و تقدیر آن باشد که لا یحب الله الجهر «۹» احد بالسوء الا من ظلم و روا بود که محل او جز «۱۰» بود علی تقدیر لا یحب الله الجهر بالسوء من القول «۱۱» الا ممن ظلم. فراء گفت معنی آن است که نفرین کند بر ظالم یا خبر دهد مردمان را به آن که ظالم «۱۲» کرده باشد.

- (۱). آج، لب: فرا گرفتن.
- (۲). اساس: ندارد، از مت افزوده شد.
- (۳). آج، لب: بساختیم.
- (۴). آج، لب: دردناک.
- (۵). تب، مر، لت الآیة.
- (۶). مر مفسران قرآن.
- (۷). مت: برای.
- (۸). مت: در.
- (۹). تب، آج، لت: ان یجهر. [.....]
- (۱۰). مر: ضم.
- (۱۱). وز، تب، آج، لب، مر: من احد.
- (۱۲). وز، مر: ظلم.

صفحه: ۱۶۷

و فزاء گفت: مثال آیت اینکه است که قایل گوید: انی اکره الخصومة و المراء الّا رجلا- اراد به وجه الله و مثله قوله: لست علیهم بمصیطرٍ اِلّا من تولى و کفر «۱»، علی تقدیر الّا علی من تولى و کفر، مجاهد گفت مراد مهمان است که فوق «۲» آید میزبانیش نیکو نکنند خبر دهد مردمان را به آنچه به او کرده باشند چنان که شاعری گفت که از بر ممدوح خود با شکایت برگشت «۳».

ماذا اقول اذا انصرفت و قيل لی ماذا اصبت من الجواد المفضل

ان قلت اعطانی کذبت و ان اقل بخل الجواد بماله لم یجمل

فاختر «۴» لفسک ما ترید فأننی لا بدّ مخبرهم و ان لم اسئل

و عرب اینکه معنی واجب شناسد و آن که تقصیر کند در اینکه او را ملامت و مذمت کنند و آن را «۵» که میزبانی نیک کند او را مدح کنند و در اینکه هر دو معنی مبالغتها کرده «۶» در نظم و نثر از اینکه جا گفته‌اند که امدح بیت قالته العرب قول ابی الشیص

[۳۵۲-ر]

فی حسن الضیافة:

ضربوا بمدرجة الطریق قباہم «۷» یتقارعون «۸» بها علی الضیفان

و یکاد موقدهم یجود بنفسه حب القرى حطبا علی النیران
و اهجا بیت قالته العرب ایبات الأخطل فی جفاء «۹» الضیف و هی:

قوم اذا اکلوا اخفوا کلامهم و استوثقوا من رتاج الباب و الدار

قوم اذا استنبح الاضياف كلبهم قالوا لامهم بولى على النار
و از اینکه جا گفت شاعر:

وقد علموا ما الجار و الضيف مخبر اذا فارقا كل بذلك مولع
و سدّی گفت مراد آن است که الا آن کس که انتقام کشد از ظالم و تشفی

(۱). سوره غاشیه (۸۸) آیه ۲۲ و ۲۳.

(۲). تب، لت: فرو، آج، لب، مر: فرود.

(۳). تب شعر.

(۴). آج، لب: و اختر.

(۵). مت: او را.

(۶). همه نسخه بدلها بجز مت: کرده‌اند.

(۷). اساس: بتاتهم، لب: قبايهم، با توجه به آج، مر و لت تصحيح شد.

(۸). آج: يتنازعون.

(۹). اساس، مت، لت: جف، با توجه به وز و ديگر نسخه بدلها تصحيح شد.

صفحه: ۱۶۸

کند و اینکه قول روایت کرده‌اند از باقر - علیه السلام - و نظیر قوله:

ولمن انتصر بعد ظلمه فاولئك ما عليهم من سبيل

«۱» و قال تعالى: وَالَّذِينَ إِذَا أَصَابَهُمُ «۲» وَانْتَصَرُوا مِنْ بَعْدِ مَا ظَلَمُوا «۴»، و در خبر است که رسول - علیه السلام «۵» - به مردی بگذشت

که با کسی خصومت می‌کرد و بر او سفاهت می‌کرد و آن مرد می‌گفت حسبى الله حسبى الله.

رسول - علیه السلام - او را گفت:

ابل من نفسك عذرا فاذا عجزت فقل حسبى الله،

اول از خويشتن ابلاى عذرى کن چون عاجز شوى آنکه بگو حسبى الله، و امير المؤمنين [عليه السلام] «۶» - گفت:

ردّ الحجر من حيث آتاك فان الشر لا يدفعه الا الشر.

گفت سنگ هم به آن راه که آمده باشد باز فرست که شر را دفع نکند الا شرّ اینکه معنی خواست شاعر آن جا که گفت «۷»:

و بعض الحلم عند الجهل للذلة اذعان و فى الشر نجات حين لا ينجيك احسان

و گویند عنصری اینکه را ترجمه گفت چنان که تقدیم و تأخیر بکرد آن اینکه است:

و بهری بردباری نزد نادانی «۸» بود خواری و اندر بد بود رستن چو نرھاند نکوکاری

و گویند یک روز متوکّل ابو العینا را گفت: الی کم تمدح الناس و تذمهم قال ما احسنوا و اساءوا تا چند مردمان را مدح و ذمّ

خواهی کردن گفت: تا ایشان احسان و اساءت کنند نبینی که خدای تعالی چون از بنده راضی شود «۹» مدحش چنین کرد که نعم

العَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ» (۱۰) و بر آن که خشم گرفت او را ذمّ چنین کرد: که هَمَّازٍ مَشَاءٍ بِنَمِيمٍ مَنَاعٍ لِلْخَيْرِ مُعْتَدٍ أَثِيمٍ، عُنْتُ بَعْدَ ذَلِكَ زَنِيمٌ» (۱۱) ثم انشد «۱۲»:

- (۱). سوره شوری (۴۲) آیه ۴۱.
- (۲). اساس: اصابتهم، با توجه به وز و ضبط قرآن مجید تصحیح شد. [.....]
- (۳). سوره شوری (۴۲) آیه ۳۹.
- (۴). سوره الشعراء (۲۶) آیه ۲۲۷.
- (۵). اساس، مت: علیهم السلام، با توجه به وز تصحیح شد.
- (۶). اساس: ندارد، از وز افزوده شد.
- (۷-۱۲). تب شعر.
- (۸). اساس، مت: ما دانی، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها و شعرانی تصحیح شد.
- (۹). وز، تب، آج، لب، مر، لت: بود.
- (۱۰). سوره ص (۳۸) آیه ۳۰.
- (۱۱). سوره قلم (۳۸) آیه ۱۱ تا ۱۳.
- صفحه: ۱۶۹

اذ [۱] «۱» انا لم امدح على الخير اهله و لم اذم الجبس اللئيم المذمما

ففيهم عرفت الخير و الشر باسمه و شق لي الله المسامح و الفما
و درين معنی ابن الزومی گوید «۲»:

و ما الحقدا أآ توأم الشكر في الفتى و بعض السجایا ينتسبن الى بعض

فحيث ترى حقدا على ذى إساءة فثم ترى شكر الذى حسن القرض «۳»

اذا الارض ادت ريع ما انت زارع من البدر فيها فهى ناهيك من ارض
بعضى محدثان اينكه بر گرفت «۴» ازو و بمعنی كرد.

فدونك فاحسن «۵» ما استحسنت و اعلم بانى ما ظلمتك فى الحساب

اودى ريع «۶» بذرك «۷» لا تلمنى فأتى قد خلقت من التراب
و مهلبى گفت «۸»:

انا ما عشت عليه احسن الناس ثناء قایل لا احسن الله له مني الجزاء

ن من كان مسيئا لحقيق «۹» ان يساء

و لآخر:

ساء مني الثناء عودا و بدءا اذا اساء الصنيع «۱۰» وزنا بوزن اما بر قراءت آن كس كه ظلم به فتح ظاء و لام خواند على الفعل المعروف معنی اینکه باشد كه خدای تعالی دوست ندارد سخن بد الا آن را كه ظلم کرده باشد یعنی كه در حق او گویند یعنی كس را سخن بد نباید گفتن الا ظالم را و معنی یکی است «۱۱» و اگر چه نظم كلام مختلف است و من بر اینکه وجه خالی نباشد در باب اعراب از آن وجوه كه گفتیم. و ابو القاسم بلخی گفت از ضحاک كه در كلام تقديم و تأخیری هست و تقدیر -----

----- (۱). كذا در اساس، وز، مت: اذ، با توجه به تب و مأخذ شعری افزوده شد. (۸-۲). تب شعر. (۳). آج، لب: الإرض. (۴). آج، لب، لت: بر گرفتند. (۵). اساس و دیگر نسخه بدلها: فاحسن، چاپ شعرانی (۴/۵۴): فاحص. [.....]

(۶). آج، لب، مر: ربع. (۷). لب: تدرک. (۹). اساس، وز، لت: تحقیق، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۰). اساس: ضیع، با توجه به وز تصحیح شد. (۱۱). مت: یکی آن است. صفحه: ۱۷۰ اینکه است كه ما فعل الله بعدابكم ان شكرتم و امتتم الا من ظلم و بر اینکه قول استثناء منقطع باشد یعنی خدای چه خواهد كرد عذاب شما را اگر شاکر باشید «۱» و مؤمن لکن من ظلم فان الله يعذبّه و لکن آن كس را كه ظلم كند خدای تعالی او را عذاب كند و اینکه وجه بمعنی نيك است جز كه از روی نظم در او تعسفی هست، و بلخی وجهی دگر گفت و آن آنست كه روا بود كه الا بمعنی واو باشد چنان كه شاعر گفت: «۲» و كل اخ مفارقه اخوه لعمر ابيك الا الفرقدان المعنى و الفرقدان ايضا و معنی آن باشد كه خدای تعالی سخن بزشت «۳» دوست ندارد و نه نیز ظالم را. و قطرب وجهی گفت بر قراءت عامه «۴» و آن، آن است كه گفت به مظلوم «۵» مكره خواست و معنی آن است كه خدای تعالی دوست ندارد كه جهر كنند به كلام قبيح الا آن را كه او را مكره و ملجا گردانند كه فعل او داخل نباشد در تكلیف چون نه به حسب اختیار او باشد ای ظلم بالا-كراه على الجهر بسوء القول و اینکه وجهی لطیف است، و كان الله سميعا عليمًا، و خدای تعالی شنواست می شنود جهر آن كس كه سخن بد گوید «۶» و داناست به ضمائر و اسرار و قصور ایشان آنچه می گویند. آنگه چون «۷» آیت گفته بود و خلق را رخصت داده در آن كه از ظالم انتقام كشند و آنچه او کرده باشد از اساءت آن را به گفتار بد مقابله كنند در اینکه آیت ترغیب كرد بر فعل خیر و احسان و تفضیل و عفو و تجاوز از گناه آن كس كه اساءت کرده باشد. گفت خیری كه شما كنید اگر پنهان كنید و اگر آشكارا و یا عفو كنید مستحقى را از اساءت «۸» من به آن عالمم از آن [۳۵۲-پ]

بر من هیچ پوشیده نیست «۹» تا در مردمان در فضل و احسان و خیر و عفو از گناهكار راغب شوند و مانند او در معنی. -----

----- (۱). آج، لب، لت: باشی. (۲). تب شعر. (۳). دیگر نسخه بدلها: زشت. (۴). مر اول، لت: بر قراءت اول. (۵). كذا در اساس و دیگر نسخه بدلها ظلم، با توجه به فحوای كلام تصحیح شد. (۶). وز، تب، آج، لب، مر، لت: می گوید. (۷). وز، تب، آج، لب، مر، لت: لب، آج، تب، آج، لب: اساءت. (۹). وز، تب، آج، لب، لت: نماند. دیگر نسخه بدلها: ندارد. [.....]

صفحه: ۱۷۱ قوله تعالى: وَ أَنْ تَعْفُوا أَقْرَبَ لِلتَّقْوَى وَ لَا تَنْسُوا الْفَضْلَ - بَيْنَكُمْ «۱»، و خصوصا كه عفو باشد از سر قدرت كه و العفو عن قدرة فضل من الكرم. و عبد الله مسعود روایت كرد از رسول - عليه السلام - كه او گفت: ان الله عفو يحب العفو خدای تعالی عفو است عفو كردن دوست دارد و رسول - عليه السلام - گفت: من يغفر يغفر الله له و من يعف يعف الله عنه، هر كه بيامرزد كسى را خدای او را بيامرزد و هر كه عفو كند گناهكارى را خدای تعالی او را عفو كند و خدای تعالی چنین كرد كه فرمود فى قوله عفا الله عما سلف «۲»، و اینکه آیت دليل است بر آن كه خدای تعالی عفو كند گناهكاران را و ازو نكوست برای آن كه در اینکه آیت و

دگر آیتها ما را فرمود و حثه کرد و رغبت فکند. و مدح «۳» آنان را که عفو کنند فی قوله: وَ الْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ «۴» پس اینکه معنی به او لا- یقتر باشد و به کرم او سزاوارتر لا- سیمما با حاجت ما به او و استغناى او از ما و عذاب ما. اگر یکی از ما به آن که رنجور و مضرور شود از ظلم ظالم و تقصیر زیر دستانش عفو کند ایشان را از او نکو آید از خدای اولتر و لا- یقتر برای آن که منفعت و مضرت بر او روا نیست و از طاعت مطیعش زیادتی نبود و در معصیت عاصی نقصانی «۵» فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ عَفُوًّا قَدِيرًا «۶» و خدای تعالی همیشه عفو کننده و قادر بوده است. و برای آن عفو با قدرت کرد «۷» که آن کس که از سر عجز عفو کند بر آن ممدوح نباشد و آنچه کرده باشد آن را عفو نخوانند. قوله: إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ أَنَا أَنَا كَافِرٌ شُونَد به خدای و پیغامبران «۸» به خدای گویند ایمان آریم و به پیغامبران نیاریم یا به بعضی ایمان آریم و به بعضی نیاریم آنکه حق تعالی بیان و تفسیر اراده ایشان تفریق را میان خدای و پیغامبران باز گفت فی قوله: وَ يَقُولُونَ نُوْمِنُ بِبَعْضٍ وَ نَكْفُرُ بِبَعْضٍ، می گویند یعنی جهودان و ترسایان که به بعضی پیغمبران تصدیق می کنیم و بعضی را تکذیب ----- (۱). سوره بقره (۶۲) آیه ۲۳۷. (۲).

سوره مائده (۵) آیه ۹۵. (۳). تب، آج، لب، مر، لت کرد. (۴). سوره آل عمران (۳) آیه ۱۳۴. (۵). مر نبوده. (۶). سوره نساء (۴) آیه ۱۴۹. (۷). وز، تب، آج، لب، مر، لت: مقرون. (۸). تب، آج، لب، مر، لت: پیغمبران. صفحه: ۱۷۲ کنیم جهودان به موسی می گویند و به عیسی و محمد نمی گویند و ترسایان به موسی و محمد نمی گویند و به عیسی گویند «۱». وَ يُرِيدُونَ أَن يَتَّخِذُوا بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا، و می خواهند تا از میان آن راهی «۲» بگیرند. یعنی میان کفر و ایمان برای آن که مردمان از دو گونه اند یکی مؤمنی که به همه ایمان دارد و یکی کافری «۳» که جمله را منکر است. ایمان بعضی «۴» و کفر به بعضی راهی باشد از میان هر دو راه از روی ظاهر و اگر چه از روی حقیقت اینکه راه هم، ره کفر باشد. برای آن گفت قدیم - جل جلاله: أُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ حَقًّا، ایشان آنانند که کافر بر حقیقت اند. برای آن که ایمان عبارت است از مجموع علومی که تا مجتمع نباشد ایمان نباشد هر علمی از آن معرفت باشد و علم باشد و اعتقاد باشد و لکن ایمان آنکه باشد که مجموع بود چون عقل که تا اجزایش مجموع نبود آن را عقل نخوانند. پس حق تعالی گفت: کافر بر حقیقت ایشانند تا کسی وهم نبرد که ایمان ایشان «۵» به بعضی انبیا با کفر به دیگر پیغمبران ایمان باشد یا سود دارد یا آن را حکمی بود. آنکه گفت: ما برای کافران عذابی نهاده ایم و بچارده «۶» خوار کننده مقرون به «۷» استخفاف و اهانت، و اینکه صفت عقاب مستحق باشد چه عقاب از عذاب خاص تر است. آنکه ذکر آنان کرد «۸» که بر عکس صفات اینان باشند، گفت: وَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَ لَمْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ، آنان که ایمان آرند به خدای تعالی و جمله پیغامبران و تفریق نکنند میان پیغمبران و به بعضی ایمان نیارند و به بعضی [کفر] «۹» -----

----- (۱). تب، آج، مر، لت: می گویند، لب: نمی گویند. (۲). آج، لب: راه. (۳). وز، مت، آج، لب، لت را. (۴). همه نسخه بدلها بجز مت: به بعضی. (۵). اساس: ایشان ایمان، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها و مضمون عبارت تصحیح شد. (۶). تب، لب: بچارده. [.....]

(۷). آج، لب، مر: با. (۸). آج، لب: گفت. (۹). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. صفحه: ۱۷۳ بل، به همه ایمان آرند «۱» أُولَئِكَ سَوْفَ يُؤْتِيهِمْ أَجْرَهُمُ، ایشان آنان باشند که ما مزد ایشان بتمامی بدهیم. و سَوْفَ برای خلوص فعل باشد به استقبال و اخراج او از آن که حال را بشاید «۲». وَ كَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا، و خدای تعالی همیشه آمرزنده و بخشاینده بوده است بپامزد آن را که به اینکه صفت باشد، و از سر «۳» معاصی او برود و رحمت کند به آن و اگر چه واجب نبود بر او از سر آن «۴» در گذشتن. قوله: يَسْئَلُكَ أَهْلُ الْكِتَابِ - الْآيَةُ، حق تعالی چون ذکر هر دو گروه بگفت، رسول را - عليه السلام - تسلیت «۵» داد از آنچه جهودان او را گفتند و تحکم و تعنت نمودند و سبب نزول آیت آن بود که کعب اشرف و فنحاص بن عازورا «۶» رسول [را] «۷» علیه السلام - گفتند: اگر تو پیغامبری کتابی بیار بجمله چنان که موسی - علیه السلام - توریه به یک دفعه بر آورد «۸» و غرض ایشان تحکم بود خدای تعالی آیت فرستاد و گفت نگر تا دل عزیز خود از گفت اینان تنگ نکنی. که اگر تو را می گویند برای ما کتابی از

آسمان بیار بر طریق تعنت از موسی چیزی خواستند که ازین عظیم‌تر بود و آن آن بود که گفتند خدای را به ما نمای معاینه لا جرم عند آن که اینکه گفتند [صاعقه] «۹» فرستادم از آسمان و آنان را که اینکه گفتند بسوختم و اینکه عقوبت بر ایشان ظلم نبود بل به ظلم ایشان بود آنکه بر سری چه کردند، گوساله را معبود خود ساختند و گوساله پرست شدند پس [۳۵۳-ر]

از آن که آیات و بینات و دلائل و معجزات به ایشان آمد و در اینکه آیت چند دلیل است بر صحت مذهب ما از چند وجه یکی آن که ما گفتیم موسی - علیه السلام - سؤال رؤیت نکرد برای خود برای قوم کرد فی قوله: أَرِنِي أَنْظُرَ إِلَيْكَ «۱۰» خدای تعالی به ظاهر قرآن و صریح لفظ اضافه سؤال کرد با ایشان ----- (۱). آج قوله. (۲). اساس، وز: نشاید، با توجه به دیگر نسخه بدلها و مضمون عبارت تصحیح شد. (۳). مر، لت عقاب. (۴). آج، لب: او. (۵). مر: تسلی. (۶). اساس: فیحاص بنی عازورا، با توجه به تب و مآخذ خبری معتبر تصحیح شد. (۷). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۸). تب، آج، لب، لت، مر: بیاورد. (۹). اساس: ندارد، از وز افزوده شد. (۱۰). اعراف (۷) آیه ۱۴۳. صفحه: ۱۷۴ که: فَقَدْ سَأَلُوا مُوسَى أَكْبَرَ مِنْ ذَلِكَ فَقَالُوا أَرِنَا اللَّهَ جَهْرَةً دگر آن که در او چند دلیل است بر ابطال رؤیت یکی: قوله تعالی: فَقَدْ سَأَلُوا مُوسَى أَكْبَرَ مِنْ ذَلِكَ، حق تعالی باز نمود که ایذاء جهودان رسول را - علیه السلام - به مطالبه او به کتابی از آسمان بر وجه تعنت از جمله کبائر و عظیم است آنکه بیان کرد که آنچه ایشان از موسی - علیه السلام - خواستند در باب رؤیت بزرگتر و عظیم‌تر بود. اگر آنچه حقیر باشد کفر بود همانا آنچه عظیم‌تر باشد ایمان نبود دگر: قوله: فَأَخَذَتْهُمُ الصَّاعِقَةُ، بگرفت صاعقه ایشان را قوم آن همه ناراستی و بی‌نوائی و کفران نعمت و تعنت پیغامبر و کفر به خدای و عبادت عجل بکردند ایشان را صاعقه نیامد «۱» چون سؤال رؤیت کردند صاعقه آمد تا سؤال رؤیت از آن همه عظیم‌تر نباشد صاعقه نیامدی عند آن. دگر قوله: بِظُلْمِهِمْ، هم دلیل است بر آن که ایشان کردند و هم دلیل است بر آن که بد کردند و اگر سؤال موسی بودی صاعقه موسی را سوختی و ظلم حواله به موسی بودی. و از عبد الله عباس روایت کردند که در کلام تقدیم و تأخیری هست و تقدیر اینکه است. فقالوا جهرة ارنا الله، چنان که جهرة از صله قولی باشد [و المعنى قالوا جهرةً یعنی آشکارا گفتند مصرح نه به کنایه و در اینکه دو نوع مبالغه باشد یکی آن که اینکه حدیث را چندان تعظیم و استکبار کرد که گفت اینکه حدیث آشکارا گفتند یعنی اینکه حدیثی است که از فطاعت و عظم او آشکارا نگویند چنان که یکی از ما گوید: فلان کس آشکارا امیر را دشنام داد به آن که اینکه کاری منکر باشد تشنیع در او به آشکارا بیشتر باشد دگر آن که چون جهرة «۲» نه از صفت رؤیت نباشد سؤال رؤیت بر هر وجه از وجوه که باشد شنیع بود سواء اگر رؤیت با تشبیه باشد و اگر بر وجهی دگر چه جهرة را به رؤیت تعلق نباشد بر اینکه قول بل از توابع قول باشد. سدی و محمد بن کعب القرظی «۳» گفتند: جهودان رسول را - علیه السلام - گفتند ----- (۱). مر: آمد. [.....]

(۲). اساس: ندارد با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۳). وز گفت. صفحه: ۱۷۵ کتابی نوشته باید چنان که موسی تورات آورد بر الواح نوشته، نه چنان که تو را آیت آیت می‌آرند، و بر اینکه قول کتاب به معنی مکتوب باشد چنان که حساب به معنی محسوب است. قتاده گفت: معنی آن است که کتابی خاص بیار برای جماعتی مخصوص از ما که جز ما را در آن شریکی نباشد. زجاج گفت: اینکه آن سؤال است که آن جا کردند که گفت: أَوْ تَرَقَى فِي السَّمَاءِ وَ لَنْ نُؤْمِنَ لِرُؤْيَاكَ حَتَّى تَنْزِلَ عَلَيْنَا كِتَابًا نَقْرُؤُهُ «۱»، آنکه هم بر سبیل تسلیت رسول گفت: از جهل اینان آن است که از پیغمبرشان «۲» در حق خدای سؤال چنان کردند. و نیز از جهلشان آن است که گوساله ساخته سامری «۳» برای آن که بانگی از او حاصل آمد آن را معبود خود گرفتند و مفعول دوم از «اتخذوا» محذوف است و تقدیر آن است که: ثُمَّ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ رِيًّا وَ الْهَاءُ، فَعَفَوْنَا عَنْ ذَلِكَ «۴»، عضو بکردیم از آن و موسی را حجتی دادیم روشن و سلطان حجتی قاهر باشد. وَ رَفَعْنَا فَوْقَهُمُ الطُّورَ بِمِثْقَالِهَا، عبد الله عباس گفت: خدای تعالی بفرمود تا چندان که پهنای لشکرگاه موسی بود طور گسسته شد و بر بالای سر ایشان بداشتند و گفتند ایشان را اگر به تورات ایمان نیارید «۵» و شرایط او کار نبندید اینکه کوه بر شما فرود آرم «۶»، ایشان روی بر زمین نهادند و به نیمه روی و یک چشم در کوه می‌نگریدند و

می گفتند حنطه، به جای آن که ایشان را فرمودند که: «وَقُولُوا حِطَّةٌ» (۷)، یعنی [احطط من] «۸» خطایانا و قوله «۹»: بِمِثَاقِهِمْ ای بعهدهم، وَقُلْنَا لَهُمْ ادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا، و گفتیم ایشان را که به اینکه در در شوی «۱۰» ساجد و نصب او بر حال است. -----

----- (۱). سوره اسرا (۱۷) آیه ۹۳. (۲). مر: پیغمبرانشان. (۳). وز: گوساله ساختند به سامری، تب، لت: گوساله ساخته سامری، آج، لب: گوساله سامری ساخته، مر: گوساله که ساخته سامری بود. (۴). همه نسخه بدلها ما. (۵). آج، لب: نیاری. (۶). مر: فرود آریم. (۷). سوره بقره (۲) آیه ۵۸ و سوره اعراف (۷) آیه ۱۶۱. (۸). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۹). آج، لب: قولهم. (۱۰). تب، لت، مر: در شوید. صفحه: ۱۷۶ قتاده گفت دری از درهای بیت المقدس بود و گفتند دری بود نام او ایلیا «۱» و گفتند اریحا و اینکه قصه برفت در سوره البقره. وَقُلْنَا لَهُمْ لَا تَعْدُوا فِي السَّبْتِ، اهل مدینه خواندند لَا تَعْدُوا باسکان عین و تشدید دال بر تقدیر لَا تَعْدُوا، آنگه تا در دال ادغام کردند «۲» لقرب المخرج و نظیر او لا- یهدی و اینکه جز باختلاس نشاید گفتن برای آن که اگر اسکان صریح کنند جمع ساکنین باشد علی غیر حدّه و اینکه جایز نباشد و باقی قرا خواندند: «لَا تَعْدُوا» من العدوان و گفتیم ایشان را که تعدی مکنی روز شنبه در ماهی گرفتن و اینکه قصه نیز برفت در سوره البقره. وَ أَخَذْنَا مِنْهُم مِّيثَاقًا غَلِيظًا، و از ایشان درین خیرها «۳» عهدهی گران مؤکد مغلظ گرفتیم. فِيمَا نَقَضْتَهُمْ مِثَاقَهُمْ، ما زیادت است درین آیت چنان که فی قوله: فِيمَا رَحِمَهُ مِنَ اللَّهِ لَنْتَ لَهُمْ «۴»، و قوله: عَمَّا قَلِيلٍ «۵» جُنْدٌ مَا هُنَالِكَ «۶»، و اینکه ما در اینکه جا و امثال اینکه زیادتی نباشد بی فایده، بل در او شمه‌ای از نفی باشد و معنی آن بود که فبنقضهم میثاقهم لا بغیر ذلک و برحمه من الله لنت لهم لا بغیرها و عن قلیل لا- عن کثیر، گفت بنقض عهد و شکافتن میثاق که ایشان کردند و کفرشان به آیات خدای و کشتن ایشان پیغمبران را بناحق و کشتن پیغمبران اگر چه جز بناحق نباشد مؤکد بکرد به اینکه وصف «۷» تا بدانند که کشتن ایشان جز بناحق نباشد چنان که گفت: علی لا حب «۸» لا یهدی «۹» بمناره یعنی لو کان هناک منار لا یهدی [۳۵۳- پ]

به پس نفی اهتدا بمثابه نفی منار کرد و کلام در اینکه و امثال اینکه مستقصی برفت فی قوله: وَ يَقْتُلُونَ النَّبِيَّيْنَ بِغَيْرِ الْحَقِّ و معنی آن است که بی آن که اینکه پیغمبران «۱۰» چیزی کرده بودند که مستحق ----- (۱). وز: ایلیا، لت: یلیا. (۲). وز، تب، آج، لب، مر: کنند. [.....]

(۳). وز، لت: خبرها، تب، آج، لب، مر: چیزها. (۴). سوره آل عمران (۳) آیه ۱۵۹. (۵). سوره مؤمنون (۲۳) آیه ۴۰. (۶). سوره ص (۳۸) آیه ۱۱. (۷). مر: صفت. (۸). مت، مر: لا- احب. (۹). مر: لا تهدی. (۱۰). وز، تب، آج: پیغامبران. صفحه: ۱۷۷ قتل بودند. وَ قَوْلِهِمْ قُلُوبُنَا غُلْفٌ، الایه خلاف کردند در آن که و گفتن ایشان که دل ما در غلاف و پوشش است یا دل ما وعاء علم است و «۱» اختلاف اقوال که رفت فی قوله: وَقَالُوا قُلُوبُنَا غُلْفٌ «۲» الایه، خلاف کردند در آن که با به چه تعلق دارد فی قوله: فِيمَا نَقَضْتَهُمْ مِثَاقَهُمْ، بعضی گفتند تعلق دارد بقوله تعالی آنچه در اینکه آیت گفت بدل آن باشد و جمله تعلق دارد بقوله: فَأَخَذْتَهُمُ الصَّاعِقَةَ بِظُلْمِهِمْ، و زجاج گفت تعلق دارد به فعلی محذوف و تقدیر آن است که لعنّاهم و اوجبنا علیهم العذاب بنقضهم میثاقهم و کفرهم. آنگه حذف کرد آن را از کلام برای آن که در کلام عوضی هست ازین که دلیل می کند و هو قوله: بَلْ طَبَعَ اللَّهُ عَلَيْهَا بِكُفْرِهِمْ، و گفت اینکه قول اولتر است برای آن که آنان که صاعقه ایشان را بسوخت در عهد موسی جز آنان بودند [که پیغامبران را کشتند و بهتان بر مریم نهادند و گفتند عیسی را ما کشتیم و اینان پس از ایشان بودند] «۳» به روزگار دراز. و اینکه که زجاج گفت قدح نکند در قول اول برای آن که بنی اسرائیل چون یک قبیله و یک گروهند بمنزله یک شخصند که خطاب با اول و آخرشان بر یک وجه می رود نبینی که حق تعالی جهودان عهد رسول را می گوید: وَإِذْ قَتَلْتُمْ نَفْسًا فَادَّارَأْتُمْ فِيهَا «۴» وَإِذْ فَرَقْنَا بِكُمْ الْبَحْرَ فَأَنْجَيْنَاكُمْ «۵» و قوله: ثُمَّ بَعَثْنَاكُمْ مِنْ بَعْدِ مَوْتِكُمْ «۶» الایات. و قوله: بَلْ طَبَعَ اللَّهُ عَلَيْهَا بِكُفْرِهِمْ، خدای تعالی گفت: بَلْ طَبَعَ اللَّهُ عَلَيْهَا ای ختم و تفسیر ختم و طبع، کرده شد پیش از اینکه و جمله آن است که علامتی باشد که فرشتگان به آن بشناسند و بدانند مؤمن را از منافق و کافر و آن چیزی باشد که منع نکند از ایمان نبینی که گفت: فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا. ایمان نیارند مگر اندکی و اگر مانع بودی و منع کردی

اندک و بسیار [را] «۷» ----- (۱). وز، تب، آج، لب، مر، لت: بر. (۲). سوره بقره (۲) آیه ۸۸. (۷-۳). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۴). سوره بقره (۲) آیه ۷۲. (۵). سوره بقره (۲) آیه ۵۰. (۶). سوره بقره (۲) ۵۶. [...]

صفحه : ۱۷۸ وَ بَكْفِرِهِمْ وَقَوْلِهِمْ عَلَى مَرْيَمَ بُهْتَانًا عَظِيمًا، و به کفر که آوردند به خدای تعالی و بهتان که بر مریم نهادند و بهتان دروغی باشد که خداوندش از آن بی‌خبر باشد چون بشنود مبهوت شود و بهتان ایشان بر مریم آن بود که گفتند او زنا کرده است و حق تعالی بهتان را برای آن که در حق بی‌گناهی بی‌خبر باشد آن را عظیم خواند. وَقَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ وَمَا قَتَلُوهُ، و گفتن ایشان که ما مسیح را که عیسی بن مریم است بکشیم و او رسول خدا بود و او را نکشته «۱» بودند و نه بردار کرده. وَلَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ، و لکن بر ایشان مشتبه کردند خلاف کردند در اشتباه عیسی بر ایشان. کلیبی روایت کرد از ابو صالح از عبد الله عباس که گفت یک روز عیسی - علیه السلام - روی به جماعت جهودان نهاد ایشان چون او را بدیدند «۲» گفتند جاءكم السّاحر بن السّاحرة الفاعل بن الفاعلة و قذف کردند و دشنام دادند عیسی را و مادرش را عیسی - علیه السلام - گفت: اللّٰهُمَّ انت ربّي و انا من روحك خرجت و بكلمتك خلقتني و لم آتهم من تلقاء نفسي اللّٰهُمَّ العن من سبّني و سبّ امّی. بار خدایا تو خدای منی و من از روح تو آمدم و مرا به کلمه خود آفریدی و من از قبل خود نیامدم به ایشان بار خدایا لعنت کن بر آنان که مرا و مادر مرا دشنام دادند. و خدای تعالی دعاء عیسی اجابت کرد و ایشان همه «۳» را با «۴» خوکان کرد چون یهودا که سر جهودان بود آن بدید بترسید که بر ایشان نیز دعا کند اتفاق کردند که او را ببايد کشتن مجتمع شدند و با او در مناظره آمدند عیسی - علیه السلام - گفت یا معشر الیهود نیک دانسته هستی «۵» که خدای شما را دشمن دارد ایشان را از گفتار او «۶» خشم آمد آهنگ او کردند از ایشان بگریخت و در خانه شد که در سقف او روزنی بود خدای تعالی جبرئیل را فرستاد تا «۷» عیسی را از آن روزن به آسمان برد. مهتر جهودان که یهودا بود مردی را فرستاد نام او ططیانوس گفت درین خانه شو و عیسی را بکش او در خانه رفت می‌گردید کس را -----

----- (۱). مر: نکشتند. (۲). مت، مر: دیدند. (۳). مر: جمله. (۴). تب، آج، لب، مر، لت: با. (۵). تب: دانسته هستید، مر: دانسته‌اید. (۶). مر: وی. (۷). آج، لب، لت تا ایشان را کور کرد و. صفحه : ۱۷۹ نیافت زوایای خانه می‌جست کس را نمی‌یافت دیر «۱» بماند آن جا ایشان گمان بردند که عیسی با او کارزار می‌کند به یاری او درآمدند خدای «۲» تعالی شبه «۳» عیسی را بر او افکند تا جهودان در آمدند پنداشتند که او عیسی است او را بگرفتند و بکشند بردار کردند چنان «۴» که او گفت من ططیانوس «۵»، صاحب شما، ازو قبول نکردند و وجه اشتباه درین روایت از آن جا بود که چون او را کشته بودند گروهی گفتند اکنون درین خانه عیسی بود و صاحب ما اگر اینکه که ما [او] «۶» را کشتیم عیسی است صاحب ما کجا شد و اگر صاحب ما است عیسی کجا شد و بعضی دگر گفتند خدای تعالی شبه عیسی بر روی ططیانوس افکند دون سایر اندامش و بر اندام ططیانوس نشانها بود چون او را بکشند نگاه کردند به روی با عیسی ماند و به اندام با صاحب ایشان گفتند روی، روی عیسی است و اندام، اندام ططیانوس از اینکه روی [۳۵۴-ر]

بر ایشان مشتبه شد. مقاتل گفت جهودان مردی را بر عیسی موکل کردند تا او را نگاه دارد تا ایشان فرحت «۷» جویند به کشتن «۸». جهود با او می‌گردید تا او بر کوهی شد و ایشان مراقبت می‌کردند خدای تعالی فرمود تا عیسی را «۹» به آسمان بردند و شبه او بر آن مرد افکند جهودان آمدند او را یافتند گمان بردند که او عیسی است او را بگرفتند و بکشند و بردار کردند. چندان که او گفت من عیسی نهام صاحب شما ازو قبول نکردند. وهب متبه گفت: عیسی - علیه السلام - با هفده مرد حواری در جایی بود و جهودان گرد آن جایگاه بگرفتند و در آن جا شدند بر «۱۰» آن که عیسی را بکشند خدای تعالی شبه عیسی بر همه افکند جهودان که آن دیدند عجب بماندند و گفتند ما را مسحور بکردی «۱۱» اگر بگویی که عیسی از میان شما کدام است و الا همه را بکشیم. ----- (۱). آج، لب: در اینکه. (۲). آج، لب: حق. (۳). مر: شبیه. (۴). تب، آج، لب، مر، لت:

چندان که (۵). تب، آج، لب، مر، لت: ططیانوسم. (۶). اساس: ندارد، از وز افزوده شد. (۷). وز، تب، آج، لب، مر، لت: فرصت. [.....]

(۸). وز، تب، آج، لب، مر، لت او. (۹). وز و دیگر نسخه بدلها از آن جا. (۱۰). آج، لب، مر، لت: برای. (۱۱). آج، لب: کردی، لت: بکرد. صفحه: ۱۸۰ عیسی - علیه السلام - گفت کیست که ایثار کند و جان بفدای من کند تا او را به جای من بکشند یکی گفت از ایشان که من چنین کنم و از میانه برخاست و گفت عیسی منم از اینکه میانه او را برگرفتند «۱» و دیگران را رها کردند ازین وجه بر ایشان مشتبه شد و اینکه قول اختیار محمد جریر «۲» است و قول قتاده و مجاهد و سدی و ابن اسحاق و ابن جریر است و اگر چه در عدد حواریان خلاف کردند او «۳» نیز در آن خلاف کرد که خدای تعالی شبه عیسی بر همه افکند «۴» یا بر یکی از ایشان. و محمد بن اسحاق گفت جهودان قصد کشتن عیسی کردند بگریخت و جایی پنهان شد یکی از جمله حواریان بود منافق پیامد و گفت مرا چه دهی «۵» اگر شما را بر عیسی راه نمایم گفتند سی درم، آن سی درم بستد و ایشان را به آن خانه آورد که عیسی در آن جا بود و او از پیش «۶» در رفت و عیسی را گفت آمدند تا تو را بکشند خدای تعالی عیسی را به آسمان برد و شبه عیسی بر اینکه حواری منافق افکند تا جهودان در آمدند گمان بردند که عیسی است او را برگرفتند و بکشتند و بردار کردند «۷» و حدیث او قبول نکردند. جبایی گفت وجه اشتباه آن بود که جهودان مردی را برگرفتند و بر درختی بلند کردند و کسی «۸» را رها نکردند تا گرد او گردد تا روزگار بر آمد و او متغیر شد و صورتش شناس شد و گفتند اینکه عیسی است تا بر عوام تلبیس کنند برای آن که چون ایشان قصد آن خانه کردند که عیسی در آن جا بود تا او را بگیرند خدای تعالی او را به آسمان برد ایشان ترسیدند که اگر عوام بدانند رغبت کنند در دین عیسی، مردی را برگرفتند و بردار کردند «۹» آنان که خلاف کردند باقی جهودان بودند که مطلع نبودند بر اینکه سز. اگر گویند روا باشد که خدای تعالی شبه شخصی بر شخصی افکند چنان که -----

----- (۱). وز، تب، آج، لب، مر، لت: برگرفتند. (۲). آج، لب، مر، لت: محید بن جریر. (۳). آج، مر، لت: و. (۴). مر: انداخت. (۵). تب، مر، لت: دهید. (۶). مر ایشان. (۷). مر منافق ابا می کرد. (۸). مر، لت: کس. (۹). وز و دیگر نسخه بدلها. و. صفحه: ۱۸۱ او را ازین باز شناسند نه تجویز اینکه وثاقه بردارد به مشاهدات و مؤدی بود با سفسطه! گوئیم اینکه بر استمرار نشاید جز بر سبیل خرق عادت تا معجز بعضی انبیا باشد یا بعضی ائمه یا کرامت بعضی اولیا و صالحان. اگر گویند بر نصاری چرا مشتبه شد! گوئیم در روایت چنان است که چون قصد عیسی کردند ترسایان جمله بگریختند و او را رها کردند و با او کس نماند الا آن که شبه عیسی بر او افکند «۱» چون او را کشتند «۲» کار عیسی «۳» بر ترسایان نیز مشتبه بود اگر گویند چگونه شاید که خلقی بسیار که عدد ایشان به اینکه حدّ باشد که ترسایان هستند و جهودان خبر دهند از چیزی و مخبر به خلاف خبر باشد نه اینکه قول مؤدی بود با «۴» آن که وثاق مرتفع شود به اخبار متواتر و اینکه مذهب سمنی باشد گوئیم ایشان خبر که دادند از ظن و اعتقاد خود دادند برای القاء شبه و آن که از ظن خود و اعتقاد خود خبر دهد از چیزی، بر اطلاق نگویند کاذب است و خبر او را کذب بخوانند «۵» پس اینکه مؤدی نباشد با بطلان اخبار و إِنَّ الدّینَ اختلفوا فیهِ لَفی شکّ منه، و آنان که در او اختلاف کردند یعنی در عیسی در حال القای شبه ایشان به شک بودند که آن که او را کشتند عیسی است یا عیسی نیست حق تعالی گفت ما لَهُم به مِنْ عِلْمٍ ایشان را به اینکه علمی نبود إِلَّا اَتباع الظّنِّ الا اینکه که متابعت گمان کردند و اینکه استثنا منقطع باشد برای آن که اَتباع ظن از جمله علم نبود. زجاج گفت وجه اختلاف ترسایان از آن بود که بعضی از ایشان گفتند عیسی اله است او را کس نتواند کشتن و بعضی گفتند پسر خداست بر او راه نیابند و بعضی گفتند خدا نیست بل بنده خداست روا باشد که او را بکشند چنان که دگر پیغامبران را، ازین وجه مشتبه شد بر ترسایان. و قوله: وَ مَا قَتَلُوهُ یَقیناً، و نکشتند او را بیقین، در ضمیر دو قول گفتند یکی آن راجع است با عیسی یعنی ایشان بیقین و حقیقت عیسی را نکشتند بل بد گمان «۶» بودند که آن کشته مصلوب عیسی است یا نیست؟ ----- (۱). وز، آج، لب، مر، لت: افکندند. [.....]

(۲). وز، تب، آج، لب، مر، لت: بکشتند. (۳). مر: و. (۴). آج، لب: یا، مر: به. (۵). تب، آج، مر، لت: نخوانند. (۶). وز، تب، آج، لب، مر، لت: بر گمان. صفحه: ۱۸۲ و قولی دیگر اینکه است که راجع است با ظن یا با علم و هذا مثل قول القائل قتل الشیء علما و خبرا اذا علمته «۱» علما و خبرا «۲» اذا علمته علما یقینا لا شک فیہ، [۳۵۴-پ]

آن چیز را بکشتیم بعلم یعنی نیک نیک بدانستم و اینکه در کلام عرب بود دون کلام عجم و معنی آن باشد که ایشان را علم یقین حاصل نبود و نیک ندانستند که آن کشته عیسی است یا نه. بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَیْهِ، بَلْ خدای تعالی او را رفع کرد با خود یعنی با جوار رحمت خود به آسمان بنزدیک مقربان و مقدسان و در اخبار معراج آمد که رسول- علیه السلام- عیسی را به «۳» آسمان چهارم دید و قوله: بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ بَیْشَرًا «۴» قرا ادغام کردند لام را در را برای قرب مخرج و بعضی دگر گفتند اینکه جا ادغام نشاید برای آن که را حرفی مکرر است چون او در خود «۵» دو حرف باشد و حرفی در او ادغام کنند دو حرف مدرج «۶» شده باشد و دگر آن که اینکه دو حرف در او «۷» دو کلمت است و سیبویه گفت هر دو روا باشد و ادغام اولتر است و اینکه لغت اهل حجاز است و مراد به الیه بیان کردیم که آسمان است و جای «۸» که کس را حکمی نباشد جز او را و مثله قوله حکایه عن ابراهیم- علیه السلام- ائی ذاهب الی ربی، ای الی حیث امرنی ربی من به خدای می روم یعنی به آن جا که خدای فرمود و مَنْ یَخْرُجُ مِنْ بَیْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَ رَسُولِهِ یعنی به آن جا که خدای و پیغامبر فرمود که به او هجرت کنی. وَ كَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا، وَ خدای تعالی عزیز است و قاهر و غالب، کس او را غالب نیاید، انتقام کشد از آنان که در او عاصی شوند چنان که «۹» از ایشان «۱۰» را به صاعقه بسوخت چون سؤال رؤیت کردند و حکیم است آنچه کند به حکمت «۱۱» و صواب کند کس را بر او اعتراض نباشد برای آن که وجه حکمت شناسند «۱۲» و تفصیل ----- (۱). مر، لت: اعلمته. (۲). آج، لب، مر، لت: اذا علمته علما و خبرا را تکرار نکرده است، لسان العرب (۱۱/ ۵۵۰): قالوا قتله علما علی المثل ایضا و قتل الشیء خبرا. (۳). مر: در. (۴). آج، لب مقربان. (۵). آج، لب: خور. (۶). آج، لب: مندرج. (۷). مر: کلمه او را ندارد که صحیح تر است. (۸). تب، آج: جایی. (۹). تب، لت از آنان که. [.....]

(۱۰). آج، لب پاره‌ای. (۱۱). مر: به حکم. (۱۲). وز، تب، لت: شناسد، آج، لب، مر: شناسد. صفحه: ۱۸۳ آن و مورد اینکه کلمه تهدید است و وعید آنان را که در عهد رسول بودند و تنبیه بر آن که اگر مطاوعت نکنند به ایشان «۱» مانند آن رود. قوله: وَ اِنْ مِنْ اَهْلِ الْكِتَابِ اِلَّا لَيُؤْمِنَنَّ بِهٖ قَبْلَ مَوْتِهٖ، «ان» به معنی ماء نافیه است و بیشتر که آید اَلَا در عقب «۲» او باشد كقوله تعالی: اِنْ الْكٰفِرُوْنَ اِلَّا فِیْ غُرُوْرٍ «۳» وَ اِنْ اَنْتُمْ اِلَّا فِیْ ضَلٰلٍ کَبِیْرٍ «۴» و مانند اینکه. مفسران و اهل تأویل خلاف کردند در آن که این‌های ضمیر در دو جایگاه باکی «۵» می شود فی قوله تعالی: بِهٖ قَبْلَ مَوْتِهٖ. حسن و قتاده و ربیع بن انس و ابو مالک و ابن زید گفتند هر دو راجع است با عیسی- علیه السلام- و معنی آن است که هیچ کس نبود از جهودان و ترسایان و اَلَّا به «۶» عیسی- علیه السلام- ایمان آرد پیش از آن که عیسی بمیرد و اینکه در عهد صاحب الزمان باشد. چون عیسی از آسمان به زمین آید «۷» و دجال را بکشد و بر روی زمین هیچ دین و ملت نماند اَلَّا دین محمدی «۸». پس هر جهودی و ترسائی که در آن روزگار باشد به عیسی ایمان آرد جز که بر اینکه قول، آیت مخصوص باشد به جهودان و ترسایان آن روزگار که آخر زمان بود و اینکه روایت سعید جبیر «۹» است و عطیه از عبد الله عباس، و محمد بن جریر در تفسیر اختیار اینکه قول کرد و علی بن ابراهیم در تفسیر اصحابان ما اینکه گفت «۱۰». و ابو هریره روایت کرد از رسول- صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ- که او گفت: الانبیاء اخوة لعلات امهاتهم شتی و دینهم واحد و ائی اولی الناس بعیسی بن مریم لانه لم یکن بینة و بینی نبی و یوشک ان ینزل فیکم ابن مریم حکما عدلا فاذا رایتموه فاعرفوه فانه رجل تام الخلق الی الحمرة و البیاض سبط الشعر كأن رأسه یقطر و ان لم یصبه بلل فیکسر الصلیب و یقتل الخنزیر و یضع الجزیه و یقبض المال و یقاتل الناس ----- (۱). مر: با اینکه شان، لت: با ایشان. (۲). لت: عقیب. (۳). سوره ملک (۶۷) آیه ۲۰. (۴). سوره ملک (۶۷) آیه ۹. (۵). تب، آج، لب، مر، لت: که. (۶). آج، لب موسی. (۷). آج، لب: فرود آید. (۸). مر:

محمد. (۹). مر: سعید بن جبیر. (۱۰). آج، لب: اختیار اینکه قول کرد. صفحه: ۱۸۴. الله على الاسلام حتى يهلك الله في زمانه الملل كلها غير الاسلام و يكون السجدة واحدة لله رب العالمين و يهلك الله في زمانه مسيح الضلالة الكذاب الدجال و تقع الامنة في الارض في زمانه حتى ترتع الاسود مع الابل و التمور مع البقر و الذئاب مع الغنم و يلعب الصبيان بالحيات لا يضر بعضهم بعضا يلبث في الارض اربعين سنة ثم يتوفى و يصلى عليه المسلمون و يدفونونه اقرؤا ان شئتم و ان من اهل الكتاب الا ليؤمنن به قبل موته قبل موت عيسى يعيدها ابو هريرة ثلاث مرات، { گفت «۱» پیغمبران «۲» برادرانند از مادران مختلف و دینشان یکی است و اولترین مردمان به عیسی مریم منم که محمدم برای آن که میان من و او هیچ پیغامبر «۳» نیست و نزدیک آن است که از آسمان فرود آید و او میان مردمان حکم کند به عدل. چون او را بینی «۴» شناسی «۵» او را، مردی است تمام خلق، سرخ اسپد «۶»، موی فرو گذاشته. پنداری که آب از موی او فرو می‌چکد و اگر چه تر نباشد، صلیب بشکند و خوک را بکشد و جزیه فرو نهد و مال بستاند و با کافران، بر اسلام قتال کند تا خدای تعالی در روزگار او همه ملتها هلاک کند مگر اسلام و سجده نکنند جز خدای را و در روزگار او خدای تعالی مسیح ضلال را که دجال کذاب است هلاک بر آرد و در روزگار او ایمنی در زمین پدید آید تا شیر با شتر چره «۷» کند و پلنگ با گاو گرگ با گوسفند «۸» و کودکان به «۹» مار بازی کنند و هیچ از اینان مضرت به یکدیگر نرسانند آنکه چهل سال در زمین مقام کند، آنکه وفات آید او را و مسلمانان بر او نماز کنند و او را دفن کنند و اگر خواهی از قرآن برخوانی «۱۰»: و ان من اهل الكتاب الا ليؤمنن به قبل موته، تا سه بار باز می‌گفت عکرمه و ضحاک و مجاهد و سدی گفتند [۳۵۵-ر]

ها در «به» ضمیر عیسی است - علیه السلام - و در موته راجع است با اهل الكتاب، که ایمان آرد -----
----- (۱). آج، لب، مر: ابو هریره گفت که رسول علیه السلام فرمود که. [.....]

(۲). مر: انبیاء. (۳). مر: پیغمبری. (۴). تب: بینید. (۵). تب: شناسید. (۶). وز، تب، مت، لت: سرخ اسپد، آج، لب: سرخ سفید، مر: سرخ سفید. (۷). مر: چرا. (۸). تب: گوسبند. (۹). تب، مر، لت: با. (۱۰). تب: برخوانید، مر: برخوان. صفحه: ۱۸۵ به او معنی آن است که هیچ کس نباشد از اهل کتاب از جمله جهودان و ترسایان و الا پیش از آن که بمیرد به عیسی ایمان آرد آنکه که ملک الموت را بیند «۱» در وقتی که ایمانش سود ندارد برای آن که هر مبطلی در وقت مرگ بداند که آنچه او بر آن بود باطل بود چون اعلام و آثار عذاب و فرشتگان عذاب را بیند و حق پیدا شود او را، و اینکه روایت علی بن طلحه است از عبد الله عباس که او گفت هیچ جهود و ترسا بنمیرد تا به عیسی ایمان نیارد و اگر چه در آتش افتد یا در آب غرق شود یا از کوهی در افتد یا در زیر دیواری باشد یا دد و دام بخورد او را به هر نوع که باشد. عبد الله عباس را گفتند اگر از بامی بیوفند گفت در راه بگوید و به عیسی بگردد، گفتند: اگر کسی را گردن بزنند گفت زبانش به آن ملجج شود دلیل بر صحت اینکه تأویل قراءت ابی است قبل موتهم. کلبی گفت: از کوفه بیرون آمدم تا به طابث آمدم و آن دهی «۲» است پیش واسط آن جا فرود آمدم شهر حوشب را دیدم اینکه آیت را مذاکره می‌کردیم شهر بن حوشب گفت یک روز حجاج به واسط عطا می‌داد و من حاضر بودم و او عطاها پیش خود خواست و مردم را می‌خواند و عطا می‌داد کس آمد و مرا بخواند من آنجا رفتم با جامه خلق و اسپ «۳» لاغر حجاج چون مرا بدید گفت یا شهر اینکه چه رثاقت و خلافت است و اینکه اسپ «۴» چیست من گفتم ایها الامیر اینکه اسپ «۵» نخریده‌ام چنین اتفاق افتاد و اما خلاقه «۶» جامه مرا از جامه آن قدر بس باشد که عورت بپوشد گفت تو مردی که جامه خز پوشی و عیب کنی آن را که پوشد گفتم من عادت نکرده‌ام که خز پوشم و لکن عیب نکنم آن را که پوشد جبه خز بخواست و در من پوشید چون من خواستم که بیرون آیم مرا گفت آیتی از کتاب مرا مشکل شده است من گفتم آن کدام است ای امیر او اینکه آیت بخواند: و ان من اهل الكتاب الا ليؤمنن به قبل موته، و وقتها باشد که اسیران را از ----- (۱). تب و دیگر

نسخه بدلها: بیند. (۲). آج، لب: ده. (۳). آج، لب، مر: اسپ. (۴-۵). تب، آج، لب: اسپ. (۶). لب: خلاق. [.....]

صفحه: ۱۸۶ جهودان و ترسایان پیش من آرند من بفرمایم تا ایشان را گردن بزنند پیش من و ازیشان کلمه ایمان نشنوم من گفتم

بدان که جهودان را چون وقت مرگ باشد «۱» فرشتگان عذاب بیرون حاضر آیند و به مقارع و مقامع بر روی و پشت ایشان می‌زنند و گویند یا عدو الله، عیسی مریم به تو آمد و پیغامبری صالح بود او را تکذیب کردی و ایمان نیاوردی و گفتی او پسر خداست گوید اکنون ایمان آوردم که او پیغامبر صالح بود و در آن وقت او را ایمان سود ندارد شهر بن حوشب گفت: حجاج در من نگرید و گفت اینکه از که شنیدی گفتم از محمد بن الحنفیه سر در پیش افکند و ساعتی نیک انگشت بر زمین می‌زد آنگه سر برداشت و گفت: اخذتها من عین صافیة اخذتها من معدنها از چشمه صافی‌ها گرفته از معدن خودها گرفتی. کلبی گفت من شهر بن حوشب را گفتم چرا گفتی که مرا محمد بن الحنفیه روایت کرد و او کاره باشد ایشان را و آنچه از ایشان روایت کنند گفت قصد کردم تا او را به خشم آرم هاء فی قوله «به» راجع است با محمد - صلی الله علیه و آله - و در موه راجع است با کتابی یعنی جهود یا ترسا و اینکه روایت حماد است از حمید از عکرمة که او گفت هیچ جهود و ترسا بنمیرد تا ایمان نیارد به رسول ما صلی الله علیه و آله. و بعضی دگر گفتند هاء راجع است با خدای عز و جل: **إِلَّا لِيُؤْمِنَنَّ بِهِ إِي بِاللَّهِ** یعنی به خدای ایمان آرد آنگه که اشراط «۲» و اعلام مرگ بینند و معاینه فرشتگان را بیند ایمان آرد و ایمانش سود ندارد. **وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكُونُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا** و روز قیامت تو بر ایشان گواه باشی به آنچه کرده باشند. و قتاده و ابن جریح گفتند عیسی بر ایشان گواه باشد به آنچه گفتند و کردند چنان که گفت: **وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَا دُمْتُ فِيهِمْ** «۳»، و قال تعالی: **وَيَوْمَ نَبَعَثْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا** «۴»، قوله: **فَيُظْلَمُونَ الَّذِينَ هَادُوا حَرَمْنَا عَلَيْهِمْ طَيِّبَاتٍ**، الایه. زحجاج گفت: ----- (۱). آج، لب: رسد. (۲). اساس: اشراط، با توجه به تب و دیگر

نسخه بدلها تصحیح شد. (۳). سوره مائده (۵) آیه ۱۱۷. (۴). سوره نحل (۱۶) آیه ۸۴. صفحه: ۱۸۷ **فَيُظْلَمُونَ** بدل **فَبِمَا نَقْضِهِمْ مِيثَاقَهُمْ** است و با متعلق است بقوله: **حَرَمْنَا عَلَيْهِمْ**، خدای تعالی گفت به ظلمی و بیدادی که جهودان کردند ما طیباتی از ما کل بر ایشان حرام کردیم که حلال بود ایشان را چنان که در دگر آیه گفت: **وَعَلَى الَّذِينَ هَادُوا حَرَمْنَا كُلَّ ذِي ظُفْرٍ** «۱» الی قوله **ذَلِكَ جَزَيْنَاهُمْ بِبَغْيِهِمْ**، در اخبار هست که هر گه که گناهی کردی خدای تعالی از طعامهای حلال چیزی بر ایشان حرام کردی و روا بود که بر سبیل عقوبت باشد و روا باشد که اینکه بر سبیل تغیر «۲» مصلحت باشد که مصلحت ایشان در آن بوده باشد که آن طعام بر ایشان حلال باشد پیش ارتکاب معصیت چون آن معصیت بکردند [۳۵۵-پ]

مصلحت «۳» بر ایشان حرام کردند. **وَبَصَدَّهُمْ عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ كَثِيرًا**، و به منع ایشان بسیاری مردمان را از راه خدای یعنی از دین خدای و صد ایشان به دعوت بود مردمان را با ضلالت و دعوی ایشان محالات را و تحریف ایشان کتاب خدای را و **أَخَذِهِمُ الرِّبَا** و گرفتن ایشان ربا و آن زیاده باشد بر سرمایه برای تأخیر دین از محل خود و **قَد نُهُوا عَنْهُ**، او حال راست در حالی که ایشان را از آن نهی کرده‌اند و **أَكْلِهِمْ أَمْوَالِ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ**، و خوردن ایشان مالهای مردمان بباطل از وجوهی که خدای تعالی آن را حرام کرده باشد از رشوت بر احکام و وجوهی که نا واجب باشد و **أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ مِنْهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا**، و ما بجارده‌ایم برای کافران از ایشان عذابی به درد آورنده مولم. قوله تعالی «۴»:

[سوره النساء (۴): آیات ۱۶۲ تا ۱۷۰]

[اشاره]

لَكِنَّ الرَّاْسِخُونَ فِي الْعِلْمِ مِنْهُمْ وَ الْمُؤْمِنُونَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَ مَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ وَ الْمُقِيمِينَ الصَّلَاةَ وَ الْمُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ الْمُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ أُولَئِكَ سَنُؤْتِيهِمْ أَجْرًا عَظِيمًا (۱۶۲) **إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَى نُوحٍ وَ النَّبِيِّينَ مِنْ بَعْدِهِ وَ أَوْحَيْنَا إِلَى إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْمَاعِيلَ وَ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ وَ الْأَسْبَاطِ وَ عِيسَى وَ أَيُّوبَ وَ يُونُسَ وَ هَارُونَ وَ سُلَيْمَانَ وَ آتَيْنَا دَاوُدَ زَبُورًا (۱۶۳) وَ رُسُلًا قَدْ قَصَصْنَاهُمْ عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ وَ رُسُلًا لَمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَيْكَ وَ كَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا (۱۶۴) رُسُلًا مُبَشِّرِينَ وَ مُنذِرِينَ لئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ**

بَعْدَ الرُّسُلِ وَ كَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا (۱۶۵) لَكِنَّ اللَّهَ يَشْهَدُ بِمَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ أَنْزَلَهُ بِعِلْمِهِ وَالْمَلَائِكَةُ يَشْهَدُونَ وَ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا (۱۶۶)
 إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ صَدُّوا عَن سَبِيلِ اللَّهِ قَدْ ضَلُّوا ضَلَالًا بَعِيدًا (۱۶۷) إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ ظَلَمُوا لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيُغْفِرَ لَهُمْ وَ لَا لِيُهْدِيَهُمْ طَرِيقًا
 (۱۶۸) إِلَّا طَرِيقَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أَيْدَاءُ وَ كَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا (۱۶۹) يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ الرَّسُولُ بِالْحَقِّ مِن رَّبِّكُمْ فَآمِنُوا
 خَيْرًا لَّكُمْ وَ إِن تَكْفُرُوا فَإِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ كَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا (۱۷۰)

[ترجمه]

لیکن برجایان «۵» در دانش ازیشان و گرویدگان بگروند به آنچه فرستادند [به تو] «۶» و آنچه فرستادند از پیش تو و -----
 (۱). سوره انعام (۶) آیه ۱۴۶. (۲). اساس، مت، به صورت بغیر خوانده می شود که با توجه به تب
 تصحیح شد. (۳). تب، آج، لب بگشت. (۴). مت عز و جل. (۵). وز: پا برجایان، تب: ثابت قدمان، آج لب: نه که استواران. (۶).
 اساس: ندارد، از تب افزوده شد. صفحه: ۱۸۸ پای دارندگان نماز و دهندگان زکات و گرویدگان به خدای و روز بازپسین ایشان
 را بدهیم مزدی «۱» بزرگ. ما وحی کردیم به تو چنان که وحی کردیم به سوی نوح و پیغامبران از پس او و وحی کردیم ابراهیم
 خلیل و پسران او و پسر زاده او و فرزندان یعقوب و اینکه پیغمبران که نامهای ایشان مذکور است و بدادیم داود را زبور. - و
 پیغمبرانی که قصه ایشان گفتیم بر تو از پیش اینکه و پیغمبرانی که قصه ایشان نگفتیم بر تو و سخن گفت خدای با موسی سخن
 گفتنی. پیغمبرانی بشارت دهنده و ترساننده «۲» تا نباشد مردمان را بر خدای حجتی پس پیغمبران و بوده است خدای عزیز و محکم
 کار. لکن خدای گواهی می دهد به آنچه فرستاد بر تو فرستاد به علم خود و فرشتگان گواهی می دهند و بس «۳» است گواهی
 خدای «۴». آنان که کافر شدند و برگشتند از راه خدای گم راه شدند گمراهی دور. آنان که کافر شدند و ظلم کردند نیامرزد خدای
 ایشان را و ننماید ایشان را راهی. مگر راه دوزخ همیشه باشند در آن همیشه و بوده است آن بر خدای آسان. ای مردمان آمد -----
 (۱). مت: مزدی. (۲). آج، لب: مزده دهندگان و بیم کنندگان. (۳). آج، لب: بسنده.
 (۴). وز، آج، لب: خدای گواه. [...]

صفحه: ۱۸۹ به شما پیغمبر براستی از خدای بگروید تا به بود شما را و اگر کافر شوید خدای راست آنچه در آسمانهاست و زمین
 است و بوده است خدای دانا و محکم کار. قوله: لَكِنَّ الرَّاْسِيْحُونَ فِي الْعِلْمِ «۱»، لکن برای استدراک باشد و معنی او «۲» به استثناء
 نزدیک باشد برای آن که هر دو را اخراج بعضی باشد از آنچه دیگران در آن حکم باشند و به او نقض «۳» کلام اول کنند چنان که
 به «لا» خدای تعالی جهودانی را که حکم ایشان مخالف بود حکم آنان را که به اینکه صفت باشند که آیات مقدم متضمن است
 ذکر ایشان را گفت لکن آنان را که راسخ و ثابت قدم و پای بر جای باشند در علم از جمله اهل کتاب که جهودان و ترسایانند و
 آن عبد الله سلام است و بحیرا «۴» راهب و مانند ایشان از آنان که از اهل کتاب عالم بودند و بر علم کار کردند و عناد [۳۵۶- ر]
 کار نیستند «۵» مِنْهُمْ ای من اهل الکتاب، وَالْمُؤْمِنُونَ برای آن عطف کرد مؤمنان اینکه امت را بر عالمان اهل کتاب که ایمان جمع
 کرد ایشان را بر یک ملت و آنان که از اهل کتاب ایمان آرند مؤمن باشند و حکم ایشان حکم اهل ایمان بود. گفت: هر دو گروه
 ایمان دارند به خدای و آنچه خدای بر تو فرستاد که محمدی (ص) از قرآن و آنچه بر پیغامبران مقدم فرستاد که پیش از تو بودند از
 تورات و انجیل. «وَالْمُقِيمِينَ الصَّلَاةَ» و آنان که نماز پای دارند از ایشان. خلاف کردند در اینکه که اینکه نماز کنندگان همان
 راسخان در علم اند یا جز ایشان «۶» گروهی دیگراند بعضی مفسران گفتند ایشانند و اگر چه در اعراب مقیمین مخالف راسخون
 است. آنکه در اعراب او خلاف کردند بعضی گفتند غلطی است که از نویسنده افتاد و اینکه قول حماد بن سلمه «۷» است که او
 روایت کرد از زبیر که او گفت: عثمان بن ----- (۱). وز، آج، لب منهم. (۲). اساس: به
 او، که با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها زائد می نماید. (۳). اساس: نقص، با توجه به وز تصحیح شد. (۴). آج: بحیرا. (۵). اساس،

وز، مت: کار بستند، با توجه به آج و فحوای کلام تصحیح شد. (۶). اساس، مت: جز ایشان، وز، تب، آج: جز ایشان، لب: جزای ایشان، مر، لت: جدای ایشان، با توجه به وز و فحوای کلام تصحیح شد. (۷). اساس، مت: محاد بن سلمه، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. صفحه: ۱۹۰ عَنان را گفتم مقیمین چرا مخالف افتاد در اعراب راسخون و مؤنون را. گفت: غلط از نویسنده افتاد که نویسنده چون می نوشت باستملاء، آن که املا می کرد چون اینکه جا رسید ساعتی توقفی افتاد. آنگه گفت املا کننده را که چه نویسم. گفت اکتب: وَ الْمُقِيمِينَ الصَّلَاةَ، و املا کننده لفظ قرآن نگفت، نصب کرد اینکه لفظ به آن فعل که بگفت اکتب. و عروءَ إِبْنِ الزَّيْبِرِ گفت: از عایشه پرسیدم که اینکه آیت چون است وَ الْمُقِيمِينَ و قوله: وَ الصَّابِرِينَ «۱» و قوله: إِنْ هَذَا لَسَاحِرَانِ «۲»! گفت: یابن اخ هذا عمل الكتاب اخطأوا. گفت: اینکه کار نویسندگان است خطا از ایشان افتاد. و در مصحف عبد الله مسعود و المقیمون است به واو و زججاج و فراء و دیگر نحویان گفتند: او از صفت راسخون است و لکن چون کلام دراز شد و کلامی دگر در آن میانه آمد نصب کرد مقیمین را بر مدح و اینکه در لغت جایز است، و مثال او قوله: وَ الْمُؤْفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا وَ الصَّابِرِينَ «۳»، و بعضی دگر از اهل علم گفتند. مقیمین صفت راسخون نیست و او در محلّ جزّ است عطفاً علی قوله: بما انزل الیک و بالمقیمین و بر اینکه قول مقیمین الصلوة و «۴» پیغامبران باشند یا فرشتگان. معنی آن باشد که ایشان ایمان آرند به کتابهای اوّل و آخر و «۵» پیغامبران و فرشتگان، چنان که گفت: كُلُّ آمَنٍ بِاللَّهِ وَ مَلَائِكَتِهِ وَ كُتُبِهِ وَ رُسُلِهِ «۶». و محمّد بن الجریر اختیار «۷» اینکه قول کرد و گفت: اینکه قول ابی کعب است و در مصحف او چنین است. چون مصحف با مصحف ما به لفظ موافق آمد، دلیل کند بر آن که غلط نیست و اینکه قول در تفسیر اصحاب ما آمد و تأویل بر آن که مقیمین الصلوة ائمه معصومند- علیهم السلام- چنان که گفت در دگر آیت «۸» ----- (۱). سوره مائده (۵) آیه ۶۹. (۲). سوره طه (۲۰) آیه ۶۳. (۳). سوره بقره (۲) آیه ۱۷۷. (۴). آج، لب، لت: ندارد. (۵). وز، لت به. (۶). اساس و دیگر نسخه بدلها: من، با توجه به آیه ۲۸۵ سوره بقره (۲) تصحیح شد. (۷). اساس، مت کرد، با توجه به وز و فحوای عبارت حذف شد. [.....]

(۸). اساس و دیگر نسخه بدلها و، که با توجه به ضبط قرآن مجید حذف شد. صفحه: ۱۹۱ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ يُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ «۱». و جماعتی نحویان نصب بر مدح [انکار کردند و گفتند نصب بر مدح] «۲» آن جا شاید که مبتدا خبر خود گرفته باشد و کلام تمام شده و اینکه جا خبر أولئک سَنُؤْتِيهِمْ، خواهد بودن. و زججاج اینکه را انکار کرد و گفت روا باشد و گفت بسیار گفته اند چنین، مثل قوله: حن بنی ضبئة اصحاب الجمل و قول لبید: حن بنی امّ البنین الاربعة و زججاج گفت: مرت بزید الکریم. بر سه وجه روا باشد نصب و جزّ و رفع جزّ بر صفت لفظ و نصب بر محلّ زید و رفع بر خبر مبتدای محذوف یعنی هو الکریم و نصب او «۳» بر مدح در اشعار کلام ایشان بسیار است منها «۴» قول جریر: لا یبعدن قومی المذین هم سم العداة و افه الجزر «۵» التّازلین بکلّ معترک و الطّیبین معاقد الازر و بعضی دگر گفتند عطف است علی قوله بما أنزل إلیک، و الی المقیمین الصلوة یعنی الأنبیاء و به نزدیک بصریان اینکه هر دو وجه اعنی جر ضعیف است برای آن که اسم ظاهر را بر مضمّر و مکتبی عطف نکنند، الا آنگه که حرف جر باز آرند «۶» لا یقال مرتت بک و زید الا ان تقول و بزید و كذلك لا تقول: اخذت ممن اخذت منه و زید الا ان تقول و من زید و المؤمنون الزکاة و آنان که زکات مال بدهند و عطف بر راسخون و مؤنون باشد و نیز ایمان آرند به خدای تعالی و به روز قیامت أولئک سَنُؤْتِيهِمْ أَجْرًا عَظِيمًا، اینکه جمله مبتدا و خبر باشد در محلّ خبر ابتدای اوّل ----- (۱). سوره توبه (۹) آیه ۶۱. (۲). اساس و مت: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۳). کذا در اساس، وز، تب، آج، لب، مر، لت: ندارد. (۴). مر: منه. (۵). اساس، مت: الجوز، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۶). مر: باز آید. صفحه: ۱۹۲ که راسخون و مؤنون و آنچه تبع اوست، ایشان آنانند که ما ایشان را مزدی «۱» عظیم بدهیم. حق تعالی گفت من تو را مالی دادم از آن مال زکات بده و آن ده دانک و نیم باشد، مال مال من است و تو بنده منی که: العبد لا یملک شیئا و ان ملک علی اصلنا من از آنچه به تو دادم برای تو بعضی باز می خواهم تا برای تو در خزانه رحمت ذخیره «۲» کنم تا در دست تو تباه نشود که: ما عندکم ینفد

وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ (۳)، تا وقت آن که در مانده تر (۴) باشی با تو دهم در روز فقر و فاقته. آنکه هم آن یا (۵) هم چند آن با تو بدهم یکی را ده و یکی را صد و یکی را هفصد با تو بدهم تمام کرده پرورده. و گفته‌اند آیت در عبد الله سلام آمد و ابن یامین و ابن صوری و اسد و اسید و ثعلبه و جز ایشان از علمای جهودان که به رسول - علیه السّلام - (۶) ایمان آوردند. قوله: إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ، آیت خطاب است با رسول [۳۵۶- پ]

ما خدای تعالی گفت: یا محمد ما به تو وحی کردیم چنان که به دگر پیغمبران. و وحی خدای تعالی بر پیغمبران ارسال کلامی باشد به ایشان بر دست فرشته یا بر لوحی نوشته. چنان که در حق موسی - علیه السّلام - فرمود که: وَ كَتَبْنَا لَهُ فِي الْأَلْوَابِ (۷)، تا بی واسطه چنان که با موسی - علیه السّلام - و رسول ما - صلی الله علیه و آله - گفت. عبد الله عباس گفت و جماعتی مفسران که سبب نزول اینکه آیت آن بود که چون خدای تعالی اینکه آیات که پیش از اینکه است. من قوله: يَسْأَلُكَ أَهْلُ الْكِتَابِ أَنْ تُنزِلَ عَلَيْهِمْ كِتَابًا مِنَ السَّمَاءِ (۸) تا به آخر آیات، بفرستاد رسول - علیه السّلام - بر جهودان خواند. ایشان را خشم آمد، گفتند: مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَى بَشَرٍ مِنْ شَيْءٍ (۹)، خدای بر هیچ آدمی کتابی نفرستاد. خدای ردّ بر ایشان اینکه آیت فرستاد و گفت ما به تو وحی همچنان (۱۰) کردیم که به نوح و دگر پیغمبران که از پس او بودند. خدای تعالی ----- (۱). آج، لب، مر، لت: مزه، مت: مژدی. (۲). مر تو. (۳). سوره نحل (۱۶) آیه ۹۶. (۴). آج، لب: در مانده تو. (۵). وز، لت: با. (۶). مر آمدند. (۷). سوره اعراف (۷) آیه ۱۴۵. [.....]

(۸). سوره نساء (۴) آیه ۱۵۳. (۹). سوره انعام (۶) آیه ۹۱. (۱۰). وز: چنان. صفحه: ۱۹۳ نوح را به دوم (۱) پیغمبر ما کرد در قرآن (۲) در دو جایگاه: یکی در اینکه آیت و یکی فی قوله: وَإِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ (۳) رَبِّ إِنِّي دَعَوْتُ قَوْمِي لَيْلًا وَ نَهَارًا (۱۶) - الايات. او دعوت می کردی (۱۷) به شب و روز به سر و ----- (۱). وز: نوح را دوم. (۲). اساس: قرآنی، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۳). اساس، تب، وز، آج، لب، مت: ندارد، با توجه به مر و قرآن مجید افزوده شد. (۴). سوره احزاب (۳۳) آیه ۷. (۵). آج، لب، مر: پیغمبران. (۶). مر: خلق. (۷). آج، لب: درازتر از عمر. (۸). همه نسخه بدلها و. (۹). وز، آج، مر، لت: نیفتاد. (۱۰). آج، لب، مر: سفید. (۱۱). مت: قوتش نشد، مر: قوتش با کم نشد، لت: قوتش ناقص نگشت. [.....]

(۱۲). آج، لب، مر: است. (۱۳). تب، وز: پیغامبر. (۱۴). لت: ندارد. (۱۵). تب: ندارد. (۱۶). سوره نوح (۷۱) آیه ۵. (۱۷). آج، لب، مر، لت: می کرد. صفحه: ۱۹۴ علانیه، ایشان اجابت نکردندی. و هر چه او دعوت بیش کردی ایشان بیش (۱) رسیدندی تا مرد بودی از ایشان که فرزند طفل خود را دست گرفتی و بیاوردی و نوح را به او نمودی. گفتی: ای پسر؟ می بینی اینکه را! اگر (۲) مرا وفاتی باشد (۳)، نگر تا گرد اینکه نگریدی و دعوت اینکه نشنوی و حدیث اینکه گوش باز نکنی که اینکه دیوانه است و جادو و دروغزن (۴). قال الله تعالی: وَقَوْمُ نُوحٍ مِنْ قَبْلِهِمْ كَانُوا هُمْ أَظْلَمَ وَأَطْعَى (۵) و گفته‌اند اول کس که فردا قیامت (۶) از گور بر خیزد بعد (۷) رسول - ما صلی الله علیه و اله - نوح باشد. و گفته‌اند (۸) برای آن که او را مقام شکر بود، فی قوله: إِنَّهُ كَانَ عَبْدًا شَكُورًا (۹)، پس چنان که سوره الحمد را (۱۰) صدر قرآن است او (۱۱) صدر پیغمبران باشد. و در خبر است که فردا قیامت (۱۲) اول کس (۱۳) که به بهشت خوانند (۱۴)، شاکران نعمت او باشند. وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ، و وحی کردیم به ابراهیم و به فرزندانش اسماعیل و اسحاق و فرزند اسحاق یعقوب و به اسباط که فرزندان یعقوب اند - و ایشان دوازده سبط بودند از دوازده پسر یعقوب - و عیسی (۱۵) و ایوب، و آن پیغامبر مذکور به صبر و یونس، و (۱۶) صاحب نون بود و هارون که برادر موسی بود و سلیمان که پسر داود بود. و آتینا داود زَبُورًا، و داود را زبور دادیم، حمزه و خلف «زبور» خواند (۱۷) به ضم «زا» و اینکه را دو وجه باشد: یکی جمع «زبر» (۱۸) باشد (۱۹) مصدر بود به معنی اسم اعنی به ----- (۱). لب: ندارد. (۲). آج، لب: که. (۳). مر: مرگ آید. (۴). مر: دروغگوی. (۵). سوره نجم (۵۳) آیه ۵۲. (۶). وز، آج، لب، لت: فردای قیامت. (۷). وز، مر از. (۸). لت: ندارد.

[.....]

(۹). سوره بنی اسرائیل (۱۷) آیه ۳. (۱۰). تب: ندارد. (۱۱). تب، وز، مت: او را. (۱۲). وز، آج، لب، مر، لت: فردای قیامت. (۱۳). تب، وز، آج، لب، مر، لت را. (۱۴). مر از. (۱۵). آج، لب: ندارد. (۱۶). تب، وز، آج، لب، مر، لت: که. (۱۷). مر: خواندند. (۱۸). آج، لب، لت: زبره. (۱۹). وز، مر که. صفحه: ۱۹۵ معنی مزبور «۱» کالکتاب بمعنی المکتوب و هذا الدرهم ضرب الامیر ای مضروب و هذا الثوب نسج یده ای منسوجها ای کتا و صحفا مزبوره «۲» مکتوبه. و وجهی دگر آن است که اینکه جمعی بود باختلاف حرکات و اگر چه صورت لفظ یکی بود. پس زبور به فتح زاء به «۳» واحد بود و زبور به ضم زاء جمع، ککروان و کروان و ورشان و ورشان و دگر قراء زبور به فتح زا خواندند. و در خبر است که داود علیه السّلام - زبور برگرفتی و به صحرا شدی، علمای بنی اسرائیل در پس او ایستادندی «۴» و مردمان «۵» از پس علما بایستادندی و جنیان از پس مردمان بایستادندی و سباع و دواب صحرا از پس جنیان بایستادندی و مرغان در هوا پر در پر گسترده «۶» و سایه بر ایشان افکندندی از خوشی «۷» آواز داود - علیه السّلام. و در خبر است که رسول - علیه السّلام - در منقبت امیر المؤمنین (ع) حدیثی «۸» دراز گفت آن که «۹»: «۱۰» «۱۱» اذا كان يوم القيمة اعطى الله علياً من القوة مثل قوة جبرئيل و من التور مثل نور ادم و من الجمال مثل جمال يوسف و من الصوت ما يدانى صوت داود و لولا ان داود خطيب اهل الجنة في الجنة لأعطاه مثل صوته. گفت چون روز قیامت باشد خدای تعالی [علی را] «۱۲» چندان قوت دهد که قوت جبرئیل و چندان نور «۱۳» که نور آدم و از جمال مانند جمال «۱۴» [۳۵۷- ر]

یوسف و از آواز چندان که نزدیک آواز داود بود «۱۵». و اگر نه آنستی که داود خطیب اهل بهشت است «۱۶» در بهشت چندانى او را آواز دادی «۱۷» که آواز داود. ----- (۱). اساس، تب، مت: مذبور، با توجه به تب و

دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۲). مر و. (۳). تب، وز، آج، لب، مر، لت: ندارد. [.....]

(۴). تب، مر: بایستادندی، آج، لت: استادندی. (۵). مر دیگر. (۶). مر: کشیدندی. (۷). مر: خوش. (۸). آج، لب، لت: حدیث. (۹). تب، وز، آج، لب، لت: آنکه گفت، مر: آنگاه گفت. (۱۰). مت علیه السّلام. (۱۱). تب: لو کان. (۱۲). اساس: ندارد، با توجه به وز، مر افزوده شد، آج، لب، لت: امیر المؤمنین علی را. (۱۳). مر دهد. (۱۴). مر: و جمالی چندان که جمال. (۱۵). مر: و آوازش چنان بود که نزدیک آواز داود. (۱۶). مت و. (۱۷). تب، وز، آج، لب، مر: او را چندانى. [.....]

صفحه: ۱۹۶ وَ رُسِيماً، در نصب او خلاف کردند. فرا گفت منصوب است به نزع حرف الجرّ و التقدير أَوْحِينَا إِلَيْكَ كَمَا أَوْحِينَا إِلَى نُوحٍ وَ النَّبِيِّينَ «۱» چون حرف جر بیفکنند «۲» فعل به او رسید او را منصوب بکرد کقولہ وَ اخْتَارَ مُوسَى قَوْمَهُ أَي من قومه «۳» وَ لَا تَعْرِمُوا عُقْدَةَ النِّكَاحِ «۴» و المعنى على عقدة النكاح و زجاج گفت منصوب است به فعلی که در ضمن او حیناست و آن فعل ارسلنا باشد برای آن که ارسلنا و او حینا در یک معنی باشد کانه قال و ارسلنا رسلا، چنان که گفت: لِلَّذِينَ يُؤُولُونَ مِنْ نِسَائِهِمْ وَ المعنى للذين يبعدون من نسائهم و يعتزلونهن - بالإيلاء «۵» و الحلف لأنه لا- يقال الي منه أنما يقال آلى عليه و وجهی دگر آن است که نصب او به فعلی است مقدر محذوف که یدل- علیه ما بعده و التقدير و قصصنا عليك. وَ رُسِيماً قَدْ قَصَصْنَا هُمْ عَلَيْكَ، چنان که گفت: وَ الْقَمَرَ قَدَرْنَا مَنَازِلَ «۶» و التقدير و قدرنا القمر قدرنا منازل. قوله: وَ رُسِيماً پیغامبرانی را که بر تو قصه ایشان بگفتیم و دیگران را که قصه ایشان [نگفتیم] «۷» اشتقاق قصه من قص- اثره باشد اذا اتبعه و منه قوله: وَ قَالَتْ لِأَخْتِهِ قُصِيهِ «۸». ای اتبعی اثره، و در مصحف ابی هست و رسل، وَ كَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا «۹»، مصدر برای تأکید گویند در عقب فعل چنان که زیبا ضربا «۱۰» و المعنى ضربا شديدا و جيعا و معنى الاية و كلم الله موسى تكليما شريفا و در آیت، دلیل است بر «۱۱» آن که کلام خدای محدث است برای آن که خدای تعالی از «۱۲» کلام که با موسی گفت بر طور بیش از آن با هیچ پیغمبر «۱۳» نگفت و آن را که وقت وجود و حدوث او معلوم باشد قدیم نبود که قدیم آن بود که در ازل موجود باشد وجودش را اول نباشد و آن کس که فرق کرد میان تکلیم و کلام به آن که گفت کلام قدیم باشد و تکلیم محدث خباط گفته باشد برای آن که فرقی کرده باشد نه از -----

--- (۱). اساس: و الی رسل با توجه به ضبط قرآن مجید تصحیح شد. (۲). مر: بیفکنند. (۳). تب، وز، آج، لب، مر، لت و قوله. (۴). سوره بقره (۲) آیه ۲۳۵. (۵). وز، آج، لب، مت، مر، لت: بایلاء. (۶). سوره یس (۳۶) آیه ۳۹. (۷). اساس: بگفتم، با توجه به وز تصحیح شد. (۸). سوره قصص (۲۸) آیه ۱۱. (۹). سوره نساء (۴) آیه ۱۶۴. (۱۰). تب، آج، لب، مر، لت ضربت. (۱۱). مر: برای. (۱۲). تب، آج، لب، مر، لت: آن. (۱۳). وز، تب: پیغامبر، مر: پیغمبری. صفحه: ۱۹۷ روی لغت، تکلم به کلام آن باشد که سخنی گوید و اگر چه او را مخاطبی مخصوص نباشد و کلم «۱» فلانا اذا خاطبه پس کلم «۲» از تکلم باشد خاص تر و تکلم عامتر بود عجب از خرد کسی که روا دارد که گوید خدای تعالی با موسی علیه السلام، بر کوه طور در عهد موسی سخن گفت به کلامی قدیم چون کلام را تعلیق کرد بدین سه چیز از وقت و جای و شخص و اینکه هر سه پیش از کلام خدای باشند آن که در وجود مقدم بود بر کلام ازین سه چیز محدث باشد و کلام که پس از آن باشد به مدتها قدیم عجب قولی باشد. قوله: رُشِماً بدل رسل «۳» اول است مُبَشِّرِينَ وَ مُنذِرِينَ نصب هر دو بر حال است پیغامبرانی «۴» بشارت دهنده و ترساننده، بشارت دهنده مؤمنان را به ثواب و ترساننده کافران را به عقاب، لَيْلًا يَكُونُ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ، لام غرض راست تا نباشد مردمان را بر خدای حجتی پس پیغامبران. ابو علی گفت آیت مخصوص است به آنان که در معلوم چنان باشد که ایشان را در بعثت انبیا علیهم السلام لطف است چه اگر پیغامبری «۵» بدیشان «۶» نفرستد که ایشان را ارشاد کند به مصالح ایشان از عبادت «۷» و جز آن ایشان را بر خدای تعالی حجتی بلیغ باشد «۸» اینکه دلیل فساد قول آن کس کند که گوید در مقدور لطفی باشد که اگر خدا «۹» با کافر بکند ایمان آرد برای آن که اگر چنین «۱۰» بودی چون آن لطف نکردی حجت «۱۱» کافر را بودی بر خدای تعالی فاقیا آن کس که معلوم از حال او آن باشد که بعثت انبیا او را لطف نباشد خدای را تعالی بر او «۱۲» حجت باشد به ادله عقل و اگر چنان که او را به ادله عقل حجت نبود بر او تا «۱۳» پیغامبر «۱۴» نفرستادی اینکه فاسد بودی از دو وجه یکی آن که ممکن نبودی او را علم به صدق انبیا و صحت نبوت ایشان -

----- (۱). وز: کلام. [.....]

(۲). تب، آج، لب، لت: کلمه. (۳). تب او. (۴). آج، لب، مر، لت: پیغامبرانی. (۵). آج، لب، مر، لت: پیغمبری. (۶). مر: بر ایشان. (۷). مر: عبادت. (۸). وز، تب، آج، لب، مر، لت و. (۹). تب، مر: خدای. (۱۰). آج، لت: چونین. (۱۱). لب: حجتی. (۱۲). مر: برو/ بر او. (۱۳). آج، لب، مر، لت: ندارد. (۱۴). وز، آج، لب، مر، لت: پیغمبر. صفحه: ۱۹۸ حاصل کردن الا پس از آن که قواعد توحید و عدل مقرر کرده بودی «۱» و آن جز به ادله عقل مهتد نبود «۲». دگر آن که اگر حجت نبود خدای را بر خلقان الا به بعثت رسل لازم آمدی که حجت بر رسول قائم نبودی الا به رسولی «۳» دگر و کلام در رسول او چنان بودی که کلام در او «۴» تا مؤدی شدی با مالا- نهاییه له از رسولان، رسولان. اینکه جمله برای آن گفتیم «۵» تا بدانند که بدین آیت استدلال «۶» نتوان کردن بر «۷» آن که تکلیف نیکو «۸» نباشد الا پس «۹» بعثت انبیاء، و کان الله عزیزاً حکیماً و خدای تعالی همیشه عزیز بوده است- قادر بر انتقام از آن که در «۱۰» او «۱۱» عاصی شوند و لیکن «۱۲» حکیم است و به وجه فرماید چنان که حکمت اقتضا کند چه تعجیل آن کس کند که از فوت ترسد «۱۳» لکن الله یشهد لکن را چون تخفیف کنند عمل او باطل شود. گفت لکن خدای تعالی گواهی می دهد بدان که «۱۴» فرو فرستاده است به تو از کتاب قرآن و احکام شرع مسلمانی أَنْزَلَهُ بِعِلْمِهِ، و به گزاف نفرستاد به علم خود فرستاد به مصالح شما که مکلفانی «۱۵» وَالْمَلَائِكَةُ یشهدون، و فرشتگان نیز گواهی «۱۶» دهند و اینکه آیت نیز رد بر جهودان فرستاد که گفتند: ما أنزل الله علی بشرٍ [۳۵۷- پ]

من شیء «۱۷»، خدا بر هیچ «۱۸» آدمی چیزی نفرستاد. خدای تعالی گفت شما انکار می کنید که خدای «۱۹» کتاب فرستد «۲۰» از آسمان من که خدایم گواهی می دهدم بر آنچه فرستاده ام، بر رسول خود و فرشتگان با من گواهی می دهند. وَ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيداً، و خدای «۲۱» جل ----- (۱). مر: باشد. [.....]

(۲). وز، تب، آج، لب، لت: نشود. (۳). وز، آج، لب، مر، لت: رسول. (۴). آج، لب، مر، لت: درو/ در او. (۵). مر: گفتم. (۶). مر

نکنند. (۷). مر: برای. (۸). تب: نکو. (۹). مر: بعد از. (۱۰). مر: آنان که بر او. (۱۱). اساس: درو/ در او. (۱۲). وز، تب، آج، لب، مر، لت: لکن. (۱۳). لب به تواز کتاب. (۱۴). مر: به آن که. (۱۵). تب، مر: مکلفانید. [...]

(۱۶). وز، تب، آج، لب، لت می. (۱۷). سوره انعام (۶) آیه ۹۱. (۱۸). لب: خدای را هیچ. (۲۱-۱۹). مر تعالی. (۲۰). آج، لب، مر، لت: فرستاد. صفحه: ۱۹۹ جلاله در گواهی «۱» کفایت است، گواهی فرشتگان نه به آن می‌خواهد تا گواهی خدا به آن تمام شود و با، زیاده است در بالله، و المعنی و کفی الله «۲» شهیدا و مراد به علم حالت «۳» عالمی است چه اگر بر ظاهر حمل کنند لازم آید که علم آلت بود در انزال چنان که یکی از ما گوید کتبت بالقلم و قطعت بالسِّکِّین و کسرت بالفأس و غیر ذلك من الالات و چون محال است که علم آلت باشد خدای را تعالی در افعال معلوم باشد که آیت را ظاهری نیست که اشاعره بدان تمسک کنند قوله: يَشْهَدُ بِمَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ، خدای تعالی بر هفت چیز گواهی داد اول بر «۴» وحدانیت خود فی قوله: شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ «۵» دوم «۶» بر نبوت مصطفی «۷» صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي قَوْلِهِ: وَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيداً مُّحَمَّدٌ رَسُولَ اللَّهِ «۸» و فی قوله: قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيداً بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ «۹»، و قوله: قُلْ اللَّهُ شَهِيدٌ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ «۱۰»، سهام «۱۱» بر اعمال بندگان فی قوله: وَلَا تَعْمَلُونَ مِنْ عَمَلٍ إِلَّا كُنَّا عَلَيْكُمْ شُهُوداً إِذْ تُفِيضُونَ فِيهِ «۱۲» و قال: وَاللَّهُ شَهِيدٌ عَلَىٰ مَا تَعْمَلُونَ «۱۳»، چهارم: بر همه چیز «۱۴» گواهی داد فی قوله: أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ «۱۵»، پنجم بر دروغ منافقان گواهی داد: وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ «۱۶». ششم: بر شریعت مصطفی «۱۷» گواهی «۱۸» داد «۱۹» درین آیت قُلْ اللَّهُ شَهِيدٌ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ «۲۰». هفتم بر صحت قرآن گواهی «۲۱» داد در اینکه آیت لکن الله يشهد بما أنزل إليك أنزله بعلمه «۲۲». إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ، آنان که کافر شدند و مردمان را منع ----- (۱). مر دادن. (۲). وز، آج، لب: و کفی بالله. (۳). مر: حالتی. (۴). آج، لب، لت: به. (۵). سوره آل عمران (۳) آیه ۱۸. (۶). مر: دویم. (۷). مر: محمد (ص). (۸). سوره فتح (۴۸) آیه ۲۸، ۲۹. (۹). سوره رعد (۱۳) آیه ۴۳. [...]

(۲۰-۱۰). سوره انعام (۶) آیه ۱۹. (۱۱). تب: سیم. (۱۲). سوره یونس (۱۰) آیه ۶۱. (۲۱-۱۳). سوره آل عمران (۳) آیه ۹۸. (۱۴). آج، لت: چیزی. (۱۵). سوره فصلت (۴۱) آیه ۵۳. (۱۶). سوره منافقون (۶۳) آیه ۱. (۱۷). مر صلی الله علیه و آله. (۱۸). لت: گواهی/ گواهی. (۱۹). وز، تب، آج، لب، لت فی قوله. (۲۲). سوره نساء (۴) آیه ۱۶۶. صفحه: ۲۰۰ کردند از راه خدا و دین مسلمانی به آن که گفتند: اینکه محمّد نه آن است که ما نعت و صفت او در کتب خوانده‌ایم و اینکه «۱» شکل و هیأت «۲» ندارد و اینکه وقت نیامده است «۳» تا مردمان رغبت نکنند «۴» به او و با دین او و آن جهودان بودند. قَدْ ضَلُّوا ضَلَالًا بَعِيدًا، ایشان در کفر و ضلالت «۵» و ذهاب از طریق حق دور برفته‌اند و اینکه بر طریق مبالغت باشد. إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَظَلَمُوا، آنان که کافر شدند و ظلم کردند هم «۶» کافر بودند و هم ظالم تا چنان باشد «۷» که مع کفره قدری. هم جهودانند «۸» به خدا و رسول کافر شدند و بر مردمان ظلم کردند. لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيُغْفِرَ لَهُمْ، خدای تعالی ایشان را نیامرزد که چنین وعده داد که من کافران را نیامرزم و اینکه لام بیان کردم «۹» که برای تأکید نفی «۱۰» باشد فی قول القائل: ما كنت لأفعل كذا، یعنی از آنان نه «۱۱» ام که اینکه کنم. وَلَا لِيُهِدِيَهُمْ طَرِيقًا، و ایشان را هیچ راه ننمایید «۱۲» یعنی راه بهشت و ثواب برای آن که هدایت به راه ایمان سابق شده است بر سبیل عموم جمله مکلفان را، و روا بود که مراد آن باشد «۱۳» که با ایشان لطفی نکنند که عند آن ایمان آرند در مستقبل ایام بعد «۱۴» آن که سالیان دراز بر کفر اصرار کردند و به الطاف متقدم منتفع نشدند. و اینکه بر سبیل عقوبت باشد ایشان را و اینکه را خذلان گویند. إِلَّا طَرِيقَ جَهَنَّمَ، مگر راه دوزخ و ممکن است گفتن که استثنا متصل است برای آن که در ظاهر آیت نفی عموم کرد در باب هدایت طریق، آنگه ره دوزخ را از آن استثنا کرد که او راهی است از جمله راهها و روا بود که منقطع گویند برای آن که غرض آن است که ایشان را هدایت نکند «۱۵» هیچ چیزی «۱۶» و نفعی و ره دوزخ از آن ----- (۱). مر، لت: آن. (۲). تب: هیبت. (۳). آج، لب که. [...]

(۴). وز، آج، لب: بکنند. (۵). مر، لت: ضلال. (۶). آج، لب: همه. (۷). آج، لب، مر، لت: باشند. (۸). مر که. (۹). تب، مر: کردیم.

(۱۰). اساس، وز، مت: نبی، با توجه به تب تصحیح شد. (۱۱). مر: نیم. (۱۲). وز، تب، آج، لب، مر، لت: ننماید، مت: ننماید. (۱۳). آج، لب: بود، مر: باشند. (۱۴). مر از. (۱۵). تب، آج، لب، مر، لت به. (۱۶). آج، لب: خیری. صفحه: ۲۰۱ جمله نباشد. اما معنی هدایت او به ره دوزخ آن باشد که «إِذَا» خذلان کند و تخلیت بر سبیل عقوبت تا کفر آرند و اعمالی کنند که مستوجب دوزخ شوند و «إِذَا» آن بود که در قیامت ره بهشت بر ایشان ببندد و به ره دوزخ فرستد ایشان را. خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا، در آنجا یعنی در دوزخ مقیم باشند. وَ كَانِ ذَٰلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا، و اینکه بر خدا آسان است و متعذر نیست عقاب ایشان. قوله: يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ الرَّسُولُ بِالْحَقِّ مِنْ رَبِّكُمْ، حق تعالی به اینکه آیت با جمله عرب از مشرکان و جهودان و ترسایان بل جمله مکلفان خطاب کرد که: عموم یا أَيُّهَا النَّاسُ، اقتضاء اینکه کند، گفت پیغمبری «۲» آمد به شما ای مردمان و از خدای شما کتابی حق و دینی درست آورد. و لام، تعریف عهد است یعنی آن حق «۳» که شما و همه جهان طالب آنی. فَأَمِنُوا خَيْرًا لَكُمْ، ایمان آری «۴» برای خود تا شما را به افتد «۵» خلاف کردند نحویان در نصب خیرا. خلیل و سیبویه و جمله بصریان گفتند بر تقدیر فعلی باشد محذوف، که اینکه فعل «۶» در کلام هست بر او دلیل کند و تقدیر آن بود که فَأَمِنُوا و افعلوا من الايمان خيرا لكم، ای فعلا هو خیر لكم یعنی ایمان آری «۷» [و] «۸» برای خود خیری کنید از عمل صالح. و كذلك انتهوا خيرا لكم المعنى انتهوا عما انتم فيه و افعلوا خيرا لكم. و کسایی گفت: برای تمام کلام است و محصول آن باشد که اسمی «۹» بعد تمام الکلام نصب کنند بر تمیز باشد و اینکه صورت تمیز ندارد و مثال اینکه گفت: ليقومن خيرا لك و اینکه صورت تمیز ندارد و مثال خود نفس مسأله است. اینکه قول ضعیف است. -----

----- (۱). آج، لب: إنما. [.....]

(۲). وز، تب: پیغمبری. (۳). مر: خدای. (۴). تب، مر، لت: آرید. (۵). مر: باشد. (۶). آج، لب، مر، لت: آرید. (۷). آج، لب، تب، مر، لت: آرید. (۸). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۹). آج، لب، مر، لت: آرید. (۱۰). آج، لب، تب، مر، لت: آرید. فحوای کلام در هر دو آیت دلیل اضمار کان می کند و تقدیر اینکه «۲» است فَأَمِنُوا يَكُن خيرا لكم، و انتهوا خيرا لكم، ای، یکن الايمان و الانتهاء و اینکه قول خیرا لكم قریب است [۳۵۸- ر]

و قول اول هم چنین و وجهای ضعیف بسیار گفته اند که ما نیاوردیم برای آن که معتمد نیست. وَإِنْ تَكْفُرُوا فَإِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ، و اگر کافر شوی «۳» خدا راست آنچه در آسمان و زمین است یعنی کفر شما او را زیان ندارد و در ملک او نقصانی نکند. وَ كَانِ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا، و خدای تعالی عالم است به احوال شما و حکیم است در معامله با شما. قوله تعالی عَزَّ وَ جَلَّ:

[سوره النساء (۴): آیات ۱۷۱ تا ۱۷۶]

[اشاره]

يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ وَلَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ وَ كَلِمَتُهُ أَلْفَاها إِلَى مَرْيَمَ وَ رُوحٌ مِنْهُ فَأَمِنُوا بِاللَّهِ وَ رُؤْسِيهِ وَ لَا تَقُولُوا ثَلَاثَةً انْتَهَوْا خَيْرًا لَكُمْ إِنَّمَا اللَّهُ إِلَهٌ وَاحِدٌ سُبْحَانَهُ أَنْ يَكُونَ لَهُ وَلَدٌ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ وَ كَفَى بِاللَّهِ وَ كَيْلًا (۱۷۱) لَنْ يَسْتَنْكِفَ الْمَسِيحُ أَنْ يَكُونَ عَبْدًا لِلَّهِ وَ لَا الْمَلَائِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ وَ مَنْ يَسْتَنْكِفْ عَنْ عِبَادَتِهِ وَ يَسْتَكْبِرْ فَسَيَحْشُرُهُمْ إِلَيْهِ جَمِيعًا (۱۷۲) فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَيُوَفِّيهِمْ أُجُورَهُمْ وَ يَزِيدُهُمْ مِنْ فَضْلِهِ وَ أَمَّا الَّذِينَ اسْتَنْكَفُوا وَ اسْتَكْبَرُوا فَيَعَذِّبُهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا وَ لَا يَجِدُونَ لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَ لَا نَصِيرًا (۱۷۳) يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَانٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُبِينًا (۱۷۴) فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَ اعْتَصَمُوا بِهِ فَسَيُدْخِلُهُمْ فِي رَحْمَةٍ مِنْهُ وَ فَضْلٍ وَ يَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمًا (۱۷۵) يَسْتَفْتُونَكَ قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِي الْكَلَالَةِ إِنْ امْرُؤٌ هَلَكَ لَيْسَ لَهُ وَ لَدٌ وَ لَهُ أُخْتٌ فَلَهَا نِصْفُ مَا تَرَكَ وَ هُوَ يَرِثُهَا إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهَا وَ لَدٌ فَإِنْ كَانَتَا اثْنَيْنِ فَلَهُمَا الثُّلُثَانِ مِمَّا تَرَكَ وَ إِنْ كَانُوا إِخْوَةً رِجَالًا وَ نِسَاءً فَلِلذَّكَرِ مِثْلُ مِثْلِ الْأُنثِيَيْنِ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ أَنْ تَضِلُّوا وَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ

علیم (۱۷۶)

[ترجمه]

ای خداوندان کتاب از اندازه «۴» مگذرید در دینتان و مگوی «۵» بر خدای جز راستی «۶» مسیح عیسی پسر مریم و سخن اوست بینداخت «۷» او را به مریم و روحی از او «۸» بگروید به خدا و پیغامبران و مگوئید «۹» سه است باز ایستی «۱۰» تا به بود شما را خدای یک خدا است منزّه «۱۱» است از آن که او را فرزند باشد او راست «۱۲» آنچه «۱۳» در آسمانهاست و در زمین و بس «۱۴» است خدای و کیل «۱۵». ننگ ندارد عیسی که باشد ----- (۱). تب، آج، لب، مر: ابو عبیده. (۲).

مر: آن. (۳). تب، مر: شوید. (۴). آج، لب: حدّ. (۵). مگوی / مگوئید. (۶). آج، لب، به درستی که، لت: که. [.....]

(۷). آج، لب: بیفکند. (۸). ازو / از او. (۹). آج، لب خدای. (۱۰). تب، آج: ایستید، لت: استید، لب: ایستد. (۱۱). آج، لب: پا کا. (۱۲). آج، لب: مرور است. (۱۳). آنچ / آنچه. (۱۴). آج، لب: پسندد. (۱۵). آج، لب: کاردان. صفحه: ۲۰۳ بنده خدای و نه فرشتگان نزدیک به عرش خدای و هر که ننگ دارد از عبادت او و استکبار «۱» کند حشر «۲» کند ایشان [را] «۳» با خود جمله. «۴» آنان که ایمان آرند «۵» و کار نکو کنند «۶» تمام بدهد ایشان را مزدشان و بیفزایدشان «۷» از رحمت خود اما آنان که ننگ دارند و تکبر کنند عذاب کند ایشان را عذابی سخت «۸» و نیابند خود را بجز خدای یاری و یوری. ای مردمان آمد به شما حجتی «۹» از خداتان و بفرستادیم به شما «۱۰» نوری روشن. «۱۱» اما آنان که ایمان آرند به خدای و پناه دهند «۱۲» به او در برد ایشان را در رحمتی از او «۱۳» و نعمتی و ره «۱۴» نماید ایشان را به خود راهی راست. فتوی می پرسند «۱۵» بگو که خدای فتوی می کند «۱۶» شما را در برادران اگر مردی هلاک شود و نباشد او را فرزند و او را خواهری بود او را بود نیمه آنچه رها کند و او میراث گیرد «۱۷» از او اگر نباشد او را «۱۸» فرزندی و اگر ----- (۱). آج، لب: گردنکشی. (۲). آج، لب: بر

انگیزد. (۳). اساس: ندارد از تب افزوده شد. (۴). آج، لب: اما. (۵). آج، لب: آوردند. [.....]

(۶). آج، لب: کردند. (۷). آج، لب: مر ایشان. (۸). آج، لب: دردناک. (۹). آج، لب رسول صلی الله علیه و آله و سلم. (۱۰). وز مستقیما. (۱۱). آج، لب: پس. (۱۲). آج، لب: چنگ در زدند. (۱۳). ازو / از او. (۱۴). آج، لب: راه. (۱۵). تب: می کند، آج، لب: می خواهند. (۱۶). آج، لب: می دهد. (۱۷). آج، لب: برد. (۱۸). آج، لب: مر آن. صفحه: ۲۰۴ دو باشد ایشان را چهار دانگ باشد «۱» از آنچه رها کرده بود و اگر باشد «۲» برادرانی مردان و زنان مرد «۳» را مانند بهره دو زن «۴» بیان می کند خدای برای شما تا گمراه نشوید و خدای به همه چیز داناست. قوله: یا أهل الکتاب - حق تعالی به اینکه آیت خطاب کرد با اهل کتاب «۵» از جهودان و ترسایان و نهی کرد ایشان را از آن که در دین و ملت خود غلو کنند و آن مجاوزت حدّ «۶» باشد و غالی گفتند آنان را که در حقّ امیر المؤمنین علی «۷» چیزی «۸» گفتند که به او لایق نبود و اصل او من غلت القدر تغلی غلیا و غلیانا و غلا السیر یغلو غلاء و غلا الرجل فی الشیء غلوا و لا تقولوا علی الله إلا الحق «۹»، و بر خدای تعالی جز حق مگوی «۱۰». بعضی مفسران گفتند آیت در ضروب و اصناف ترسایان آمد و ایشان نسطوریان اند «۱۱» و مار «۱۲» یعقوبیان و ملکائیان و مرقوسیان و ترسایان نجران، چه «۱۳» مار یعقوبیان گفتند عیسی خداست، نسطوریان گفتند عیسی پسر خداست و مرقوسیان گفتند «ثالث ثلاثة» یعنی بر خدای تعالی اینکه محالات و ناسزا مگوی «۱۴» إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ، و اختلاف احوال در مسیح بگفتیم بعضی گفتند فعلیل است به معنی مفعول یعنی ممسوح من الذنوب معصوم و بعضی دگر گفتند: لأنه ولد ممسوحا بالدّهن از مادر بزاد به «۱۵» روغن اندوده و گفتند لأنه ولد مختونا و قيل لأنه كان ممسوح الخلق ای ممشوقه و قيل لأنه كان ممسوح القدمین، و گفته اند لكثرة مساحتة الارض و سیاحتة فیها از آن که در زمین بسیار رفتی چون زمین پیمای بود و بر اینکه قول ----- (۱). آج، لب: رسد.

[.....]

(۲). لت: باشند. (۳). آج، لب: نرینه. (۴). آج، لب: مادینه. (۵). اساس: یا أهل الكتاب با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۶). مر: از حد. (۷). آج، لب علیه السلام. (۸). آج، لب می. (۹). سوره اعراف (۷) آیه ۱۶۹. (۱۰). تب، مر: مگوئید، لت: مگوئید. (۱۱). وز، لب، لت: فسطوریان، مت: فسطوریان. (۱۲). آج، لب، مر، لت: ندارد. (۱۳). وز، آج، لب، مر: بجز آنچه. (۱۴). تب، آج، لب، لت: مگوئید. (۱۵). مر: ندارد. [.....]

صفحه ۲۰۵: فعلیل به معنی فاعل باشد. حق تعالی گفت او رسول خداست و ابو عبید «۱» گفت اینکه لفظ عبرانی است تازی نیست و درست آن است که تازی است و ابراهیم گفت مسیح صدیق باشد و اما دجال را «۲» برای آن مسیح خوانند «۳» لانه ممسوح العین الیمنی. قوله و کلمته گفتند مراد به کلمه رسالت است یعنی رسول خدای که از او گوید و گفتند مراد به کلمه آن کلام است که فرشتگان او را به آن بشارت دادند فی قوله: إِنَّ اللَّهَ يُشْرِكُ بِكَلِمَتِهِ «۴» ای بشاره منه. و حسن و قتاده گفتند مراد آن است که خلق او عند کلمه کن بود خدای تعالی گفت کن بباش «۵» بود جبائی گفت کلمه در حق او مجاز است مراد آن است که به او هم چنان راه یابند که «۶» به کلمه و برای آنش روح خواند که به او زنده باشند چنان که به روح ألقاها إلی مریم گفتند معنی القا اینکه جا آن است که خدای تعالی با او گفت و اعلام کرد او را چنان که یکی از ما گوید القیت الیه کلمه کلمتی به او انداختم یعنی اعلام کردم او را و بعضی دگر گفتند معنی القا خلق است اینکه جا یعنی خلقه فی رحمه. و رُوحٌ منه، در او چند قول گفتند قولی آن است [که] «۷» مراد آن نفخ است که جبرئیل علیه السلام به فرمان خدای در او دمید و روح و ریح به یک معنی باشد. قال ذو الرمة فی وصف نار امر بالنفخ فیها: فلما بدت کفتها «۸» و هی طفلة بطلساء «۹» لم تکمل ذراعا و لا شیرا فقلت له ارفعها الیک و احیها بروحک و افتنها لها فتنة قدر «۱۰» و ظاهر لها من یابس السحب «۱۱» و استعن علیها الصبار و اجعل یدیک لها سترا

----- (۱). تب، آج، لب، مر، مت: ابو عبیده. (۲). لت از. (۳). مر: گویند. (۴). سوره آل عمران (۳) آیه ۴۵. (۵). مر: بباشد، مت: بباش بود. (۶). کئی / که. (۷). اساس: ندارد، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۸). اساس، مر، مت: کفیتها، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۹). مر: بطلنا. (۱۰). ضبط اینکه کلمه در وز و تب: «قدرا» است. (۱۱). لت: السیحت، چاپ شعرانی: العشب. صفحه ۲۰۶ و بعضی دگر گفتند مراد به روح رحمت است، یعنی و رحمه منه. بعضی دگر گفتند که «۱» خدای تعالی او را بیافرید نه از آب بل «۲» از باد، و زنده آفرید. او «۳» نطفه نبود و آنگه علقه و آنگه مضغه و آنگه عظام. بل خدای تعالی او را خلقی تمام بیافرید «۴» از اول با روح. و بعضی دگر گفتند برای آن روح خواند او را که خدای تعالی بر دست او احیاء موتی کردی پس دست و دم او به آنچه رسیدی بر اینکه وجه زنده شدی و التقدیر: و کلمته و کلمه الله و روحه. و رفع هر دو بر خبر مبتدای محذوف باشد. و گفته اند روح اینکه جا جبرئیل است و او معطوف است بر ضمیر «۵» نام «۶» خدای تعالی، یعنی القاها الله الی مریم و جبرئیل منه ای من امره و قبله. فَمَا مَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ، امر است از خدای تعالی به ایمان به خدای تعالی و پیغامبرانش جمله مکلفان را. و لَا تَقُولُوا ثَلَاثَةً، نهی است ترسایان را و جز ایشان را از آن که با خدای انباز «۷» گیرند. گفت: سه مگوئی چنان که بعضی ترسایان گفتند اله واحد و ثلثه اقانیم، یک خدای و سه اقنوم: اقنوم اب و اقنوم ابن و اقنوم روح القدس. آنگه گفتند سه بودند متحد شدند. یکی شدند و اینکه نامعقول باشد که سه ذات یکی شود. و رفع «ثلاثة» بر خبر مبتدای محذوف باشد، ای و لا تقولوا هو ثلاثة. و مثله قوله: سَيَقُولُونَ ثَلَاثَةً، ای هم ثلاثة. انتھوا خیراً لکم، باز ایستی «۸» از اینکه و امثال اینکه که شما را بهتر باشد «۹». وجه نصب او در آیت مقدم بگفتیم. إِنَّمَا اللَّهُ إِلَهٌ وَاحِدٌ، بر حقیقت خدای یکی است «۱۰». و إِنَّمَا برای اثبات چیز باشد و نفی ما سواه، و معنی آن است که: لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ، و بیان کردیم که اله معبود باشد

----- (۱). همه نسخه بدلها: مراد آن است که. (۲). اساس: نه، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد، مر: بلکه. (۳). مر، آن، لت: او را. [.....]

(۴). همه نسخه بدلها، بجز مت: آفرید. (۵). اساس و مت منیر، با توجه به دیگر نسخه بدلها و معنی جمله زائد تشخیص داده شد.

(۶). آج، لب با. (۷). اساس، وز، مت: بنا گیرند، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۸). تب، مر: ایستید. (۹). همه

نسخه بدلها و. (۱۰). مر: بود است. صفحه: ۲۰۷ من الالهة و هی العبادة فعال باشد [۳۵۹-ر]

بمعنی مفعول، كالكتاب و الحساب، شُبْحَانَهُ أَنْ يَكُونَ لَهُ وَلَدٌ، منزّه است «۱» [خدای تعالی] «۲» از آن که او را فرزند باشد برای آن که نه حقیقتش بر او روا باشد نه مجازش. برای آن که فرزند آن را باشد که جسم بود و فرزند او از آب او آفریده بود و کس را بفرزند نگیرد که او خدای است که هر چه در آسمان و زمین او راست. و «آن» مع الفعل، فَرَأَى كَفْتٌ در موضع نصب است، و کسایب گفت در موضع جزّ. یعنی من أن يكون او عن ان يكون له ولد. وَ كَفَى بِاللَّهِ وَكَيْلًا، و خدای بس است تكفل کننده به آنچه خلقان را حاجت باشد. قوله: لَنْ يَسْتَنْكِفَ الْمَسِيحُ، ننگ ندارد مسیح «۳» که عیسی مریم است از آن که بنده خدای باشد، يقال: نكفت عن هذا «۴» و استنكفت أنفت. و اصل او، من نكفت الدّمع اذا نحيته بإصبعك عن خدك. قال الشاعر: فبانوا فلولا ما تذكر منهم من الخلف لم ينكف لعينيك مدمع معنی استنكاف انقباض و امتناع باشد و استكبار. گفت: عیسی ننگ ندارد و امتناع نکند از آن که بنده خدای باشد و نه نیز فرشتگان مقرب. اما استدلال آنان که گفتند فرشتگان بهترند از پیغمبران به اینکه آیت و آنکه گفتند نیکو نباشد اگر کسی گوید: لا- يستنكف الامير ان يركب الی- و لا الحارس و ائما يقال لا يستنكف الوزير ان يركب الی- و لا «۵» الامير عطف بر اینکه جمله نکو نباشد، الا که عطف اعلى کنند بر ادون و بر عکس نکو نباشد، صحیح نیست برای چند وجه را: یکی آن که اینکه خطاب با آنان است که ایشان اعتقاد کرده بودند که فرشتگان «۶» بهتر از پیغامبران باشند پس حق تعالی بر حسب اعتقاد ایشان به «۷» ایشان خطاب کرد و وجهی دیگر آن است که گوئیم ما اگر چه گفتیم پیغمبران از فرشتگان «۸» بهتراند نگفتیم که چندان تفاوت ----- (۱). مر: بود است. (۲). اساس: ندارد، به قیاس با سایر نسخه بدلها از وز افزوده شد. (۳). مر را. (۴). لت: کذا. (۵). اساس، مت: الی، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۶). تب فریشتگان، لت: فرشته‌ها. (۷). مر، لت: با. [.....]

(۸). اساس، مت: شما، لت: فرشته‌ها، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. صفحه: ۲۰۸ است میان ایشان که میان امیر و پاسبان تا مثال چنان آرند که در سؤال آرند «۱» و ائما مثال مسأله چنان باشد که دو کس باشند از امرا که یکی را بر یکی «۲» تفاوت بسیار نباشد آنکه گویند: لا يستنكف الامير الفلانی- ان يفعل كذا و لا الامير الفلانی- و اگر چه آن که دوم «۳» بار گوید او را فروتر بود از اول بمرتبه و لکن به اندکی «۴». جواب سهام «۵» از اینکه آن است که ما نگوییم که عیسی علیه السلام و نه هیچ پیغامبر بهتر بود از همه فرشتگان «۶» جمله و ائما گفتیم هر یکی از پیغمبران بهترند از هر یک از «۷» فرشتگان آنکه گفت: وَ مَنْ يَسْتَنْكِفَ عَنْ عِبَادَتِهِ، و هر کس که استنکاف و استکبار کند و ترفع نماید از عبادت او فَسَيَحْشُرُهُمْ إِلَيْهِ جَمِيعًا، او جمله را حشر کند بر خود یعنی خدای تعالی همه را جمع کند در جایی که در آن جای کس را حکمی نباشد مگر خدای را عزّ و جلّ، چنان که گویند: امر فلان الی فلان القاضی، یعنی لا یملکه غیره و مورد آیت تهدید و وعید است چنان که گفت: إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ «۸»، وَإِلَيْهِ يُرْجَعُونَ «۹»، وَ إِلَيْهِ اللَّهُ تُرْجَعُ الْأُمُورُ «۱۰». فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ، گفت: مرجع و محشر و مجمع خلقان از مؤمن و کافر و مطیع و عاصی با من است من «۱۱» هر یک را بر وفق عمل خود مکافات کنم آنان که مؤمنان باشند و عمل صالح و کار نیکو «۱۲» کرده باشند «۱۳» فَيُؤْتِيهِمْ مَزْدَ تَمَامَ دَهْمٍ «۱۴» ایشان را مزدشان و توفیه مزد تمام به دادن باشد. و توفی تمام بستدن باشد و نیز -----

----- (۱). همه نسخه بدلها بجز مت: آورد. (۲). لت: یکی را به یکی، مر: یکی از یکی. (۳). مر: دویم. (۴). لب: به اندک. (۵). تب، مت، مر: سیم، آج، لب: سیوم. (۶). تب، مر: فریشتگان، لت: فرشته‌ها. (۷). اساس، وز، مت: او، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۸). سوره بقره (۲) آیه ۲۰۳. (۹). سوره آل عمران (۳) آیه ۸۳. (۱۰). سوره آل عمران (۳) آیه ۱۰۹، سوره انفال (۸) آیه ۴۴، سوره حج (۲۲) آیه ۷۶، سوره فاطر (۳۵) آیه ۴، سوره حدید (۵۷) آیه ۵. (۱۱). مر: بر. (۱۲). مر: نیکوا. (۱۳). اساس: باشد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. [.....]

(۱۴). مر: دهیم، لت: دهد. صفحه: ۲۰۹ بر سری بیرون استحقاق دگر فضل کنم بر سیبل تفضّل «۱» و امّا آنان که استنکاف و استکبار کرده باشند از عبادت من ایشان را عذابی کنم مولم درد رساننده و ایشان بدون من یاری و یاور و پناهی نیابند «۲» که ایشان را از من حمایت کند. آنگه «۳» خطاب کرد عامّه مکلفان را گفت. یا اَیُّهَا النَّاسُ، ای مردمان به شما آمد از خدایتان برهانی «۴» و حجّتی یعنی رسول ما علیه السّلام «۵»، یعنی صاحب برهانی و صاحب معجزه «۶» و با او کتابی فرستادیم «۷». راه نماینده بیان کننده که نوری است یعنی بمثابه نور «۸» است در باب هدایت و در آیت دلیل است بر آن که قرآن محدث است که خدای آن را منزل «۹» خواند و انزال نقل باشد از جهت علو به جهت سفلی و اینکه از صفات محدّثان باشد آنگه وعده داد مؤمنان را و اهل طاعت را گفت: امّا آنان که ایمان آرند به خدای تعالی و به فرمانهای او دست در آورند و طاعت و عبادت او دست آورند خود کنند ایشان را در رحمت و فضل و نعمت خود برد و ایشان را هدایت دهد بر «۱۰». ره راست یعنی به «۱۱». ره بهشت. برای آن که در جایی جزا و مکافات نهاد و روا بود که مراد الطافی باشد که ایشان را به ایمان و تصدیق نزدیک بکند «۱۲». من بفضل خود آن الطاف، با ایشان بکنم. قوله: یَسْتَفْتُونَکَ، جابر عبد الله انصاری «۱۳» گفت آیت در مدینه آمد و ابن سیرین گفت آیت در راهروی آمد که رسول - علیه السّلام - آن جا می گذشت در سبب نزولش خلاف کردند سعید بن المسیب گفت عمر خطاب از رسول - علیه السّلام - پرسید که کلاله چه باشد خدای تعالی اینکه آیت فرستاد. و جابر بن عبد الله انصاری گفت آیت در من آمد که من بیمار شدم «۱۴». رسول

----- (۱). مر: تفضیل. (۲). اساس، وز، مت: نیارند، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها
تصحیح شد. (۳). تب: آنگاه. (۴). مر: برهان. (۵). مر: گفت. (۶). مر: معجزی. (۷). آج، لب، لت: فرستاده ایم. (۸). مر: نوری. (۹).
اساس، مت: مثل، با توجه به فحوای عبارت و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۰). لت: به. (۱۱). مر: بر. (۱۲). مر: لت گفت. (۱۳).
تب: جابر بن عبد الله انصاری. [.....]

(۱۴). مر: بودم. صفحه: ۲۱۰ - علیه السّلام - به عیادت من آمد و ساعتی بنشست و پاره آب بخواست و بر روی [۳۶۷-۱] من ریخت من گفتم یا رسول الله چه فرمایی که من با مال خود کنم «۱» مرا نه خواهر «۲» است و فرزند هیچ ندارم، و رسول - علیه السّلام - مرا هیچ جواب نداد. برخاست «۳» و بیرون شد دگر نوبت باز آمد و گفت یا جابر تو را از اینکه بیماری مرگ نباشد و خدای تعالی در حق «۴» تو و خواهران «۵» تو آیتی «۶» بفرستاد و ایشان را چهار دانگ نصیب کرد. قتاده گفت صحابه رسول را همت در کلاله بودی و از آن پرسیدندی خدای تعالی اینکه آیت فرستاد: وَ یَسْتَفْتُونَکَ، از تو «۷» فتوا می پرسند ای محمّد در باب کلاله بگو که خدای فتوی می کند و اختلاف علما در کلاله بگفتیم پیش ازین اِنْ امْرُؤٌ هَلَکَ، اگر مردی بمیرد لیس له و لَمَد و او را فرزند نباشد نرینه و مادینه، و له اُخت و او را خواهری باشد از مادر و پدر یا از پدر تنها نیمه مال او را باشد و به نزدیک ما باقی «۸» رد کنند با «۹» او به آیت اولی «۱۰» الارحام اگر عصبه باشند و اگر نه و جمله فقها گفتند باقی عصبه را باشد اگر مرد را عصبه نباشد و عصبه عم باشد و پسران عم و پسران برادر آنگه فقها را دو قول است بیشتر فقها گفتند: رد باید کردن هم «۱۱» با خواهر و مذهب شافعی و جماعتی فقها آن است که نیمه باقی بیت المال را باشد جمله مسلمانان را و اگر چنان باشد که متوفی اینکه «۱۲» خواهر باشد و برادری را «۱۳» رها کند مادری و پدری یا پدری جمله مال او را باشد بلا خلاف چون فرزند نباشد نرینه و مادینه اگر اینکه زن که فرمان یابد «۱۴» فرزندی دارد نرینه جمله مال فرزند را باشد بلا خلاف و برادر را چیزی نرسد «۱۵» و اگر فرزند دختر باشد نیمه دختر را باشد بتسمیه و باقی رد بود با او به نزدیک ما و به ----- (۱). مر: کنیم.
(۲). مر: خویش. (۳). تب، لب، مر: خواست. (۴). مر: لت: باب. (۵). مر: خواهرت. (۶). مر: چند. (۷). مر: بر. (۸). تب را. (۹). آج،
لب، مر: به. (۱۰). مر: اولو. (۱۱). مر: همه. (۱۲). مر: یک. (۱۳). مر: نیز. [.....]

(۱۴). مر: فرمان یافته. (۱۵). مر: هیچ نباشد. صفحه: ۲۱۱ نزدیک فقها نیمه «۱» مال دختر را باشد و نیمه «۲» مال برادر را و اگر برادر «۳» نبود عصبه را و اگر عصبه نبود بر آن دو قول که گفتیم آنان که به رد گویند با دختر دهند و آنان که به رد نگویند بیت

المال را باشد و دلیل ما ظاهر قوله: **إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهَا وَلَدٌ**، و دختر ولد باشد به اتفاق اهل لغت. و آن کس که گوید ولد فرزند نرینه باشد دون مادینه «۴» کرده باشد و اگر گوید مراد «۵» در آیت تخصیص کرده باشد بی دلیل. دگر آن که خدای تعالی گفت: **يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ الْخِطِّ الْأُنثِيَيْنِ** «۶»، دگر آن که گفت: **وَلِأَبْوَيْهِ لِكُلِّ وَاِحِدٍ مِنْهُمَا السُّدُسُ [مِمَّا تَرَكَ]** «۷» **فَإِنْ** «۱۶» **كَانُوا إِخْوَةً رِجَالًا وَنِسَاءً**، یعنی اگر وارثان جماعتی باشند از برادران «۴» و خواهران نصیب ایشان فلذکر مثل **خِطِّ الْأُنثِيَيْنِ** باشد، اگر «۵» مادری و پدری باشند یا پدری «۶»، اگر مادری باشند برادر و خواهر به یک جای راست گیرند اگر برادران پدری و مادری باشند و خواهران پدری، جمله مال برادران را باشد بلا خلاف و خواهران چیزی نگیرند. و اگر خواهران مادری و پدری باشند و برادران پدری، بنزدیک ما تر که خواهران را باشد دون برادران، برای آن که ایشان دو نسب «۷» دارند با متوفی. و بنزدیک فقها چهار دانگ خواهران را باشد بتسمیه و دو دانگ برادران را برای تعصیب، و سهام شوهر و زن با اینان ثابت باشد اگر شوهر بود نیمه مال و اگر زن بود ربع مال. قوله: **يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمُ أَنْ تَضِلُّوا**، خدای بیان می کند برای شما تا گمراه نشوی، و اینکه را تأویل از دو وجه باشد: یکی آن که لام غرض تقدیر کنند و حرف نفی برای دلالت کلام و فحوی بر او، و تقدیر «۸» آن است که: **لَثَلَا تَضِلُّوا**. و مثله قوله: **وَأَلْقَى فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ** «۹»، [و المعنى، لثلا تميد بكم] «۱۰» و قوله: **أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ** «۱۱» ای **لَثَلَا تَقُولُوا** «۱۲». و وجه دوم «۱۳» در تأویل آیت آن ----- (۱). آج، لب: به او. (۲). آج، لب: تمام. (۳). اساس یک سطر افتادگی دارد، از وز آورده شد. (۴). وز: برادر. (۵). آج، لب، مر چه. (۶). وز، آج، تب، مر، لت و. (۷). مر: نسبت. (۸). لت: تفسیر. (۹). سوره نحل (۱۶) آیه ۱۵. (۱۰). اساس: ندارد، با توجه به ضبط همه نسخه بدلها و فحوای عبارت افزوده شد. وز و در آیه دیگر معنی لکم. [.....]

(۱۱). سوره اعراف (۷) آیه ۱۷۲. (۱۲). اساس و مت: یقوموا، با توجه به تب و فحوای آیه تصحیح شد. (۱۳). لت: سیم. صفحه: ۲۱۳ بود که **يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمُ**، ای صیانه لکم. **أَنْ تَضِلُّوا** «۱»، بیان می کند خدای تعالی [۳۶۰- ر] برای شما تا صیانت کرده باشد شما را از آن که گمراه شوی. و کذلک فی قوله: **أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ**، یعنی حفظا من ان تمید بکم. و در آیت دیگر **منعاً لکم أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ** «۲» **هَذَا الْقَوْلُ**. و نهاد کلام و فحوای خطاب «۳» بر یکی از اینکه دو وجه دلیل می کند تا معنی مستقیم شود و الا معنی تباه شود، اگر از اینکه دو وجه وجهی تقدیر کنند «۴» و «۵» کلام متناقض شود چه بیان برای رشاد و نفی ضلال کنند نه برای ضلال. و کوه بر زمین برای آن نهاد تا نچسبد «۶»، نه برای آن تا مایل شود و بخسبد «۷» و آیت دیگر همچنین. **اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ** و خدای تعالی عالم است به همه چیزی «۸» از مصالح بندگانش تا در عبادت ایشان و احکام «۹» شرع آن فرماید ایشان را که به صلاح نزدیک شوند و از فساد دور شوند. **وَاللَّهُ يُوَفِّقُنَا لِمَا يَحِبُّ وَيَرْضَى**. -----

----- (۱). تب او کونوا. آج، لب، لت او مخافة ان تضلوا، علی سبیل التوسع. مر او مخافة لکم ان تضلوا علی سبیل التوسع. (۲). سوره اعراف (۷) آیه ۱۷۲. (۳). مر: کلام. (۴). تب، آج، لب، مر، لت: نکنند. (۵). مر: ندارد. (۶). وز، لب، مت، لت: بخسبد، تب، آج، مر: نجبند. (۷). تب، آج، مر: نجبند. (۸). آج، لب: چیز. (۹). مر: حکم. صفحه: ۲۱۴ سوره المائدة مدنی است در «۱» قول عبد الله عباس و مجاهد و قتاده، و جعفر بن مبشر «۲» گفت: مدنی است مگر یک آیت که در حجة الوداع آمد و هی قوله: **الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ** و در اخبار اهل البيت هم چنین «۳» آمد «۴» و بنزدیک ما آیت دیگر در اینکه سورت در حجة الوداع آمد به جای «۵» که آن را غدیر خم گویند در اخبار ما و اخبار مخالفان «۶» ما از اصحاب الحديث و اصحاب الرؤی و هی قوله: **يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ** «۷» - الاية. و عدد آیات او صد و بیست و یک است در کوفی [و بیست و دو در مدنی] «۸» و بیست و سه در بصری و عدد کلماتش دو هزار و هشتصد و چهار کلمت است و حروفش یازده هزار و نهصد و سی حرف است و در خبر می آید که رسول - علیه السلام - در خطبه حجة الوداع اینکه سورت «۹» بخواند و آنکه گفت: **يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ سَوْرَةَ الْمَائِدَةِ مِنْ آخِرِ الْقُرْآنِ نَزَلَتْ فَاحْلُوا حَلَالَهَا وَحَرِّمُوا حَرَامَهَا**، گفت: سوره المائدة آخر سورتی است «۱۰» از قرآن انزل «۱۱» بود حلالش حلال داری و حرامش

حرام داری» (۱۲) عبد الله عمر روایت کرد که چون اینکه سورت بر رسول - علیه السلام - فرود آمد، رسول - علیه السلام - بر راحله بود شتر در زیر او ضعیف شد چنان که «(۱۳) رسول - علیه السلام - از راحله فرود آمد. ابو امامه روایت کرد از ابی کعب که رسول - صلی الله علیه و آله - گفت: هر ----- (۱). مر: از. (۲). مر: بشیر. [.....]

(۳). تب، آج، لب: همچنین. (۴). آج، لب: آمده. (۵). تب، لت: جایی. (۶). مر: مخالفین. (۷). سوره مائده (۵) آیه ۶۷. (۸). اساس، مت: ندارد، از وز افزوده شد. (۹). مر را. (۱۰). تب، مر که. (۱۱). مر: انزال. (۱۲). تب، مر: دارید. (۱۳). مر طاقث نگرفت. صفحه: ۲۱۵ که او سوره المائده بخواند خدای تعالی به عدد هر جهودی و ترسایی که در دار دنیا «۱» دم زده باشد ده حسنتش بنویسد و ده سیئتش بسترده ده درجه اش ترفیع کند» (۲). قوله تعالی عز و جل:

[سوره المائده (۵): آیات ۱ تا ۵]

[اشاره]

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ أُحِلَّتْ لَكُمْ بَهِيمَةُ الْأَنْعَامِ إِلَّا مَا يُتْلَى عَلَيْكُمْ غَيْرِ مُحِلِّي الصَّيْدِ وَأَنْتُمْ حُرْمٌ إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ مَا يُرِيدُ (۱) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَحِلُّوا شَعَائِرَ اللَّهِ وَلَا الشَّهْرَ الْحَرَامَ وَلَا الْهَدْيَ وَلَا الْقَلَائِدَ وَلَا آمِينَ الْبَيْتِ الْحَرَامِ يَتَّبِعُونَ فَضلاً مِنْ رَبِّهِمْ وَ رِضْوَاناً وَإِذَا حَلَلْتُمْ فَاصْطَادُوا وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاةُ قَوْمٍ أَنْ صَدُّوكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ أَنْ تَعْتَدُوا وَ تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَ التَّقْوَى وَ لَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَ الْعِدْوَانِ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ (۲) حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ الْمَيْتَةُ وَ الدَّمُ وَ لَحْمُ الْخِنْزِيرِ وَ مَا أَهْلَ لْغَيْرِ اللَّهِ بِهِ وَ الْمُنْخَنِقَةُ وَ الْمَوْقُودَةُ وَ الْمْتَرَدِّيَّةُ وَ النَّطِيجَةُ وَ مَا أَكَلَ السَّبُعُ إِلَّا مَا ذَكَّيْتُمْ وَ مَا ذُبِحَ عَلَى النُّصَبِ وَ أَنْ تَسْتَقْسِمُوا بِالْأَزْلَامِ ذَلِكُمْ فَسْقُ الْيَوْمِ بَيِّسَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَ اخْشَوْنَ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أتممت عليكم نعمتي وَ رَضِيتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِيناً فَمَنْ اضْطُرَّ فِي مَخْمَصَةٍ غَيْرِ مُتَجَانِفٍ لِإِثْمٍ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۳) يَسْأَلُونَكَ مَاذَا أُحِلَّ لَهُمْ قُلْ أُحِلَّ لَكُمْ الطَّيِّبَاتُ وَ مَا عَلَّمْتُمْ مِنَ الْجَوَارِحِ مُكَلِّبِينَ تُعَلِّمُونَهُنَّ مِمَّا عَلَّمَكُمُ اللَّهُ فَكُلُوا مِمَّا أَمْسَكَنَّ عَلَيْكُمْ وَ اذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ (۴) الْيَوْمَ أُحِلَّ لَكُمْ الطَّيِّبَاتُ وَ طَعَامَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَلَّ لَكُمْ وَ طَعَامُكُمْ حَلَّ لَهُمْ وَ الْمُحْصَنَاتُ مِنَ الْمُؤْمِنَاتِ وَ الْمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ أَجُورَهُنَّ مُحْصِنِينَ غَيْرَ مُسَافِحِينَ وَ لَا مُتَّخِذِي أَخْدَانٍ وَ مَنْ يَكْفُرْ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ وَ هُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ (۵)

[ترجمه]

[به نام خدای بخشاینده مهربان] (۳) ای آنان که ایمان آورده‌اید. وفا کنید به عهدها، حلال کردند شما را بهیمت چهار پایان مگر آنچه خوانند بر شما جز حلال دارنده صید و شما محرم باشید که خدای حکم کند آنچه خواهد. ای آنان که ایمان آورده‌اید (۴) حلال مدارید مناسک خدای و نه ماه حرام و نه هدی خانه خدای و نه آنچه آن را تقلید کرده باشید و نه قصد کننده خانه کعبه را که طلب می‌کنند از نعمتی از خدایشان و خشنودی، و چون حلال شوید صید کنید به بزه نیارد (۵) شما را دشمنی گروهی (۶) برای آن که بازداشتند شما را از مسجد حرام که عدوان و ظلم کنید و یاری دهید بر نیکویی و پرهیز کاری و یاری ندهید یکدیگر را بر - ----- (۱). مر: اسلام. (۲). تب: رفیع کند، مر: رفیع گرداند. (۳). اساس و وز ترجمه

ندارد، از تب افزوده شد. [.....]

(۴). اساس، وز، تب، مر: آورده‌اند. با توجه به سیاق عبارت فارسی و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۵). اساس و مت: بنه یار و، وز: ننه یا رداء، تب: بنه یا رداء، آج، لب: باید که کسب نکند، با توجه به ضبط لت تصحیح شد. (۶). اساس و مت: کردی، با توجه به

وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. صفحه : ۲۱۶ بزه و ظلم، بترسید از خدای که خدای سخت عقوبت است. [۳۶۰-پ]

حرام بکردند بر شما مردار و خون و گوشت خوک و آنچه نام جز خدای برند بر آن و گلو گرفته و به چوب کشته و آن که از کوه بیندازند و آن که به سر و زدن «۱» کشته شود و آنچه نیم خورده دد «۲» باشد الا آنچه بکشته باشند «۳» [و آنچه بکشند] «۴» بر سنگهایتان و آنچه ببخشید به تیرهای «۵» قمار که آن فسق است. امروز نا امید شدند آنان که کافر شدند از دین شما، مترسید از ایشان و بترسید از من «۶». امروز تمام کردم برای شما دینتان و تمام کردم بر شما نعمت من و پسندیدم برای شما مسلمانی دین را، هر که را ضرورت باشد در گرسنگی جز باز چسبیده «۷» با بزه که خدای آمرزنده و بخشاینده «۸». می پرسند تو را «۹» که چه حلال کردند ایشان را! بگو حلال کنند «۱۰» شما را پاکها و آموخته باشید «۱۱» از سگان صیدی سگبانان، آموزید ایشان را از آنچه آموخته است خدای «۱۲»، بخورید از آنچه بگیرند «۱۳» بر شما و بگویید نام خدای بر او و بترسید از خدای که خدای زود شمار است. ---

----- (۱). اساس و مت: به سر زدن، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۲). وز، تب: دده. (۳). لت: بکشند. (۴). اساس: ندارد، از لت افزوده شد به قرینه عربی. (۵). لت: به نیزه‌های (۶). اساس و مت: از او، با توجه به دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۷). آج، لب: نه میل کننده، لت: جز برگردیده. (۸). تب، لت است. (۹). همه نسخه بدلها: از تو. (۱۰). وز، تب، لت: کردند. (۱۱). آج، لب: آموزانیده باشند. [...]

(۱۲). وز: آموخته خدای، تب، لت: شما را خدای. (۱۳). آج، لب: نگاه دارند. صفحه : ۲۱۷ امروز حلال کردند شما را پاکها و طعام آنان که ایشان را کتاب دادند حلال است شما را و طعام شما حلال است ایشان را و زنان آزاد «۱» از زنان مؤمن و زنان آزاد «۲» و پارسا از آنان که دادند ایشان را کتاب از پیش ایشان، چون بدهید ایشان را مهرهایشان نکاح کننده جز زنا کننده و نه گیرنده دوستان «۳» و هر که کافر شود به ایمان ضایع باشد کار او و او در سرای باز پسین از زیانکاران باشد. قوله: یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ، خدای تعالی به اینکه آیت خطاب کرد با جمله مسلمانان و آنچه بیرون از مسلمانان «۴» از جمله کافران هم داخل اند در اینکه تکلیف [به] «۵» دلیلی دیگر، أَوْفُوا بِالْعُقُودِ، خدای تعالی فرمود مکلفان را که وفا کنند «۶» به عهدها «۷». و فی بعهده و اوفی وفاء و ایفاء. «و فی» لغت عامه عرب است و «اوفی» لغت اهل حجاز است، و لغت قرآن بر اینکه است فی قوله: وَأَوْفُوا بِعَهْدِي أُوفِ بِعَهْدِكُمْ «۸» وَالْمُؤْفُونَ بِعَهْدِهِمْ «۹» ... وَأَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ إِذَا عَاهَدْتُمْ «۱۰» ...، و العقود جمع عقد و عقد و عهد و میثاق، نظایراند. و گفته‌اند عقد بلیغتر از عهد باشد. قال الحطیئة: قوم اذا عقدوا عقدا لجارهم شدوا «۱۱» العناج و شدوا فوقه الکربا و اهل تأویل خلاف کردند در آن که مراد به اینکه پیمان چیست! ----- (۱-۲). آج، لب: زنان پاکدامن، لت، زنان که شوهر دارند. (۳). آج، لب: گیرندگان دوستان نهانی. (۴). آج: از مسلمانند، مر: آنچه از بیرون مسلمانان اند، لت: از مسلمانانند. (۵). اساس: ندارد، از وز افزوده شد. (۶). مر، لت: کنید. (۷). آج، لب، مر، لت يقال. (۸). سوره بقره (۲) آیه ۴۰. (۹). سوره بقره (۲) آیه ۱۷۷. (۱۰). سوره نحل (۱۶) آیه ۹۱. (۱۱). اساس، وز، مت: شدوا، با توجه به دیگر نسخه بدلها و ضبط بیت در دیگر منابع تصحیح شد. صفحه : ۲۱۸ بعضی گفتند: آن عهدهاست که ایشان بستند پیش از نزول آیت بر موازرت و معاونت یکدیگر بر آن که بر ایشان ظلم کند «۱» بر او یک دست و یک زبان باشند و اینکه قول عبد الله عباس است. و ربیع انس و ضحاک و قتاده و سدّی و سفیان ثوری و بعضی دگر گفتند: مراد آن عهدهاست که در کتب اوایل است با اهل کتاب که: لَتَبَيِّنَنَّ لِلنَّاسِ وَلَا تَكْتُمُونَهُ «۲» ...، که وصف رسول- علیه السلام- و نبوت او پنهان نکند «۳» و تغییر و تبدیل نکنند. روایتی دگر از عبد الله عباس آن است که مراد جمله اوامر و نواهی قرآن است در احکام حلال و حرام و حدود و فرایض. خدای تعالی عهد گرفت بر مکلفان که نقض نکنند آن را و خلاف آن نکنند. بعضی دگر گفتند: مراد جمله عهدهاست که مردمان با یکدیگر کنند و اینکه قول ابن زید است. و عبد الله بن عبده «۴» و جبائی گفت: مراد آن است که: سو گند نگاه دارند و دروغ نکنند «۵» و خلاف آنچه بر آن سو گند خورده باشند نکنند الا سو گند بر معصیت که آن جا «۶» رها کند «۷» تا حنث حاصل آید و کفارت کند بتزдіک فقها و بتزдіک ما

سوگند بر معصیت منعقد نباشد و اگر خلاف کند بر او کفارت نباشد و اولیتر از اینکه اقوال قول عبد الله عباس [است] «۸» که مراد اوامر و نواهی است و احکام و حدود و فرایض برای آن که اینک عامتر است و پر فایده‌تر و نیز تا نسبت دارد با اینکه لفظ که در عقب اوست من قوله: أُحِلَّتْ لَكُمْ بَهِيمَةُ الْأَنْعَامِ، حلال کردند شما را بهیمه «۹» چهار پایان و چهار پای را با «۱۰» آن بهیمت خوانند که مستبهم «۱۱» باشد از گفتن و جواب دادن ----- (۱). تب، مر: کنند. (۲). سوره آل عمران (۳) آیه ۱۸۷. [.....]

(۳). وز، تب، آج، لب، مر، لت: نکنند. (۴). لب، مر: عیده. (۵). مر: نگویند. (۶). لت: اینکه جا. (۷). تب: کنند. (۸). اساس: ندارد از وز افزوده شد. (۹). اساس، مر: بهمه با توجه به وز و فحوی کلام تصحیح شد. (۱۰). وز، تب، آج، لب، لت: به، مر، مت: برای. (۱۱). مر: مبتهم. صفحه: ۲۱۹ و استبهم الأمر اذا استغلق و بهیم «۱» اسبی «۲» باشد که لونی و شیتی ندارد که مخالف لون تنش باشد که به آن بشناسند او را پس شناختن او مستبهم «۳» بود و کار مجهول بسته را مبهم خوانند و الأنعام جمع نعم و واحد او بیشتر در شتر استعمال کنند اما انعام که لفظ جمع است در جمله [۳۶۱- ر]

چهار پایان به کار دارند و مفسران خلاف کردند در بهیمه انعام در اینکه آیت. حسن و قتاده و ربیع و سدی و ضحاک گفتند جمله چهارپایان را خواست که حلال کند «۴» در شریعت بر ما از شتر و گاو و گوسفند و بعضی «۵» گفتند: مراد جنین اینک چهار پایان است آنچه در شکمهای اینان «۶» باشد «۷» از بچگان برای آن که ایشان را خلاف افتاد و مشکل شد بر ایشان که اگر مرده باشد چه حکم دارد «۸». عطیة العوفی گفت «۹»: عبد الله عباس را پرسیدم از اینکه آیت گفت: مراد جنین چهار پایان است گفتم: اگر مرده باشد چون مادرش را بکشند. گفت: حلال باشد برای آن که آن «۱۰» بمنزلت احشاء اوست چون جگر و شش و جز آن و در اینکه اشارت به آن کرد که: ذکاة امها ذکاتها، کشتن مادر کشتن او باشد و بنزدیک ما مراعی بود اگر تمام خلق شده باشد و موی بر آورده و در او روح نباشد حکمش اینک باشد کشتن مادر کشتن او بود که او بمنزلت جمادی بوده است در شکم مادر پس او بمنزله «۱۱» بعضی احشاء شکم باشد و اگر تمام نشده باشد خلقش «۱۲» به هیچ وجه حلال نباشد و اگر تمام خلق شده باشد و جان در او «۱۳» باشد واجب باشد که او را نیز بکشند تا حلال باشد چه اگر زنده از شکم مادر بگیرند و بنه کشند «۱۴» رها کنند تا بمیرد مردار باشد. و قابوس روایت کند از پدرش که روزی گاوی بکشند و در شکم او جنینی بود، عبد الله عباس آن جا بگذشت دنبال آن بچه گرفت و برداشت و گفت: هذا بهیمه ----- (۱). لت: بهیمه، ۲. اساس: اسبی /

اسبی. (۳). مر: مبهم. (۴). مر: حلال کرد بر ما در شریعت، لت: حلال اند. (۵). مر دیگر. [.....]

(۶). تب، مر: ایشان. (۷). لت: باشند. (۸). مر و. (۹). مر از. (۱۰). مر: اینکه. (۱۱). مر: بمنزلت. (۱۲). مر: خلقتش. (۱۳). درو/ در او. (۱۴). آج: بنکشند. صفحه: ۲۲۰ الأنعام التي احلت لكم. و ابو سعید خدری گفت: رسول را- علیه السلام- پرسیدم از جنین «۱» بچه که در شکم بهایم باشد گفت: ذکاته ذکاة امه، کشتن او کشتن مادر باشد و آنچه مذهب است بیان کرده شد. کلبی گفت: مراد به بهیمه الانعام وحوش اند چون آهو و گاو کوهی و خر کوهی، و حمل کردن بر عموم اولیتر باشد برای آن که از میان اینکه اقوال تنافی نیست جمع توان کردن «۲» میان همه و اینکه آیت مجمل است «۳» و تفصیل بعضی از او در سوره الانعام است فی قوله: ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ مِنَ الضَّأْنِ اثْنَيْنِ «۴»- الآية، و انعام اسمی باشد اینکه سه جنس را از شتر و گاو و گوسفند بیان قوله: وَالْأَنْعَامَ خَلَقَهَا لَكُمْ فِيهَا دَفءٌ وَمَنَافِعٌ وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ «۵»، آنکه اینک «۶» جنس را که نه از اینکه باب است و اینکه حکم ندارد «۷» در تحلیل جدا کرد از اینکه گفت: وَالْخَيْلِ وَالْبِغَالِ وَالْحَمِيرَ لِرَكْبِهَا وَزِينَةً «۸»...، آنکه «۹» از آن استثنا کرد گفت: إِلَّا مَا يُتْلَى عَلَيْكُمْ، الا آنچه بر شما خوانند خلاف کردند در اینکه استثنا و مستثنا. مجاهد و قتاده گفتند: مراد بچه چهار پایان است و استثنا متصل است یعنی جمله بچگان از اینکه سه چیز «۱۰» حلال است الا آنچه پس از اینکه بر شما خوانند و بیان کنند شما را فی قوله: حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ الْمَيْتَةُ وَالْدَّمُ، الا آن جنین که هنوز خرد «۱۱» باشد تمام خلق نبود یا چون از شکم مادر بگیرند مرده باشد یا بمیرد. و سدی و عبد الله عباس گفتند: مراد

به مستثنا خوک است و آنچه در حال کشتن او نام خدای نبرند و بر اینکه قول استثناى خوک منقطع باشد و ما لم يذكر اسم الله عليه متصل باشد و بر اینکه قول دگر مفسران *إِلَّا مَا يُتْلَى عَلَيْكُمْ*، آن است که ذکر

(۱). اساس: چنین با توجه به فحوای عبارت و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۲). آج، لب: کرد. (۳). آج، لب: بود. (۴). سوره انعام (۶) آیه ۱۴۳. (۵). سوره نحل (۱۶) آیه ۵. [.....]

(۶). تب، آج، لب، مر: آن. (۷). آج، لب و. (۸). سوره نحل (۱۶) آیه ۸. (۹). مر: آنگاه. (۱۰). آج، مر، لت: جنس. (۱۱). مر: خون. صفحه : ۲۲۱ کرد فی قوله: *حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ وَالدَّمُ وَلَحْمُ الْخِنزِيرِ الی آخر الایة*، و اولیتر حمل آیت بود بر عموم چنان که گویند: هر چه حرام است همه داخل است تحت قوله: *إِلَّا مَا يُتْلَى عَلَيْكُمْ* و آنگه از اینکه جمله هر چه داخل باشد در بهیمه الانعام و به استثنا «۱» مخرج باشد چون خون و مردار و آنچه نام خدای نبرند بر آن و منخنقه و موقوذه و متردیه و نطیحه و ما ذبح علی النصب اینکه همه استثنا متصل باشد و خوک استثنا منقطع باشد برای آن که خوک از جنس بهیمه الانعام نیست. و علی بن الحسین المغربی گفت: مراد به اینکه مستثنا «۲» بحیره و سائبه و وصیله و حام است که [در] «۳» سوره الانعام گفت و اینکه سهو است از او برای آن که آن حرام نیست بر حقیقت، ایشان بر خود حرام کردند و خدای تعالی گفت: آن حکم نه من نهادم، فی قوله: *ما جَعَلَ اللَّهُ مِنْ بَحِيرَةٍ* «۴» - الایة، قوله: *غَيْرَ مُحَلَّى الصَّيْدِ*، نصب او بر حال است و در عاملش خلاف کردند: بعضی گفتند: اوفوا بالعقود غیر محلی الصید و تقدیر آن باشد که: اوفوا بالعقود الّتی عقدها الله علیکم لا محلّین للصید فی حال الإحرام. و قولی «۵» دیگر آن است که حال باشد من قوله: *أُحِلَّتْ لَكُمْ بِهَيْمَةَ الْأَنْعَامِ*، اینکه به قول آن لایق باشد که گفت: مراد به بهیمه الانعام وحش است و التقدير: *أُحِلَّتْ لَكُمْ صيد الوحش إلی فی حال الاحرام* «۶»، صید وحش حلال کردند شما را الا در حال احرام یعنی استحلال صید کنی «۷» مادام تا محرم نباشی. چون محرم شوی صید حلال نیست «۸» شما را. و بر اینکه قول غیر حال باشد از مفعول و ذو الحال ضمیر است فی لکم و قوله: *وَ أَنْتُمْ حُرْمٌ* «واو» هم حال راست و اینکه معنی استثناء بعد الاستثنا باشد برای «۹» اطلاق کرد و حلال کرد در آیت بر اینکه قول صید وحش را. آنگه بعضی از او استثنا کرد، بقوله: *إِلَّا مَا يُتْلَى عَلَيْكُمْ*، بعد هذا و بیّن

--- (۱-۲). مر: استثنا. (۳). اساس: ندارد، از وز افزوده شد. (۴). سوره مائده (۵) آیه ۱۰۳. (۵). مر: قول. (۶). اساس و مت: الحرام، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۷). تب: کنید. (۸). لت: نه حلال است. (۹). وز، تب، آج، لب، لت، مر آن که. [.....]

صفحه : ۲۲۲ لکم، الا آنچه پس از اینکه بر شما خوانند بیان کنند شما را آنگه حالی از حالات صائد از او استثنا کرد، و هی حاله الاحرام. و روا بود که نصب غیر بر استثنا بود و حال ظاهرتر است. و از حق «واو» حال آن باشد که از پس او جمله اسمی یا فعلی آید «۱». اگر مفرد کنی آن را منصوب شود بر حال، نحو قولهم: *جاءنی زید و هو راکب* [۳۶۱-پ] ای راکب. و حرم جمع حرام باشد، و مراد به حرام محرم است در آیت، یعنی و شما محرم باشی به حج یا به عمره. قال الشاعر: *فقلت لها فیئی «۲» الیک فانتی حرام و انی بعد ذاک لیب ای ملئی از بنای لب باشد به معنی لبی. إِنَّ اللَّهَ یَحْكُمُ مَا يُرِيدُ*، خدای تعالی در شرع آن حکم کند که خواهد. [برای آن که معلوم شده است که او حکیم است، آن خواهد که صلاح مکلفان باشد، پس او آن کند که او خواهد جز آن است که آن خواهد] «۳» که حکمت اقتضا کند از آن جا که حکیم است و عالم و غنی از آنچه قبیح «۴» خواهد «۵» بنا حق حکم کند. *يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَحْلُوا شَعَائِرَ اللَّهِ - الْآیة*، حق تعالی در اینکه آیت نهی کرد مؤمنان را و مراد ایشان و جز ایشان الا آن است که توجیه خطاب به «۶» مؤمنان کرد برای رفعت منزلت ایشان و کافران را آن پایه نهاد که «۷» ایشان را به خطاب خود تشریف کند و اینکه سخن مذکر آن است. اما آنچه تحقیق «۸» است در اینکه و امثال اینکه، آن است که اینکه را بنا بر آن باشد که کفار به شرایع متعبداند [بنزدیک ما، و] «۹» بنزدیک فقها متعبد نه‌اند. پس اگر چه به ظاهر اینکه خطاب داخل نباشند در اینکه تکلیف که از عقب یا *أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا* آید به دلیل دگر داخل باشند در آن. و روا بود که یکی از ما در خطاب روی به یکی

کس «۱۰» آرد و توجیه خطاب به او کند و مراد ----- (۱). آج، لب، لت، مر که. (۲). اساس و همه نسخه بدلها: فینی، با توجّه به معنی بیت و ضبط آن در قرطبی (۳۶ / ۶) تصحیح شد. (۳). اساس و مت: افتادگی دارد، با توجّه به دیگر نسخه بدلها از وز افزوده شد. (۴). آج، لب: قبح. (۵). مر: قبیح است و نخواهد تا. (۶). آج، لب: با. (۷). مر ذکر. (۸). مر: حقیقت. (۹). اساس و مت: ندارد، از وز افزوده شد. (۱۰). لت: ندارد، تب، آج، لب، مر: یک کس. صفحه: ۲۲۳ او باشد و دیگران. و در قرآن مانند آن «۱» بسیار است، من قوله: یا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَطَلِّقُوهُنَّ «۲» یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَحْلُوا شَعَائِرَ اللَّهِ، ای آنان که ایمان آورده‌اید حلال مدارید «۸» شعایر خدای «۹». عبد الله عباس و مجاهد گفتند: مراد به شعایر مناسک حج است که مشرکان به حج آمدندی و هدی آوردندی مسلمانان خواستند تا بر ایشان غارت کنند. خدای تعالی نهی کرد ایشان را از اینکه، بیان اینکه قول قوله تعالی: ذَلِكُمْ وَمَنْ يُعْظَمَ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ عطیه گفت از عبد الله عباس: مراد آن است که حلال مدارید که صید کنید در حال حرام «۱۰». عطا گفت: مراد به شعایر معالم شرع است و معنی آن است که لا تستحلوا حرّات الله، محرّمات شرع که خدای تعالی حرام کرده است حلال مداری و اوامر و نواهی او را بر وفق آنچه گفته است کار بندی. ----- (۱). مر ببرد. (۲). لت، مر ای رسول الله: [.....]

(۳). تب: حطیم. (۴). آج، لت آمده. (۵). مر: همراه. (۶). اساس و مت: ندارد، از وز افزوده شد. (۷). وز: تقلیل. (۸). آج، لب: مداری. (۹). مر: خدا را. (۱۰). کذا در اساس و وز و مت، دیگر نسخه بدلها: احرام. صفحه: ۲۲۵ بعضی دگر گفتند: مراد به شعایر معالم حرم است یعنی حرمت حرم نگاه دارید و آنچه شما را از آن نهی کردند در حرم، مکنی. [و حلال مدارید و اینکه قول سدی است. ابن جریج گفت: مراد به شعایر معالم حج است و ارکان و افعال و از مناسک] «۱» حلال مدارید فرو گذاشتن آن و ضایع کردن آن. مجاهد گفت: شعائر الله صفاست و مروه و هدی و جز آن. فزّاء گفت: سبب آن بود که بسیاری از عرب سعی صفا و مروه از جمله مناسک حج نمی‌شمردند، خدای تعالی به اینکه آیت ایشان را اعلام کرد که آن از مناسک است، و اینکه قول روایت کرده‌اند از باقر- علیه السلام. و بعضی دگر گفتند: شعایر علاماتی است که نصب کرده‌اند بر اطراف حرم [۳۶۲- ر]

تا فرق بود میان حلّ و حرم. خدای تعالی مردمان را نهی کرد که از آن جا در گذرند و در مکه شوند بی‌احرام. زجاج گفت و علی بن الحسین المغربی: مراد آن است که حلال مدارید آن هدی که آن را برای خانه خدای اشعار کرده‌اند «۲» که بر آن غارت کنید. و اشعار هدی آن باشد که کاردی در کوهان او زنند تا خون از او بیاید و آن خون در او مالند و نعلینی به خون ملطّخ و بر گردن او بندند تا هر که ببیند داند که آن هدی است. و اصل کلمه اشعار بود و آن اعلام «۳» بود و شعار و علامت بود. و قال الکمیت: نقلهم جیلا- فجیلا- نراهم شعایر قربان بهم تنقرب و قویترین اینکه اقوال قول عطاست که گفت: معالم شرع است از حلال و حرام برای آن که عامتر است و جامعتر است فواید را و واحد الشعائر شعیره و هی فعلیه به معنی مفعوله من الإشعار و هی الإعلام. وَ لَا الشَّهْرَ الْحَرَامَ، یعنی و لا- تحلوا الشهر الحرام و ماه حرام نیز حلال مدارید «۴» قتال کردن و آن چهار ماه است. ذو القعدة و ذو الحجه و حرم و رجب واحد فرد و ثلثه سرد، ای متتابعه متوالیه سه ماه پیوسته چنان که بینی یک ماه مفرد «۵» و آن رجب است، اما آن ماه که در اینکه آیت مراد است در او ----- (۱). اساس و مت: افتادگی دارد، از وز افزوده شد.

(۲). لت: کرده باشند. (۳). مر: علامت. (۴). آج، لب: مداری، مر: مرانید. (۵). لت: فرد. صفحه: ۲۲۶ خلاف کردند بعضی گفتند رجب است، بعضی گویند «۱» ذو القعدة است اینکه قول عکرمه است. و جبّایی گفت: مراد جمله ماههای حرام است و اگر چه لفظ واحد است مراد جنس است. وَ لَا الْوَدَى، بعضی گفتند: اینکه لفظ جمع است و واحدش هدیه باشد [کتمر] «۲» و تمره، و بعضی گفتند: جنس است و هدی نام آن است که مردم برانداز شتر و گاو و گوسپند بر وجه قربان و آن «۳» دو گونه باشد هدی متمتع بود و هدی آن کس که حج قارن کند و هدی با خود براند تا هدی چون قرینی باشد او را یعنی آن هدی «۴» حلال مدارید که کسی آورده باشد تا «۵» به خانه خدای برد برای حج و به قربان بکشد که بر آن غارت کنی «۶» و برانی «۷» و گفته‌اند: معنی آن است که

حلال مدارید که منع کنی هدی را از آن که به محل خود رسد از حرم بل رها کنی «۸» تا به جای خود رسانند و قوله «۹»: وَ لَا الْقَلَائِدَ، و هی جمع قلیده ای مقلده. عبد الله عباس گفت: مراد هم هدی است و لکن فرق اینکه باشد که هدی باشد که نه مقلد بود و لکن قلابد هدی باشد مقلد پس اینکه خاصتر بود و آن عامتر و اینکه از باب تخصیص بالذکر باشد. قتاده گفت: مراد به قلابد آن است که عرب چون به حج آیند در گردن آویخته باشند از مشکهای گاو روغن «۱۰» و جز آن و چون با قبایل و احیای «۱۱» خود شوند آن فروخته باشند و چیزی عوض آن خریده از طعام و جز آن و نیز «۱۲» در گردن آویزند و ببرند خدای تعالی مسلمانان را نهی کرد از نهب و غارت و استحلال آن. بعضی دگر گفتند: مراد آن است که در جاهلیت عادت بودی که مرد چون از خانه بیامدی روی به خانه خدای نهاده برای حج پاره چوب سمر «۱۳» در گردن افکندی

 (۱). وز، تب، آج، لب، مر، لت: گفتند. [.....]

(۲). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۳). وز، تب، آج، لب، مر، لت از. (۴). مر را. (۵). اساس، وز، ما، با توجه به تب و فحوای عبارت تصحیح شد. (۶). تب، مر: کنید. (۷). تب: برانید. (۸). تب، مر، لت: کنید. (۹). وز: قولاً. (۱۰). مر: گاو روغن. (۱۱). آج، لب، مر: احباء. (۱۲). مر: همچنان. (۱۳). مر: سمیره، لت: سمره. صفحه: ۲۲۷ تا علامت آن بودی که به حج خواهد رفتن کس او را تعرض نکردی و چون بازگشتی قلابده از موی در گردن خود کردی علامت را، تا دانستندی که او از حج می آید کس او را تعرض نکردی. عطا گفت: از پوست درخت حرم پاره‌ای در گردن افکندی «۱» آنان که از اهل حرم بودندی و آنان که نه از اهل حرم بودندی قلابده از موی یا از پشم در گردن کردند «۲». مجاهد گفت: پوست درخت حرم هر کس که در گردن افکندی یا در گردن شتر، ایمن بودندی «۳» و بر اینکه قول معنی مستقیم نشود الا علی حذف المضاف و اقامه المضاف الیه مقامه و تقدیر آن باشد لا تحلوا اصحاب القلائد. ابن زید گفت: مراد آن است که مؤمنان را نهی می کند از آن که استحلال کنند و حلال دارند که از درخت «۴» آن حرم چیزی بگیرند از شاخ و پوست و جز آن چنان که کافران در جاهلیت کردند. جبایی گفت: نهی کرد و خدای تعالی مسلمانان را از آن که شتری یا گاوی و گوسفندی که به هدی رانده باشند شیر آن «۵» بدوشند برای آن که چون او را برای «۶» خدای در ره خدای برانند ایشان را نباشد که شیر آن بخورند جز که به صدقه بدهند و اینکه اقوال «۷» محتمل است و حمل کردن بر مقلده «۸» از بهیمه و جز آن حمل بود بر حقیقت او. وَ لَمَّا آمَنَ الْبَيْتِ الْحَرَامِ. و نه قاصدان خانه خدای و زوار «۹» آن را از حجاج و معتمران و الأعم القصد یقال امه يؤمه اما و امة فلانا و یمته اذا قصدته. قال الشاعر: انی کذاک اذا ما ساءنی بلد یممت صدر بعیری غیره بلدا و مراد به بیت الحرام کعبه است بلا خلاف. یبتغون فضلاً من ربهم و رضواناً، -----
 (۱). آج، لت: افکندندی، لب، مر: افکندی. (۲). مت: کردند. [.....]

(۳). وز، تب، آج، لب، مر، لت: بودی. (۴). لت: درختان. (۵). مر: او. (۶). مر: به راه. (۷). مر: قول. (۸). مر: مقلد. (۹). اساس، وز، تب: دوار، آج، لب، مر: زوار، مت: ذوار، با توجه به فحوای عبارت تصحیح شد. صفحه: ۲۲۸ در محل حال است ای طالبین فضلاً ای رزقا و رضوانا و رضا لله تعالی فی «۱» زیارة البیت. یعنی استحلال مکنی خون و مال آنان که قصد خانه خدا کنند از جایها به طلب روزی بر سبیل تجارت و به طلب رضای خدای تعالی بر سبیل حج و زیارت. وَ إِذَا حَلَلْتُمْ فَاصْطَادُوا چون قدیم تعالی حجر کرد بر محرمان که در حال احرام صید کنند و ایشان را از صید گزیر نبودی چه [۳۶۲-پ]

بیشتر قوت ایشان از آن بودی خدای تعالی اطلاق اینکه حظر بکرد و به اباحت گفت: چون حلال شوی «۲» و از احرام «۳» بیرون آیی «۴» صید کنی «۵» و صیغه اگر چه امر است مراد به «۶» اباحت است چنان که گفت: فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلَاةُ فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ «۷»... و تمسک آنان که گفتند: امری که وارد باشد بعد الحظر اقتضای اباحت کنند به اینکه آیت درست نیست برای آن که طریقه وجدان معتمد نباشد لجواز الخلاف فیه. و دگر آن که در اوامر قرآن که آمد بعد الحظر هست که اقتضای ندب می کند دون اباحت فی قوله: وَ لَا تَحْلِقُوا رُؤُسَكُمْ حَتَّىٰ يَبْلُغَ الْهَيْدَىٰ مَحَلَّهُ «۸»... و بعد بلوغ الهیدی محلّه حلق رأس مباح نیست بل عبادت است، پس

درست آن است که الامر الوارد بعد الحظر حکمه حکم الامر الوارد قبل اقتضائه الوجوب او «۹» الندب علی ما دلّ الدلیل و تقدم حظر را در تغییر حکم امر اثری نباشد، و اصطیاد افتعال باشد من الصید تاي افتعال را ط کردند تا مناسب صاد باشد که فاء الفعل است در اطباق و اینکه لفظ دلیل است بر آن که امر امر نباشد به صورت «۱۰» و صیغت «۱۱» برای آن که اینکه صورت امر دارد و باتفاق امر نیست اباحت است و حکیم «۱۲» امر نکند به مباح و مرید مباح نباشد برای آن که عبث بود و بیشتر مفسران بر آنند که از اینکه آیت چیزی منسوخ است الّا ابن جریج که او گفت: از آیت هیچ منسوخ نیست برای آن که ابتدا به قتال مشرکان نشاید کردن در ماههای حرام الّا ----- (۱). مر: هی. (۲). مر، لت: شوید. (۳). وز: حرام. (۴). مر، لت: آید.

(۵). مر، لت: کنید. (۶). وز، تب، آج، لب، مر: ندارد. (۷). سوره جمعه (۶۲) آیه ۱۰. [...]

(۸). سوره بقره (۲) آیه ۱۹۶. (۹). آج، لب، لت: الی. (۱۰). تب، لب، لت: لصورته. (۱۱). وز، لت: صیغنه. (۱۲). تب، آج، لب: حکم. صفحه ۲۲۹ که ایشان ابتدا کنند و اینکه از باقر- علیه السلام- روایت کرده‌اند. و شعبی گفت: از سوره المائده هیچ منسوخ نیست الّا اینکه آیت. آنکه آنان گفتند: از آیت چیزی منسوخ است خلاف کردند که چیست آن منسوخ. شعبی گفت: جمله آیت منسوخ است. و مجاهد همچنین گفت. گفت: منسوخ است بقوله: فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ «۱» و بقوله: مَا كَانَ لِلْمُشْرِكِينَ أَنْ يَعْمُرُوا مَسَاجِدَ اللَّهِ «۲»- الآیة، و بقوله: إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ «۳» وَ لَمَّا الْقَلْدِ تَدَّ، و قویترین اقوال قول آن کس است که گفت: وَ لَأَ الشَّهْرَ الْحَرَامَ وَ لَأَ الْهَدَىٰ وَ لَأَ الْقَلْدِ وَ لَأَ آمِنَ الْبَيْتِ الْحَرَامِ «۴»، منسوخ است برای آن که اجماع کردند بر آن که خدای تعالی حلال بکرده است قتال مشرکان در ماه حرام و جز ماه حرام و نیز اجماع است که یکی از مشرکان اگر جمله پوست درختان در گردن افکند قتل از او برنخیزد. و قوله: وَ لَأَ آمِنَ الْبَيْتِ الْحَرَامِ، عام است و متناول مؤمن و مشرک را جز که ما تخصیص کنیم به مشرکان، لقوله: فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ چون مخصوص باشد به مشرکان هم منسوخ بود و اگر گویند: وَ لَمَّا آمِنَ الْبَيْتِ الْحَرَامِ، مخصوص است منسوخ نیست اولیتر باشد، چه در قاصدان خانه، هم مؤمنان «۵» باشند و هم مشرکان «۶» قوله: وَ لَأَ- يَجْرِمَنَّكُمْ، عبد الله عباس و قتاده گفتند: معنی آن است که لا یحملنکم، شما را نباید تا حمل کند و بر آن دارد و کسائی و زجاج هم اینکه گفتند. اخفش و جماعتی بصریان گفتند: معنی آن است لا- یخفف «۷» لکم من قوله تعالی: لا- جرم أن لهم النياز «۸» شأن قوم و هو البغض و العداوة. أن صدوكم. ای «۵» لان صدوكم و منعوكم. عن المسجد الحرام أن تعتدوا، علی ان یظلموا «۶» و تجاوزوا الحد. و معنی آن است که نباید که حمل کند شما را دشمنی قومی که شما را از خانه خدای منع کردند عام الحدیث بر «۷» آن که تعدی کنی «۸» و ظلم کنی «۹» و حرمت حرم «۱۰» ندری «۱۱» يقال شنت «۱۲» الرجل اشناؤه شناً و شناً و شناً و مشناً فهو شانی. قال الله تعالی: إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ «۱۳». سیبویه گفت: هر فعلی که مصدر او فعالان باشد لازم بود کالخطران و النقران و الهذیان و غیرها الّا ما شد من ذلك كالشئان و بعضی عرب اسکان نون کردند و اینکه قراءت ابو بکر است عن عاصم و ابو جعفر و اسماعیل و بعضی عرب تخفیف همزه کرد چنان که شاعر گفت: و ما العیش الّا ما تلذ و تشتهی و ان عاب «۱۴» فیه ذو الشنان و فندا ----- (۱). مر: لا یکتکم. [...]

(۲). تب شعر. (۳). تب، آج، لب، لت: تغضبوا. (۴). تب شعر. (۵). اساس، وز، مت: لای، با توجه تب تصحیح شد. (۶). تب، آج، لب، مر، لت: تظلموا. (۷). لب: برای. (۸-۹). تب، مر، لت: کنید. (۱۰). مر نگه. (۱۱). تب، مر، لت: ندارید. (۱۲). اساس، وز، لب، مر: شنت، با توجه تب تصحیح شد. (۱۳). سوره کوثر (۱۰۸) آیه ۳. (۱۴). لسان (۱۰۱/۱) لام. صفحه ۲۳۱ و ابو عبیده گفت: شنت به معنی اقررت آمده است چنان که فرزدق گفت: و لو کان هذا الأمر فی جاهلیة شنت به او غص بالماء شاربه و مصدر در آیت مضاف است با مفعول به و فاعل مقدر، و التقدير شأنکم قوما لقوله [۳۶۳-ر]

بِسْؤَالٍ نَعَجَّتْكَ «۱» ...، و مِن دُعَاءِ الْخَيْرِ «۲» ... ای بسؤاله نعتتک و من دعائه الخیر. و قوله: أَنْ صِدُّوْكُمْ، [ابن کثیر و ابو عمرو خواندند: ان صدوكم ...] «۳» به کسر همزه و اینکه قراءت ضعیف است برای آن که شرط در ماضی نشود از روی معنی، و آن جا

که لفظ ماضی «۴»، هم با مستقبل گردد. نحو: ان اکرمتنی اکرمتک، لأن المعنی ان تکرمتنی اکرمتک. فاما آن که لفظ و معنی ماضی باشد مستقیم نبود و اگر چه شیخ ابو علی الفارسی از اینکه عذر خواست و لکن عذر هم ضعیف است و أن صدوكم، که قراءت عامه قراء است، بهتر است. و المعنی لأن صدوكم. و الصید: المنع. و اینکه صد عام الحدیث بود، فی قوله تعالی: هُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ صَدُّوْكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ «۵»...، و أن صدوكم در محل جر است و التقدير: لصدهم إياکم و أن تعبدوا در محل نصب است بوقوع الفعل علیه و هو المفعول الثانی لیجرمتکم «۶». ابو نجیح روایت کرد از مجاهد که سب «۷» نزول آیت آن بود که روز فتح مردی مؤمن را بکشند در عرفات که حلیف ابو سفیان بود و حواله کردند که او حلفای رسول را کشته است. رسول- علیه السلام- گفت: لعن الله من قتل بذحل الجاهلیة، گفت: لعنت «۸» بر آن کس باد که به کینه جاهلیت کسی را بکشد و خدای تعالی اینکه آیت فرستاد. رسول- علیه السلام- گفت: الا ان کل دم و مال و مآثره کانت فی الجاهلیة فانها تحت قدمی هاتین الا سدانة الکعبة و سقایة الحاج، گفت: هر خونی و مالی و عملی که در جاهلیت بوده است همه در زیر پای من است یعنی آن را حکمی ----- (۱). سوره ص (۳۸) آیه ۲۴. (۲). سوره فصلت (۴۱) آیه ۴۹. [.....]

(۳). اساس، وز، تب، لب و مت: ندارد، با توجه به معنی عبارت از آج افزوده شد. (۴). وز، تب، مر، لت باشد معنی. (۵). سوره فتح (۴۸) آیه ۲۵. (۶). مر علیه. (۷). اساس، وز و مت: بسبب، با توجه به معنی و سایر نسخه بدلها تصحیح شد. (۸). لت خدا. صفحه: ۲۳۲ نیست الا خدمت «۱» کعبه و رعایت سقایة الحاج که آن برقرار خود رها کردیم. و در شاذ اعمش و عیسی و یحیی بن ابی کثیر «۲» خواندند: یجر منکم به ضم «یا» من اجرمه. و جرم و اجرمت لغتان الا أن جرم اعرف و افصح. قوله تعالی: وَ تَعَاوَنُوا عَلَی الْبِرِّ وَ التَّقْوَى، امر است از خدای تعالی جمله مکلفان را «۳» بر معاونت و مظاهرهت و یاری دادن یکدیگر بر برّ و تقوی و پرهیزکاری که نیکو «۴» باشد از فضل و احسان. و برّه و برّ به و هو برّ و باز. و «تقوی» پرهیزکاری باشد یعنی خویشتن نگاه داشتن از عقاب خدای به نا کردن فعلی که مستحق عقاب شوند به آن. و قوله: وَ تَعَاوَنُوا، عطف نیست، علی قوله: أن تعبدوا. بل کلامی است مبتدا مستأنف و امر است جماعت «۵» مکلفان را به معاونت. و تفاعل از میان قوم باشد چنان که مفاعله از میان دو کس باشد «۶» بیشتر. و لا تعاونوا عَلَی الْإِثْمِ وَ الْعُدْوَانِ، و یکدیگر را یاری مکنی بر اثم و عدوان. «اثم» گفتند «۷» هر معصیتی باشد که متعدی نبود از فاعلش به غیر. و عدوان معصیتی باشد متعدی چون ظلم و قتل و غضب. و ابصه بن معبد گفت: از رسول- علیه السلام- [پرسیدم] «۸» که «برّ» و «اثم» چه باشد! گفت: برّ آن باشد که دل توبه آن منشرح شود و آن را قبول کند و اثم آن بود که در دل تو اثر کند و اگر چه مردمان تو را بر آن فتوی کنند. وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ، از خدای بترسی که عقاب «۹» خدا سخت است. عجب از ضعیفی که او از عقاب سخت بنترسد چه اگر آدمی از سنگ بودی یا از آهن به آتش دنیا هم بس نبود. فکیف که بر اینکه ترکیب ضعیف است و آتش آتش دوزخ «۱۰»؟ که در خبر آمده است که اگر اهل دوزخ را در میان آتش دنیا نهند از راحت و آسایش خواب ببرد «۱۱» ایشان را. ----- (۱). مر خانه. (۲). آج، لب: یحیی بن کثیر. (۳). وز: ندارد. (۴). مر: نیکوا. (۵). تب: جماعتی. (۶). مر یا. (۷). تب: گفتندی. (۸). اساس و مت: ندارد، از وز افزوده شد. [.....]

(۹). مر: عذاب. (۱۰). مر: دزخس سر و کار. (۱۱). اساس، وز و مت: نزد. صفحه: ۲۳۳ و در خبر است که چون آدم- علیه السلام- در زمین محتاج شد به آتش، خدای تعالی جبریل را گفت: جمره‌ای از دوزخ برگیر و به آدم بر، جبریل گفت: بار خدایا تو عالمتری اگر جمره‌ای از دوزخ به زمین برم زمین با هر چه در او است سوخته شود. گفت: برو و آن را هفت بار به آب بشوی آنگه به زمین بر. و در خبری دیگر هست که اینکه آتش شما جزوی است از چهل و چهار جزء از آتش دوزخ «۱» به انواع عذاب که خدای تعالی اعداد کرده است در او- اعاذنا الله و ایاکم من عذابه «۲» برحمته. حُرِّمَتْ عَلَیْکُمُ الْمِیْتَةُ وَ الدَّمُ- الآیة، حق تعالی بیان آن جمله کرد که گفت: إلیما ما یتلی علیکم، [چون در آیت مقدم بر اطلاق تحلیل کرد بهیمة الانعام را از آن جا بعضی را استثنا کرد بر اجمال و حواله بر آیت دگر کرد، گفت: «۳» إلیما ما یتلی علیکم، مگر آنچه بر شما خوانند پس از اینکه و اینکه دلیل است بر آن که تأخیر

البیان عن وقت الخطاب «۴» روا باشد الی وقت الحاجة. چه محال است که «۵» حالت خواندن رسول - علیه السلام - آن آیت که در او گفت: **إِلَّا مَا يُتْلَى عَلَيْكُمْ**، حالت خواندن اینکه آیت باشد. و به هر حال و به دو وقت فرو خوانده باشد و اینکه دلیل باشد بر اینکه که گفتیم خطاب کرد به اینکه آیت با جمله مکلفان. گفت حرام کردند بر شما به لفظ ما لم یسم فاعله بر فعل مجهول و در قرآن از اینکه «۶» بسیار است که افعال خدای تعالی به لفظ ما لم یسم «۷» گفته است برای آن که معنی معلوم است و اشتباهی نیست. و نحوه قوله: **كُتِبَ عَلَيْكُمْ** «۸» ... در جمله قرآن. و قوله: **عُلِّمْنَا مَنَاطِقَ الطَّيْرِ** «۹» ...، **الْمَيْتَةُ**، و اصل اینکه کلمه مشدد است. آنگه تخفیف کردند. هر دو لغت است، يقال: میت و میت و سید و سید و هین و هین و لین و لین «۱۰». و اصل میت میوت بوده است من مات یموت. و اینکه جا به تشدید نخوانده اند **أَلَا أَبُو جَعْفَرٍ الْمَدَنِيُّ**، و بعضی اهل علم ----- (۱). مر باشد. (۲). مت: ندارد. (۳). اساس و مت: افتادگی دارد، از وز افزوده شد. (۴). مر: حاجت. (۵). وز در. (۶). مر نوع. (۷). تب، مر فاعله. (۸). سوره بقره (۲) آیه ۱۷۸. (۹). سوره نمل (۲۷) آیه ۱۶. (۱۰). لت، همه مشددها را مقدم آورده است. صفحه: ۲۳۴ فرق کردند میان تخفیف و تشدید [۳۶۳-پ]

گفتند: میت به تخفیف آن را خوانند که جماد باشد و در او روح نبود و مثله موات. و میت به تثقیل آن را خوانند که در او روح باشد آنگه از او برود. و شاعر گفت **فِي الْجَمْعِ بَيْنَ اللَّغَتَيْنِ بِمَعْنَى وَاحِدٍ**: لیس من مات فاستراح بمیت [أَنَا الْمَيْتُ] «۱» میت الاحیاء و بعضی اهل لغت گفتند: «میت» آن باشد که آن را نفسی سایل «۲» باشد خونی ترنده «۳» از او زایل شود از آنچه حلال باشد خوردنش از انواع حیوان، و میت مثقل مرده باشد از آدمیان. و رسول - علیه السلام - ماهی و ملخ را «میت» خواند، گفت، میتتان مباحان «۴»: **السَّمَكُ وَ الْجَرَادُ وَ الدَّمُّ** و اینکه از جمله اسماء منقوصه است و الأصل «دمی» به دلالت آن که تقول فی تثنیته **دَمِيَانُ**، قال الشاعر: **فَلَوْ أَنَا عَلَى حَجْرٍ ذَبَحْنَا جَرِي الدَّمِيَانِ بِالْخَبْرِ الْيَقِينِ** گفتند: سبب نزول آیت آن بود که عرب و بعضی دگر جز ایشان خون در رود گانی «۵» کردند و بر آتش «۶» نهادندی و بخوردندی، خدای اینکه آیت فرستاد و حرام کرد. و در دگر آیت خون را وصف کرد به آن که مسفوح باشد یعنی خونی که ریخته شود، و هو قوله: **أَوْ دَمًا مَسْفُوحًا** ... «۷»، تا محترز «۸» باشد از خونی که مختلط باشد با گوشت و با جگر و از او جدا کردن نتوان «۹». و اما «۱۰» سپرز بنزدیک ما حرام است و اگر «۱۱» با گوشت به یک جای بر بلسکی «۱۲» زنده هر چه در زیر آن باشد از گوشت که آب و خون او به آن رسد هم حرام باشد. ----- (۱). اساس و مت: ندارد. از وز افزوده شد. [.....]

(۲). وز: مایل، مر: سایله. (۳). آج: پرنده، مر: رونده. (۴). مجمع البیان (۳/۱۵۷): مباحتان. (۵). مر: روه. (۶). اساس و مت: ایشان، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۷). سوره انعام (۶) آیه ۱۴۵. (۸). وز: نامحترز، مر: یا محترز. (۹). وز، تب، آج، لب، لت: نتوان کردن، مر: نتوان کرد. (۱۰). وز، تب، آج، لب، فامیا، لت: از. (۱۱). وز: ندارد. (۱۲). اساس، و مت: بکسکی (بی نقطه)، وز: یکی سکی، تب: بکسکی، مر: سیخی، آج، لب: یکدکی، ضبط متن با توجه به لت و ضبط کلمه در برهان قاطع اختیار شد. صفحه: ۲۳۵ و روایت کرده اند کراهتش از امیر المؤمنین - علیه السلام - و عبد الله مسعود و جماعتی از صحابه و بر قول جمله [فقهها] «۱» مباح است. قوله: **الْمَيْتَةُ وَ الدَّمُّ** بر ظاهر عموم است و مراد خصوص برای آن که بعضی مرده و خون هست که حرام نیست، چون ماهی و ملخ و جگر و خونی که در میان گوشت باشد و مردار و خون و جز آن که حرام است پلید است و حکم طهارت «۲» ندارد. و اگر مردار «۳» به جامه و اندام باز آید «۴» باید شستن و اگر مرده آدمی باشد «۵» و کسی دست به او باز نهد غسلش واجب بود چون سرد شده باشد و هنوز شسته «۶» نباشد. و مرتضی رحمه الله گفت: سنت است غسل کردن از او و اینکه مذهب ابو حنیفه و شافعی و ثوری و مالک و اصحاب ابو حنیفه و عامه فقهاست. و محمد بن الحسن گفت: وضو واجب است از او «۷» غسل واجب نیست و بنزدیک بیشتر اصحاب «۸» ما واجب است و همچنین پاره‌ای از مرده «۹» که در او استخوان «۱۰» باشد یا عضوی یا پاره‌ای که از زنده «۱۱» بپرند چون در او استخوان «۱۲» باشد و کسی آن را بساید «۱۳» به دست بر او غسل واجب بود و پوست او بنزدیک ما پلید

بود و دباغت نپذیرد و پاک نشود به دباغت و در او تصرف کردن به بیع و شرا و هبت و استعمال حرام است و هر چه در او کنند «۱۴» یا به آن مماسه باشد او را پلید شود قبل الدباغ و بعدها. و مذهب جمله فقها خلاف اینکه است در دباغت، و گفتند: به دباغت پاک شود. و از مردار چند چیز پاک باشد «۱۵»: موی و پشم و پر به شرط آن که ببرند و بنه کنند چه اگر بکنند پلید باشد و دندان و استخوان و سرو و سم و شیر و هرشه و خایه ----- (۱). اساس و مت: ندارد، از

وز افزوده شد. (۲). مر: طاهر. (۳). اساس، وز و مت: مرد، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. [.....]

(۴). مر: بالاید (یا پالاید). (۵). اساس و مت: مرده باشد آدمی، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۶). آج، لب:

بشسته، مر: کشته (یا گشته). (۷). تب و مر: و. (۸). اساس و مت: ندارد، با توجه به وز افزوده شد. (۹). تب، آج، لب، مر: مرده‌ای.

(۱۰-۱۲). کذا در اساس، همه نسخه بدلها: استخوان. (۱۱). آج، مر: زنده‌ای. (۱۳). تب، آج، لت: بسایید. (۱۴). مر: کشند. (۱۵).

اساس، لب و مت: شود، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. صفحه: ۲۳۶ مرغ به شرط آن که پوست بالاین «۱» سخت

کرده باشد. و اما خون بر سه ضرب است: ضربی از او آن است که اندک و بسیارش پلید است و آن سه خون است: خون حیض و

استحاضه و نفاس. و ضربی آن است که اندک و بسیارش پاک باشد و آن پنج خون است: خون کیک و سراسک «۲» و خون ماهی

و ریشی «۳» و خراجی «۴» که از او پیوسته خون آید. و ضرب سهام «۵» آن است که در او مراعات مقداری کنند و آن باقی خونهاست

از آدمی و جمله حیوانات هر چه به مقدار «۶» در می‌رسید بر جامه پلید باشد و هر چه دون آن باشد روا بود. و لحم الخنزیر، و

گوشت خوک، و اینکه عام اللفظ و المعنی است و لام در او جنس راست و بر عموم حملش کنیم به اجماع لا بظاهر اللفظ، سواء «۷»

اگر اهلی باشد و اگر «۸» بیابانی و هر چه به او تعلق دارد به ظاهر و باطنش از پیه و پوست جمله حرام است و پلید و اگر خوک تر به

جامه باز آید، پلید شود «۹» باید شستن و اگر هر دو خشک باشد آب بر او باید ریختن «۱۰». و ما أهل لغير الله به «ما» موصوله است

و محل او رفع است برای آن که معطوف است بر آن مرفوعات که پیش آن رفت، و آنچه بر کشتن آن نام خدای نبرده باشند که از

شرط استحلال ذبیحه آن است که کشنده عند آن «۱۱» نام خدای برد و اگر فراموش کند و در نیت و اعتقاد او وجوب آن باشد، روا

باشد. و باید تا «۱۲» تولای ذبح آن مسلمانی کند از هر فرقه که باشد ما دام تا معروف نباشد به عداوت آل محمد. و هر چه صنفی از

اصناف کفار کشند پلید باشد و حرام بود. و از شرط استحلالش نیز آن است که روی او به قبله آرند در حال سعت و اختیار، اگر

متممدا رها کند «۱۳» حلال نباشد. و مراد بقوله: و ما أهل لغير الله به آن است که به نام اصنام کشته باشند و اصل اهلال رفع صوت

بود. و منه اهلال الصبی و اهلال المحرم بالتلییه و منه الهلال ----- (۱). تب، مر، لت:

بالاین. (۲). مر: سر اشک. (۳). وز، مت: ریشعی. [.....]

(۴). آج: جراحی، لب، مر، لت: جراحی. (۵). تب، لب: سیوم، مر، لت: سیم. (۶). لب: بمقداری. (۷-۸). مر: خواه. (۹). همه نسخه

بدلها بجز مت و. (۱۰). مر: ریخت. (۱۱). وز: کشنده آن. (۱۲). وز: ندارد، مر: که. (۱۳). تب: کنند. صفحه: ۲۳۷ لأنه یرفع الصوت

عند رؤیته بالتکبیر و الدعاء. قال الشاعر: یهل بالفرقد ركبانها کما یهل الزاکب المعتمر و هر ذبیحه که بر اینکه وجه کشند حرام باشد

[۳۶۴-ر]

و پلید بود و هر چه به او «۱» تعلق دارد پلید بود و تصرف در او حرام بود به سایر انواع تصرف. و در آیت دلیل است بر آن که

ذبیح «۲» آنان که مخالف اسلام باشند از سایر اصناف کفار حرام است برای آن که ایشان نام خدای نبرند بر آن و اگر نام خدای بر

آن بگویند آن نه نام خدای باشد چه ایشان خدای را نشناسند. اما ذبیح المجره «۳» و المجسمه «۴» بنزدیک ما هم روا نباشد و شاید

بخوردن «۵» و المنخقه، و گلو باز گرفته. سدی گفت: ایشان گاو و گوسفند را بگرفتندی «۶» و گلوی ایشان در میان دو شاخ

گرفتندی و سخت در کشیدندی تا بمردی آنگه بخوردندی. ضحاک گفت: به دست گلوش «۷» باز گرفتندی تا بمردی آنگه

بخوردندی و اولیتر حمل آیت بر عموم بر هر وجه «۸» که باشد گلو باز گرفته از جمله حیوانات حلال «۹» حرام باشد و انخاق مطاوع

خفق باشد یقال: خفقته «۱۰». فانخفق «۱۱». وَ الْمَوْقُودَةُ، و نیز آن را که به چوب و عصا بزنند تا بمیرد یقال: وقذها یقذها وقذا و اوقذها ایقاذها اذا ائخذها ضربا چون مبالغت کند در ضرب او و زدنش اینکه گویند قال الفرزدق: شَعَارَةٌ تَقْدُ الْفَصِيلَ بِرَجْلِهَا فَطَّارَةٌ «۱۲» لقوام الابکار و اینکه قول عبد الله عباس است و قتاده و ضحاک و سدی وَ الْمُتَرَدِّيَةُ، آن باشد که از کوهی بیوفند «۱۳» یا از جایی بلند یا در چاهی افتد «۱۴» و بمیرد. ----- (۱). آج، لب: بدو. (۲). مر: ذبایحه. (۳). مر: مجبره.

(۴). مر: مجسمه. (۵). مر: خوردن. [.....]

(۶). مر: گرفتندی. (۷). مر: گلویش. (۸). مر: هر دو وجه. (۹). وز و. (۱۰). تب، لت: خفقه. (۱۱). لب، اساس: فانخفقا، با توجه به منابع لغت تصحیح شد. (۱۲). مر: فطّاوة. (۱۳). لت: بیفتد. (۱۴). مر: اوفتد. صفحه: ۲۳۸ و اینکه قول عبد الله عباس است و قتاده و ضحاک و سدی اگر گوسپندی «۱» یا گاوی در چاه «۲» افتد «۳» و برنتوان «۴» آوردن بر مذبحش راه نیابند بکشند او را به آن «۵» نوع که باشد روا بود و حلال باشد چه آن حال ضرورت است و گاو و شتر که عاصی شود و دست ندهد و کس بر او نیارد شدن او را به تیر و نیزه فرو گیرند «۶» و بکشند هم روا باشد بنزدیک ما. وَ النَّطِيحَةُ، آن گوسپند «۷» یا آن گاو که آن را به سر و زدن کشته باشد فعلیه به معنی مفعوله اگر گویند نه فعلیل اگر چه وصف مؤنث باشد «ها» در او نیارند کما یقال: کف-خضیب و لحيه دھین و امرأه قتیل. گویم بصریان گفتند: برای آن نطیحه گفت که مراد آن است فعلیه به معنی مفاعله باشد و اگر چه او منطوحه بود ناطحه باشد و مفاعله «۸» میان دو کس باشد هر یکی «۹» از ایشان فاعل و مفعول باشند چون مصارعه و مقابله «۱۰». و قولی دگر بصریان را آن است که: علی التشبیه بالفاعل «۱۱» «ها» در «۱۲» آرند «۱۳» و کوفیان گفتند: از فعلیه آنکه‌ها بیفکنند که موصوف مؤنث باشد با آن بگویند: یقال امرأه قتیل و کف-خضیب و عین کحیل چون مفرد باز کنند از اینکه قراین «ها» در آرند تا مشتبه نشود مذکر به «۱۴» مؤنث و اینکه قول قریب است به سداد و ما أَكَلِ السَّبْعِ، «ما» هم موصوله است و موضع او رفع است چنان که گفتیم در کلمه دیگر و ما أَكَلِ السَّبْعِ، و آنچه دد «۱۵» بعضی از آن بخورده «۱۶» باشد یعنی نیم خورده شیر و گرگ و سباع و هر چه دده «۱۷» آن را بکشد و اگر چه چیزی از او بنه خورد «۱۸» هم حرام باشد. إِلَّا مَا ذَكَّيْتُمْ، آلا آنچه بکشی آن را و کارد به او رسد. -----

(۱-۷). آج، لب، مر، لت: گوسفند. (۲). مر: چاهی. (۳). لت: بیفتد. (۴). مر: بیرون. (۵). مر، لت: هر. [.....]

(۶). مر: فرو کند. (۸). مر: فاطمه. (۹). مر: هر که. (۱۰). مر: مقاتله. (۱۱). مر: بالفاعلیه. (۱۲). وز، تب، آج، لب، مر، لت: درو. (۱۳). وز، تب، لب، مر، لت: آوردند، آج: آورند. (۱۴). مر: با. (۱۵). وز، تب: دده، آج، لب، مر، لت: درنده. (۱۶). آ، لب، مر: خورده. (۱۷). آج، لب، مر: دد. (۱۸). آج، لب: نخورده. صفحه: ۲۳۹ مفسران خلاف کردند در آن که استثنا راجع با چیست بعضی گفتند: راجع است با جمله آنچه در مقدمه رفت آلا آنچه ذکات و کشتن بر او نه افتد «۱» و آن مردار «۲» است و خون «۳» و خوگ اینکه دگر «۴» چیزها از اینکه انواع که بر شمرده هر که او را دریابند و در او رمقی باشد و علامتش آن بود که دست و پای یا دنبال می‌جنباند یا چشم بر هم زند «۵» و کارد به گلوی او برآرد «۶» او مذکی باشد و کشتار و حلال و پاکیزه. و آنچه به خلاف اینکه بود مذکی نباشد. و اینکه قول عبد الله عباس است و از امیر المؤمنین علی و از باقر و صادق «۷» روایت کرده‌اند و قول حسن بصری است و قتاده و ابراهیم و ضحاک و ابن زید و عبید بن عمیر «۸». بعضی دگر مفسران گفتند: استثنا از تحریم است نه از محرمات و گفتند معنی آن است که فعل اینکه چیزها حرام است بر شما از اختناق و وقذ و تردیه و حمل بر مناطحه «۹». که تزکیه حلال بود و بر اینکه قول استثنای منقطع باشد برای آن که تزکیه از جمله معدودات نباشد و آلا به معنی لکن بود و ما مصدریه بود و التقدير آلا التذکيه و اینکه مذهب مالک است و جماعتی از اهل مدینه و اختیار جتایی است. و مالک را پرسیدند از گوسفند که گرگ شکم او بدرد گفت: آن را ذکات نباشد و حلال نبود و مذهب بیشتر فقها آن است که اگر دریابند آن را و در «۱۰» حیات باشد و بکشند کشتار بود و آن را که ندانند «۱۱» که در «۱۲» حیات است کشتار نبود و اینکه موافق قول ماست اگر گویند: چرا در آیت تکرار کرد «۱۳» چون ذکر میته کرد منخنقه و موقوذه و متردیه و نطیحه و اکیله السبع اینکه جمله مردار باشد، به لفظ میته از او مستغنی بود! گویم

آیت خطاب است با آنان که اینکه چیزها را مردار نشناختند بل مردار آن شناختند که روح از او جدا شود بی سببی و مماسه چیزی و اینکه انواع «۱۴» را کشتار ----- (۱). مر: اوفتد. (۲). مر: مرده. [.....]

(۳). مر: سگ. (۴). اساس: ذکر، با توجه به وز و تب تصحیح شود. (۵). دیگر نسخه بدلها: می زند. (۶). آج، لب: براند. (۷). آج، لب: علیهما السیلام، مر: لت: علیهم السیلام. (۸). مر: عمر. (۹). مر: ما آنچه آن را تزکیه کنید. (۱۰-۱۲). آج، لب، مر: لت: درو. (۱۱). آج، لب، مر: لت: ندانند. (۱۳). مر: کند. (۱۴). وز، مر: نوع. صفحه: ۲۴۰ شناختند بر «۱» طریقه و اعتقاد خود و اینکه چیزها از روی حکم مردار است و به شرع بر او اینکه نام و حکم می‌رانند و الا اگر اینکه چیزها به او نکردندی از خنق «۲» و زدن و انداختن و سر و زدن ظاهر حال آن است [۳۶۴-پ]

و بنمردندی و تذکیه «۳» رگهای گلو بریدن باشد حیوانی را که در او حیات بود و عرف یا شرع مطلق کرده باشد کشتن آن. و اصل کلمه ذکاء بود و هو التمام فمن ذلک ذکاء السن، تاممه. و ذکاء الفهم، تاممه. قال الشاعر: یفصله اذا اجتهدا علیها «۴» تمام السن منه و الذکاء و منه الفرس المذکی للقارح و فی المثل فی حدیث سبق داحس و الغبراء، جری المذکیات «۵» غلاب و ذکیت النار اذا اشعلتها «۶» و ذلک تمام ایقادهایا ما ذکیتم، یعنی ادرکتیم ذکاته علی التمام. و قوله: و ما ذبح علی النصب، حکم ما آن است که گفتیم و او عطف است بر آن انواع معدود و اگر چه استثنایی در میانه «۷» افتاد اینکه نیز هم آن حکم دارد در اعراب و معنی و آنچه آن را بر نصابها کشته باشند و آن سنگهایی باشد که ایشان نصب کردند و بداشتند در جاهلیت تا برای اصنام ذبایح «۸» بر آن جا کشند و خونها بر «۹» ریزند. اینکه قول مجاهد است و این جریح و قتاده. و بعضی دگر گفتند: نصب سنگهایی بود «۱۰» که ایشان کردند «۱۱» برای عبادت و آن سیصد و شصت سنگ بود و آن را اوئان خوانند و صنم آن بود که مصور بود و صورت و نقش و هیأت و شکل آدمی دارد. قال الأعشى: و لا النصب المنسوب لا تنسکته لعاقبه و الله ربک فاعبدا -----

----- (۱). مر: در. (۲). اساس، وز، مت: حق، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۳). اساس و مت: تزکیه، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. [.....]

(۴). مر: علیه. (۵). اساس و وز: مذکات، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۶). اساس و وز: اشعلتها، با توجه به لب و مفهوم جمله تصحیح شد. (۷). مر: میان. (۸). مر: ذبایحه. (۹). تب، آج، لب، مر: لت او. (۱۰). مر: سنگها بودی. (۱۱). وز، مر: کردند. صفحه: ۲۴۱ بعضی دگر گفتند: اینکه سنگها برای آن نصب کردند که ذبیحه «۱» که بکشتندی خون در خانه کعبه مالیدندی بتقرّب و گوشت آن ذبیحه تنک باز کردند و بر اینکه سنگها افکندندی «۲» تا خشک شدی. چون مسلمانی ظاهر شد مسلمانان گفتند: اهل جاهلیت خانه خدای را تعظیم کردند «۳» به خون که در او مالیدندی هم ما «۴» اولتیریم که آن را تعظیم کنیم. خدای تعالی اینکه آیت فرستاد: لَنْ یُنَالَ اللهُ لُحُومُهَا وَلَا دِمَاؤُهَا وَلَکِنْ یُنَالُهُ التَّقْوَى مِنْکُمْ ...، و أَنْ تَسْتَقْسِمُوا بِالْأَزْلَامِ، واحدها زلم و زلم قال الزاجز: ات یقاسیها غلام کالزلم و اینکه «۵» تیرهایی بود که در جاهلیت داشتندی «۶» بر بعضی نوشته که امرنی ربی. و بر بهری نوشته که نهانی ربی چون کاری خواستندی کردن از سفری و تجارتی و مانند آن، آن تیرها «۷» بگردانیدندی. اگر «۸» تیر «۹» برآمدی که بر او امر بودی برفتندی و اگر آن برآمدی که بر او نهی بودی آن کار «۱۰» رها کردند. خدای تعالی بیان کرد که اینکه کردن حرام است و قال الشاعر: فلئن جذیمه قتلت سرواتها فساؤها یضربن بالازلام سعید جبر گفت: ازلام سنگهای سپید بودی که ایشان زدندی عند آن که عزم کردند بر کاری بر طریق فال و زجر چنان که در میان ما بعضی زنان کنند. محمّد بن اسحق گفت: هبل صنمی بود بزرگ از اصنام قریش و بر سر چاهی نهاده بود در خانه کعبه که هدایای کعبه در آن چاه بودی و بنزدیک هبل هفت تیر نهاده بودی هر یکی «۱۱» را چیزی بر «۱۲» نوشته بر یکی نوشته «عقل» یعنی دیه و بر دیگر «۱۳» نوشته «نعم» و بر دیگری «لا» و بر دیگری «منّا» و بر دیگری من غیرنا و بر دیگری ----- (۱). مر: ذبیحه‌ای. (۲). وز، تب، مر: مت: افکندندی. (۳). مر: کردند. (۴). اساس وز، تب، مت: هما/ هم ما، آج، لب، مر: لت: ما. (۵). آج،

لب، مر، لت: آن. (۶). لت و. [.....]

(۷). لت را. (۸). مر آن. (۹). لت: تیرها. (۱۰). لت را. (۱۱). آج، لب: یک. (۱۲). مر آن. (۱۳). مر، لت: دیگری. صفحه: ۲۴۲ «ملصق» چون خواستندی که کاری کنند از تحمل دیتی «۱» یا الحاق نسبی یا فرقی میان دعوی و صحیح نسبی یا کاری که وجه آن نشناختندی بیامدندی و آن کس را بیاوردندی و گفتندی: ای خدای ما آنچه صلاح ماست در اینکه کار به ما نمای. آنگاه آن تیرها برهم آمیختندی و صاحب واقعه از آن یکی بر گرفتندی و آنچه بر آمدی بر آن کار کردندی «۲» از لا- و نعم و چون دیه تحمل بایستی کردن هر کسی آن تیرها بر می گرفتندی به دست آن که دیت «۳» بر آمدی او را تحمل بایستی کردن و چون نسب کسی مشتبه بودی بیامدندی و آن تیرها پیش او نهادندی که بر آن جا ذکر نسب بودی اگر بر آمدی که «منکم» گفتندی «۴»: از ماست و او را به خود الحاق کردندی و اگر بر آمدی که «من غیرکم» او را از جمله حلفاء کردندی و اگر بر آمدی ملصق او را نفی کردندی قبول نکردندی. ابو الدرداء روایت کند از رسول- علیه السلام که او گفت: من تکهن و استقسم او تطیر طیره ترده عن سفر لم ينظر الی الدرجات العلی من الجنه یوم القیامه، گفت: هر که کهانه کند یا استقسام به ازلام که گفتیم یا زجر مرغ کند در سفری که خواهد کردن فردای قیامت در درجات علا «۵» ننگرد از بهشت، و استقسام استفعال «۶» باشد من القسم. آنگاه در معنی او خلاف کردند بعضی گفتند: معنی طلب قسم الأرزاق است و سین طلب راست یعنی ایشان طلب قسمت روزی از آن ازلام می کنند. و استخراج مصالح در سفرها که خواهند شدن تا در آن سفر مرزوق باشند یا محروم و شاعری گفت از ایشان و فخر کرد به قوت عزیزه «۷» خود در کارها و آن که «۸» او را منع نکند آن استقسام از لام از کاری که خواهد کردن، فی قوله «۹». لم اقسام فیربثی «۱۰» القسم «۱۱» ----- (۱). آج، لب: دینی. (۲). مر: کردی. (۳). آج، لب، لت: دیه. (۴). مر

اینکه. (۵). تب، مر: علی. (۶). مر: استفعالی. (۷). تب، آج، لب، لت: عزیمت. [.....]

(۸). آج، لب، مر، لت خواهند شدن. (۹). تب شعر. (۱۰). لت من. (۱۱). آج، لب: القوم. صفحه: ۲۴۳ یعنی من اینکه بکنم و به اینکه التفات نکنم و اینکه معنی کار بندم تا پس مرا از کار خود بازدارد و اینکه قول عبد الله عباس «۱» و قتاده و سعید جبیر و مجاهد و سدی «۲»، مجاهد گفت: از لام سهام عرب است و کعب پارسیان و رومیان «۳» است که به آن قمار بازند و بیان آن تیرهای قمار به استقصا «۴» [۳۷۲- ر]

در سوره البقره برفته است فی قوله: یَسْئَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَ الْمَسْکِرِ «۵». بعضی دگر گفتند: معنی القسم التذییر و تقلیب الرأی فی «۶» الامر قال الشاعر «۷»: و ترکت قومی یقسمون امورهم یمضون ام یتلثون قلیلا ای یدبرون امورهم. ذلکم فسق» گفتند: اشارت است به استقسام و گفتند: اشارت است به جمله و کاف خطاب جمله مکلفان است و فسق خروج باشد از فرمان خدای تعالی و منه: فسقت الرطبه من «۸» قشرها اذا خرجت. زجاج گفت: اگر از اینکه مرفوعات بعضی منصوب بودی علی تقدیر حرم الله ذلک روا بودی در عربیت جز که نخوانده اند «۹». الیوم یئس الذین کفروا من دینکم، الیوم نصب بر ظرف است و عامل در او یئس است و مراد روزی «۱۰» معین نیست یعنی اکنون و در اینکه روزگار چنان که یکی از ما گوید: من امروز پیر شدم و مراد نه آن باشد که آن روز پیر شده باشد و یئس علی وزن لعب یلعب گفت: امروز کافران از دین شما نومید شدند یعنی نومید شدند از آن که ایشان را دستی و ظفری بود بر شما و دین شما و آن را وهنی توانند رسانیدن و یأس، انقطاع الطمع باشد و خلاف کردند در آن که اینکه کدام روز است. عبد الله عباس و سدی و عطا گفتند: روز عرفه بود از حجه الوداع برای آن که عرب بیشتر در اسلام آمدند «۱۱» و بعضی دگر گفتند: اینکه روز آدینه بود که رسول- ----- (۱). مر، لت است. (۲). تب

است. (۳). وز، تب، آج، لب، لت را. (۴). مر: مستقصی. (۵). سوره بقره (۲) آیه ۲۱۹. (۶). مر: من. (۷). تب شعر. (۸). تب، آج، لب، مر، لت: عن. (۹). مر: نخواندی. (۱۰). اساس، وز، مت: روی، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. [.....]

(۱۱). مر: آمدندی. صفحه: ۲۴۴ علیه السلام- خطبه کرد و قومی بسیار حاضر بودند به همه نگاه کرد در میان ایشان هیچ

مشرک (۱) نبود همه مسلمانان بودند شادمانه شد خدای تعالی اینکه آیت فرستاد. و از باقر و صادق و دیگر ائمه (۲) روایت کرده‌اند که اینکه آیت و آیت دیگر که از پس اینکه است روز غدیر خم آمد چون رسول - علیه السلام - امیر المؤمنین علی را بر منبر برد و بر قوم عرضه کرد و تقریر (۳) امامت او کرد بقوله: من كنت مولاه فعلى مولاه. [بعد] (۴) قوله: الست اولى بكم منكم بانفسكم، چنان که قصه او در جای خود بیاید انشاء الله از اینکه سوره چون رسول - علیه السلام - از آن فارغ شد خدای تعالی اینکه آیات فرستاد و قراین و فحوی الخطاب دلیل اینکه می کند برای آن که علی ما جاء فی الاخبار. چون رسول - علیه السلام - خبر مرگ خود می داد به مدتی پیش از اینکه و می گفت: قد حان منى خفوف من بين اظهركم، نزدیک آمد که من از میان شما بروم و مشرکان و منافقان اینکه شنیدند و اندیشه می کردند و می گفتند: اگر محمد بمیرد ما دین او خراب کنیم و اصحاب او را بکشیم و آواره کنیم. چون رسول - علیه السلام - در آن موقف بایستاد و آن تقریر کرد و امیر المؤمنین علی را بازو گرفت و آن خطبه کرد و آن سخن گفت ایشان گفتند: انداخت و کید ما باطل شد، نوید شدند از آنچه انداخته (۵) بودند خدای تعالی آیت فرستاد: اليوم ییس الذین کفروا من دینکم فلا تخشوهم و اخشون الیوم اکملت لکم دینکم - الایه، عیاشی روایت کرد از صادق - علیه السلام - که گفت: در اینکه آیت الیوم ییس الذین کفروا من دینکم، از لم یهمله الرسول فلا تخشوهم، فی متابعتنا اهل البیت و اخشونی فی ترک المتابعه الیوم اکملت لکم دینکم، باقامه حافظه و اتممت علیکم نعمتی، بولایتنا و رضیت لکم الإسلام دیناً، ای تسلیم النفس لأمرنا. گفت: امروز کافران نوید شدند از دین شما چون رسول - علیه السلام - آن را مهمل فرو نگذاشت از ایشان مترسید (۶) در متابعت ما که اهل البیتیم و از من بترسید (۷) در ترک متابعت، امروز دینتان تمام کردم به اقامت ----- (۱).

مر، لت: مشرکی. (۲). تب، مر، لت: علیهم السلام. (۳). اساس: تقدیر، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۴). اساس: ندارد، از وز افزوده شد با توجه به معنی. (۵). لت: اندیشیده. (۶-۷). آج، لب: ترسی. صفحه: ۲۴۵ نگاهبانش و نعمت (۱) بر شما تمام کردم به ولایت اهل البیت و دین اسلام از شما پسندیدیم (۲) که تسلیم نفس است فرمان ما را و چون قولهای دیگر تأمل کنی بداننی که به نظم و سیاق آیت اینکه لایقتر است. قولی دیگر (۳) در آیت (۴) اینکه است که آیت روز عرفه آمد به حجیه الوداع و معنی آن است که چون (۵) آیت فرستاد فرایض و حدود و معالم دین از حلال و حرام و امر و نهی بتمامی فرستاده بود و پس از اینکه، امر و نهی و نسخ (۶) و تغییر و تبدیلی نیامد و رسول - علیه السلام - پس (۷) نزول اینکه آیت هشتاد (۸) روز بیشتر در دنیا نبود تا با جوار رحمت ایزدی رفت. و اینکه قول عبد الله عباس است و سدی و جماعتی (۹) مفسران. سعید جبیر گفت و قتاده: معنی آیت آن است که دین شما تمام کردم به اتمام حج و افراد و تخصیص شما به اینکه تشریف تا هیچ مشرک را با شما در اینکه هیچ مشارکت نیست و با شما حج نکنند و برهنه گرد خانه طواف نکنند. زجاج گفت: معنی آن است که کار دشمنان کفایت کردم که دین و ملک آنکه تمام باشد که آن را منازعی قاهر نبود (۱۰) و از ائمه ما روایت کردند و از جماعتی صحابه چون جابر عبد الله انصاری و ابو سعید الخدری و غیرهما که چون رسول - علیه السلام - در غدیر خم (۱۱) خطبه کرد و در او ذکر و تقریر ولایت امیر المؤمنین علی کرد آن مجمع پراکنده نشد تا اینکه آیت آمد که: الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی. رسول - علیه السلام - گفت: الحمد لله الذی جعل کمال الدین و تمام النعمه و رضاه برسالتی و بولایه علی من بعدی. و روایت کرده‌اند از طارق بن شهاب که او گفت: مردی از جمله احبار جهودان بنزدیک عمر بن الخطاب آمد و گفت: آیتی در کتاب شما بر پیغامبر (۱۲) شما فرود آمد ----- (۱). مر: خود. (۲). وز، لب: بستیدم، تب، مر، لت: پسندیدم، آج:

پسندیدیم. (۳). مر، لت: دیگر. (۴). مر: روایت. (۵). وز، تب، آج، لب اینکه. (۶). آج، لب: فسخ. (۷). مر، لت از. [.....]

(۸). مر و دو. (۹). مر از. (۱۰). مر: نباشد. (۱۱). مر اینکه. (۱۲). مر، لت: به پیغمبر. صفحه: ۲۴۶ که اگر در کتاب ما بر ما [۳۶۵-

[پ

فرود آمدی ما آن روز عید گرفتمانی. گفت: و آن کدام است! گفت: الیوم اکملت لکم دینکم، عمر گفت: من دانم که اینکه آیت

کی «۱» فرود آمد و کجا فرود آمد، و ما با رسول - علیه السلام - حاضر بودیم و آن روز ما را عید «۲» بود و از پس ما جمله مسلمانان را عید است تا به روز قیامت. و از رضا - علیه السلام - پرسیدند حدیث اینکه روز، گفت: عید الله الاکبر و انه فی السماء اشهر منه فی الارض، فی حدیث طویل. و در بعضی اخبار آن است که اینکه روز روز آدینه بود. و از عبد الله عباس روایت کردند که او گفت روز دوشنبه بود و از او روایت کردند که او گفت: رسول را - علیه السلام - روز دوشنبه ولادت بود و روز دوشنبه از مکه بیرون آمد و روز دوشنبه در مدینه شد و سوره المائده روز دوشنبه آمد و الیوم اکملت لکم دینکم روز دوشنبه آمد. اگر گویند دین خدای تمام نبود تا اینکه روز پس اینکه روز تمام شد، گوئیم دین خدای تعالی به حسب مصلحت خدای تعالی به یک بار فرو فرستاد بل امری از پس امری و حکمی از پس حکمی «۳» و آیتی از پس آیتی چون احکامی و امری «۴» که خدای دانست که صلاح مکلفان تا آن جاست بفرستاد «۵»، آخرش و ختم و تمامش اینکه روز بود. از اینکه جا روایت کردند که پس از اینکه روز دگر هیچ حکمی و امری و نهی نیاید «۶». جوابی دیگر «۷» از او آن است که دین در همه وقت تمام بود و لکن به اضافه با آن که پس از آن زیاد می شد «۸» چون در هر وقتی آن مقدار که بود مصلحت آن قدر بود آن تمام بود و لکن به اوقات مصلحت متغیر می شد خدای تعالی زیاد می کرد چندان که بیشتر می فرود «۹» تا متر بود به معنی آن که بیشتر بود تا به حدی رسید که بالای آن در مصلحت زیاد نبود پس «۱۰» به اینکه وجه در اول و میانه و آخر تمام بوده باشد به آن ----- (۱). لب: که.

(۲). لب: و عید. (۳). وز: بل امری و حکمی از پس حکمی. (۴). وز: تب، آج، لب، لت: او امری. (۵). اساس، وز و مت: نفرستاد، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۶). تب، مر، مت: نیامد. (۷). لب: جواب دگر. (۸). تب: می باشد. (۹). مر: می فرمود. [.....]

(۱۰). اساس، وز، تب و مت: من، که چون معنای محصلی نداشت با توجه به دیگر نسخه‌ها تصحیح شد. صفحه: ۲۴۷ معنی [که] «۱» بیان کردیم. وَ اَتَمَّتْ عَلَیْکُمْ نِعْمَتِی، و نعمت خود بر شما تمام کردم «۲» و تمام نعمت دنیا «۳» در کمال دین تو است. خدای تعالی باز نمود که نعمت دین است، برای آن که نعمت دنیا برسد و نعمت دین برساند خداوندش را به نعمتی که بنه رسد. حق تعالی شرایع به حسب مصالح مقسم کرد چه اگر بجمله «۴» فرو فرستادی بر مکلفان دشوار «۵» آمدی چون امری کردی یا نهی یا حکمی نهادی روزی چند ترفیهی «۶» دادی تا نفس ایشان به آن ساکن شدی و دل ایشان به آن موطن شدی تا آنکه که «۷» تمام شد، ختم آن به ولایت خاتم الاوصیاء کرد و آن را نعمتی ساخت که آخرین نعمتهای دینی کرد، برای اینکه تمام نعمتش خواند و تمام اینکه نعمت را که به اکمال دین مقرون کرد به ولایت مردی تمام باز بست که رضای خدای تعالی به قبول ولای او حاصل توان کرد «۸». مواهب الله عندی جاوزت املی «۹» و لیس یبلغها قولی و لا عملی لکن اشرفها عندی و افضلها ولایتی لأمر المؤمنین علی و رَضِیتْ لَکُمُ الْإِسْلَامَ دِینًا، بعضی مفسران گفتند: مراد به دین طاعت است اینکه جا و درست آن است که ملت است. و نصب او بر حال است اگر گویند وقتی دین اسلام چنان بود «۱۰» که خدای تعالی نمی پسندید به بندگانش تا اینکه روز پسندید آن را، جواب گوئیم: اینکه قول به دلیل الخطاب باشد و آن باطل است بنزدیک محققان اهل علم برای آن که رضای او دین اسلام را برای خلقان و مسلمانان اینکه روز و اینکه وقت، دلیل نکند بر نفی «۱۱» رضای او پیش از آن «۱۲». قوله: فَمَنْ اضْطُرَّ فِي مَخْمَصَةٍ، اضْطُرَّ افْتَعَلَ، مَنْ الضَّرُورَةُ، جز آن است که «تا» ی افتعال قلب کردند با «طا» برای مطابقه «ضاد» در «تا»، هر دو از حروف اطباق باشند. از قرآء بعضی نون را ----- (۱). اساس و مت: ندارد، از وز افزوده شد. (۲). مر: کردیم. (۳). وز، تب، آج، لب، لت: دینی. (۴). مر: جمله. (۵). تب، آج، لب، مر، لت: دشخوار. (۶). مر: ترفیهی. (۷). اساس و مت: آنک که. (۸). آج، لب، مر چنان که شاعر گوید. (۹). مر: امل، وز: اهلی. (۱۰). وز: وقتی چنان بود. (۱۱). تب، آج، لب: نهی، مر: وقت، لت، رفض. (۱۲). مر: پیش ایمان. صفحه: ۲۴۸ مکسور بکردند «۱» برای التقای ساکنین حملا علی المجزوم و «۲» به ضم نون خواندند لاتباع الضمّة الضمّة «۳» فی مَخْمَصَةٍ، ای مجاعة. يقال: فلان خمیص البطن اذا كان جائعا، تشبیها بخمیص البطن، اذا كان ضامر البطن خلقه.

قال الشاعر: تراه خميص البطن و الزاد حاضر عتيد و يغدوا في القميص المقدد و قال اعشى ثعلبة: بيتون (۴) في المشتا ملاء بطونكم و جاراتكم غرثي يبتن خمائصا و مراد در هر دو بيت ضمور (۵) بطن است از گرسنگی دون خلقت و در معنی بيت نابغه ذبیانی است فی قوله: البطن ذو عكن خميص لئن و مراد (۶) به مخمصه در آیت مجاعت است. و مصدر است بر قول بعضی [و بر قول بعضی] (۷) اسم، غیر مُتَجَانِفٍ، نصب او بر حال است. و متجانف متمایل باشد من جنف اذا مال. يقال جنف لكذا و (۸) الی كذا، اذا مال الیه. و معنی در اینکه جا متعید است به قرینه فَمَنْ اضْطُرَّ، یعنی هر که مضطر شود و (۹) ضرورت او را حمل کند و به آن آرد که او را تناول مردار یا گوشت خوگ یا بعضی از اینکه محرّمات باید کردن و حد آن ضرورت آن است که خایف باشد از تلف نفس، و اما (۱۰) قاهری او را الجا کند به آن، تا (۱۱) خائف باشد بر قتل اگر تناول نکند (۱۲). و عند اینکه حال رخصت است او را که از مردار تناول کند. در مقدار آن خلاف کردند که چه مقدار حلال باشد: بنزدیک ما بیش از آن نشاید که امساک رمق کند و اینکه مذهب فقهای عراق است. ----- (۱). اساس، مر، مت: نکردند، با توجه به معنی جمله و

ضبط دیگر نسخه‌ها تصحیح شد، آج، لب، کردند. [.....]

(۲). وز، تب، آج، لب، مر، لت بعضی. (۳). لت: ندارد. (۴). اساس و همه نسخه بدلها، بجز آج بیتون، که چون با قاعده سازگاری نداشت، با توجه به آج تصحیح شد. (۵). اساس و همه نسخه بدلها بجز آج و لت: غمور، با توجه به سیاق عبارت و خط آج، تصحیح شد. (۶). اساس و مت در هر دو بیت غمور، که چون زائد می نمود حذف گردید. (۷). اساس و مت: ندارد، از وز افزوده شد. (۸). مر: او. (۹). اساس و مت: ندارد. (۱۰). مر: یا. (۱۱). آج: یا. (۱۲). مر: کند. صفحه: ۲۴۹ ابو حنیفه و اصحابش و ابن ابی لیلی و ابن شبرمه و غیرهم و فقهای مدینه گفتند: روا باشد که سیر بخورد از آن. و قول اول قول عبد الله عیّاس است و قتاده و مجاهد. آنگه (۱) از اینکه حال استثنا کرد [۳۶۶- ر]

حالت بغی و عدوان را در دگر آیت، فی قوله: فَمَنْ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ (۲)، چه اگر در اضطرار در حال بغی و عدوان بود، مباح نباشد او را تناول چیزی از اینکه معانی کردن. آنگه (۳) در بغی و عدوان خلاف کردند. قتاده گفت: معنی آن است که اگر بیرون آمده باشد برای ظلم و تعدی و راه زدنی و ضربی از ضرورب معاصی آنگه مضطر شود روا نباشد او را تناول کردن. و بعضی دگر گفتند: مراد آن است که غَيْرَ بَاغٍ ای غیر طالب له قاصد الیه بقصد، به طلب مردار و اینکه (۴) انواع محرّمات نشود و لا- عادی، و لا متعدّ (۵) طوره و از اندازه‌ای که او را رخصت داده‌اند من سدّ رمق او حدّ الشّبع چنان که در او خلاف کرده‌اند بنگذرد. و بعضی دگر گفتند: غیر باغ ای خارج علی الامام العادل او عاد متعدّ ظالم لغیره، چه اگر (۶) اضطرار در حالی بود که او خارج باشد بر امام عادل، روا نباشد او را تناول اینکه معنی کردن. فهذا معنی قوله: غَيْرَ مُتَجَانِفٍ لِإِثْمٍ، اینکه لفظ هم آن معنی دارد که در دگر آیات فرمود که: فَمَنْ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ، بر او حرجی و بزه‌ای نیست در تناول اینکه اشیاء (۷) به مقدار سدّ رمق (۸)، در حکایات الصالحین هست که مردی بود درویش متحمّل (۹)، نام و ننگ (۱۰) با کس نگفتی و پرده حال خود فرو گذاشته داشتی و او را همسایه‌ای بود توانگر فرزند کی داشت که بس دوست داشتی آن فرزند را همسایه‌ای و خود را و قوم را تابع هوا و رضای او [داشتی، روزی اینکه کودک در خانه همسایه درویش شد و ایشان را دیگری بر سر آتش بود، کودک آن جا -----

----- (۱-۳). مر: آنگاه. (۲). سوره بقره (۲) آیه ۱۷۳. (۴). مر از. [.....]

(۵). آج، لب: و لا- متعد. (۶). مر، لت اینکه. (۷). مر مردار. (۸). مر و. (۹). مر، لت: متجمّل. (۱۰). وز، تب، آج، لب، مر، لت. صفحه: ۲۵۰ توقّف کرد تا آن دیگ از (۱) آتش [۲] فرو گرفتند و آن مرد را (۳) اهل خانه و کودکان او از آن بخوردند و آن کودک همسایه را چیزی ندادند. آن کودک از آن جا برگشت دلشنگ و با خانه بر (۴) پدر رفت و در خانه چند گونه طبخ (۵) ساخته بودند و انواع طعام بود ایشان را، کودک گفت: مرا از اینکه که شما را هست هیچ نی‌باید. مرا (۶) آن می‌باید که فلان همسایه می‌پخت و پیش من بخوردند و مرا ندادند. بسیار انواع طبخ (۷) بر او عرض کردند (۸)، هیچ نخواست (۹) از آن. رنجور (۱۰)

شد و کس فرستاد و آن صالح مرد «۱۱» را بخواند و گفت: ای شیخ تو همسایه من باشی، شاید که مرا از تو رنج باشد! گفت: حاشا «۱۲» چرا و از کجا افتاد «۱۳» اینکه شکایت! قصه با او بگفت. مرد فرو ماند ساعتی و گفت: اینکه سزی است که تو می‌فرمایی آشکارا کردن و الا من هرگز اینکه سر «۱۴» آشکارا نکردمی. من نه برای بخیلی «۱۵» نواله به کودک تو ندادم و لکن برای آن که خدای داند «۱۶» که آن طعامی بود که خدای تعالی ما را «۱۷» مباح بکرده است و شما را مباح نیست. مرد گفت: یا سبحان الله، و «۱۸» طعامی باشد که در شرع تو را حلال باشد و ما را حلال نباشد! گفت: بلی. گفت: و آن کدام است. او برخواند: فَمَنْ اضْطُرَّ فِي مَخْمَصَةٍ غَيْرٍ مُتَّجَانِفٍ لِإِثْمِهِ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ بگفت او را که: آنچه من می‌خوردم «۱۹» مرداری بود و مرا «۲۰» مباح بود [و شما را مباح نبود] «۲۱» مرد توانگر رنجور دل «۲۲» شد و گفت: ----- (۱). مر: سر. (۲).

اساس ندارد، از وز افزوده شد. (۴-۳). دیگر نسخه بدلها: ندارد. (۵). مر، لت: طبخها. (۶). آج، لب، مر از. (۷). لب: طبخ، لت: نوع طعام. (۸). تب، آج، لب، مر، لت: عرضه کردند. (۹). اساس، وز، مت: نخواستند، با توجه به مفهوم عبارت و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. [.....]

(۱۰). لت: ملول شد. (۱۱). مر: مرد صالح. (۱۲). مر: معاذ الله، لت: ای حاشا. (۱۳). اساس، مت: افتاد و، با توجه به مفهوم عبارت و دیگر نسخه بدلها «او» حذف شد. (۱۴). مر را. (۱۵). مر از آن. (۱۶). مر: می‌داند. (۱۷). آج، لت: مرا. (۱۸). آج، لب، مر، لت: ندارد. (۱۹). مر و عیال من. (۲۰). مر: ما را. (۲۱). اساس: ندارد، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۲۲). مر: رنجورتر. صفحه ۲۵۱: تو در همسایگی من و احوال تو اینکه جا رسیده و من بی‌خبر و تو هرگز نگفتی. آنکه مرد را سوگند داد «۱» که از سرای بیرون نشود و تا آنچه داشت از مال و ملک با او مقاسمت کرد «۲» و ببخشید «۳». چون فرمان یافت او را در خواب دیدند. گفتند «۴»: ما فعل الله بک خدای با تو چه کرد! گفت: رحمنی بمواساء الجار، بر من رحمت کرد به آن مواسات که با همسایه کردم. و اینکه حکایت اگر چه لایق «۵» نیست، برای آن آوردم تا بدانی که پرده بر احوال خود پوشیدن و حاجت عرض ناکردن اولیتر باشد که ربما مقصود از آن بهتر بر آید که از سؤال و تعرض. فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ که خدای آمرزنده است و بخشاینده آمرزنده است گناه گذشته را و بخشاینده است بر بندگان، بر ایشان تضییق و تشدید «۶» نکند و در حال ضرورت تکلیف ایشان بر حد آن نکند که در حال اختیار. پس چون تشدید تکلیف از کرم روا ندارد تکلیف مالا یطاق از عدل کی روا بدارد! يَسْأَلُونَكَ مَاذَا أُحِلَّ لَهُمْ «۷»، می‌پرسند از تو که چیست که ایشان را حلال بکرده‌اند! «ما» استفهامی است و محل او از اعراب رفع است و التقدير ای شیء احل لهم - گفت: اصحاب تو را می‌پرسند چون ذکر اینکه محارم می‌شنوند که از مطاعم و انواع طعام چیست که ایشان را حلال است! قل، بگو ای محمد و جواب ایشان بازده که: أُحِلَّ لَكُمْ الطَّيِّبَاتُ بر شما حلال کرده‌اند از ذبایح آنچه حلال و پاک است و مراد به طیبیات محللات است برای آن که خدای تعالی هر کجا ذکر حلال کرد آن را وصف کرد به طیب نحو قوله: وَكُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ حَلَالًا طَيِّبًا «۸»، و «طیب» را تفسیر به پاکیزه کرد و اینکه اختیار جیائی و طبری است. و بعضی دگر «۹» گفتند: مراد به طیبیات طعامهای لذیذ است و «طیب» «۱۰» را تفسیر ----- (۱). مر و خورد. [.....]

(۲). مر: مواساء. (۳). مر و یک نصیب به او داد. (۴). اساس، وز، آج، لب، مت: گفت، با توجه به مفهوم عبارت و مر و لت تصحیح شد. (۵). مر اینکه جا. (۶). مر تکلیف مالا- یطاق. (۷). مر گفت اصحاب. (۸). سوره مائده (۵) آیه ۸۸. (۹). مر: دیگر. (۱۰). آج، لب، طیب (با تشدید)، مر: طیبیات. صفحه ۲۵۲: به لذت کردند، و اینکه اختیار ابو القاسم بلخی است. وَ مَا عَلَّمْتُمْ، در کلام محذوفی هست و تقدیر آن است که: و صید ما علمتم من الجوارح، و صید آنچه آموخته باشی آن را از جوارح، و هی الكواصب «۱»، من الجرح، و هو الكسب. و الا- حتراج، الاکتساب. قال الله تعالی: الَّذِينَ اجْتَرَحُوا السَّيِّئَاتِ «۲»، و هر چه صید کند از مرغان و سباع آن را جوارح گویند. واحدها جارحة. و قال الاعشى «۳» ثعلبة «۴»: ذات خد منضج «۵» میسمها یذکر الجارح ما کان جرح «۶» مُكَلِّينَ، سگبانان. و نصب او بر حال است تَعَلَّمُونَهُنَّ می‌آموزی «۷»، ایشان را از آنچه خدای آموخته باشد شما را و نصب او نیز بر حال است

و تقدیر آن است که: مکَلِّین معلِّمین [۳۶۶-پ]

انتم الکلاب. حق تعالی عطف کرد صیدی که جوارح کنند در باب تحلیل بر طیبات که حلال باشد و پاکیزه. و مضاف بیفگند و مضاف الیه بر جای او بنهاد لدلاله الکلام علیه، کقوله: وَ سَأَلُ الْقَرِيَةَ^(۸). و در جوارح خلاف کردند: مذهب ما آن است که آیت مختص است به کلاب الصید و جز به سگ صید^(۹) آموخته صید نشاید کردن و به هیچ نوع از انواع جوارح از یوز و باز و چرخ و باشه و انواع آنچه صید کند، صید کردن روا نباشد. و اگر کنند حلال نباشد و اینکه قول عبد الله عمر است و ضحاک و سدی و مجاهد و ابن جریج. و روایت کرده اند از باقر و صادق - علیهما السلام - و مذهب ابو حنیفه و اصحابش و شافعی و مالک و ربیع و ثوری آن است که به جمله جوارح از مرغ و جز مرغ صید روا باشد^(۱۰) چون معلّم باشد. و حسن بصری و نخعی و احمد و اسحاق گفتند به همه چیز صید روا باشد مگر به سگ سیاه یکرنگ که نشاید و ظاهر آیت اگر چه بر عموم است، من قوله: مِنَ الْجَوَارِحِ، و لکن تخصیص اینکه عموم هم در آیت است، من قوله^(۱۱): مُكَلِّينَ، و به ----- (۱).

وز: الكواست. (۲). سوره جاثیه (۴۵) آیه ۲۱. (۳). مر بن، لت بنی. (۴). تب شعر. (۵). تب، لب، لت: منصح. [.....]

(۶). آج: اجترح. (۷). وز، تب، لب، مت: فی اموری. (۸). سوره یوسف (۱۲) آیه ۸۲. (۹). تب، آج، لب، لت: صیدی. (۱۰). وز: نباشد. (۱۱). لب من. صفحه: ۲۵۳ اتفاق چرخ دار و بازدار و یوزدار^(۱) مکلب نخوانند و مکلب جز سگبان نباشد. مفسران گفتند بعضی که مراد به کلب معلّم سگ صیدی است. دگر آن که طریقه احتیاط اقتضای^(۲) اینکه می کند چه بر اینکه قول اتفاق است^(۳) و در آن قولها خلاف^(۴) است. و شرط سگ نیز آن است که معلّم باشد و سه شرط باید تا سگ معلّم باشد: یکی آن که چون فرو فرستی بشود و چون زجرش کنی منزجر شود و سه ام^(۵) آن که آنچه بگیرد بنخورد و اینکه معانی از او بدفعات حاصل شود چندان که در عادت گویند معلّم شد. (۶) و مذهب شافعی هم چنین^(۷) است. و ابو حنیفه گفت^(۸): چون دو بار چنین بکند کفایت باشد در آن که معلّم [بود]^(۹). و ابو یوسف و محمد گفتند: به سه بار معلّم شد^(۱۰) هر صیدی که به سگی معلّم کنند حلال باشد چون او را بکشد و از او بنه خورد. اگر بخورد، عطا گفت: مردار باشد و عبد الله عباس گفت: بنشاید خوردن. و در اخبار چنین آمد. جز که بنزدیک ما اعتبار به آن است که اگر معتاد باشد خوردن صید را صید او بنشاید خوردن^(۱۱). چون از او بخوردن و اگر^(۱۲) بنادرد^(۱۳) افتد و احابین^(۱۴)، باکی نباشد. و شافعی را دو قول است. و ابو حنیفه گفت: بنشاید خوردن به هیچ وجه بیان کردیم که صید جز سگ معلّم بنشاید خوردن. فاما دگر جوارح از مرغان و سباع آنچه ایشان صید کنند و مرد آن را زنده دریابد و بکشد، حلال باشد. و اگر مرده^(۱۵) یابد او را در چنگال ایشان حرام باشد^(۱۶) بنزدیک ما و بنزدیک فقها روا باشد چون معلّم باشد^(۱۷). و اینکه قول حسن بصری است و مجاهد و ----- (۱). آج، لب: ندارد. (۲). مر: تقاضای. (۳). وز: ندارد. (۴). آج، لب: اختلاف. (۵). تب، آج، لب: سیوم. (۶). آج، لب: باشد. (۷). آج، لب: همچنین، مر: هم چو اینکه. (۸). مر: گوید. [.....]

(۹). اساس و مت: ندارد، از وز افزوده شده. (۱۰). تب، آج، لب، مر، لت: شود. (۱۱). اساس و مت و در اخبار چنین آمد، که زائد به نظر رسید. (۱۲). آج، لب، مر: ندارد. (۱۳). مر، لت: بنادر. (۱۴). آج، لب، لت، مر: احابین. وز کنار اینکه کلمه افزوده: یعنی احابنا. (۱۵). مر در. (۱۶). همه نسخه بدلها بجز مت: حلال نباشد. (۱۷). مر، لت: بود. صفحه: ۲۵۴ طاووس و خیثمه^(۱) و مغربی. و روایتی از عبد الله عباس و باقر - علیه السلام -^(۲) و اینکه فتوی نیست ما را و اینکه روایت از ایشان در «باز» است و «یوز»، پس دون سایر سباع و طیور سگ معلّم اگر از خون صید چیزی بخورد و گوشتش نخورد، حلال باشد. و جمله فقها^(۳) چنین گفتند مگر نخعی که او گفت: حکم خون حکم گوشت است. نام خدای بردن عند ارسال الکلب و رمی السیهم واجب است بنزدیک ما اگر بقصد رها کند صیدش حلال نباشد و اگر به نسیان بود حلال باشد. و مذهب ابو حنیفه و سفیان هم اینکه است و ابو یوسف و محمد^(۴). امیا داود و ابو ثور و شعبی گفتند: شرط تحلیل تسمیه است، اگر رها کند عامدا او ناسیا حلال نباشد و شافعی گفت:

مستحب است، اگر نکند باکی نباشد، آن جایگاه که سگ معلّم آن صید به دندان بگیرد پلید نباشد و واجب نبود شستن آن. و شافعی گفت: پلید باشد. و آن که باید شستن یا نه، بر دو قول است: چون مردی مسلمان سگی معلّم را فرو گذارد و گبری سگی فرو گذارد سگ گبر صید بگیرد و بنه کشد و سگ مرد مسلمان به او رسد و از او بستاند و بکشد حلال باشد و مذهب شافعی هم چنین «۵» است. و ابو حنیفه گفت: حلال نباشد چون سگ صید بگیرد و بنه کشد و مرد به او رسد و نیز نکشد از آن که در نیابد او را و بمیرد، حلال نباشد، و مذهب ابو حنیفه اینکه است. و مذهب شافعی آن است که روا باشد «۶» چون سگ معلّم را برانگیزد بر صیدی معین به «۷» نام خدای سگ صیدی دیگر بگیرد، حلال باشد. و مذهب ابو حنیفه و مذهب شافعی هم چنین است «۸». مالک گفت: حلال نباشد چون سگ از خویشتن برانگیخته شود بی آن که صاحبش برانگیزد و صید را بکشد، حلال نباشد. و مذهب جمله فقها هم چنین «۹» است مگر اصم که او گفت: حلال باشد. ----- (۱). لت:

خثیمه. (۲). همه نسخه‌ها بجز مت بر. (۳). مر، لت هم. (۴). لب و. (۵). تب: همچنین. [.....]

(۶). آج، لب: نباشد. (۷). مر غیر. (۸). اساس و مت: آن است، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۹). آج: همچنین. صفحه : ۲۵۵ چون صیّاد به سگ معلّم جهود یا ترسا باشد آن صید حلال نباشد برای آن که تسمیه شرط است و او «۱» نام خدای نبرد «۲» بر حقیقت. و جمله فقها گفتند: حلال باشد و اگر گبر باشد یا بت پرست باتفاق حلال نباشد. و اگر صیّاد را پدر و «۳» مادر گبر یا بت پرست نباشد باتفاق حلال باشد و اگر صیّاد را پدر یا «۴» مادر گبر یا بت پرست باشد، بنزدیک ما هم حلال نباشد. [۳۶۷- ر]

و ابو حنیفه هم اینکه «۵» گفت. و شافعی گفت: اگر پدر گبر باشد شاید صید او خوردن «۶». و اگر مادر «۷» گبر باشد علی قولین. تُعَلِّمُونَهُنَّ مِمَّا عَلَّمَكُمُ اللَّهُ، بعضی مفسران گفتند: «من» به معنی کاف تشبیه است. ای کما علّمکم الله و اینکه از کلام عرب معروف نیست. و «من» به معنی کاف تشبیه نیامد و حمل کردن او بر ظاهر اولیتر باشد. و «من» تبعیض راست ای بعض ما علّمکم الله. فَكُلُوا مِمَّا أَمْسَكْنَ عَلَيْكُمْ، صورت امر دارد و معنی اباحت است، کقولہ: وَإِذَا حَلَلْتُمْ فَاصْطَادُوا «۸»، و در اینکه آیت دلیل است بر آن که آنچه سگ از او بخورد روا نباشد برای آن که چون معتاد باشد خوردن آن را، امساک برای خود کرده باشد نه برای شما. و شافعی در قدیم گفت: اگر خوردن او صید را عقیب قتل باشد حلال بود. و در جدید بر دو قول گفتند «۹». یکی آن که حلال [باشد و اینکه مذهب مالک است و عبد الله عمر و سعد ابو وقاص و سلمان الفارسی و قولی دیگر آن که حلال] «۱۰» نباشد و اینکه قول عبد الله عباس است و حسن بصری و شعبی و نخعی. و آنچه پیش از آن صید کرده «۱۱» و نخورده حلال باشد، قولاً واحداً. و ابو حنیفه و اصحابش گفتند: اینکه که از او چیزی بخورده باشد «۱۲» حلال نبود ----- (۱). مر:

ایشان. (۲). مر: نبرند. (۳). وز، تب، مر، لت: یا. (۴). وز: و. (۵). مر: هم چنین. (۶). وز، تب، آج، لب: شاید خوردن صید او. (۷). وز و پدر. (۸). سوره مائده (۵) آیه ۲. (۹). همه نسخه بدلها بجز مت: گفت. (۱۰). اساس، وز، تب، لب و مت: افتادگی دارد با توجه به آج و سیاق عبارت افزوده شد. [.....]

(۱۱). همه نسخه بدلها بجز مت باشد. (۱۲). اساس، وز، مت، آج، لب: نخورده باشد. با توجه به تب و معنی عبارت تصحیح شد. صفحه : ۲۵۶ باقی و نیز آنچه پیش از آن گرفته باشد و نخورده. مذهب بعضی «۱» فقها چنان است که اگر ثلثی نخورده باشد «۲» باقی حلال باشد. و مذهب بعضی آن است که اگر یک پاره مانده باشد و باقی «۳» نخورده باشد «۴» حلال بود. و آنچه مذهب ماست بیان کردیم. و اذکروا اسم الله علیہ، امر است بر سییل و جوب و امر «۵» قرآن به ظاهر محمول بود بر وجوب تا دلیلی پیدا شدن بر آن که ندب است. و بعضی مفسران گفتند: «من» زیادت است فی قوله: مِمَّا أَمْسَكْنَ عَلَيْكُمْ، چنان که زیادت است، فی قوله: وَ يَكْفُرُ «۶» وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْحِسَابِ، آنکه «۴» بندگان خود را وصایت «۵» کرد تا از او بترسند و از معاصی او بپرخیزند «۶» که وقت حساب او نزدیک است و او زود حساب است و اختلاف اقوال در او بگفتیم. الْيَوْمَ أُحِلَّ لَكُمْ الطَّيِّبَاتُ - الْآيَةُ، حق تعالی در اینکه

آیت بیان کرد که، حلال کردند شما را و بگفتیم که مانند اینکه الفاظ از ابنیه (۷) مجهول با خدای تعالی مضاف بود الا آن که دلیلی (۸) راه نماید بر آن که نه (۹) فعل خداست. و در طبیات دو قول گفتند که بیان کردیم از محللات و مستلذات و آیت به ظاهر دلیل آن می‌کند که هر چه ملذوذ و مشتتهی و مستطاب بود حلال است، الا ما اخرجہ الدلیل و طعام الذین اوتوا الكتاب حل لکم. مذهب ما آن است که اینکه طعام که در آیت اضافه کرد با اهل کتاب، مراد حبوب است و لفظ طعام کلام عرب برگندم و جو غالب باشد. فامّا طعامی که ایشان به دست خود مباشرت کنند از مطبوخات و مایعات (۱۰) حلال نباشد و پاک نباشد چه ایشان پلیدند و نجس العین اند بنزدیک ما. و اما ذبایح (۱۱) ایشان هم حلال نباشد برای آن که از شرط استحلال او تسمیه است و ایشان تسمیه نکنند و اگر کنند نه نام خدای برده باشند نام معبود خود برده باشند معبودی که اعتقاد کرده‌اند که عزیر پسر اوست و دین موسی و عیسی مؤید (۱۲) بکرده است و محمّد را تصدیق نکرده است و آن نه خدای است جل جلاله، و آنچه چنین بود ذبیحه (۱۳) باشد نه به نام خدای کشته (۱۴) حرام باشد لقوله و ما اهل لغير الله به، و بیشتر مفسران بر آنند که

----- (۱). تب، آج، لب، مر: و یا سگ بر گماریم. سگ معلّم. (۲). اساس: ندارد، از وز افزوده شد. [.....]

(۳). تب، مر، لت: در یابید. (۴). مر: آنگاه. (۵). مر: وصیت. (۶). آج، لب، مر، لت: پرهیزند. (۷). آج، لب: بنیت، مر: نسبه. (۸). آج، لب: دلیل. (۹). لت: ز. (۱۰). تب: مایعات. (۱۱). مر: ذبح. (۱۲). مر، لت: مؤید. (۱۳). وز، تب، آج، لب، مر، لت: ذبیحه. (۱۴). مر شده. صفحه: ۲۶۱ طعام بر عموم است و ذبایح در او (۱) داخل است و اینکه قول بعضی اصحابان (۲) ماست. و قول بلخی و طبری و جبائی از مفسران و جمله فقها گفتند روا باشد، و شافعی را در اضحیه دو قول است یکی آن که روا باشد چون اهل ذمه کشند و قول دیگر آن که مکروه باشد قوله: و طعامکم حل لهم، و طعام شما که مسلمانانید (۳) نیز (۴) حلال است ایشان را اگر گویند اینکه چه معنی دارد و ایشان بتحلیل ما استحلال نمی‌کنند. گویم از اینکه دو جواب است یکی آن که خدای تعالی حلال بکرده است ایشان را اگر استحلال کنند و اگر نه. دوم آن که خدای تعالی ما را رخصت داد که طعام خود به ایشان دهیم [۳۶۸-ر]

و اگر حرام بودی بر ایشان روا نبودی ما را طعام به ایشان (۵) دادن و قوله: و المحصنات من المؤمنات، یعنی و احل لكم المحصنات، و حلال بکردند (۶) شما را عفايف و زنان پارسا (۷) از جمله مؤمنان و گفته‌اند مراد زنان آزاداند و اینکه دلیل نکند بر آن که ما سواهن حرام است برای آن که اینکه دلیل الخطاب باشد و تحلیل آن به دلیلی دیگر دارند (۸) و (۹) خلاف نیست اگر عقد بندد بر زنان ناپارسا عقد درست باشد جز که تارک افضل بوده باشد و همچنین عقد بر پرستار روا باشد و درست باشد. آنگاه مفسران خلاف کردند در آن که مراد به اینکه محصنات چیست! بعضی گفتند: مراد زنان آزادند سوا (۱۰) اگر عفايف باشند اگر فاجره و پرستاران (۱۱) اهل کتاب را حرام داشتند به همه وجهی، لقوله تعالی: و من لم يستطع منكم طولا أن ينكح المحصنات المؤمنات فمن ما ملکت أیمانکم من فتياتکم المؤمنات (۱۲) و لقوله تعالی: فی هذه الآیة و المحصنات من المؤمنات، و اینکه قول مجاهد است و طارق بن

----- (۱). مر: آن. (۲). لت: اصحاب. [.....]

(۳). مر: مسلمان. (۴). مر: پس. (۵). آج، لب: بدیشان. (۶). اساس، وز، مت: نکردند، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۷). مر را. (۸). کذا در اساس، مت: دارند، وز، تب، آج، لب، مر، لت: دانند. (۹). مر به. (۱۰). لت: سوا. (۱۱). لت: پرستار. (۱۲). سوره نساء (۴) آیه ۲۵. صفحه: ۲۶۲ شهاب و عامر الشعبي و حسن و قتاده و بعضی دگر گفتند: مراد عفايف اند و پارسایان اگر آزاد باشند و اگر برده و ایشان روا داشتند عقد بستن بر بردگان اهل کتاب و اینکه قول نیز روایت کرده‌اند از مجاهد و سفیان و ابراهیم و قتاده و حسن در روایتی دیگر. آنگاه خلاف کردند فی قوله: و المحصنات من الذین اوتوا الكتاب، بعضی گفتند: عام است در عفايف اهل کتاب سوا (۱) اگر آزاد باشند و اگر برده و اگر ذمی باشد و اگر حربی و بر اینکه قول محصنات را تفسیر بر عفايف باشد. بعضی دگر گفتند: مراد به محصنات زنان آزادند اگر حربی باشد اگر ذمی. و شافعی گفت: مراد آنانند که از نسل بنی اسرائیل باشند دون آنان که در میان ایشان (۲) از دگر ملتها. و بعضی دگر گفتند: مراد آنانند که ذمی باشند از جمله ایشان دون آنان

که حربی باشند و اینکه قول عبد الله عیاس است. و اختیار محمّد جریر طبری آن است که مراد زنان آزادند از مؤمنان و از اهل کتاب و بنزدیک ما عقد نکاح نشاید بستن نکاح دوام بر اهل کتاب لعموم قوله: وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ حَتَّى يُؤْمِنَ^(۳)، و لقوله: وَلَا تُمَسِّكُوا بِعَصَمِ الْكُوفِرِ^(۴)، در تائیل اینکه آیت چنین گفته‌اند که مراد بقوله: وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الْمُؤْمِنَاتِ، آن است که جماعتی مسلمانان مکروه می‌داشتند عقد بستن بر زن مؤمنه که از کفر در ایمان آمده بود^(۵) و بر فطرت اسلام زاده نبود خدای تعالی به آن آیت بیان کرد که حرج نیست در آن. و اما قوله: وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ، اینکه را تخصیص کردند به آنان که اسلام آوردند از جمله ایشان و اینکه قول اختیار ابو القاسم بلخی است و یا تخصیص کنند^(۶) نکاح متعه^(۷) یا به ملک یمین برای آن که به اینکه دو وجه روا باشد. و ابو الجارود روایت کرد از باقر علیه السلام که او گفت: اینکه آیت منسوخ است. بقوله: وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ حَتَّى يُؤْمِنَ^(۸) و مانند اینکه روایت کرده‌اند از ----- (۱). لت: سوا. (۲). وز،

آج، لب، مر، لت باشند. (۳). سوره بقره (۲) آیه ۲۲۱. (۴). سوره ممتحنه (۶۰) آیه [.....]

(۵). مر: باشد. (۶). تب، لت به. (۷). آج، لب، مر را. (۸). سوره بقره (۲) آیه ۲۲۱. صفحه: ۲۶۳ صادق - علیه السلام - اذا آتیتموهنّ اجورهنّ چون بداده باشی مهرهای ایشان و مهر در برابر استمتاع بود و اینکه قول عبد الله عیاس است و جمله مفسران. مُحْصِنِينَ غَيْرَ مُسَافِحِينَ، نصب هر دو بر حال است و در معنی محصنین دو قول گفتند یکی آن که عاقدین علیهنّ در حال آن که بر ایشان عقد بندی^(۱). و قول دیگر آن است که در آن حال که شما پارسا باشید نه زنا کننده و سفاح زنا باشد لسفح^(۲) الماء برای ریختن آب و اگر چه در حلال اینکه معنی باشد و لکن به عرف مخصوص شده است وَلَا مُتَّجِدِي أَخْدَانٍ نه بر سبیل صداقت و دوست گرفتن و اخدان جمع خدن باشد و الخدن و الخدین الصّدیق و المخادنة المصادقة^(۳) و در عرب عادت^(۴) بودی مردی زنی را به دوست گرفتی یا زنی مردی را بمنزله نکاح ساختندی^(۵) و خدای تعالی از آن نهی کرد گفت: اینکه مناکحت به ایشان بر سبیل نکاح باید نه بر سبیل سفاح و دوست گرفتن. وَمَنْ يَكْفُرْ بِالْإِيمَانِ، هر که او به ایمان کافر شود گفتند: معنی آن است که هر که کفر آرد ببدل ایمان و گفتند: معنی ایمان اقرار باشد بالله و انبیائه و کتبه هر که کفر آرد به آنچه واجب است که به آن ایمان آرند. و گفتند: معنی آن است که هر که کفر آرد یعنی جحود کند تصدیق و اقرار را و اینکه بر ظاهر خود باشد فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ عمل و کردار او باطل شود یعنی اعمال او بر وجهی افتد که بر او هیچ ثواب نباشد و لکن چون در ظاهر صورت واقع دارد حیوط برای آن گفت و الا معنی آن است که عمل او هیچ به موقع^(۶) قبول نیوفتد برای آن که از شرط قبول عمل آن است که ایمان صحیح بر او مقدم باشد و ارتداد بنزدیک ما درست نیست^(۷) لما يُؤَدِّي الی الاحباط او الجمع بین الثواب^(۸) و العقاب علی سبیل الدوام علی ما بیناه فیما مضی وَهُوَ فِي الْأَخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ^(۹) در قیامت از جمله ----- (۱). تب: بندید. (۲). آج، لب، مر: لیسفح. (۳). مر: الصادقة. (۴). تب، لت که. (۵). تب، آج، لب، مر، لت: شناختندی. (۶). لت: محل. (۷). مر: نباشد. (۸). مر: الصواب. (۹). دیگر نسخه بدلها بجزمت او. صفحه: ۲۶۴ زیانکاران باشد [۳۶۸-پ]

تشبیه کرد او را به بازرگان^(۱) و عمر او را به سرمایه و ثواب او را که مستحق باشد به سود، و عقاب او را که بر افعال قبیح باشد او را باشد او را به زیان بازرگان جعلنا الله من الفائزین بر حمته. قوله:

[سوره المائدة (۵): آیات ۶ تا ۱۱]

[اشاره]

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ وَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ وَإِنْ كُنْتُمْ جُنُبًا فَاطَّهَّرُوا وَإِنْ كُنْتُمْ مَرْضَى أَوْ عَلَى سَفَرٍ أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنْكُمْ مِنَ الْغَائِطِ أَوْ لَامَسْتُمُ النِّسَاءَ فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا

فَامْسَحُوا بِوُجُوهِكُمْ وَ أَيْدِيكُمْ مِنْهُ مَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ وَ لَكِنْ يُرِيدُ لِيُطَهَّرَكُمْ وَ لِيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (۶) وَ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَ مِيثَاقَهُ الَّذِي وَاثَقَكُمْ بِهِ إِذْ قُلْتُمْ سَمِعْنَا وَ أَطَعْنَا وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ (۷) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ وَ لَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاَنُ قَوْمٍ عَلَىٰ أَلَّا تَعْدِلُوا اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ (۸) وَ عَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَ أَجْرٌ عَظِيمٌ (۹) وَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ (۱۰) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ هُمْ قَوْمٌ مُّشْرِكُونَ أَنْ يَبْسُطُوا إِلَيْكُمْ أَيْدِيَهُمْ فَكَفَّ أَيْدِيَهُمْ عَنْكُمْ وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ عَلَى اللَّهِ فليتَوَكَّلْ الْمُؤْمِنُونَ (۱۱)

[ترجمه]

ای آنان که ایمان آورده‌اید چون «۲» برخیزید به «۳» نماز بشوید رویهایتان و دستهایتان تا برسند «۴» و مسح کنید «۵» بر سرهایتان و پاهایتان تا به کعبه‌ها، و اگر باشید جنابت رسیده غسل بکنید، و اگر باشید بیماران یا بر سفر، یا آید به یکی از شما به حاجتگاه یا نزدیکی کنید با زنان و نیاید آب تیمم کنید به خاکی پاک بمالی به رویهایتان و دستهایتان از او. نمی‌خواهد خدای تا کند بر شما از تنگی. و لکن می‌خواهد تا پاک کند شما را و تمام کند نعمت او بر شما تا همانا شکر کنید. و یاد کنید نعمت «۶» خدای بر شما، و عهد او آن که گرفت بر شما چون گفتید: شنیدیم و فرمان بردیم «۷» و بترسید از خدا که خدا داناست به آنچه در دلهاست. ای آنان که گرویده باشید باشید استادگان خدای گواهان به راستان و ندارد «۸» شما ----- (۱).
لت: بازرگانان. [.....]

(۲). آج، لب خواهید. (۳). آج، لب سوی. (۴). تب، لت: ارشنه، آج، لب: مفصل و ذراع و عضد. (۵). آج، لب: کنید. (۶). آج، لب: نیکویی. (۷). آج، لب: فرمانبرداریم. (۸). آج، لب: باعث نشود. صفحه: ۲۶۵ را دشمنی گروهی بر آن که داد نکنی داد کنی که او نزدیکتر است به پرهیزکاری و بترسید از خدا که خدا داناست به آنچه شما می‌کنید. وعده داد خدای آنان را که گرویدند و کردند نیکوها که ایشان را بود آمرزش و مزدی بزرگ. و آنان «۱» کافر شدند و دروغ داشتند آیات ما را ایشان اهل دوزخ‌اند. ای آنان که گرویده یاد کنید نعمت خدای بر شما چون همت «۲» کردند گروهی که بگسترند «۳» به شما دستهای خود بازداشت دستهای ایشان از شما و بترسید از خدای و بر خدای بگو تا توکل «۴» کنند گرویدگان. قوله تعالی: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ - الآية، خدای تعالی جل جلاله به اینکه آیت خطاب کرد با جمله مؤمنان و ایشان را امر کرد به طهارت نماز در وقت نماز و اما کافران داخلند خطاب به دلیلی دگر چنان که پیش از اینکه بیان کردیم خدای تعالی گفت: ای آنان که گرویده‌اید «۵». إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ، بعضی اهل معانی گفتند: معنی آن است که اگر ادرتم القیام الی الصَّلوة، چون خواهی «۶» که به نماز قیام کنی «۷» و نظیره قوله: فَبِإِذَا قرَأَتِ الْقُرْآنَ «۸»، یعنی اگر ادرت قراءه القرآن و مثله قوله: وَإِذَا كُنْتَ فِيهِمْ فَأَقَمْتَ لَهُمُ الصَّلَاةَ «۹»، یعنی اگر ادرت قیامه الصَّلوة و اگر کلام بر ظاهر رها کنند و تقدیر اینکه محذوف نکنند هم معنی [۳۶۹- ر]

مستقیم باشد برای آن که اگر ظرف زمان مستقبل بود و ظرف را ----- (۱). تب، آج، لب که. (۲). آج، لب: قصد. (۳). آج، لب: بگشایند. (۴). آج، لب: اعتماد. (۵). آج، لب، مر: گرونده و ایمان آورده. (۶). وز، لت: خواهید. (۷). وز، لت: کنید. [.....]

(۸). سوره نحل (۱۶) آیه ۹۸. (۹). سوره نساء (۴) آیه ۱۰۲. صفحه: ۲۶۶ عاملی باید و اگر بمنزله شرط است او را جوابی باید و جواب او عامل بود در او «۱» و اینکه جا جواب او در او فاعلسواست و تقدیر آن است که: «فاعلسوا و جوهکم وقت قیامکم الی الصَّلوة» در آیت دلیل است بر آن که طهارت نماز به وقت نماز واجب است و پیش از آن واجب نیست و بر اینکه اجماع است برای آن که خدای تعالی امر کرد به طهارت که امر است بغسل الوجوه و الایدی و المسح بالرأس و الرّجلین معلق بکردن به وقت قیام

به نماز و به اجماع پیش از وقت نماز قیام نکنند به نماز و اگر کنند مجزی نباشد. آنکه خلاف کردند در آن که هر گاه که قیام کند به نماز طهارت بر او واجب باشد یا نباشد مذهب ما و بیشتر فقها و مفسران آن است که در آیت محذوفی مقدر است و آن آن است که: اذا قمتم الى الصلوة و انتم علی حدث او علی غیر طهر فاغسلوا و اینکه قول عبد الله عباس است و سعد بن وقاص و ابو موسی اشعری و جابر عبد الله انصاری و ابراهیم و حسن (۲) و ضحاک و سدی و ابو العالیه و سعید بن المسیب و اختیار طبری و بلخی و جبایی و زجاج است. بعضی دگر گفتند: مراد آن است که: اذا قمتم من نومکم الى الصلوة چون از خواب برخیزید به نماز و اینکه هم آن قول باشد جز که آن قول عامتر بود و اینکه خاصتر برای آن که خواب به شرط آن که غالب باشد بر سمع و بصر هم از نواقض طهارت است و اینکه قول ابن زید است و سدی و بعضی دگر گفتند: مراد آن است که هر وقت به نماز برخواید خاستن وضو باید کردن. و اینکه قول عکرمه است. و روایتی است از امیر المؤمنین - علیه السلام - و قول اول درست تر است. و آنچه از امیر المؤمنین - علیه السلام - روایت کرده‌اند محمول باشد بر فضل و استحباب برای آن که فضل و ثواب در آن بود که عند هر نمازی تجدید وضو کند. و امّا اگر نماز شبان روزی به یک وضو بکند روا باشد. و بعضی دگر گفتند: در بدایت اسلام طهارت نماز کردن (۳) عند (۴) هر نمازی واجب بود خدای تعالی اینکه حکم منسوخ بکرد بتخفیف و اینکه قول از عبد الله عمر ----- (۱). مر: آنجا. (۲). لت: حسن بصری. (۳). آج، لب: کردند. (۴). مر: نزد. صفحه: ۲۶۷ روایت کرده‌اند و اینکه حدیث عبد الله بن حنظله بن ابی عامر غسیل الملائکه روایت کرد که خدای تعالی عند (۱) هر نمازی وضو واجب کرد در ابتدای اسلام آنکه منسوخ کرد آن را به استحباب مسواک کردن. و بریده‌الاسلمی روایت کرد که رسول - علیه السلام - عند هر نمازی وضو تازه کردی تا به آن سال که فتح مکه کرد آن سال چند نماز به یک وضو کرد. عمر خطاب گفت یا رسول الله هرگز چنین نکردی. گفت قصد کردم تا مردمان بدانند که وضو کردن عند هر نمازی واجب نیست. علی بن الحسین المغربی گفت: معنی قمتم عزمتم است و قیام در آیت به معنی عزم است و شاعر گفت رشید را: ما قاسم دون الفتی ابن امه و قد رضیناه فقم فسمه رشید گفت به اعرابی راضی نه‌ای به آن که عقد کار او نشسته کنیم تا ما را قیام فرمودی گفت: قیام عزم لا- قیام جسم. و قال حریم (۲) اللهم انی: فحدت نفسي انھا او خیالها اتانا عشاء حین قمنا لنهجعاً ای حین عزمنا للهجوع. و بعضی دگر گفتند: مراد به آیت اعلام رسول است - علیه السلام - به آن که وضو بر او واجب نیست [الما آنکه که نماز خواهد کردن و اما پیش از آن واجب نیست (۳) چه بعضی مردمان گمان بردند (۴) که عند هر فعلی که ابتدا خواهند کردن وضو باید کردن، خدای تعالی به اینکه آیت بیان کرد که آن واجب نیست الا عند نماز تا در خبر آوردند که اگر کسی بر وضو نبودی کسی او را سلام کردی جواب ندادی تا وضو باز نکردی حق - تعالی اینکه حکم منسوخ کرد به تخفیف، قوله: فَأَغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ، رویها (۵) بشوی (۶) و حد (۷) غسل اجراء الماء علی العضو باشد، آب بر عضو روان کردن در حال اختیار و فراخی چنان که سایل شود از او، در حال عذر و ضیق مثل الدهن شرعا ----- (۱). مر: در. (۲). مر: جریر. (۳). اساس، مت: ندارد، از وز افزوده شد. (۴). لت: برند. (۵). لب: رویهای. (۶). تب، مر، لت: بشوید. (۷). وز: جمله. صفحه: ۲۶۸ و اما حد روی بنزدیک ما از آن جا که موی سر باشد تا محادر موی زنخندان بر درازنا و پهنا چندان که انگشت مهین و میانین بر او بگردد و هر چه از آن خارج باشد از روی نیست و شستن آن واجب نیست و فقها در طول ما را موافقت کردند و در عرض گفتند از گوش تا گوش جز مالک که او گفت: آن سپیدی که میان موی و میان گوش باشد از روی نیست. و زهری گفت: آنچه برابر چشم نگریده (۱) باشد از گوشت (۲)، شستن آن واجب بود. و اما آب راندن بر آنچه فرو گذاشته بود از محاسن (۳) واجب نیست بنزدیک ما نه از طول و نه از عرض و اینکه مذهب ابو حنیفه است و یک قول شافعی و اینکه قول اختیار مزنی است و آب به اصول مویها رسانیدن از محاسن و ابرو و شارب واجب نیست و مذهب ابو حنیفه همچنین است و شافعی گفت واجب است و تخلیل اللّحیه واجب نیست بنزدیک ما. و مذهب شافعی آن است که خلال کردن محاسن را سنت است و اسحاق و ابو ثور و مزنی گفتند واجب است و ابو حنیفه را دو قول است

یکی آن که آب بر ظاهر موی راندن واجب است و دگر آن که بر ریع [۳۶۹-پ]

محاسن واجب است و جماعتی دگر گفتند: هر چند ظاهر است چشم را و داخل نیست چون دهن و بینی از آغاز موی سر تا محادر «۴» موی زرخ و از گوش تا گوش از روی است و آب بر او راندن واجب باشد و آنچه در زیر موی است از موی سر که فرو گذاشته بود و در زیر موی محاسن از روی نیست و عرض از گوش تا گوش گفتند و اینکه قول ابراهیم النخعی است و مغیره و حسن بصری و ابن سیرین و شعبی و زهری و ربیع و قتاده و القاسم بن محمد و عبد الله عباس و عبد الله عمر و اینکه مذهب ماست جز که در عرض خلاف افتاد و عبد الله عمر و قتاده و حسن گفتند: گوشها از سر است در حدّ روی نیاید و گروهی دگر گفتند: از موی سر تا کناره زنخدان و از گوش تا گوش از روی است ظاهرا و باطنا و اینکه روایت نافع است از عبد الله عمر و ابو موسی اشعری و مجاهد و عطا و حکم و سعید جبیر و طاووس و ابن سیرین و انس مالک و ابو ایوب و ابو امامه و قتاده و ----- (۱). تب، لت: نگرنده. [.....]

(۲). وز، تب، آج، لب، مر: گوش، لت: روی. (۳). آج، لت آب بر او راندن. (۴). آج: مجاور. صفحه: ۲۶۹ عمّار بن یاسر اینکه جمله به تخلیل شعر اللّحیه «۱» گفتند. و اما اندرون دهان شستن و آن که از جمله روی شمردند «۲» و «۳» مجاهد و قتاده و حماد گفتند و شعبی گفت: پیش گوش از جمله روی است واجب باشد شستن و پس گوش را مسح باید داد. دلیل بر صحّت «۴» ما از اینکه مذاهب آن است که آنچه ما گفتیم اجماع امت است بر غسل آن و بر آن که از جمله روی است و آنچه دگر فقها گفتند بر آن اجماع نیست و بر آن دلیل نیست هر که زیادت آن دعوی کند بر او دلیل باشد و ایدیکم، عطف است بر وُجوهکم، واجب کند که بر اعراب او باشد و در حکم او مشارک باشد و دستها «۵» را خدای تعالی حدّ نهاد بقوله: اِلَى الْمَرَافِقِ، و هی جمع مرفق و هو موضع «۶» الذی یرتفق علیه ای یتکا «۷» و خلاف افتاد در آن که الی به معنی انتهای غایت است یا به معنی مع است بنزدیک ما الی به معنی مع است برای آن که الی در کلام عرب و قرآن به معنی مع بسیار آمد یقول: خذ هذا الی ذاک ای مع ذاک «۸». قال الله تعالی: مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ «۹» المعنی مع الله. و قال «۱۰» تعالی: وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمُ إِلَىٰ أَمْوَالِكُمْ «۱۱»، ای مع اموالکم. و قال الشاعر امرؤ القیس: له كفَل كالدَّعْص لِيَدِ النَّدَى الی حارك مثل الزّجاج المضبب ای مع حارك و قال النابغة الجعدی: و لوج ذراعین فی برکة الی جَوْجُو رهل المنكب ای مع جَوْجُو بر اینکه قول حد داخل باشد در محدود مرافق شستن واجب باشد و بنزدیک ما ابتدا از مرافق باید کردن و انتها به کناره انگشتان و فقها در وجوب غسل مرفقین موافقت کردند مگر زفر و مالک بن انس. و شافعی گفت: خلافی نمی دانم در وجوب غسل مرافق. ----- (۱). مر: شعر لحيه. (۲). آج، لب: شمردن: (۳). وز، تب، آج، لب، مر، لت: ندارد. (۴). وز، تب، آج، لب، مر، لت مذهب. (۵). لب: دستهای. (۶). وز، تب، آج، لب، مر، لت: هو الموضوع. (۷). لت: متكاء. (۸). اساس، وز، مت: ذالك، با توجه به تب تصحيح شد. (۹). سوره آل عمران (۳) آیه ۵۳. (۱۰). وز، تب، آج، لب الله. (۱۱). سوره نساء (۴) آیه ۲. [.....]

صفحه: ۲۷۰ اما ابتدا از مرافق جمله فقها خلاف کردند ما را و به آیت تمسک کردند به لفظ الی و آن که انتها «۱» غایت را باشد، و جواب از او آن است که اگر چه الی بمعنی انتهای غایت مستعمل است به معنی مع هم مستعمل است چنان که گفتیم و ظاهر استعمال دلیل حقیقت کند باید تا هر دو حقیقت باشد. دلیل دیگر بر صحّت مذهب ما در اینکه باب طریقه احتیاط است و آن که اجماع است بر آن که هر که آن کند [که] «۲» ما گفتیم ذمه او بری باشد یقین و آن که خلاف آن کند که ما گفتیم ذمه او بری باشد دلیلی نیست بر براءت ذمه او. زجاج گفت: اگر گویند الی به معنی مع است لازم آید که تا به «۳» دوش بیاید شستن برای آن که اسم متناول است آن را گوئیم اگر ما را با ظاهر رها کنند چنین گوئیم جز که دلیل برخاسته است از جهت اجماع که ماورای مرفق نباید شستن و روی دستها یک بار شستن واجب است به ظاهر آیت دو بار سنت است به اخبار متواتر و سه بار ممنوع است به اخباری که روایت کرده اند از رسول صلی الله علیه و آله و از اهل البیت علیهم السّلام قوله: وَامْسَحُوا بِرُؤُسِكُمْ، و در صفت مسح

خلاف کردند. بعضی گفتند: مسح کند به کمتر «۴» آنچه نام مسح بر او «۵» آید چه بیش از اینکه واجب نیست. و اینکه مذهب ماست و قول عبد الله عمر است و القاسم بن «۶» محمّد و عبد الرحمن بن ابی لیلی و ابراهیم «۷» و شعبی و ثوری، و مذهب شافعی است و اصحاب او و اختیار طبری است. و ابو حنیفه و ابو یوسف [و] «۸» محمّد بن الحسن گفتند: مسح به کمتر از سه انگشت نشاید. و مالک گفت: مسح دادن بر همه سر واجب است و بنزدیک ما مسح بر مقدّم سر دادن واجب باشد و هیچ فقیه «۹» اعتبار نکرد جز که گفتند: مسح بر هر جای «۱۰» که ----- (۱). مر، لت: انتهاء. (۲). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۳). مر: ندارد. (۴). مر: کمترین. (۵). تب: بروی. (۶). اساس و همه نسخه بدلها: و القسم بن. (۷). اساس و مت: ابو نعیم خوانده می‌شود، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۸). اساس و مت: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۹). همه نسخه بدلها، بجز مت اینکه. (۱۰). مر از سر. صفحه: ۲۷۱ خواهد دهد و روا باشد و دلیل بر صحّت مذهب ما، قوله: بِرُؤُسِكُمْ، و آن که «با» تبعیض راست اینکه جا، برای آن که تا حمل توان کردن بر معنی مستفاد، حمل نشاید کردن بر زیادت. و چون «با» زیادت را نباشد و تعدیه را نباشد لابد او را معنی باید و هیچ معنی نیست او را الاّ تبعیض، و الاّ لغو باشد. اگر گویند در باب تیمّم لازم آید که به بعضی روی مسح کنی برای «با» تبعیض را گوئیم همچین گوئیم «۱» که به بعضی روی باید کردن و آن بعض، من «۲» قصاص الشعر الی طرف الانف باشد و اگر کسی «۳» به جای مسح سر غسل کند و سر بشوید مجزی نباشد «۴» از مسح بنزدیک ما، و بنزدیک جمله فقها مجزی باشد. گفتند برای آن که غسل مشتمل [۳۷۰- ر] بود بر مسح و اینکه طریقه نامعتمد است برای آن که اگر کسی را که وضو باید کردن و خویشتن به آب بر آرد مجزی نباشد او را از طهارت نماز به اتفاق، با آن که مشتمل و مستغرق است اعضای طهارت را. دیگر «۵» آن که «۶» معنی غسل مخالف است معنی مسح را، چه مسح امرار عضوی باشد که در او نداوت باشد بر عضوی دیگر، و غسل امرار «۷» آب باشد مع الجریان. و برای آن که مسح داخل باشد در غسل واجب نکند که هر دو یکی باشد، نبینی که دستار را خرّقه نخوانند اگر چه خرّقه داخل بود در عمامه، و محلّه را خانه نخوانند و اگر چه مشتمل بود بر او. و شافعی را در او دو قول است: یکی چنان که ما گفتیم و دگر چنان که «۸» فقها گفتند. و بنزدیک ما مسح سر و مسح پا به بقیه نداوت وضو باید و آبی نو نباید گرفتن برای او و جمله فقها خلاف بکردند «۹» در اینکه و گفتند: آبی «۱۰» نو باید گرفتن. و مالک گفت: اگر به بقیه نداوت مسح کند «۱۱» روا باشد جز که «۱۲» فاضلتر آن ----- (۱). کذا در اساس و مت و لت، وز، تب: ندارد، آج، لب: گویند، مر: باشد. (۲). اساس و مت: فی، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۳). مر گوید. (۴). مر: نیست. [.....]

(۵). لت، آج، لب: دگر. (۶). تب: ندارد. (۷). مر به. (۸). لب، مر: «چنان که» را ندارد. (۹). اساس و مت: نکردند خوانده می‌شود که با توجه به معنی جمله و ضبط نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۰). مر: بلّه (به معنی رطوبت، نم). (۱۱). آج، لب: کشد. (۱۲). مر: چرا که. صفحه: ۲۷۲ است که آبی نو برگیرد. مسح بر عمامه دادن روا نباشد و مذهب ابو حنیفه و شافعی و مالک «۱» هم چنین است و ثوری و اوزاعی و احمد و اسحاق گفتند: روا باشد بنزدیک ما مسح دادن بر گوش روا نباشد و نیز «۲» شستن او. و شافعی گفت: مستحب است که مسح بر دهد گوشها را به آبی نو و ابو حنیفه گفت: گوش از جمله سر است با سر مسح باید دادن «۳» آن را. و زهری گفت: از جمله روی است، با روی بیاید شستن «۴». مالک و احمد حنبل گفتند: از سر است اما مسحش به آبی نو باید. و حسن بصری و شعبی و اسحاق گفتند: آنچه از آن «۵» مستقبل است بشویند و آنچه مستدبر است مسح دهند آن را «۶». وَ أَرَجَلُكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ، نافع و ابن عامر و کسائی و حفص عن عاصم و یعقوب و اعشی خواندند: و ارجلکم به نصب لام و باقی قرّاء خواندند و ارجلکم به جرّ لام و هر دو قراءت مفید مسح است دون غسل، برای آن که جر معطوف باشد بر لفظ و نصب معطوف باشد بر محل و در کلام عرب از اینکه بسیار است، یقول العرب مررت بزید و عمرا برای آن که جار و مجرور در محل نصب اند بوقوع الفعل علیهما. و از آنان که با ما موافقت کردند، در مسح عبد الله عبّاس [است] «۷» و حسن بصری و ابو علی الجبائی و محمّد بن

جریر الطبری. و به روایت دیگر اینکه گروه به تخییر گفتند: بین المسح و الغسل. و به یک روایت از اینان آن است که جمع گفتند بین الغسل و المسح. گفتند مسح برای کتاب گفتیم و غسل برای سنت. و از جماعتی صحابه و تابعین روایت کردند وجوب مسح، چون عبد الله عباس و انس مالک و عکرمه و ابو العالیه و شعبی. و آنان که از ایشان به مسح گفتند یا به غسل گفتند استیعاب باید کردن ظاهر و باطن پای را، اما به غسل و اما به مسح، برای آن که ایشان «۸» تبعض

----- (۱). آج، لب، مر: ندارد. (۲). تب، آج، لب، مر: و نه. (۳). وز: کردن. (۴). اساس و مت: گذاشتن، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۵). مر: از او. (۶). مر: ندارد. [.....]

(۷). اساس و مت: ندارد، با توجه به ضرورت معنی از وز افزوده شد. (۸). وز، لت به. صفحه: ۲۷۳ نگفتند، و اخبار بسیار آمد بر اینکه من طریق الخاصیه و العامه «۱». اما من طریق العامه «۲»، اوس بن اوس روایت کند که رسول را دیدم - علیه السلام - که وضوی نماز باز کرد و مسح بر نعلین باز «۳» داد. [حیة العرنی] روایت کرد که امیر المؤمنین علی - علیه السلام - را دیدم که مسح بر نعلین داد «۴». و عبد الله عباس گفت، چون وضوی رسول را - علیه السلام - وصف می کرد که گفت: مسح علی رجلیه، پیغامبر وضو کرد و مسح بر پای داد. و هم عبد الله عباس گفت: کتاب خدای به مسح آمد و مردمان ایا کردند و جز غسل نکردند. و امیر المؤمنین - علیه السلام - گفت: ما نزل القرآن الا بالمسح. و هم او گفت: غسلتان و مسحتان، دو غسل اند و دو مسح. و اخبار از طریق خاص قیاسی نیست آن را اگر «۵» گویند نه بر قراءت نصب اقتضای غسل کند برای آن که عطف باشد بر وجوه و ایدی، و تقدیر آن باشد که: اغسلوا وجوهکم [و ایدیکم] «۶» الی المرافق و ارجلکم الی الکعبین و امسحوا برؤسکم، گوئیم روا نباشد، برای آن که فصل کردن میان معطوف و معطوف علیه به جمله اجنبی نیکو نباشد و معنی تباه شود. نبینی که اگر کسی گوید: ضربت زیدا و عمروا، و اکرمت خالدا و بشرآ، و دعوی کند که بشر معطوف است بر زید و عمرو در باب ضرب، و معطوف نیست بر خالد در اکرام «۷»، مستقیم نباشد برای آن که طریقی نبود سامع را به اینکه و اینکه کلامی مشوش باشد با کلام عقلا و حکما نماند و آیت از روی ظاهر و نظم دلیل مسح می کند و وجه استدلال از آیت آن است که خدای تعالی در اینکه آیت ما را به طهارت چهار عضو فرمود: دو مغسول و دو ممسوح در عضو اول که وجه است تصریح کرد به غسل، گفت: فَأَغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ، آنکه دستها را بر روی عطف کرد به حرف عطف و همچنین در دو عضو ممسوح در اول امر مصرح کرد به مسح در رؤوس و پای را بر او «۸» -----

----- (۱). مر: از طریق خاصه و عامه. (۲). مر: اینکه عبارت عربی را ندارد. (۳). مر: ندارد. (۴). اساس و مت: ندارد، با توجه به وز افزوده شد. (۵). وز، آج، لب، مر: که. (۶). اساس، وز، تب، مت: ندارد، چون در معنی عبارت ضرورت داشت، از آج افزوده شد. (۷). همه نسخه بدلها، بجز مت اینکه. (۸). مر: آن. صفحه: ۲۷۴ عطف کرد، چنان که حکم کردیم ایدی مغسول است برای عطف بر وجوه به حرف عطف، واجب بود که حکم کنیم بر ارجل به مسح برای آن که معطوف است بر رؤوس که ممسوح است، و اگر با وجود عطف شاید که اینکه جا مخالف بود «۱» شاید که در جمله اول که غسل است شاید که «۲» مخالفت کند و اینکه خلاف اجماع بود «۳». اگر گویند: عطف ارجل بر ایدی اولیتر باشد برای آن که عضوی محدود است عطف او بر عضوی محدود اولیتر باشد [۳۷۰-پ]

و به نظم قرآن لایقتر، گوئیم آنچه به نظم قرآن لایق باشد آن است که ما گفتیم برای آن که خدای «۴» امر کرد در حق چهار عضو به دو امر. آنکه عطف کرد مغسولی «۵» محدود را بر مغسولی نامحدود و آن «ایدی» است که محدود است بر «وجوه» نامحدود عطف کرده، آنکه در برابر آن «۶» عطف کرد عضوی ممسوح محدود را و آن «ارجل» است بر عضوی ممسوح نامحدود و آن «رؤوس» است. پس نظم و نسق کلام چنین نکوتر باشد که ما بیان کردیم و ظاهر بر اینکه جمله است. دگر آن که از طریق قیاس چون کلام با مثبتان قیاس می رود هم دلیل مسح می کند از آن جا که اعضای طهارت اینکه چهار است: دو مغسول و دو ممسوح، به دلالت آن که در تیمم آنچه مغسول است مسح می شود و آنچه ممسوح است ساقط، اگر فرض پای غسل بودی بایستی که

ممسوح بودی در تیمم نه ساقط، چنان که وجوه و ایدی چون ساقط نشد (۷) در تیمم بل ممسوح آمد دانستیم که پای ممسوح است، چون رؤوس برای سقوطش را در تیمم. اگر گویند بر قراءت آنان که «و ارجلکم» بجر خوانند عطف نیست بر رؤوس و آنما مجرور است به مجاورت اسمی مجرور چنان که عرب گوید: جحر ضب- خرب. و خرب از صفت جحر است نه از صفت ضب- و آنما جرّ او به مجاورت ----- (۱). مر: باشد. (۲). تب: نیز. (۳). تب: است. (۴). آج، لب، مر تعالی.

[.....]

(۵). آج، لب، مر: مغسول. (۶). وز: ندارد. (۷). کذا در اساس، وز، تب، لب، مر، لت، ست، که چون معنی عبارت مختل می نمود متن را بر اساس آج تصحیح کردیم. چاپ شعرانی (۴/۱۲۷): چون ساقط شد در تیمم دانستیم که پای ممسوح است. صفحه: ۲۷۵ مجروری، او را مجرور کردند و چنان که امرؤ القیس گفت: کأنّ ثبیرا فی عرائین و بله (۱) کبیر اناس فی بجاد مزمل و مزمل از صفت «کبیر» است نه از صفت «بجاد». و چنانکه اعشی گفت: لقد کان فی حول ثواء ثویته تقضی لبانات و یسثم سائم «ثواء» مجرور است به مجاورت «حول». گوئیم از اینکه چند جواب است: اول آن که اعراب به مجاورت در کلام عرب معروف نیست بر سیل شذوذ و ندر (۲) آمد و کلام خدای تعالی حمل نشاید کردن بر شذوذ، دگر آن که هر کجا اعراب به مجاورت آوردند حرف عطف در او نیست و در آیت حرف عطف است و حرف عطف مانع باشد از مجاورت برای آن که حایل بود و مجاورت با حایل صورت نبندد. وجهی دگر در ابطال جرّ به مجاورت آن است که بعضی نحویان محقق گفتند: تقدیر در جحر ضب- خرب آن است که «جحر ضب- خرب جحره» چنان که «مررت برجل حسن وجهه» پس «خرب» در اینکه جای از صفت «جحر» باشد، چنان که حسن از صفت وجه باشد، و تعسف مجاورت حاجت نبود. و اما قول اعشی «لقد کان فی حول ثواء ثویته» جرّ او بر بدل است و از بدل اشتمال باشد چنان که اعجبنی زید عقله و ادبه و معنی آن که: اعجبنی عقل زید و ادبه، فکذلک معنی البیت، «لقد کان فی حول ثواء ثویته». اگر گویند چه گویی در بیت امرؤ القیس که در آن جا جرّ به مجاورت است و در او واو عطف است و هو قوله: فضل طهارة اللحم من بین منضج صلیف شواء او قدیر معجل (۳) و کذلک قول الشّاعر: فهل انت ان ماتت اتانک راحل الی آل بسطام بن قیس فخاطب و اینکه بیت را نیز (۴) حرف عطف در اوست و اگر عطف بودی بر «راحل» مرفوع ----- (۱). مصراع اول اینکه بیت در لسان (ماده زمل) و حاشیه تفسیر قرطبی (۶/۹۴) چنین است: کأنّ ابنا فی افانین و دقه. (۲). تب، آج، مر، لت: ندرت. (۳). اینکه بیت در اساس و مت و برخی نسخه بدلها مغشوش است، با توجه به آج تصحیح شد. (۴). لت: نه. صفحه: ۲۷۶ بایستی (۱) گوئیم اما بیت امرؤ القیس جرّ او بر عطف شواء است و التقدیر او الصلیف شواء. اما بیت دیگر یک جواب از او آن است که روا بود که راوی غلط کرد و قصیده بر جرّ باشد و یا شاعر اقوا (۲) کرده باشد در او و اگر چه قصیده بر جرّ است اینکه بیت بر رفع بود عطف علی (راحل) علی الاقواء و لکن راوی غلط کرد و حمل اینکه بیت بر ابیات قصیده کرد در جرّ و ندانست که شاعر اقوا کرد و جواب سدیگر از او آن است فخاطب امر است از مخاطبه و کسر برای قافیه است و الاصل فخاطب ای اخبرنی بما انت فاعل فأقیا قول الشّاعر: لم یبق الّا اسیر غیر منقلب او موثق فی عقل الاسر مکبول جرّ او بر مجاورت نیست بل عطف است بر موضع اسیر برای آن که الّا به معنی غیر است و الّا و غیر متعاقب باشند و تقدیر (۳) آن است که لم یبق غیر اسیر و غیر موثق پس عطف او بر محل اسیر باشد. اما قولهم: المسح بمعنی الغسل مسح به معنی غسل است برای آن که مسح غسلی خفیف باشد و استشهاد ایشان بقولهم: تمسّحت للّصیلة چیزی نیست برای آن که ما فرق کردیم میان مسح و غسل. دیگر آن که عدول باشد از ظاهر و بی دلیلی عدول از ظاهر روا نباشد. و اما تقدیر ایشان فعلی از میان معطوف و معطوف علیه اعنی الرّأس و الرّجلین و آن که گفتند: تقدیر اینکه است که: و امسحوا برؤسکم و اغسلوا ارجلکم (۴) تا عطف نباشد (۵) بر وجوه و ایدی، چنان که شاعر گفت: لفتها تبنا و ماء باردا و تقدیر آن که و سقیتها ماء باردا. و همچنین قول شاعر: یا لیت بعلک فی الوغا متقلّد سیفا و رمحا و التقدیر و حامل رمحا گوئیم اینکه نوع آن که روا باشد که در کلام دلیل بود بر ----- (۱). اساس: بایستی / بایستی. (۲). مر:

اقرار. (۳). لت: تقریر. (۴). اساس و جوهکم، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۵). تب: باشد. صفحه: ۲۷۷ تقدیر اینکه محذوف و لبس زایل بود و معنی مستقیم نشود بی تقدیر اینکه [۳۷۱-ر]

محذوف برای آن که معلوم است بضرورت از کلام ایشان که تعلیف «۱» در آب استعمال نکنند و تقلید در رمح پس لا- محال بضرورت تقدیر محذوفی بایست «۲» کردن و نه چنین است آیت برای آن که ارجل چنان که [غسل] «۳» محتمل مسح است و امر در ظاهر متعلق است به مسح برای کدام ضرورت عدول باید کردن از ظاهر مسح به تعسف «۴» غسل و لا ضروره ههنا و لا دلیل، اگر گویند چون اینکه وجوه باطل کردی نصب ارجلکم بر چه باشد! بر قراءت آن کس که به نصب خواند گویم عطف بود علی محلّ الرؤس «۵» برای آن که جار و مجرور اینکه جا در محل نصب است لوقوعه موقع المفعول «۶» به. نبینی که اگر «با» نبودی رؤوس منصوب بودی و مثال او در عربیت قولهم: لبس زید بقائم و لا- قاعدا. قال الشاعر «۷»: معاوی انا بشر فاسجح فلسنا بالجبال و لا الحديد عطف کرد حدید را بر موضع جبال. و قال آخر «۸». هل انت باعث دینار لجاجتنا او عبد ربّ أخا عون بن مخراق و التقدير هل انت باعث دینارا او عبد ربّ «۹» و قال آخر: جئنی بمثل بنی بدر لقومهم او مثل اخوة منظور بن سیار اینکه حمل بر معنی باشد برای آن که معنی جئنی ایت و احضر باشد مثل را به نصب بر او عطف کرد. و همچنین قول شاعر که گفت «۱۰»: اقول للبلبل لَمَا كَاد يصرعني لا- بارك الله في معن و ما وهبا اعطاني الحتف لَمَا جئت زائره و صرّا «۱۱» بالفضة البيضاء و الذهبا اراد صرّا «۱۲» بالفضة البيضاء و منع الذهب لأن معنهما واحد و استقصاء كلام در ----- (۱). وز: تعليق. (۲). اساس: بائست/ بایست. [.....]

(۳). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۴). آج، لت: تعنیف. (۵). تب: الرأس. (۶). آج، لب، مر: الفعل المفعول. (۷-۸-۹-۱۰). تب شعر. (۱۱). وز، تب، آج، لب، لت: ضن. (۱۲). وز، تب، آج، لب، لت: ضن، مر: صنف. صفحه: ۲۷۸

اینکه معنی اجل مرتضی علم الهدی- قدس الله روحه العزیز- در مسائل خلاف و مسائل مفرد و کتاب الانتصار «۱» کرده است و اینکه جا بیش از اینکه احتمال نکند چه خلاصه آن تطویل اینکه است و الله ولی التوفیق. و قوله: اِلَى الكَعْبَيْنِ، بنزدیک ما کعبین اینکه دو استخوان برآمده از پشت پای باشد و محمد بن الحسن صاحب ابی حنیفه موافقت کرد ما را در کعبین به «۲» آن که غسل گفت و بیشتر مفسران و فقیهان کعبین را تفسیر بر دو استخوان برآمده دادند مدور علی جانبی القدم و دلیل بر صحّت قول ما و ضعف اینکه قول آن است که اگر چنین بودی الی الکعب بایستی «۳» برای آن که هر مکلفی را دو پای باشد و بر اینکه قول هر پای را دو کعب بود «۴» و چون جمع کنی چهار باشد و از چهار کنایت به لفظ جمع کنند. دگر آن که چون مسح به دلیل درست شد هر که به مسح گفت، گفت: کعب «۵» اینکه باشد که ما گفتیم، و هر که به غسل گفت، گفت کعب آن است قول به مسح به آن که کعب نه آن باشد که ما گفتیم قولی باشد خارج اجماع. و ترتیب در وضو واجب است. بعضی اهل لغت و فقها «۶» گفتند از ظاهر آیت برای آن که او ایجاب ترتیب کند، ذکره الفراء و ابو عبید «۷». اما درست آن است که به نصّی و شرعی دانسته‌ایم و در ظاهر آیت نیست برای آن که او فایده عطف و اشتراک «۸» دوم در حکم اول دهد اما ترتیب و تعقیب از «فا» شناسند. دگر در طریقه بنا و آن آن است که هر کس که مسح گوید و جوب ترتیب گوید، و هر کس که جوب ترتیب نگوید غسل گوید قول به اینکه بی آن مخالف اجماع باشد. دگر آن که رسول- علیه السلام- چون اعرابی را وضو می آموخت وضو باز کرد و گفت: هذا وضوء لا یقبل الله الصیلة الاّ به، و اجماع است که رسول- علیه السلام- ----- (۱). مر ذکر. (۲). آج،

لت: با. (۳). اساس: بائستی/ بایستی. (۴). مر، لت: باشد. (۵). مر: مسح. (۶). آج، لب، مر، لت: فقیهان. (۷). تب، مر: ابو عبیده. [.....]

(۸). آج، لب: اشراک. صفحه: ۲۷۹ در ترتیب آیت در باب طهارت خلاف نکرد. و دگر «۱» طریقه احتیاط و آن آن است که هر کس که ترتیب به جای آرد ذمت او یقین بری شود و آن کس که به جای نیارد در براءت ذمه او خلاف است و در آیت دلیل است بر آن که مسح بر عمامه و موزه روا نباشد برای آن که جوب مسح تعلق که دارد به سر دارد و به پای و در هیچ لغت عمامه

را سر نخوانند و نه موزه را پای، چنان که برقع را روی نخوانند و پیرهن (۲) را تن و در آیت دلیل است بر وجوب نیت بر آن تفسیر که مفسران گفتند قیام (۳) نماز را که مراد آن است که اذا اردتم القيام الی الصیلة، و بر (۴) تفسیر قومی دگر از مفسران که مراد به قیام عزم است و غسل اینکه اعضا بر وجهی که برای نماز بود ممکن نباشد الا به نیت برای آن که فعل بر وجه به عزم و نیت شاید کردن. قوله: وَ اِنْ كُنْتُمْ جُنُبًا فَاطَّهَّرُوا، و اگر شما را جنابتی رسد و نماز خواهی (۵) کردن غسل بکنی (۶). و بعضی مفسران گفتند: آن شرط معطوف است علی شرط محذوف و آن محذوف آن است که تقدیر در آیت اینکه است که: اِذَا قُمْتُمْ اِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوْهُكُمْ، و لفظ جنب صالح است واحد را و تشبیه را و جمع را و مذکر را و مؤنث را و جنابت به دو چیز باشد: یکی به انزال آب دافق، و دگر به التقای ختائین و حدّ التقای ختائین غیبیة الحشفة باشد و انزال آب دافق در هر حالی (۷) از احوال در خواب و بیداری، در شهوت و بی شهوت یقال: اجنب [۳۷۱- پ]

الزجل و جنب اذا صار جنبا، و المصدر الجنابة و اصلها البعد قال الشاعر: فلا تحرمنی ما یلا عن جنابة فأتی امرؤ وسط القباب (۸) غریب و قوله: فَاطَّهَّرُوا، اصله تطهروا (تا) ی تفعل را (طا) کردند و برای ادغام اسکان کردند و همزه وصل جلب کردند به او «اطهروا» شد و كذلك «اطیرنا» و «اثا قلت» و «ادارکوا» وَ اِنْ كُنْتُمْ مَرَضًا و اگر بیمار باشی (۹) یعنی از جراحی و آبله -----
 (۱). اساس: اگر، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۲). وز، مر: پیرهن. (۳). اساس را، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها و مفهوم عبارت تصحیح شد. (۴). مر اینکه. (۵). تب، مر، لت: خواهید. (۶). تب، مر، لت: بکنید. (۷). مر: حال. (۸). آج، لب: عتاب. (۹). تب، مر: باشید. صفحه: ۲۸۰ و بیماری که استعمال آب به آن زیان دارد و شما را حدث جنابت یا حدثی که نقض طهارت کند رسیده باشد. اَوْ عَلٰی سَفَرٍ، یا بر سفری باشی. اَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنْكُمْ مِنَ الْغَائِطِ، یا حدث قضای حاجت رسیده باشد شما را و غایط نام زمینی [مطمئن] (۱) باشد آنگاه نقل کردند اینکه اسم را [و بر قضای حاجت] (۲) نهادند و اینکه (۳) اسماء منقوله باشد اَوْ لَامَسْتُمُ النِّسَاءَ، یا شما را با زنان لمسی و ملامست (۴) رفته باشد و حمزه و کسائی و خلف «لمستم» خواندند بی الف و باقی قراء «لامستم» به الف و لمس و ملامست در اینکه آیت و در سورة النساء مراد به او مقاربت و جماع است و کنایت باشد از او و اختلاف فقها و مفسران در اینکه لفظ (۵) در سورة النساء بگفتیم. اگر گویند چون تفسیر (۶) لمس به مجامعت کنند و قوله: وَ اِنْ كُنْتُمْ جُنُبًا، در پیش برفته است نه تکرار باشد جواب از او آن است که آن در حق کسی گفت که آب یابد تا غسل کند و اینکه در حق آن کس که آب نیابد او را تیمم باید کردن [چون حکم مختلف باشد لا- بد تکرار باید کردن. حق تعالی در اینکه آیت عذرهایی که با آن عذر تیمم باید کردن] (۷) بگفت: یکی مرض و رنج و منع که بر اعضای طهارت باشد. یکی سفر که مردم در او بسیار وقتها آب نیابند و اگر یابند آلت ندارند و باشد که به بها فروشند (۸) و او بها ندارد و جمله آن است که هر که (۹) که آب نیابد یا متمکن نباشد از استعمال آن (۱۰)، او (۱۱) را تیمم باید کردن و اصل او قصد باشد یقال: «امه و اممه و یممه و تیممه اذا قصد» و اینکه از اسماء منقوله باشد. خدای تعالی گفت: ای مؤمنان چون شما را حدثی رسد از جنابت و جز آن و آب نیابی (۱۲) یا متمکن نباشید از استعمال آب قصد کنی (۱۳) به روی زمینی پاک و خاکی پاک به دست آری (۱۴) و از آن جا تیمم -----

----- (۲-۱). اساس: ندارد، از آج افزوده شد. (۳). تب، لت از. (۴). تب، لت: ملامسه. (۵). مر و. [.....]

(۶). اساس: تغییر، با توجه به تب تصحیح شد. (۷). اساس، وز، تب: ندارد، با توجه به آج و لب و مر و لت افزوده شد. (۸). اساس، وز: فروشید، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۹). لت: هر کو. (۱۰). مر: آب. (۱۱). اساس: آن، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۲). تب، آج، لب، مر، لت: نیابید. (۱۳). تب، مر: آرید. (۱۴). تب، مر: کنید. صفحه: ۲۸۱ کنی (۱) و از آن خاک در روی مالی (۲) و در دستها. و بیان اینکه و کیفیت او در سورة النساء کرده شده (۳) و آن آن است که اگر بدل وضو باشد تیمم، یک بار دست بر زمین زند و از آن جا که موی سر بود دست فرود آرد بر پیشانی و روی تا به کنار بینی و به کف دست [چپ] (۴) پشت دست راست را مسح دهد از بند دست تا سر انگشتان و به کف دست [راست]

پشت دست چپ را و اگر تیمم او بدل غسل باشد دست دو بار بر زمین زند و کیفیت همان. و نواقض تیمم نواقض وضو باشد جز که زیادت اینکه جا تمکین «۵» بود از استعمال آب ما یُریدُ اللهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ، آنگه حق تعالی چون کسی از کسی عذر خواهد از تو عذر می‌خواهد که غرض من در اینکه باب رنج و حرج و تنگی نیست، غرض من طهارت و پاکی تو است که من نخواهم که تو پلید باشی. ای عجب خدای تعالی نمی‌خواهد که تو با «۶» پلیدی پلید باشی که خواهد که آن کس که پاک است پلید باشد. و خدای تعالی در سرای رنج به تو رنج نخواست، در سرای خواری «۷» و راحت به تو که «۸» رنج خواهد! خدای تعالی گفت: من پاکی تو می‌خواهم تو به عوض آن آلودگی او خواستی آنچه به تو لایق است او به تو نخواست «۹» و از تو دور کرد. و آنچه به او لایق نیست تو حواله به او کردی. وَ لِيَتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ، و نیز می‌خواهد تا نعمت خود بر شما تمام کند. شهر بن حوشب روایت کرد از ابو امامه که: رسول - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله «۱۰» - گفت: اِنَّ الْوُضُوءَ يَكْفِرُ مَا قَبْلَهُ. وضوء نماز کفارت آن باشد که پیش از آن کرده بود «۱۱» از گناه. و در خبر است که هر کس که او وضوی نماز باز کند و فرایض و سنن آن به جای آرد، خدای تعالی از هر قطره آب که از دست او بچکد فرشته‌ای را بیافریند تا برای او استغفار می‌کند «۱۲» و آمرزش خواهد «۱۳» تا به روز قیامت و «لام» به اضممار «ان» ----- (۱). تب، مر: کنید. (۲). تب: مالید، مر: بمالید. (۳). وز، تب،

آج، مر، لت: کرده شد، لب: کرده باشد. (۴). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۵). لت: تمکن. [....]. (۶). لت آن که. (۷). مر: خاری. (۸). مر: کی. (۹). اساس، وز، مت: بخواست، با توجه به تب تصحیح شد. (۱۰). آج، لب: علیه السلام. (۱۱). مر: باشد. (۱۲). مر: کند. (۱۳). وز، تب، آج، لب، لت: می‌خواهد. صفحه: ۲۸۲ عمل نصب کرده است. و ان مع الفعل در تأویل مصدر است و تقدیر آن است یرید تطهیرکم و اتمام نعمته علیکم، كما قال الشاعر «۱»: ارید لانسى ذکرها فکائما تمثّل لی لیلی بکلّ سبیل لعلکم تشکرون، ای لکی تشکروا تا همانا شکر من کنید. و اذکروا نعمة الله علیکم، آنگه حق تعالی تذکیر نعمت خود کرد بر بندگانش و امر کرد و ایشان را بیاد کرد «۲» او [و] «۳» نعمت او بر ایشان و آن عهد و میثاقی «۴» که بر شما گرفته است. بلخی و جیائی گفتند: مراد بیعت رسول است که ایشان کردند و عهد رسول که بر ایشان گرفت و «۵» اوامر و نواهی خدای تعالی که امتثال کنند و امر «۶» او را در عبادات از وضو نماز و غسل جنابت و تیمم. ابو مالک روایت کرد از رسول - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله «۷» - که او گفت: الطهور شرط الايمان، طهارت نماز کردن نیمه ایمان است. ابو عثمان التّهدی «۸» روایت کرد «۹» که با سلمان بودم شاخی بر گرفت که بر او برگها [ی] «۱۰» خشک بود و دست به او فرود آورد و برگهای آن به دست خرد کرد و پاشید. [۳۷۲- ر]

آنگه از رسول - علیه السلام شنیدم که: هر کس که او وضوی نماز باز کند و نیکو کند گناه او چنان ریزد که برگ از اینکه شاخ. عمرو بن عبس «۱۱» گفت: رسول را - علیه السلام - پرسیدم از وضوی نماز و فضل او گفت: هیچ کسی نباشد از شما که آب بر گیرد و مضمضه و استنشاق بکند و الا هر خطا و گناهی که به دهن و بینی کرده باشد با آب ریخته شود و چون آب به روی ----- (۱). تب شعر. (۲). مر: به یاد کردن. (۳). اساس: ندارد با توجه به تب افزوده شد. (۴). آج،

لب، مر: میثاق. (۵). آج، لب، مر، لت در. (۶). مر، لت: اوامر. [....]. (۷). آج، لب، مر و آله. (۸). اساس، وز، مر، مت: الهندی، با توجه به ضبط کلام و رجوع به مأخذ و نسخه آرم، لب تصحیح شد. (۹). آج، لب: کند، لت: گفت. (۱۰). اساس ندارد، از تب افزوده شد. (۱۱). آج، لب: عینه، مر: عتبه. صفحه: ۲۸۳ فرود آرد هر گناهی که به روی کرده باشد به آب از روی او فرود آید. چون آب به دستها فرود آرد هر گناهی که به دست کرده باشد با آب به سر انگشتانش فرود آید. چون مسح بر سر دهد گناهان «۱» به اطراف موی او بشود. چون مسح بر پای دهد گناهان که به پای به آن سعی کرده باشد از او فرو شود چون بیاید و به آن وضو «۲» نماز کند و حمد و ثنای خدا کند «۳» و دل فارغ کند خدای را جلّ جلاله. و الا از گناهان بیرون آید چنانچه «۴» از مادر آن ساعت زاده. انس مالک گفت: هشت ساله بودم که خدمت رسول - علیه

السَّلام - کردم، اول چیز «۵» که مرا آموخت وضوی نماز بود «۶». گفت: «۷» احسن وضو که لصلاتک یحییک «حفظتک و یزد فی عمرک». گفت: وضو نکو «۸» کن تا نگاهبان از فرشتگان دوست دارند و در عمرت بیفزاید «۹». رسول - علیه السَّلام - گفت: امتی الغرَّ المحجَّبون یوم القيامة من آثار الوضوء، گفت: امت من روز قیامت اغرَّ محجَّبیل باشند از آثار وضوی نماز، یعنی نور از روی ایشان و دست و پای ایشان می‌تابد، بر سیل تشبیه به اسپ اغرَّ محجَّبیل که روی سپید دارد و دست و پای ایشان می‌تابد «۱۰». عبد الرِّحمن بن سمره الانصاری گفت: یک روز رسول - علیه السَّلام - در مسجد آمد و گفت: من دوش خوابی عجب دیدم، مردی را دیدم از امت من که درهای عذاب گور بر او گشاده بودند، وضو و طهارت نماز او بیامد و او را از آن برهانید. و اما غسل جنابت، او «۱۱» سَری است از اسرار مسلمانی که امتحان مؤمن بدان کنند و تمیز «۱۲» مؤمن از منافق به آن باشد. ابو ذرِّ غفاری روایت کند از امیر المؤمنین «۱۳» - علیه السَّلام - که او گفت: جماعتی از احبار جهودان بنزدیک رسول «۱۴» آمدند و گفتند: یا محمد خبر ده ما را تا چرا از آب ----- (۱). مر گناهایی که به سر کرده. (۲). لت: وضوء. (۳). لت: بگوید. (۴). وز، تب، آج، لب، مر، لت: چنان که (۵). تب، آج، لب، مر، لت: چیزی. (۶). وز، تب، آج، لب، مر، لت و. (۷). آج: تحبک. (۸). تب: نیکو. (۹). تب، آج، لب، مر، لت و. [.....]

(۱۰). مر، لت: و دست و پای هم. (۱۱). مر: آن. (۱۲). تب، آج، لت: تمیز. (۱۳). مر علی. (۱۴). لت: محمد. صفحه: ۲۸۴ منی غسل باید کردن و از بول و غایط نباید کردن و اینکه پلیدتر است از آن! رسول علیه السَّلام - گفت: برای آن که چون آدم - علیه السَّلام - از درخت «۱» بخورد آن در عروق و عصب او آب منی گشت. چون آدمی مجامعت کند اینکه آب از بن هر مویی از آن نزول کند خدای تعالی اینکه غسل بر او واجب کرد تا طهارت و کفَّارت او «۲» باشد از معاصی و شکر آن باشد که خدای تعالی از «۳» نعمت بر او کرده است به اصابت آن لذت که به او رسد «۴» عند انزال آن آب. گفتند: راست گفتی اکنون خبر ده ما را از ثواب آن کس که او غسل جنابت کند. گفت: مؤمن چون نیت کند که غسل جنابت کند خدای تعالی برای او در بهشت کوشکی بنا کند. و هیچ بنده و پرستاری نباشد که او قیام کند به غسل جنابت و الا «۵» خدای تعالی با فرشتگان «۶» مباحات کند گوید: فرشتگان من به بنده و پرستار من نگری «۷» که به غسل جنابت قیام کرده است برای فرمان «۸» و از سر اعتقادش که من خداوند اویم. گواه باشید که من پیامبرم و او را به هر موی که بر اندام او است و بر سر او. هزار حسنتش «۹» بنو شتم و هزار سیئتش «۱۰» بستردم و هزار درجه‌یش «۱۱» به رفیع کردم «۱۲». آن احبار چون اینکه بشنیدند گفتند: اشهد ان لا اله الا الله و انک رسول الله. و انس مالک روایت کند که: رسول - صلی الله علیه و آله - گفت: مبالغت کن در غسل جنابت که: تحت کل شعرة جنابة، که در زیر هر مویی جنابتی هست. گفتیم: یا رسول الله؟ چگونه مبالغت کنیم! گفت: رو اصول شعرك، سیراب بکن بنهای موی را و ظاهر اندامت پاک کن، تا چون از غسلگاه بیرون آیی از گناه بیرون آمده باشی. ----- (۱). آج، لب، مر، لت گندم. (۲). مر: آن. (۳). آج، لب، لت: آن، مر: اینکه. (۴). اساس و مت: رسند، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۵). مر: که. (۶). لت: فرشته‌ها. (۷). تب، لت: نگرید، مر: نظر کنید. (۸). مر، لت من. (۹). مر، لت: حسنه‌اش. [.....]

(۱۰). مر، لت: سیئه‌اش. (۱۱). تب: درجتش، لب، لت: درجه‌اش، مر: درجاتش. (۱۲). آج: ترفیع کردم، برفع کردم، مر: بلند کردم، لت: برداشتم. صفحه: ۲۸۵ عبد الرِّحمن بن سمره گفت: رسول - علیه السَّلام - در مسجد آمد روزی و ما در مسجد بودیم. گفت: دوش خوابی عجب دیدم، مردی را دیدم از امت من و پیغامبران را دیدم حلقه حلقه نشسته «۱» هر که خواست تا در حلقه شود برانندند او را، غسل جنابتش بیامد و دست او گرفت «۲» و او را در پهلوی من بنشانند. قوله تعالی: وَ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ، خدای جل - جلاله تذکیر نعمت کرد بندگانش را، گفت: یاد کنید نعمت خدای را بر شما به بیان «۳» و ایضاح دین حق شما را و اعلام کردن او شما را معالم شرع و آنچه مصالح شما به آن متعلق است از احکام دین از آب دست و طهارت نماز و غسل جنابت و تیمم در وقت عذر و جز آن از انواع نعمتهای دینی و دنیاوی «۴». وَ ميثاقه الذی و اتفقکم به، و آن عهد که با شما کرد. بلخی و جبائی گفتند

مراد آن عهد است که رسول - علیه السّلام - بر ایشان‌ها گرفت که طاعت خدای دارند و امتثال اوامر او کنند. و بعضی دگر گفتند:

مراد مبیعت لیلۃ العقبه است و بیعه الرّضوان و اینکه قول عبد الله عباس است. إِذِ قُلْتُمْ سَمِعْنَا [۳۷۲-پ]

وَ أَطَعْنَا، چون گفتی: ما سمیع و مطیعیم، فرمان تو شنیدیم و طاعت تو پیش گرفتیم. وَ اتَّقُوا اللَّهَ، و از خدای بترسید «۵» که خدای تعالی عالم است به اسرار دل‌های شما. و ابو الجارود روایت کرد از باقر - علیه السّلام - که گفت: مراد به میثاق آن عهد است که رسول - علیه السّلام - بر امت گرفت در حجّۃ الوداع به ولایت امیر المؤمنین «۶» - علیه السّلام - و تحریم خمر و کیفیت وضو. یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ، خدای تعالی در اینکه آیت مؤمنان را فرمود تا به عدل قیام کنند. یعنی اقامه عدل کنند و انصاف به جای آرند و عدل به پای دارند و رها نکنند تا معالم آن مندرس شود. و قَوَّام بنای مبالغت باشد، ای کثیر القیام و نصب قَوَّامین بر خبر «کان» است و نصب شُهَدَاءَ بر حال، در آن حال که برای خدای تعالی گواه باشید یا گواه خدای باشی در آنچه گفت و ----- (۱). مراند. (۲). آج، لب: بگرفت، تب: او را دست گرفت. (۳). آج: تبیان.

(۴). مر: دنیایی. (۵). آج، لب: بترسی. (۶). مر: علی، صفحه: ۲۸۶ فرمود. وَ لَا يَجْرِمَنَّكُمْ نَهْيَ مَغَايِبِهِ اسْت. ابو عیبده گفت: لا یحملتکم و نباید که شما را دشمنی و بغض قومی بر آن دارد که عدل نکنی «۱» و انصاف ندهی «۲»، و اختلاف در اینکه لفظ گفته شد و نیز در شأن، آنکه امر به عدل از سر گرفت گفت: اعدلوا، عدل کنید و داد دهید چه آن به تقوا و پرهیزکاری نزدیکتر باشد. آنکه وعظ کرد ایشان «۳»، بقوله: وَ اتَّقُوا اللَّهَ، گفت: از خدای بترسید و از معاصی و عقاب او اجتناب کنید که خدای تعالی داناست به آنچه شما می کنید. عبد الله بن کثیر گفت: آیت در جهودان بنی قریظه آمد که: رسول - علیه السّلام - به زیر حصن «۴» ایشان فرود آمد ایشان همّت آن کردند که او را بکشند «۵». مسلمانان را کین ایشان در دل زیاده گشت. خدای تعالی گفت: نباید که بغض و عداوت ایشان شما را بر آن دارد که عدل نکنید بل که عدل پیشه کنید با دوست و دشمن و مؤمن و کافر. إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ که خدای تعالی داناست به آنچه شما می کنید. مورد او مورد تهدید و وعید است. قوله: وَ عَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ عَظِيمٌ وعده داد خدای تعالی مؤمنان را که عمل صالح کنند که ایشان را بیامرزد و مزد عظیم دهد. و «وعد» «۶» خبری باشد متضمن نفع موعود را. وعید خبری بود متضمن مضرّت آن را که وعید به او تعلق دارد. فَرَّاءُ گفت: وعدته بالخیر و الشرّ. لفظ وعد «۷» چون مقید باشد به خیر یا به شر صالح بود هر دو را اما چون مطلق باشد وعد در خیر باشد و وعید «۸» شر. و قوله: لَهُمْ مَغْفِرَةٌ جمله است در موضع مفرد به تقدیر «ان» برای آن که «ان» جمله را در تقدیر ----- (۱).

تب، لت، مر: نکنید. (۲). اساس، وز و مت: بدهی، که چون معنای محصّی نداشت با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. تب، مر، لت: ندهید. (۳). کذا در اساس، وز و مت، دیگر نسخه بدلها را. (۴). کذا در اساس و مت، دیگر نسخه بدلها: حصین. (۵).

تب: بکشند. [.....]

(۶). لت: وعده. (۷). تب، آج، لب، مر: وعید. (۸). همه نسخه بدلها، بجز مت در. صفحه: ۲۸۷ مفرد آورد، الا تری الی قول الشّاعر: وَعَدْنَا الصَّالِحِينَ لَهُمْ جَزَاءً وَ جَنَّتْ وَ عِينَا سَلْسَبِيلًا وَ «جَنَّتْ» و «عین» «۱» را نصب کرد بر موضع جزا به اضممار أن «۲» و تقدیر آیت اینکه است که: انّ لهم مغفرة و اجرا عظیما. خدای تعالی برای ترغیب مکلفان بر طاعت ایشان را وعده آمرزش و ثواب می دهد «۳» تا داعی «۴» ایشان قوی بود به فعل طاعت و اجتناب معصیت. و وجهی دگر در تقدیر آیت آن است که موعود به را محذوف گویند، و التقدير: وعد الله الذين آمنوا و عملوا الصالحات الجنة. آنکه کلامی مستأنف از سر گرفت و گفت: لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ عَظِيمٌ و اینکه جمله‌ای باشد از مبتدا و خبر و مراد به «اجر» ثواب است بلا-خلاف، برای آن که اجر مزد بود و مزد عقیب «۵» عمل بود «۶»، چون عمل که در آیت است ایمان است و عمل صالح اجر و مزد آن لا محال ثواب باشد. و اصل مغفرت ستر باشد چنان که گفتیم پیش از اینکه. آنکه در برابر آن چون ذکر ثواب مطیعان «۷» کرد بیان عقاب کافران و عاصیان بگفت «۸» تا بطرفی «۹» التّریب و التّرهیب و الخیر و الشرّ، مکلفان را تحریض کرده باشد. گفت: وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ، گفت: آنان که کافر

شوند و آیات من به دروغ دارند ایشان اهل دوزخ باشند. و جحیم فعیل باشد بمعنی فاعل، من جحمت النار، و در قرآن نامی است از نامهای دوزخ علم با آن که لام در او شده است کالتجم للثریا. یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ، آنکه تذکر ذکر نعمتها کرد و از دفع اذیت و بلیت دشمنان از ایشان گفت: یاد کنید و نعمتهای من بر شما چون هم «۱۰» کردند قومی که دست به شما دراز کنند و قصد کشتن و هلاک شما کنند. ----- (۱). آج، لب، مر، لت: عینا. (۲). وز: آن. (۳). لت: داد. (۴). مر: داعیه. (۵). آج، لب: عقب. (۶). لت: باشد. (۷). مر را. (۸). تب، آج، لب، مر: بگفت، لت: گفت. (۹). آج، لب، مر: بطریقی. (۱۰). همه نسخه بدلها: همه. صفحه: ۲۸۸ مفسران خلاف کردند در آن که ایشان که بودند که اینکه کردند! مجاهد و قتاده و ابو مالک گفتند: جهودان بنی قریظه بودند آنکه «۱» رسول- علیه السلام- به زیر حصن ایشان رفت برای دیت کشتگانی از بنی کلاب پس وقعه بئر «۲» معونه و آن دو مرد بودند کلابی که پیش رسول- علیه السلام- آمده بودند عمر «۳» بن امیه الضمری «۴» ایشان را بکشت چون ایشان را گفت: شما مسلمانید یا کافر! گفتند: ما وافدیم پیش رسول آمده ایم او «۵» ایشان را بکشت پیش از آن که به رسول رسیدند «۶». رسول- علیه السلام- ملامت کرد او را و گفت: دو مرد را بی امر و رضای من بکشتی و پیش «۷» آن که ایشان به مأمن خود برسیدند «۸» و الله [۳۷۳- ر]

که دیت ایشان بدهم. آنکه به بنی قریظه رفت تا از ایشان قرضی ستاند و به دیت ایشان دهد. و بعضی گفتند: استعانتی خواست از ایشان، ایشان عزم آن کردند که کید کنند با او و فتک «۹» کنند و او را ناگاه بکشند. خدای تعالی خبر داد او را از آن جا برگشت و کید ایشان که سکالیده «۱۰» بودند باطل شد. حسن بصری گفت: سبب آن بود که قریش مردی را فرستادند تا فرصت نگاه دارد و رسول- علیه السلام [را] «۱۱» بکشد او بیامد و در نزدیک رسول آمد و ساعتی توقف کرد چون مجلس خفیف شد. رسول- علیه السلام- تیغی کشیده در دست داشت اینکه مرد بر او آمد و گفت: یا محمد: [اینکه تیغ مراده تا بینم. رسول- علیه السلام- تیغ به او داد «۱۲» تیغ بستد و به دست گرفت و بجنانید، آنکه گفت یا محمد «۱۳» من یمنعک منی که باز باید «۱۴» تو را از من اینکه ساعت. رسول- علیه السلام- گفت: الله یمنعی، خدای مرا نگاه دارد از تو. مرد خواست تا تیغ بر آرد، چندان که جهد کرد دستش «۱۵» ----- (۱). آج، لت که. [...]

(۲). لت: بن. (۳). تب، آج، لت: عمرو. (۴). تب، آج، لب، مر: الضمیری. (۵). اساس، مت: و، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۶). آج، لب: رسند، مر: برسند. (۷). تب، آج، لب، مر از. (۸). آج، لب، مر، لت: رسند. (۹). کذا در اساس و اکثر نسخه بدلها، وز: دل تنگ. (۱۰). مر: کرده. (۱۱). اساس: ندارد، از وز افزوده شد. (۱۲). آج، لب، مر، لت او. (۱۳). اساس: افتادگی دارد، از وز افزوده شد. (۱۴). آج، لب، مر: یابد. (۱۵). لب: دست. [...]

صفحه: ۲۸۹ نجیبید تیغ از دست بیفگند و گفت: اشهد ان لا اله الا الله و انک رسول الله، گواهی دهم که خدای یکی است و تو رسول اویی، و اینکه کار سبب اسلام او بود «۱»، و نام او عمرو بن وهب الجمحی بود، او را صفوان بن امیه فرستاده بود برای اینکه کار. واقدی گفت: رسول- علیه السلام- به غزای بنی ذبیان و بنی محارب شد. ایشان با کوهی «۲» گریختند. رسول- علیه السلام- بر اینکه کوه «۳» فرود آمد آنکه برخاست تا تجدید وضو کند و از لشکرگاه دور برفت «۴» تنها، و وضو تازه کرد بارانی سخت بیامد و جامه رسول تر کرد، رسول- علیه السلام- برخاست تا با لشکرگاه «۵» آید از آن باران سیلی بیامده بود و حایل شده. رسول- علیه السلام- بیامد و درختی بود جامه بکند و بر آن درخت افگند تا خشک شود و او در زیر «۶» درخت بخت. اعراب از سر کوه نگاه کردند. رسول را- علیه السلام- تنها دیدند در زیر درخت خفته برهنه غنیمت شمردند «۷» آن فرصت، امیر خود را خبر دادند از اینکه حال و نام «۸» او دعثور «۹» بن الحارث بود او بیامد و تیغ برگرفت و به بالین رسول آمد و تیغ بر آهیخت «۱۰» و گفت: یا محمد من یمنعک الیوم منی، تو را از من که نگاه دارد اینکه ساعت! رسول- علیه السلام- گفت: الله یمنعی، خدای مرا نگاه دارد. جبرئیل- علیه السلام- بیامد و گوشه پر بر سینه او زد و او را دور بینداخت «۱۱» و تیغ از دست او بیفتاد. رسول- علیه السلام- تیغ برگرفت و به

سر او رفت و گفت: من یمنعک منی، تو را از من اینکه ساعت که نگاه دارد! گفت: لا احد یمعنی منک، مرا کس نیست که از تو نگاه دارد مرا. تو را خدای تو از من نگاه داشت و یاری کرد و مرا خدای نیست که یار من بود و انا اشهد ان لا اله الا الله و انک رسول الله، من گواهی می‌دهم که خدای یکی است و تو رسول اوایی. خدای -----

(۱). مر: شد. (۲). مر: بکوهی. (۳). آج: بر بن کوه، لت: برابر آن کوه. (۴). مر: دور شد. (۵). آج، لب، مر: بلشکر گاه. (۶). لت آن. (۷). مر از. (۸). اساس و مت: زمام، که چون خطا می‌نمود با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۹). اساس و همه نسخه بدلها: دعسور، که چون در هیچ مأخذ و منبعی چنین ضبطی نیافتیم به قرینه تفاسیر قرطبی و تبیان تصحیح شد. (۱۰). تب، آج، مر: بر آهخت. (۱۱). مر: دور انداخت. صفحه: ۲۹۰ تعالی اینکه آیت فرستاد. ابو علی گفت: مراد آن الطاف است که خدای تعالی کرد با صحابه رسول تا با او ثبات کردند و دشمن را از او دفع کردند. بعضی دگر گفتند: مراد آن است که دشمنان رسول را و اعدای دین را خدای تعالی دفع کرد به اشغال و امراض و موانع و حوایل و تعازی «۱» و مرگ رؤسا و مقدّمان و دیگر اسباب شواغل. عبد الله عباس گفت: مراد آن است که جماعتی جهودان دعوتی ساختند و بیامدند و تقرب کردند و لابه کردند «۲» و رسول - علیه السلام - از کرم خلق خود و طمع ایمان ایشان اجابتی بکرد و غرض ایشان آن بود که رسول را بکشند. جبرئیل آمد و رسول را خبر داد از عزم و مکر ایشان. چون باز آمدند و معاودت کردند رسول - علیه السلام - گفت: خدای مرا خبر داد از انداخت و کید شما، من اینکه جا «۳» نمی‌آیم و کید ایشان باطل شد. پس خدای تعالی بر سبیل منت اینکه آیت فرستاد. بعضی دگر گفتند: سبب نزول «۴» آیت آن بود که رسول - علیه السلام - در غزاه بنی النخله «۵» به وقت نماز باصحابش «۶» نماز تمام می‌کرد چه هنوز نماز خوف نیامده بود. کافران طمع کردند که غدری کنند و بر ایشان حمله برند «۷» و قتل کنند گروهی را، خدای تعالی رسول را - علیه السلام - اعلام کرد و آیت نماز خوف فرستاد. و بیان اینکه قصه و نماز خوف در سوره النساء گفتیم. و ذکر ضدّ نسیان بود. و گفته‌اند: حضور النفس المعنی «۸» و مراد از او «۹» علم باشد. و ذکر گفتار باشد من قوله - علیه السلام - من ذکره فقد شکره. و مراد از اینکه جا «۱۰» تذکر است و آنچه مرجع او علم باشد، جز که علم عامتر است از ذکر چه ذکر علمی باشد بعد النسیان برای آن که در نقیض نسیان مستعمل بود. و فرق از میان «ذکر» و «خاطر» آن است که خاطر مرور المعنی علی -----

(۱). کذا در همه نسخه‌ها، چاپ شعرانی (۴/۱۳۸): تغازی. (۲). لت و رسول را بخواندند. (۳). همه نسخه بدلها بجز مت: آن جا. [.....]

(۴). مر اینکه. (۵). مت: بطن النحل. (۶). مر: با اصحابش. (۷). آج، لب، مر، لت: حمله کنند. (۸). وز، تب، لت: حضور المعنی للنفس، آج، لب حضور للنفس المعنی. (۹). لت: مراد به معنی. (۱۰). وز، تب، آج، لب، لت: مراد اینکه جا. صفحه: ۲۹۱ القلب باشد و الذکر، حصول المعنی فی القلب باشد. خاطر مرور بود و ذکر حصول. يقال: خطر الشیء بیاله اذا مرّ به «۱»، اما هم و همّت، فله معان، او بر معانی بود. یا «۲» معنی خطور الشیء بالبال و یک معنی عزم و اراده و یک معنی قرب الشیء «۳» من الوجود «۴»، و به معنی فکر آید همچنین و بسط الید عبارت باشد از قصد و ایقاع مکروه چنان که در لغت ما گویند: دست به او دراز کرد و دست به او کشید «۵» و مانند اینکه. و کف، منع باشد. و منه قوله تعالی: وَ إِذِ كَفَفْتُمْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَنْكُمْ «۶»، و نابینا را مکفوف برای اینکه گوید «۷» و نوره جامه را برای اینکه کفّه گویند [۳۷۳-پ]

که منع کند از آنچه خیوط او به سر فرود آید و کفّه المیزان برای آن گویند که آنچه در او باشد ممنوع و محفوظ باشد از آن که ضایع شود. حق تعالی در اینکه آیت خطاب کرد با مؤمنان و از جمله نعمتهای خود یکی یاد «۸» داد بر اختلاف اینکه اقوال که رفت. گفت: یاد داری و فراموش مکنی چون گروهی عزم مصمم کرده بودند بر قتل و فتک شما خدای تعالی منع کرد شما را از ایشان و دفع کرد ایشان را از شما و دست اذیت و بلیت ایشان از شما کوتاه کرد. آنکه گفت: از خدا بترسی به ادای طاعات او و اجتناب معاصی او، و بر او توکل کنی تا مهمات شما کفایت کند، چه مؤمنان آن باشند که بر او توکل کنند. و او وعده داد که هر که بر او

توکل کند کفایت کند او را همه «۹» مهماتش. قوله عز و جل:

[سوره المائدہ (۵): آیات ۱۲ تا ۱۹]

[اشاره]

وَلَقَدْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَبَعَثْنَا مِنْهُمُ اثْنَيْ عَشَرَ نَقِيبًا وَقَالَ اللَّهُ إِنِّي مَعَكُمْ لَئِنْ أَقَمْتُمُ الصَّلَاةَ وَآتَيْتُمُ الزَّكَاةَ وَآمَنْتُمْ بِرُسُلِي وَعَزَّرْتُمُوهُمْ وَأَقْرَضْتُمُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا لَأُكَفِّرَنَّ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَلَأُدْخِلَنَّكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ فَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ مِنْكُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ (۱۲) فِيمَا نَقَضْتُمْ مِيثَاقَهُمْ لَعَنَّاهُمْ وَجَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسِيَةً يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ وَنَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ وَلَا تَزَالُ تَطَّلِعُ عَلَى خَائِبَةٍ مِنْهُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاصْفَحْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ (۱۳) وَمِنَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَى أَخَذْنَا مِيثَاقَهُمْ فَنَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ فَأَغْرَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعِدَاةَ وَالْبَغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَسَوْفَ يُنَبِّئُهُمُ اللَّهُ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ (۱۴) يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ كَثِيرًا مِمَّا كُنْتُمْ تُخْفُونَ مِنَ الْكِتَابِ وَيَعْفُو عَنْ كَثِيرٍ قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ (۱۵) يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَيُخْرِجُهُم مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (۱۶) لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ قُلْ فَمَنْ يَمْلِكُ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا إِنْ أَرَادَ أَنْ يُهْلِكَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ وَأُمُّهُ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۱۷) وَقَالَتِ الْيَهُودُ وَالنَّصَارَى نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَأَحِبَّاؤُهُ قُلْ فَلِمَ يُعَذِّبُكُمْ بِذُنُوبِكُمْ بَلْ أَنْتُمْ بَشَرٌ مِمَّنْ خَلَقَ يَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ (۱۸) يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ عَلَى قَتْرَةٍ مِنَ الرُّسُلِ أَنْ تَقُولُوا مَا جَاءَنَا مِنْ بَشِيرٍ وَلَا نَذِيرٍ فَقَدْ جَاءَكُمْ بَشِيرٌ وَنَذِيرٌ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۱۹)

[ترجمه]

----- (۱). آج، لت: اذا امر به. (۲). کذا در اساس، وز، تب، مر، مت، دیگر نسخه بدلها: یک. (۳). مر الیه. (۴). وز، مر: الوجوه. (۵). لت: کشد. (۶). سوره مائده (۵) آیه ۱۱۰. (۷). تب، آج، لب، مر، لت: گویند. [.....]

(۸). همه نسخه بدلها، بجز مت ایشان. (۹). همه نسخه بدلها، بجز مت: ندارد. صفحه: ۲۹۲ بدرستی ها گرفت خدای پیمان فرزندان یعقوب و برانگیختیم از ایشان دوازده نقیب. و گفت خدای که: من با شما ام اگر پبای دارید نماز و بدهید زکات و ایمان آرید به پیغامبران من و تعظیم کنید ایشان را و وام دهید خدای را وامی نکو، «۱» بستم از شما گناهانتان و در برم شما را در بهشتها که می رود از زیر آن جویها هر که کافر شود پس از آن از شما گم کرده باشد راه راست. به شکافتن «۲» ایشان عهدشان لعنت کردیم «۳» ایشان را، و کردیم دلهاشان سخت بر می گردانید «۴» سخنها از جای خود و فراموش کردند بهره از آنچه یاد دادند ایشان را «۵» و پیوسته مطلع می شوی بر خیانتی از ایشان مگر اندکی از ایشان عفو بکن از ایشان و در گذر «۶» که خدای دوست دارد نکوکاران را. و از آنان که گفتند: ما ترسایانیم ها گرفتیم پیمانشان. فراموش کردند بهره از آنچه یاد دادند «۷» ایشان را به آن، برانگیختیم میان ایشان دشمنی و بزیدن تا روز قیامت و خبر دهد ایشان را خدای به آنچه کرده باشند. ای خداوندان کتاب آمد به شما پیغامبر ما بیان می کند شما را بسیاری از آنچه پنهان می داشتی از کتاب و عفو بکرد از بسیاری. آمد به شما از خدای روشنایی و کتابی روشن. ----- (۱). لت من. (۲). آج، لب: شکستن. (۳). آج، لب: دور گردانیدیم. (۴). کذا در اساس، تب، مت، وز: می برگردانید (با صیغه مخاطب)، آج، لب، تغییر می کنند، لت می برگردانند. (۵). لت

به آن، آج، لب: پند داده می‌شدند به آن. (۶). آج، لب: فراگذار، لت: درگذار. (۷). آج، لب: پند دادند. صفحه: ۲۹۳ راه نماید به آن خدای آن را که پیروی کند خشنودی او را راه خدای او و بیرون آرد ایشان را از تاریکی به روشنی به فرمان او و راه نماید ایشان را به راه راست. کافر شدند آنان که گفتند: خدای عیسی است پسر مریم. بگو کیست آن که مالک باشد از خدای چیزی، اگر خواهد که هلاک کند عیسی پسر مریم را و مادرش را و هر کس را که در زمین است همه، و خدای راست پادشاهی آسمانها و زمینها» (۱) و آنچه میان آن است. بیافریند آنچه خواهد و خدای بر همه چیزی قادر است. و گفتند جهودان و ترسایان: ما پسران خداییم و دوستان اویم. بگو: چرا عذاب می‌کند شما را به گناهانتان (۲) بلکه شما آدمی (۳) از آن که آفرید بیامرزد آن را که خواهد و عذاب کند آن را که خواهد، و خدای راست پادشاهی آسمانها و زمینها (۴) و آنچه میان ایشان است (۵)، و به اوست بازگشت. ای خداوندان کتاب آمد به شما پیغامبر ما بیان می‌کند شما را بر سستی (۶) از پیغامبران -----
----- (۱). وز: آسمان و زمین، تب: آسمانها و زمین. (۲). لت: به گناهتان. (۳). تب، لت، آدمی‌اید. (۴). وز: آسمان و زمین. (۵). وز، تب، لت: میان آن است. [.....]

(۶). اساس و مت: براستی خوانده می‌شود. با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. صفحه: ۲۹۴ تا نگویند نیامد به ما از بشارت دهنده و «۱» ترساننده آمد به شما مژده دهنده «۲» و ترساننده و خدای بر همه چیزی تواناست. قوله تعالی: وَ لَقَدْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ - الْآيَةَ، حق تعالی در اینکه آیت باز گفت آن عهد و پیمانی که بر بنی اسرائیل گرفت به اوامری (۳) که ایشان را کرد در کتابهای ایشان و میثاق (۴) سوگندی مؤکد باشد من الوثيقة «۵» وثیقه استواری باشد و بنی اسرائیل فرزندان یعقوبند - علیه السلام - و آن دوازده فرزند بودند خدای تعالی در هر سبطی از اسباط ایشان «۶» نقیبی بداشت چه هر «۷» فرزندی سبطی شدند، و از ایشان قومی بسیار پدید آمدند و توالد و تناسل بسیار شد «۸» حق تعالی برای آن «۹» تا خلاف نباشد ایشان را از هر سبطی نقیبی برانگیخت ای عجب در یک عهد برای دوازده سبط دوازده نقیب بایست پس برای چندان خلاق که عدد ایشان جز خدای نداند دوازده نقیب نباید اگر در یک عهد دوازده نقیب بسیار نباشد در یک عهد کم از یک نقیب نشاید. حق تعالی نقبای بنی اسرائیل را دوازده کرد تا احوال امت پیامبر ما - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ عَلَى آلِهِ - با احوال بنی اسرائیل ماند مصداق قول رسول را - صلوات الله علیه - که گفت: «۱۰» سَيَكُونُ فِي أُمَّتِي مَا كَانَ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ حَذُو «النَّعْلِ بِاللَّعْلِ وَ الْقَدَّةُ بِالْقَدَّةِ» گفت: هر چه در بنی اسرائیل بود در امت من بباشد چنان که پای نعل با پای نعل ماند و پر تیر با پر تیر. و رسول را - علیه السلام - پرسیدند از عدد ائمه. گفت: عدد الاثمة من بعدی عدد نقباء بنی اسرائیل، گفت: عدد امامان از پس من عدد نقیبان بنی اسرائیل باشد. و در معنی نقیب چهار قول «۱۱» گفتند. - -----
----- (۱). تب، لت نه. (۲). تب، آج، لب، لت: مژده. (۳). آج، لب، مر: اوامر. (۴). مر و.

(۵). آج، لب، مر، لت و. (۶). مر را. (۷). اساس، وز، مت: مهر، با توجه به تب و سایر نسخه‌ها تصحیح شد. (۸). مر: شدند. (۹). مر که. (۱۰). اساس، وز، مت: خود، با توجه به تب و سایر نسخه تصحیح شد. (۱۱). آج، لب، مر: وجه. صفحه: ۲۹۵ حسن بصری گفت: ضمین باشد آن که پایندان «۱» و عاقله قوم بود. ربیع گفت: امین و استوار قوم باشد. قتاده گفت: گواه باشد بر قوم خود. و قومی دگر گفتند: رئیس باشد و عریف که از کارها بر رسد و اصل نقیب در لغت فعیل باشد از نقب و نقب سوراخ فراخ باشد و آن را که آن سوراخ کند نقاب خوانند. و ثقب و نقر و نقب متقارب باشد جز که ثقب «۲» اندک بود و نقر از او بیش باشد و کنده‌گر را نقر گویند و چنگال مرغ را «۳» منقار گویند و نقب از همه بیشتر باشد. و بعضی اهل لغت گفتند: نقیب فعیل باشد به معنی فاعل برای آن که او تعریف کند و از کارها بر رسد و در غور کارها رود پس به «۴» آن ماند که نقب کند. و بعضی گفتند: فعیل باشد به معنی مفعول برای آن که کار او را تفحص کرده باشند و در غور شده تا بدانسته باشند که او صلاحیت نقابت دارد «۵» و منقبت آن خصلت «۶» باشد که بر او نقب کنند و در غور او شوند از فضیلت مرد و جمعش مناقب باشد و نقبه ایزار پای باشد که آن را ساق نبود برای آنش نقبه خوانند لا تساع نقبتها و اول جرب را نقبه گویند. قال الشاعر: متبدلاً تبدو محاسنه يضع الهناء مواضع الثقب و

کلب نقیب گویند سگی که آن را سوراخی در گلو کنند تا آواز او بلند بر نیاید و اینکه بخیلان کنند تا مهمان به آواز سگ به ایشان راه نبرد» (۷) و در معنی نقبا در اینکه آیت دو قول گفتند: حسن بصری و جبایی گفتند، برای آن ایشان را نقیب خواند» (۸) که ایشان را ضمان قوم خود کردند که مخالفت نکنند آن را که اسد آن را «۹» فرموده بودند. -----

----- (۱). لت: پابندگان. (۲). اساس، وز، مت: نقب، با توجه به تب و سایر نسخه بدلها تصحیح شد. [.....]

(۳). اساس: مرا، با توجه به وز تصحیح شد. (۴). لت: با. (۵). لت یا نه. (۶). آج، لب: حاصل. (۷). مر: نیابد. (۸). مر: خوانند. (۹). کذا در مع، وز، مت (!) دیگر نسخه بدلها: ندارد. صفحه: ۲۹۶ مجاهد و سدی گفتند: برای آن نقیب خواندند ایشان را که ایشان را فرمودند تا بر آثار آن جباران [۳۷۴-پ]

بشوند» (۱). و قصه «۲» اینکه بود که: خدای تعالی موسی را و قومش را وعده داد که زمین مقدسه که زمین شام است به ایشان دهد و قرارگاه ایشان کند و آنگه که اینکه وعده بود در آن جا جباران کنعانی بودند خدای تعالی گفت: من ایشان را هلاک کنم و زمین و مال و ملک ایشان به میراث به شما دهم و اینکه پس از آن بود که خدای مصر «۳» از قبطیان بستد و ایشان را و پیشوای ایشان را که فرعون بود هلاک کرد چون مصر ایشان را مستخلص شد خدای تعالی ایشان را زمین شام وعده داد و موسی را فرمود که: بنی اسرائیل را برگرد به اریحاء شو شهریست از شهرهای شام و آن زمین مقدسه است و وحی کرد به موسی که من آن را به سرای قرار شما کردم و بروید و با ایشان قتال کنید «۴» که من ناصر شما. موسی - علیه السلام - اینکه پیغام بگذارد و چون عزم رفتن «۵» مصمم کرد لشکر او دوازده سبط بودند از دوازده فرزند یعقوب - علیه السلام - به فرمان خدای بر هر سبطی نقیبی فرو کرد تا کفیل قوم و عاقله «۶» قومش باشد. موسی - علیه السلام - ایشان را نصب کرد به فرمان خدای و نامهای ایشان اینکه است از سبط روبیل: شامل بن رکن «۷» بود. و از سبط شمعون: شافاطر بن جزی «۸» بود. و از سبط یهوذا: کالب بن یوفنا بود و از سبط این «۹» حابل «۱۰» بن یوسف بود. و از سبط دیانون حدی بن شوری بود. و از سبط یوسف افرائیم «۱۱» بن یوشع بن نون بود. و از سبط بنیامین فلطم بن رقون بود. و از سبط اشراشانون بن ملکیل بود. و از سبط تفتال «۱۲» حی بن وقشی بود. و از سبط دان حملائیل «۱۳» بن حمل بود [از سبط لاوی حولا بن ملیکا «۱۴»]. و از سبط حدی سوسی «۱۵» بود. موسی - علیه السلام - برفت با اینکه قوم و -----

----- (۱). آج، لب، مر: بنشوند. (۲). مر، لت آن. (۳). مر را. (۴). آج، لب: کنی / کنید. (۵). آج، لب، مر: ندارد. (۶). لب، مر: عاقل. (۷). تب، آج، لب، مر، لت: رکز. [.....]

(۸). تب، آج، لب، مر، لت: شافاطر بن جزی. (۹). آج، لب، مر، لت: این. (۱۰). لت: خایل. (۱۱). کذا در اساس و مت، وز: افراسم (بی نقطه)، تب، آج، لب، مر، لت: افرایم. (۱۲). آج، لب، مر: نفتال، لت: نفتالی. (۱۳). وز، آج، لب: حملایل، مر: حملابل: (۱۴). اساس، مت: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۱۵). مر: موسی. صفحه: ۲۹۷ بالشکر و اسباط بنی اسرائیل تا بنزدیک اینکه شهر رسید اعنی اریحا که زمین مقدسه بود. موسی - علیه السلام - اینکه دوازده نقیب را بفرستادند «۱» تا بروند و احوالی «۲» بدانند و او را خبر دهند. از جمله جباران آن شهر یکی عوج عنق «۳» بود و گفته‌اند: طول او بیست و سه هزار گز بود و سیصد و سی «۴» سه گز و ثلثی از گزی. اینکه روایت عبد الله عمر است. و در اخبار هست که روزی که ابر «۵» بودی او را در سر و روی و سینه پیختی و وقت بودی که ابر او را تا سینه بودی و روی و سر او را آفتاب [بودی] «۶» و او از ابر آب خوردی و ماهی از دریا بگرفتی و در آفتاب بریان کردی و بخوردی. و در خبر است که او «۷» ایام طوفان بنزدیک نوح آمد و او را گفت: مرا با خود در کشتی نشان. نوح - علیه السلام - گفت: برو ای دشمن خدای که مرا نفرموده‌اند. او برفت و آب طوفان بالای کوههای زمین چهل [گز] «۸» برفته «۹» و عوج را بالای زانو بود. و در خبر است که او را سه هزار سال عمر بود و عنق نام مادر او بود و گفته‌اند: عناق «۱۰» دختر آدم بود - علیه السلام - و اول کسی بود که بغی کرد بر «۱۱» زمین و هر انگشتی از «۱۲» انگشتان سه گز بود در دو گز بر «۱۳» هر ناخن انگشتی از آهن بمانند داسی و چون بر زمین بنشستی یک گز «۱۴» به آن زمین مشغول کردی او از دشت می آمد و در زه

هیزم بر سر نهاده لایق او چون آن دوازده کس را دید «۱۵» از ایشان عجب آمد او را. و در خبر آورده‌اند که هر یکی را از ایشان «۱۶» چهل گز طول بود او ایشان را بگرفت و در دامن نهاد و دامن به میان فرو کرد «۱۷» و ایشان را با خانه آورد و بتعجب ---
----- (۱). وز، تب، آج، لب، مر، لت: بفرستاد. (۲). آج، لب، مر: احوال. (۳). مر، عوج بن

عنق. (۴). دیگر نسخه بدلها و. (۵). وز: ابری. (۸-۶). اساس: ندارد، از ور افزوده شد. [.....]

(۷). آج، لب، مر، لت در. (۹). مر: برفت، لت: بر رفته. (۱۰). لت او. (۱۱). وز، تب، آج، لب، مر، لت: در. (۱۲). وز، تب، آج، لب، مر، لت او. (۱۳). لت: و. (۱۴). لت: کریو. (۱۵). وز، تب، آج، لب، مر، لت: بدید. (۱۶). اساس، مت: ایشان را، با توجه به فحوای کلام زائد می‌نماید. (۱۷). لت: برزد. صفحه: ۲۹۸ ایشان را پیش زن خود ریخت و گفت: اینان را نبینی که آمده‌اند تا با ما قتل «۱» کنند و زمین و شهر ما را به دست گیرند «۲». آنکه گفت ایشان را به پای بمالم زن گفت: نباید، رها کن اینان را تا بروند و خبر ما به ایشان برسد عوج ایشان را دست بداشت تا برفتند ایشان بیرون رفتند «۳» در بازار ایشان هر خوشه انگور دیدند که هیچ مرد از ایشان بر نتوانستندی «۴» گرفتن و نار ایشان هر یکی چندان «۵» بود که نیمه پوست او ده کس در زیر آن پنهان شدند «۶» ایشان بیامدند و با یکدیگر گفتند: چه رأی است ما را اگر اینکه که دیدیم با قوم بگویم دل شکسته شوند با یکدیگر عهد کردند که اینکه حدیث جز با موسی و هارون - علیه السلام «۷» - نگویند تا ایشان رای خود ببندند «۸» در آن. آنکه عهد «۹» بشکستند و هر یکی سبط خود را پنهان بگفتند و دل شکسته بکردند در نقبا خلاف کردند. بعضی گفتند انبیا بودند و اینکه درست نیست چه ایشان نه انبیا بودند نه اوصیا بل دوازده سپاه سالار بودند در لشکر موسی - علیه السلام - و آنکه گفت: وَ بَعَثْنَا مِنْهُمُ اثْنَيْ عَشَرَ نَقِيبًا «۱۰» ... لفظ بعثت در حق ایشان دلیل پیغامبری «۱۱» نکند چه حق تعالی اینکه لفظ در حق آن دو کلاغ بگفت در قصه پسران آدم فی قوله: فَبَعَثَ اللَّهُ غُرَابًا يَبْحَثُ فِي الْأَرْضِ، آنکه عوج عنق بیامد و لشکر موسی - علیه السلام - بنگرید یک فرسنگ در یک [۳۷۵- ر]

فرسنگ بود طول و عرضش «۱۲» برفت و بر آن طول و عرض پاره‌ای از کوه ببرید و بر سر گرفت بر آن که تا به شب بر لشکرگاه موسی زند خدای تعالی مرغی را فرستاد «۱۳» پاره الماس در منقار گرفته تا پیرامن و گرداگرد سر او بسفت تا از پاره کوه در گردن او افتاد به مانند طوقی، او ----- (۱). اساس، مت: قتل، با توجه به وز تصحیح شد. (۲).

لت: فرو گیرند. (۳). وز، تب، آج، مر، لت: آمدند. (۴). اساس، وز، مت: توانستندی، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. [.....]

(۵). لت: چندان. (۶). مر، لت: شدی. (۷). وز، تب: علیهم السلام. (۸). تب، لت: ببینند، آج، لب: ببندند، مر: ببیند. (۹). لت خود. (۱۰). سوره مائده (۵) آیه ۱۲. (۱۱). تب، آج، لب، مر، لت: پیغمبری. (۱۲). آج، لب: او. (۱۳). آج، لب، مر، لت: بفرستاد. صفحه: ۲۹۹ خواست تا از گلوی خود بر آرد نتوانست اسیر گشت حق تعالی وحی کرد به موسی که ای موسی دریاب دشمنت [را] «۱» موسی بیامد او را دید چنان عصای «۲» بر آورد «۳» و بالای عصا ده گز بود و بالای موسی ده گز «۴» و ده گز بر هوا برجست و عصا بر کعب او زد و از آن زخم بیفتاد و آن کوه بر گردن او نتوانست خاستن بنی اسرائیل بشتافتند و تیغ و تیر در او نهادند و او را بکشتند و سرش ببریدند گفتند استخوان «۵» او چند سال به پل رود نیل کرده بودند اینکه روایت «۶» است. و روایتی دیگر آنست که او در زمین بغی و طغیان از حدّ ببرد خدای تعالی سباع زمین را بر او گماشت شیران را هر شیری چند «۷» پیلی و هر گرگی چند شتری و هر کرکسی چند خری تا در او افتادند و او را بدریدند و بخوردند. و قال اللَّهُ إِنِّي مَعَكُمْ، و خدای تعالی بنی اسرائیل را گفت من با شماام به معنی نصرت اینکه جا وقف است و کلام تمام است. آنکه ابتدای کلامی دگر کرد گفت (لَئِنْ أَقَمْتُمُ الصَّلَاةَ) کوفیان گفتند اینکه لام جواب قسمی مضمهر است و التقدیر و اللّٰهُ لئن أقمتم الصلوة به خدای که اگر شما نماز بیای دارید و ارکان و حقوق آن به جای آرید و مواقیت آن را مراعات و مراقبت کنید «۸» (و آیتیم الزکوة) و زکات مال بدهید بر حسب آن که بر شما فریضه کرده‌اند و به رسولان و پیغامبران من ایمان آرید و ایشان را تصدیق کنی و حرمت داری و تعظیم و توقیر کنی و قوله: وَ عَزَّرْتُمُوهُمْ

در تعزیر دو قول گفتند زجاج گفت مراد به تعزیر نصرت «۹» است یعنی اگر یاری کنید پیغامبران مرا «۱۰» و ابن زید گفت مراد به تعزیر توقیر و تعظیم است و ابو عبید «۱۱» اینکه اختیار کرد به اینکه بیت استشهاد کرد: و کم من ماجد لهم کریم و من لیث یعزرفی التدیء ----- (۱). اساس: ندارد، از وز افزوده شده. (۲). دیگر نسخه بدلها بجز مت:

عصا. (۳). لت: براوزد. (۴). مر بود. (۵). وز، تب، آج، لب، لت: استخوانهای، مر: استخوان پای. [.....]

(۶). آج، لب: روایتی. (۷). مر: چون. (۸). آج، لب: کنی. (۹). اساس، وز، مت: تصرف، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۰). مر: را. (۱۱). تب، مر: ابو عبیده. صفحه: ۳۰۰ ای یوقر فی المجلس، و فراء گفت اصل کلمه از عزراست و آن منع و رد باشد و منه التعزیر التیادیب لأنه يتأدب به و یمتنع مما یمنع عنه به. و أقرضتم الله قرضاً و قرضی نیکو یعنی مال بصدقه دهید و بر خدای تعالی قرض کند «۱» امید آن را که به از آن به «۲» او دهد و اصل قرض قطع بود قوله: قرضاً حسناً، در او چند قول گفتند: یکی آن که بطیبت نفس بدلخوشی دهد آنچه دهد قول دیگر آن که منت نهد و ایذا نکند کما قال تعالی: ثم لا یتبعون ما أنفقوا منّا و لا أذی «۳»، و گفته‌اند از حلال نفقه کند دون حرام و قرض گفت در مصدر اقرض و اقراض نگفت کقوله تعالی و الله أنبتکم من الأرض نباتاً «۴»، و کما قال امرء القیس: رضت فذلت صعبه ای اذلال و قوله: لأکفرن عنکم، اینکه لام جواب قسم مضمراست مکفر کنم سیئات شما را یعنی اینکه افعال سبب کفاره گناهان شما کنم و تحقیق آن باشد که حق تعالی گفت چون ایشان «۵» به اینکه افعال و طاعات قیام کنند «۶» من گناهان ایشان بیامرزم به فضل و رحمت [خود] «۷» و اصل تکفیر تغطیه و پوشش باشد و الکفر «۸» الستر قال لیبید: فی لیلۃ کفر النجوم غمامها» و ایشان را به بهشتهایی برم که در زیر آن یعنی در زیر درختان جویها می‌رود فمن کفر بعد ذلک منکم، هر که پس ازین کافر شود از شما و ذلک، اشارت است به میثاق فقد صل سوا السبیل، او راه راست گم کرده باشد. قوله: فَمَا نَقَضَ لَهُمْ مِيثَاقَهُمْ، حق تعالی به اینکه آیت رسول را- علیه السلام- تسلیت داد «۹» گفت اگر جهودان عصر «۱۰» تو عهد و پیمان تو بشکافتند «۱۱» جهودان روزگار موسی هم «۱۲» اینکه «۱۳» کردند من ایشان را لعنت کردم و از رحمت خود دور کردم به «۱۴» اینان ----- (۱). مر: کنید. (۲). وز، تب، آج، لب: با. (۳). سوره بقره (۲)

آیه ۲۶۲. (۴). سوره نوح (۷۱) آیه ۱۷. (۵). آج، لب: ندارد. (۶). مر: نمایند. (۷). اساس: ندارد، از وز افزوده شد. (۸). لت و. [.....] (۹). مر و. (۱۰). لت: عهد. (۱۱). لت: بشکافتند. (۱۲). مر: نیز. (۱۳). مر: همین. (۱۴). لت: با. صفحه: ۳۰۱ هم اینکه کنم و «ما» در آیت صله است و زیاده و لکن نه زیادتی که بی فایده باشد و فایده او آن است که «ما» که حرف باشد اصل او نفی باشد پس شمه‌ای از نفی در او باشد و معنی آن باشد که بنقضهم میثاقهم لعنهم لا بغیره ما ایشان را لعنت که کردیم به نقض و شکافتن عهد کردیم نه به دیگر چیز، و کذلک قوله: فَمَا رَحِمَهُ مِنَ اللَّهِ لَئِن لَّهُمْ «۱»، و همچنین «ماء» کافه فی قوله: انما که ان اثبات را تأکید کند «۲» و در «ما» شمه‌ای نفی باشد برای آن گفتند که «انما» لا ثبات الشیء و نفی ما سواه و نقض، عهد شکافتن و بنا شکافتن باشد. یقال نقضت البناء و الحبل و العهد و لعن طرد و ابعاد باشد. وَ جَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسِيَةً، حمزه و کسائی خواندند قسیه بی الف بتشدید یا علی وزن فعیله و اعمش در شاذ «۳» علی فعله قسیه بتخفیف و باقی قراء خواندند قاسیه با الف. حسن بصری گفت اینکه لعن آن مسخ است که در جهودان بود «۴» فی قوله: کُونُوا قَرَدَةً حَاسِيَةً، ابو القاسم بلخی گفت: آن قساوت دل ایشان بر سبیل عقوبت بود و دیگران از اهل تأویل گفتند مراد آن است که آن الطاف که عند آن دل ایشان نرم شدی نکرد به «۵» ایشان اما بر وجه عقوبت و خذلان و اما بر آن وجه که دانست منتفع «۶» نشوند به آن و اما به آن وجه که آن فعل در حق ایشان آنکه لطف [۳۷۵-پ]

بودی که نقض عهد نکرده بودند چون نقض عهد کردند آن فعل لطف نبود ایشان را و قسیه و قاسیه لغتان کالعیه و العالیه و الزکیه و الزاکیه «۷». عبد الله عباس گفت: قاسیه ای یابسه دل ایشان خشک کرد و قسا و جسا و عسا بمعنی واحد و گفته‌اند غلیظا «۸» سخت درشت که نرم نشود به موعظه و گفته‌اند متکبر که قبول وعظ نکند و گفته‌اند ردی فاسد بود «۹» من قولهم دراهم قسیه ای ردیه قال الشاعر: ----- (۱). سوره آل عمران (۳) آیه ۱۵۹. (۲). لت: تأکید اثبات کند. (۳). لت

خواند. (۴). آج، لب، مر: گفت. (۵). لت: با. (۶). مر: منقطع. (۷). تب و. (۸). لت: غلیظ. [.....]

(۹). اساس، مر، مت: بر، وز، تب، آج، لب: بد، با توجه به فحوای کلام و نسخه لت تصحیح شد. صفحه: ۳۰۲ لها صواهل فی صمّ السّلام كما صاح القسّيات فی ایدی الصّیاریف یصف وقع المساحی فی الحجاره یحرّفون الکلم عن مواضعه در شاذّ نخعی و سلمی خواندند: یحرّفون الکلام عن مواضعه. و «کلم» جمع کلمه باشد من باب تمر و تمره. و «کلام» جنس باشد و در معنی او دو قول گفتند «۱»: یکی آن که تأویل او بد می‌کنند بر خلاف «۲» راستی و دگر آن که نفس «۳» کلمات می‌گردانند بر جای خود رها نمی‌کنند «۴» به زیادت و نقصان چنان که دگر جای گفت: وَ یَقُولُونَ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَ مَا هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ، وَ قَوْلُهُ: وَ إِنَّ مِنْهُمْ لَفَرِيقًا یَلُؤُونَ أَلْسِنَتَهُمْ بِالْكِتَابِ لِتَحْسَبَهُ مِنْ الْكِتَابِ «۵» و ما هو من الكتاب، و قوله: وَ نَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ، و بهره ذکر و علم از آن فراموش کردند، یعنی نصیب «۶» خود از ایمان به رسول ما- علیه السّلام- فراموش کردند که ایشان را به آن تذکیر کرده بودند. گفته‌اند مراد ترک است به نسیان یعنی نصیب خود از آن چیزها «۷» رها کردند که نعت و صفت رسول از تورات بگردانیدند و به جای آن چیزها دگر گفتند و نوشتند. قوله: وَ لَا تَزَالُ تَطَّلِعُ عَلَى خَائِنَةٍ مِنْهُمْ، و پیوسته مطلع می‌شوی تو بر خیانتی از ایشان. گفتند: فاعله به معنی مصدر است کالعافیة و الخاطیة و الطاغیة. قال الله تعالی: وَ الْمُؤْتَفِكَاتِ بِالْخَائِنَةِ «۸»، قوله: فَأَمَّا ثَمُودُ فَأَهْلَكُوا بِالطَّاغِيَةِ «۹»، و اینکه قول مبرّد است. و گفته‌اند مراد فاعل است و «ها» در او مبالغه راست، کقولهم: رجل علامة و نسابه. قال الشاعر: حَدَّثَ نَفْسِكَ بِالْوَفَاءِ وَ لَمْ تَكُنْ لِلْغَدْرِ خَائِنَةً مَغْلُ الإصْبَعِ خِطَابٌ مِی کُند با مردی و او را نهی می‌کند از خیانت می‌گوید، و قوله مغلّ الإصبع یعنی تغلّ إصبعك فی المتاع للخيانة. (۱). آج، لب، مر: باشد. (۲).

مر: بخلاف. (۳). آج، لب، مر: لفظ. (۴). آج، لب: می‌کنند. (۵). سوره آل عمران (۳) آیه ۷۸. (۶). مر: نصیبه. (۷). تب، لت: چیزها، مر: چیز. (۸). سوره الحاقه (۶۹)، آیه ۹. (۹). سوره الحاقه (۶۹) آیه ۵. صفحه: ۳۰۳ و قول سیم «۱» آن است که «خائنه» صفت موصوفی محذوف است یعنی علی فرقه و «۲» طائفه او جماعه خائنه، و اینکه جمله وجوه «۳» نیکوست و محتمل. إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ، نصب او بر استثناء است. خدای تعالی «۴» جماعتی را که اینکه طریقه و سیرت نداشتند از اینکه میانه بیرون آورد و استثنا کرد، و آن جماعتی بودند از ایشان که «۵» اسلام آوردند چون عبد الله سلام و جز او. فَاعْفُ عَنْهُمْ وَ اصْفَحْ، خدای تعالی گفت: عفو بکن ایشان را. و عفو و صفح به یک معنی باشد برای اختلاف لفظ آورد و گفته‌اند صفح بلیغتر از عفو است «۶» إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ، که خدای تعالی نکوکاران را دوست دارد. و از جمله نکوکاری عفو است از مستحق عقوبت. قتاده گفت: اینکه منسوخ است بقوله: قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ «۷» و ابو علی گفت منسوخ است بقوله: وَ إِمَّا تَخَافْنَ مِنْ قَوْمٍ خِيَانَةً فَانْبِذْ إِلَيْهِمْ عَلَى سَوَاءٍ «۸». ابو القاسم بلخی گفت: روا باشد که اینکه عفو مشروط بود به شرط توبه و یا قبول جزیه، برای آن که چون جزیه قبول کرده باشد «۹» کس را بر ایشان سیلی نباشد و اینکه قول حسن بصری است و جعفر بن مبشر و اختیار جریر طبری است و بر اینکه قول آیت منسوخ نباشد مخصوص باشد به آنان که توبه کنند یا جزیه دهند. و قوله: يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ لَعَلَّ يُعْطُوا مِنْهُ، حق تعالی چون ذکر جهودان و تحریف است، بل آن کلامی مستأنف باشد و یا در موضع حال بود من قوله: لَعَنَاهُمْ، یعنی «۱۰»: مُحَرِّفِينَ الْكَلِمَ نَاسِينَ حُظُوظَهُمْ تا کسی از او شبهتی «۱۱» نسازد و تمسک نکند به او «۱۲». قوله: وَ مِنَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَى، - الآیة. حق تعالی چون ذکر جهودان و نقض عهد ایشان بگفت با ذکر ترسایان آمد و گفت از آنان نیز که دعوی ترسایی می‌کنند و می‌گویند ما ترسایم و اینکه «۱۳» جماعتی اند که در دین ترسایی درست نه‌اند. (۱). وز: قولی سه‌ام، آج، لب، تب:

سیوم. (۲). آج، لب، مر، لت: او. (۳). همه نسخه بدلها، بجز مت: اینکه وجوه جمله. (۴). مر اینکه. [.....]

(۵). لت: که از ایشان. (۶). مر: باشد. (۷). سوره توبه (۹) آیه ۲۹. (۸). سوره انفال (۸) آیه ۵۸. (۹). مر: کردند. (۱۰). لت: بمعنی. (۱۱). آج، لب، مر، لت: شبهی. (۱۲). آج، لب و. (۱۳). مر: اینها. صفحه: ۳۰۴ تا «۱» خدای تعالی گفت: قَالُوا إِنَّا نَصَارَى، برای آن که در همه ملتی مرغلان «۲» و منافقان می‌باشند. أَخَذْنَا مِيثَاقَهُمْ، هم آن عهد و پیمان بستیم از ایشان که از جهودان سسته بودیم.

ایشان نیز همان معامله کردند که جهودان کردند از نقض عهد و نسیان و ترک حظ و بهره خود از خیر و ایمان به محمد - صلی الله علیه و آله - فَأَغْرَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعِدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، لا جرم از میان ایشان عداوت و دشمنی برانگیختیم و در ایشان بستیم و آویختیم (۳) تا به روز قیامت. من قولهم غریت بكذا و اغرائی فلان به. و اصله من الغراء، اصل او از سریشم باشد (۴) که به او چیزی بر هم پیوندند. [و مصدر] (۵) غریت غری و غراء ممدود و مقصور آمده است. قال الشاعر: اذا قيل مهلا قالت العين بالبكاء غراء و مدتها حوافل تنهل (۶) خلاف کردند در آن که ضمیر «بینهم» راجع با کیست، بعضی گفتند [۳۷۶- ر]

راجع است با جهودان و ترسایان (۷) یعنی ما میان جهودان و ترسایان دشمنی انگیختیم، و بعضی دگر گفتند میان ترسایان یعنی فرق ایشان که از میان فرق ایشان خلاف و منازعت و دشمنی است از ملکائیان و نسطوریان (۸) و یعقوبیان. و سبب اضافت آن با خدای تعالی از چند وجه بود: یکی از جمله (۹) خذلان چنان که گفتیم. دگر از جهت امر او به معادت ایشان که ایشان اهل باطل اند و معادات ایشان واجب است بر همه مکلفان دگر به ادله که نصب کرد بر بطلان مذاهب و مقالات ایشان، چون فرقی مطلع شوند بر فساد قول آن فرقت به آن دلایلی آن ----- (۱). وز، لت: با. (۲). اساس، وز، مت: مرغل، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۳). آج، لب، لت: بر انگیختم و در ایشان بستم و آویختم. (۴). مر: من غرا که سریشم باشد. (۵). اساس و مت: ندارد، از وز افزوده شد. [.....]

(۶). کذا ضبط بیت در همه نسخه‌ها، در لسان العرب (ماده غراً) بیت زیر به کثیر نسبت یافته است: اذا قلت: أسلو، غارت العين بالبكا || غراء، و مدتها مدامع حفل (۷). تب: ترسان. (۸). اساس، وز، تب، لت، مت: فسطوریان، آج، لب، مر: فسطوریان، با توجه به ضبط کلمه در تفسیر تبیان و دیگر منابع تصحیح شد. (۹). کذا در اساس، وز، مت، تب، آج، لب، لت: جهت، مر: آن که از جهت. صفحه : ۳۰۵ فرقه را دشمن گیرند (۱) و اگر چه او نیز مقاتلی گوید که در فساد برابر آن باشد و لکن او جاهل باشد به آن. و بر اینکه قاعده اغری الله (۲) تعالی بین الکافرین صحیح اما اغراء عداوت بین المؤمن و الکافر روا نباشد برای آن که مؤمنان بر حق اند و بر اعتقاد صحیح، بر خلاف قول ایشان دلیل نباشد برای آن که اینکه (۳) قول حق است و بر بطلان قول کفار خدای تعالی ادله نصب کرده است که هر کس که در آن نظر کند و آن اباطیل بشناسد دشمن گیرد ایشان را. وَ سَوْفَ يُنَبِّئُهُمُ اللَّهُ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ، و خدای تعالی خبر دهد هر کسی را (۴) به آنچه کرده باشند (۵) از خیر و شر و مورد آیت مورد (۶) تهدید و وعید است یعنی جزا دهد هر کسی را به آنچه کرده باشند به حسب استحقاق ایشان. یا اهل الکتاب، آنچه خطاب کرد با جهودان و ترسایان به یک جای و به ایشان تقریر و تصحیح نبوت پیغامبر ما - صلی الله علیه و آله - کرد. گفت [ای اهل کتاب که تورات و انجیل است، پیغامبری به شما آمد تا بیان کند شما را بسیاری از آن حکمها که شما پنهان می‌دارید از] (۷) تورات و انجیل. عبد الله عیاس و قتاده گفتند: [از جمله] (۸) آنچه خدای تعالی رسول را بیان کرد، رجم زانی بود که ایشان بگردانیده بودند به سبب مراعات جوانب رؤسا و اکابرشان و برای [آن] (۹) هر دو گروه را اهل کتاب گفت و اهل کتابین نگفت و اگر چه کتاب دو است، برای آن که لام تعریف جنس [در او] (۱۰) است. و بعضی دگر گفتند برای آن که آن دو کتاب بمثابة یک کتاب است در معنی آن که منسوخ و متروک است و کار بستنی نیست چنان که اصحابش اگر چه در نحلّت و ملت مختلفند کافرنند و اسم کفر شامل است ایشان را، و الکفر مله واحده و ----- (۱). لت: گیرد. (۲). تب: اغراء الله. (۳). لت: آن. (۴). لت: ایشان را. (۵). تب: باشد.

(۶). آج، لب، مر، لت: ندارد. (۷). اساس و مت افتادگی دارد، و از وز آورده شد. (۸-۱۰). اساس و مت: ندارد، از وز افزوده شد. (۹). اساس، تب، مت: ندارد، از آج افزوده شد. وز: آن که. صفحه : ۳۰۶ اینکه بیان حق تعالی رسول را بر وجه معجزه (۱) فرمود برای آن که ایشان اینکه (۲) احکام از رجم زانی و جز آن (۳) بر خفیه و پوشیدگی تحریف کرده بودند و کس بر آن مطلع نبود جز ایشان خدای تعالی اطلاع داد رسول را بر آن تا او خبر داد ایشان را به صنع (۴) ایشان در تورات و انجیل تا علمی باشد از اعلام معجز و دلیلی بر صدق و صحت نبوت او چه دانند که اینکه غیب است و اینکه کس نداند الا عالم الغیب و او اینکه خبر از خدای یافته

بود (۵)، و قوله: وَ يَعْصُوا عَنْ كَثِيرٍ مَعْنَى آن است که اینکه رسول را که من فرستادم یعنی محمّد مصطفی - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ - بسیاری احکام که شما از کتابهای خود بگردانیده (۶) و تأویل خطا کرده آن را بیان می‌کند و آشکارا می‌کند و از بسیاری عفو می‌کند یعنی می‌داند و نمی‌گوید و اینکه به حسب مصلحت باشد به امر خدای تعالی آنچه حق تعالی گفته باشد که ایشان را، اعلام کن از خیانت ایشان که ایشان را یا جز ایشان را در آن لطف باشد آن اظهار کرد و آنچه گفت پوشیده‌دار از احوال ایشان، چه دانست که در اظهار آن لطفی نخواهد بودن پوشیده داشت برای اینکه وجه را. و روا باشد که چنان که در اظهار آنچه اظهار کرد لطف باشد و دلالت گروهی را در ترک آنچه ترک کرد دلالت باشد قومی را برای آن که اینکه نوعی بود از علم به احوال ایشان که او داند که ایشان در چند چیز (۷) خیانت کردند او بگفت و دیگر چیزها باشد که در آن هم خیانت کرده باشند. او گوید من می‌دانم و لکن عفو بکردم شما را از شرح آن تا اگر به بعضی فعل ایشان را رسوا کرده باشد ایشان را به بعضی اغضا (۸) کرده باشد و اینکه هم دلالت صدق او بود و هم علامت کرم. آنگه گفت: قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ، به شما آمد از خدای تعالی نوری یعنی رسول علیه السّلام، وَ كِتَابٌ مُبِينٌ یعنی «قرآن» که کتابی است بیان کننده و «آبان» هم لازم باشد هم متعدی و «مبین»، روشن باشد و هم روشن کننده. يَهْدِي بِهِ اللَّهُ خدای تعالی به او هدایت کند و راه نماید، یعنی بیان و لطف به ----- (۱). تب، آج، لب، مر، لت: معجز. [.....]

(۲). آج، لب، مر: ندارد. (۳). تب: اینکه. (۴). لت: صنيع. (۵). وز، تب، آج، لب، لت: یافته باشد، مر: یافته است. (۶). مر، لت: بگردانیده‌اید. (۷). لت که. (۸). آج، لب: اغفار، مر: اعفا. صفحه: ۳۰۷ اینک کتاب و به اینکه پیغامبر. و روا بود که ضمیر عابد باشد (۱) الی کل واحد منهما، و روا بود که الی اقرب المذكورین باشد و آن کتاب است و روا بود که الی اهم المذكورین باشد و اگر چه ابعده باشد، كما قال: وَ إِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ لَهْوًا أَنْفَضُوا إِلَيْهَا (۲). مِنْ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ، آن را که متابعت رضای او کند، سُبُلِ السَّلَامِ. و رضا نقیض سخط باشد و رضا و رضوان مصدر بود من رضی یرضی و از باب اراده باشد (۳) و آن اراده خیر و ثواب بود. و سخط اراده عقاب باشد به مستحقّش و سبل جمع سیبل باشد. و در سُبُلِ السَّلَامِ، چند قول گفتند: یکی آن که «سلام» نام خداست - جلّ جلاله - فی قوله: السَّلَامُ الْمُؤْمِنِ (۴)، بنماید ایشان را راه خود. آنگه اینکه بر یک تقدیر [۳۷۶- پ]

باشد از دو: اَمَّا عَلِيٌّ تَقْدِيرِ دِينِ اللَّهِ (۵) او دار ثواب الله. و مراد به راه خدای اما دین اسلام باشد و اما راه بهشت علی حذف المضاف و اقامة المضاف الیه مقامه و اینکه قول حسن بصری است و سدی. و زجاج گفت (۶): مراد به سلام سلامت است یعنی طریق نجات از هر شرّی و رسیدن به هر مرغوبی (۷) و خیری، وَ يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ، و ایشان را از ظلمت کفر بیرون می‌آرد به نور ایمان به دعوت و ترغیب و ترهیب به فرمان او و الطاف او و ایشان را راه می‌دهد و هدایت می‌کند (۸) و به راه راست و آن راه دین اسلام است که در او کثری (۹) و اعوجاجی نیست. و معنی هدایت هم آن (۱۰) باشد که گفتیم از بیان و نصب ادله و ازاحت علت و تمکین و الطاف و توفیق. آنگه به ذکر ترسایان آمد و تکفیر (۱۱) ایشان کرد و به کفر بر ایشان گواهی داد. به ----- (۱). آج، لب، مر: بود. (۲). سوره جمعه (۶۲) آیه ۱۰. (۳). تب، مر: بود. (۴). سوره حشر (۵۹)

آیه ۲۳. (۵). لت: اما علی دین خلق الله. (۶). لت: گفتند. (۷). وز، رسیدن هر مرغوبی. [.....]

(۸). لت: می‌نماید. (۹). مر: کسری. (۱۰). تب: همان. (۱۱). لت: تکفّر. صفحه: ۳۰۸ آن اعتقاد که در حق عیسی مریم کردند. گفت: کافرنند آنان که گفتند خدای عیسی مریم است. و لقد جواب قسمی مضمّر است اعنی «لام» و قد برای تحقیق باشد و اختلاف اقوال در لفظ مسیح گفتیم و اینکه که خدای تعالی از ایشان باز گفت که ایشان کافر شدند (۱) به اینکه گفتن. مراد آن است که کافر شدند به (۲) اعتقاد الهیت عیسی و آن که او خدای است و مستحقّ عبادت است و آن که روا داشتند که محدثی مخلوق (۳)، خدای باشد و آن که نعمتها که خدای را بود بر ایشان اضافه با عیسی کردند و اینکه هر دو اعتقاد کفر باشد. آنگه حق تعالی بر سیبل محاجّه و حجّت انگیختن بر ایشان گفت: یا محمّد بگو ایشان را که کیست که مالک است یعنی قادر است که دفع کند از

خدای تعالی آنچه او خواهد که کند از هلاک و مکاره به عیسی مریم و مادرش و به هر چه در زمین هستند! اگر او خواهد تا همه را هلاک بر آرد هیچ مدافع و مانع نبود ایشان را از او و وجه «۴» احتجاج از آیت آن است که اگر عیسی خدای بودی چون خدای خواستی که او را هلاک کند او هلاک از خود باز توانستی «۵» داشتن. چون معلوم است که او از اینکه عاجز است و در اینکه باب از میان شما و او فرقی نیست، بیاید دانستن که او صلاحیت الهیت و استحقاق عبادت ندارد. وَ لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا، خدای راست ملک آسمانها و زمین و آنچه در میان آن است و عیسی از آن جمله است و عیسی با ضافت با اینکه جمله از روی قیاس چه باشد و با آن که سماوات جمع است و ارض جنس است، بینهما گفت و بینهن نگفت برای آن که بر طریقه دو جنس و دو نوع راند «۶» آن را يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ، بیافریند «۷» آنچه خواهد چنان که خواهد. و اینکه برای آن گفت که اگر ایشان را تهمت و شبهت آن است «۸» که من عیسی ----- (۱). لت: شوند. (۲). آج، لب اینکه. (۳). مر:

مخلوقی. (۴). اساس، وز، آج، لب، مر مت: از دو وجه، با توجه به تب و احتمال خطاب از او به از دو، تصحیح شد. (۵). وز: نتوانستی. (۶). آج، لب، مر: رانده. (۷). وز: بیافرید. (۸). مر: شبهه‌ای است. صفحه: ۳۰۹ را از مادر بی پدر آفریدم من آنچه خواهم چنان که دانم بیافرینم به حسب مصلحت، و بندگان مرا در اینکه پرده غیب بار نیست. و اگر ایشان را شبهت از آن جاست «۱» که خرق عادت بود که من خلق آفرینم از مادر تنها بی پدر، من بر همه چیز قادرم و آن که بر همه چیز قادر بود هیچ نوع از انواع مقدورات او بر او متعذر نبود. آنگه آن محال و تمنای باطل «۲» و گفتار هذیان که هر دو گروه، اعنی جهودان و ترسایان گفتند، حکایت کرد با رسول- علیه السّلام. جهودان و ترسایان گفتند: ما پسران خداییم و دوستان اویم. عبد الله عباس گفت: سبب نزول آیت آن بود که چون رسول- علیه السّلام- ایشان را بترسانید به عقاب خدای، گفتند: یا محمد چه ترسانی ما را که ما اگر چه بسیار گناه کنیم خدای ما را عقوبت نکند که ما پسران اویم و دوستان اویم؟ سدی گفت: دعوی کردند که خدای وحی کرد به یعقوب «إن ولدك بکری من الولد» فرزندان تو اول فرزندان منند من ایشان را بیشتر از چهل روز به دوزخ بدارم «۳» چندانی که از گناه پاک شوند و آتش گناه ایشان بخورد. آنگه منادی ندا کند که بیرون آید «۴» هر ختنه کرده را «۵» از فرزندان یعقوب. ما را بیرون آرند عند آن، فذلک قوله: لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَعْدُودَةً «۶». حسن بصری گفت: اینکه بر سیل مبالغت گفتند و معنی آن که ما به خدای نزدیکیم چنان که فرزند به پدر و خدای بر ما چنان مهربان است که پدر بر فرزند، ما را عقوبت نکند. اما ترسایان چون اعتقاد کرده بودند «۷» که عیسی پسر خداست- تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا- و عیسی را از خود شناختند «۸» گفتند: نحن أبناء الله، بر آن معنی که چون پدر عیسی باشد بمثابت آن باشد که پدر ما بود که ما از یک جنسیم چنان که قبیله هذیل را «شعراء هذیل» «۹» خوانند و اگر چه همه شاعر نباشند و عرب ----- (۱). مر: در آن جاست. (۲). آج، لب، مر، لت: و تمنا باطل بود. [.....]

(۳). تب، آج، لت: ندارم. (۴). تب: آید، آج، لب: آی، مر، لت: آرید. (۵). تب: ندارد. (۶). سوره بقره (۲) آیه ۸۰. (۷). آج، لب، لت: اینکه اعتقاد کرده بودند، مر: چون اینکه اعتقاد کردند. (۸). همه نسخه بدلهای، بجز مت: می شناختند. (۹). اساس و مت: شعر هذیل، مر: شعر الهذیل، با توجه به وز و دیگر نسخه‌ها تصحیح شد. صفحه: ۳۱۰ گوید: فعلنا کذا و قتلنا فلانا و قال شاعرهم: نحن حفزنا الحوفزان بطعنه و آن یک کس بود که حوفزان را به نیزه زد. و احباء جمع حبیب باشد به آن رها نکردند که دعوی نبوت کردند تا نیز دعوی محبت کردند، حق تعالی گفت بگو اینکه کافران را که اگر چنین است که شما می گوئید چرا شما را عذاب می کند به گناهی که می کنید: و اینکه نیز بر سیل [۳۷۷- ر]

احتجاج گفت بر ایشان، چه پدر به گناهی که فرزند بکند عقوبت نکند او را «۱». آنگه به «بل» اضراب کرد از کلام اول گفت: بَلْ أَنْتُمْ بَشَرٌ مِّمَّنْ خَلَقَ، بل شما آدمیانید «۲» از آنان که او آفریده است با شما همان معامله کند که بایشان «۳» اگر ایمان آری و طاعت کنی ثواب دهد و اگر کافر شوی و معصیت کنی جزا دهد شما را که او خداوندی است که آن را که خواهد بیاورد به فضل. و آن

را که خواهد عذاب کند» (۴). در فضل او آن است که مستحق و نامستحق را بیامرزد و لکن در عدل او نیست که نامستحق را عقوبت کند و ملک آسمان و زمین او راست و حکم و تصرف آن به امر او است و هر چه در میان آسمان و زمین است همچنین ملک و ملک او است، رد بر آنان که گفتند: نَحْنُ أَوْلَادُ اللَّهِ وَأَجْبَاؤُهُ، برای آن که چون قاعده اینکه باشد ایشان بندگان و پرستاران او باشند و در قبضه قدرت او باشند و اسیر حکم او باشند اینکه جا، و بازگشت و مصیر ایشان با او بود آن جا. و اینکه همه از روی معنی و فحوی رد و جواب آنان است که آن دعوی محال کردند- تعالی عن ذلک علواً کبیراً. «یا أهل الکتاب قد جاءکم رسولنا، اینکه آیت خطاب است هم با ایشان» (۵)، گفت ای اهل کتاب از جهودان و ترسایان؟ پیغامبر ما یعنی محمد- صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ- به شما آمد علی فتره من الرُّسُل، بر انقطاع پیغامبران. و فترت روزگاری بود که از میان دو پیغامبر بود که در آن وقت هیچ پیغامبر نبود و اصل کلمه از فتور است پنداری روزگار به نابودن پیغامبر فاتر است و آن قوت ندارد که در عهد پیغامبر داشتی -----

----- (۱). لت: عقوبت نکشد. (۲). آج، لب: آدمیانی. (۳). لت: با ایشان. (۴). مر و. (۵). آج، لب: بایشان. صفحه : ۳۱۱ و یا وجه تشبیه آن بود که پیغامبران پیاپی می آمدند چون منقطع شد آمدنشان پنداری کر «۱» فتوری بود در آمدن. «و امرأة فاتر الطرف اذا كانت سقیم الجفن» و فتر میان سبابه و ابهام باشد اذا امتد بعد ما بین الإصبعین. حسن بصری گفت: اینکه فترت که میان عیسی بود و پیغامبر ما- علیهما السلام- ششصد «۲» سال بود و قتاده گفت پانصد و پنجاه سال بود و ضحاک گفت چهار صد و شصت و اند سال بود. أن تقولوا، و المعنی لئلا تقولوا. حق تعالی باز نمود که سبب و علت آن که من پس از فترت، محمد مصطفی را برای آن فرستادم تا کسی را بر من حجت نباشد به آن که گوید: ما جاءنا من بشیرٍ ولا نذیرٍ، هیچ پیغامبر به ما نیامد که ما را بشارت دادی و بترسانیدی و اینکه آیت دلیل بطلان «۳» مجبره است برای آن که بعثت پیغامبر در تکالیف «۴» عقلی محتاج الیه نیست و قدرت و آلت لا بد است و ناگزیر از آن اگر «۵» آنچه زیاده حجت است خدای به آن خلل نکند [اولیتر آن که به واجب خلل نکند] «۶» چه اگر اینکه جا حجت باشد بنده را بر خدای آن جا اولیتر که حجت باشد. و کلام دلیل آن می کند که «لام» علت و «لا» از لفظ محذوف است و التقدير: لئلا تقولوا، تا نگویید «۷» یعنی فرستادن ما رسول را برای آن بود تا زبان شما از اینکه گفتار کوتاه باشد «۸» و نظیره قوله: یُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ أَنْ تَضِلُّوا، و المعنی لئلا تضلُّوا و مثله قوله: وَ أَلْقَى فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ «۹» ... [ای] «۱۰» لئلا تمید بکم، برای آن که بیان برای نفی ضلال کنند نه برای ضلال. و کوه بر زمین برای آن نهاد تا بنجند «۱۱» نه برای آن «۱۲» تا بنجند «۱۳»، فَقَدْ جَاءَكُمْ بَشِيرٌ وَ نَذِيرٌ، اکنون عذر نماند شما را که پیغامبر آمد به شما بشارت دهنده به ثواب و ترساننده از عقاب. وَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ، و خدای تعالی بر همه چیز قادر است. ----- (۱). لت: که. (۲). لب: سیصد، لت: نهصد. [.....]

(۳). لت مذهب. (۴). آج، لب، مر: تکلیف. (۵). تب: از آن که. (۶). اساس و مت: ندارد، از وز افزوده شد. (۷). مر، لت: نگویی. (۸). آج، لب: شود. (۹). سوره نحل (۱۶) آیه ۱۵. (۱۰). اساس و وز: ندارد، از تب افزوده شد. (۱۱). تب، بنخسبد. (۱۲). وز بود. (۱۳). لب: بنخسبد. صفحه : ۳۱۲ و وجهی دگر در اینکه آیت و نظایر او آن بود که «أن» تعلق دارد به محذوفی و تقدیر آن بود که کراهه أن تقولوا و حفظاً لها من ان تمید بکم، و رعایه لکم أن تضلُّوا، و اگر چه تقدیر مختلف است معنی متقارب است. قال الله تعالی:

[سوره المائدة (۵): آیات ۲۰ تا ۲۶]

[اشاره]

وَ إِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَعَلَ فِيكُمْ أَنْبِيَاءَ وَ جَعَلَ لَكُمْ مُلُوكًا وَ آتَاكُمْ مَا لَمْ يُؤْتِ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ

(۲۰) يَا قَوْمِ ادْخُلُوا الْأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ الَّتِي كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ وَلَا تَرْتَدُّوا عَلَىٰ أَدْبَارِكُمْ فَتَنْقَلِبُوا خَاسِرِينَ (۲۱) قَالُوا يَا مُوسَىٰ إِنَّ فِيهَا قَوْمًا جَبْرِينَ وَإِنَّا لَن نَدْخُلُهَا حَتَّىٰ يَخْرُجُوا مِنهَا فَإِن يَخْرُجُوا مِنهَا فَإِنَّا دَاخِلُونَ (۲۲) قَالَ رَجُلَانِ مِنَ الَّذِينَ يَخَافُونَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمَا ادْخُلُوا عَلَيْهِمُ الْبَابَ فَإِذَا دَخَلْتُمُوهُ فَابْنُكُمْ غَالِبُونَ وَعَلَى اللَّهِ فَتَوَكَّلُوا إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (۲۳) قَالُوا يَا مُوسَىٰ إِنَّا لَن نَدْخُلُهَا أَبَدًا مَا دَامُوا فِيهَا فَاذْهَبْ أَنْتَ وَرَبُّكَ فَقَاتِلَا إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ (۲۴) قَالَ رَبِّ إِنِّي لَا أَمْلِكُ إِلَّا نَفْسِي وَأَخِي فَافْرِقْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ (۲۵) قَالَ فَإِنَّهَا مُخَرَّمَةٌ عَلَيْهِمْ أَرْبَعِينَ سَنَةً يَتِيهُونَ فِي الْأَرْضِ فَلَا تَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ (۲۶)

[ترجمه]

چون گفت موسی قومش را ای مردمان یاد کنید نعمت خدای را بر شما چون کرد در شما پیغامبران و کرد شما را پادشاهان و داد شما را آنچه نداد کسی را از جهانیان. ای قوم من در شوید در زمین پاکیزه آن که نوشت خدای برای شما بر مگردید بر پشتاتان (۱) که پس برگردید زیان کاران. گفتند ای موسی در آن جا قومی جبارانند (۲) و ما نشویم در آن جا تا بیرون آیند ایشان از آن جا اگر بیرون آیند از آن جا پس ما در شویم. گفتند دو مرد از آن که می‌ترسیدند، نعمت کرده بود خدای بر ایشان در شوید بر ایشان به در چون در شوید در آن جا شما غالب شوید (۳) [۳۷۷-پ]

و بر خدای توکل کنید اگر شما ایمان دارید. گفتند ای موسی ما در نشویم (۴) در آن جا همیشه تا ایشان در آن جا باشند برو تو و پروردگار تو کارزار کنید که ما اینکه جا نشسته‌ایم. گفت بار خدایا من قادر (۵) نهام آلم بر خود و برادرم جدا کن میان ما و میان گروه فاسقان. ----- (۱). تب، لت: پسهاتان. (۲). آج، لب، لت: گردنکشاند. (۳). وز، تب، لت: باشید. [.....]

(۴). آج، لب: درنیاییم. (۵). آج، لب: مالک. صفحه: ۳۱۳ گفت اینکه شهر (۱) حرام است بر ایشان چهل سال (۲) می‌روند در زمین، اندوهناک مباش بر مردمان فاسق. قوله: وَإِذِ قَالَ مُوسَىٰ، الْآيَةُ. خدای تعالی درین آیت رسول را- علیه السّلام- حکایت کرد آنچه گفت موسی- علیه السّلام. قومش را از تذکیر نعمت خدای بر ایشان گفت یاد کن ای محمد چون گفت موسی قومش را از تذکیر نعمت خدای بر ایشان گفت یاد کن ای محمد چون گفت موسی قومش را ای قوم یاد کنید نعمت خدای بر شما و از نعمتهای او بر شما آن است که در میان شما پیغامبران کرد که شما را خبر می‌دهند از آسمان به علم غیب و گفتند مراد پیغامبرانی بودند (۳) که در عهد موسی بودند زیر دستان موسی که از پس موسی خواستند بودن (۴) و نیز از نعمتهای او بر شما آن است که شما را پادشاه کرد در معنی پادشاه درین آیت خلاف کردند. ابو سعید خدری روایت کرد از رسول- علیه السّلام- که او گفت در بنی اسرائیل هر که او را زنی بودی و خدمتکاری و اسپیی او را پادشاه خواندندی عبد الله عبّاس و مجاهد و حسن و حکم گفتند: هر که را سرای باشد (۵) و خادمی و زنی او پادشاه باشد. ابو عبد الله الجبلی گوید که از عبد الله بن عمرو بن العاص شنیدم که او گفت تو زنی داری که به شب بابر او (۶) شوی! گفت بلی گفت سرایی که مسکن تو باشد! گفت آری گفت تو از جمله توانگرانی گفت نیز خادمی که مرا خدمت کند گفت تو از جمله پادشاهانی. ابو الدرداء روایت کند از رسول- علیه السّلام- که او گفت: من اصبح معافی فی بدنه آمنافی سربه عنده قوت یومه فکأنما حیزت له الدنیا بحذافیرها، گفت هر که او در روز آید به تن با عافیت باشد و در راه رو خود ایمن باشد قوت روز (۷) دارد همچنان ----- (۱). آج، لب: زمین. (۲).

وز، تب، لت در بیابان. (۳). مر: پیغامبرانی اند. (۴). مر: بودند. (۵). لت: بود. (۶). آج، لب: برابر. (۷). مر خود. صفحه: ۳۱۴ باشد که همه دنیا او را بود آنکه گفت: فرزند آدم تو را از دنیا چندان بس که سدّ جوعت کند و عورتت باز پوشد و اگر خانه (۱) باشد که با آن شوی آن کاری باشد و اگر ت اسپیی باشد که بر نشینی آن خیری تمام باشد تو را پاره نان و سبوی (۲) آب و إزاری (۳) عورت پوش مسلّم است و آنچه بالای آن است حساب باشد. ضحاک گفت برای آن ایشان را پادشاه خوانند که سرایها [ی] (۴) فراخ

داشتند در او آب روان که هر که او [را] «۵» سرای بزرگ باشد آب روان در او او پادشاه بود. قتاده گفت اوّل کس «۶» که بنده داشت و بندگان فرمان ایشان بردند بنی اسرائیل بودند. سدّی گفت شما را آزادان کرد که مالک خود باشی و شما را مالکی نبود پس از آن که در دست قبطیان اسیر بودی «۷» و بنده و خادم ایشان بودی «۸» من شما را از دست ایشان برهانیدم و آتاکم ما لم یؤت اَحداً مِنَ الْعَالَمِینَ و آن داد شما را که کس را نداد «۹» از مردمان عصر شما. زجاج گفت آنچه ایشان را داد خالص بود ایشان را بی مانعی و منازعی. عبد الله عباس گفت: ایشان را آن داد که کس را نداد پیش از آن «۱۰» از من و سلوی و ابر سایه افکننده و سنگ آب دهنده دگر اموال و آیات «۱۱». آنگه حکایت آن کرد که موسی - علیه السلام - ایشان را چه گفت و چه نصیحت کرد و چه فرمود و ایشان چه بی فرمانی کردند. یا قَوْمِ ادْخُلُوا الْأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ الَّتِي كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ، ای قوم در اینکه زمین پاکیزه شوی که خدا «۱۲» نوشته است شما را مفسران خلاف کردند در آن که آن زمین کدام است مجاهد گفت طور است و آنچه پیرامن آن است. ضحاک گفت: ایلیا و ----- (۱). وز، تب، آج، لب: خانه‌ای. (۲). تب: سبوی. (۳).

لب: إزار. (۴). اساس: ندارد، از لب افزوده شد. (۵). اساس: ندارد، از تب افزوده شد. [.....]

(۶). وز، آج، لب، مر، لت: کسی. (۷-۸). تب، مر: بودید. (۹). مر: نداد. (۱۰). وز، تب، آج، لب، لت: ایشان. (۱۱). لب و. (۱۲). آج، لب، مر: خدای. صفحه: ۳۱۵ بیت المقدّس است. عبد الله عمرو «۱» گفت: مقدار آن که از حرم «۲» محرم است در زمین و آسمان همچنان محرم است و مقدار آنچه مقدّس است در زمین در آسمان همچنان مقدّس است. عکرمه و سدّی و ابن زید گفتند: اریحاست. کلبی گفت: دمشق است و فلسطین «۳» و بعضی اردن. قتاده گفت: جمله شام است. و زمین شام و بیت المقدّس مسکن انبیا بود در عهد پیشین. و «مقدّس» در لغت مطهر باشد و تقدیس تطهیر باشد و قدس طهارت «۴» باشد و بیت المقدّس را از اینکه جا [۳۷۸-ر]

خوانند و تقدیس تسبیح باشد و هر دو تنزیه خدای باشد از ناشایست «۵». و قوله: كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ، یعنی در لوح محفوظ خدای بنوشت که آن مسکن ایشان خواهد بود «۶». و اگر گویند چگونه نوشته باشد خدای تعالی ایشان را به آن که می گوید، فَإِنَّهَا مُحَرَّمَةٌ عَلَيْهِمْ «۷»، گوئیم از اینکه چند جواب است: یکی آن که خدای تعالی آن زمین به هبه ایشان کرد و معنی «کتب» اینکه است چون ایشان عصیان کردند ایشان را از آن محروم کرد و اینکه قول ابن اسحاق است. جواب دیگر آن است که نوشته بود «۸» برای ایشان چون عصیان کردند چهل سال از آن میانه استثنا کرد و اینکه بمتابت آن باشد که کسی گوید فلان جای تر است جمله روزگار مگر چهل سال با استثنا تخصیص کند. جواب دیگر آن است که آنان که بر ایشان حرام بود دگرند و آنان که ایشان را نوشتند «۹» دگرند آنان که ایشان را نوشتند از پس موسی به دو ماه با یوشع بن نون در آن جا شدند. جوابی دیگر آن است که اگر ظاهر بر عموم است مراد جماعتی اند که بی فرمانی کردند و پیش از موسی - علیه السلام - در شهر شدند و آنان که نشدند داخل نه‌اند در خطاب و لَا تَرْتَدُّوا عَلٰی أَدْبَارِكُمْ، و بر مگردی بر پشته‌تان «۱۰»، دو قول گفتند در ----- (۱). کذا در اساس، وز، تب، مت، آج، لب، مر، لت: عبد الله عمر. (۲). مر: محرم. (۳). آج، لب: قسطنین، مر: قاسطین. (۴). مر: طهر. (۵). مر: ناشایسته. (۶). آج، لب، مر: بود. (۷). سوره مائده (۵) آیه ۲۹. (۸). وز، تب، آج، لب، کت آن، مر از. [.....]

(۹). آج، لب، مر: پرستند. (۱۰). تب: پهاتان، آج، لب، مر: پشته‌تان. صفحه: ۳۱۶ او: یکی آن که رجوع مکنید از طاعت خدا با معصیت او و اینکه کنایت باشد از اینکه که گفتیم. و قول دیگر آن است رجوع «۱» مکنی و تأخر از دخول اینکه شهر که شما را فرموده‌اند. و اما قوله: عَلٰی أَدْبَارِكُمْ، برای تفسیح حال مرتد گفت تا صارف باشد او را از ارتداد و هم چنین «۲» در حق منزه و آن که فرار کند از زحف. فَلَا تَوَلُّوهُمْ الْأَدْبَارَ «۳». و تا انفه ایشان را بر آن دارد که اینکه نکنند، و کذا فی کلام العرب. فَتَنَقَّبُوا جَوَاب امر است برای آن مجزوم است که پس باز گردی زیانکار. در اینکه دو قول گفتند: یکی آن که خدای تعالی شما را فرموده است و بر شما نوشته - چنان که دیگر فرائض - خلاف مکنید که اگر خلاف کنی زیانکار شوی، و ثواب قیامت «۴» زیان باشد شما را. و

قولی دیگر آن است که از اینکه شهر بر مگردی که زیان کنی و منافی عاجل که در معلوم آن است که اگر آن جا روی به شما رسد، از خویشتن به خودرایی فوت مکنید که آنگاه زیان کار شوید. ایشان جواب دادند و گفتند یعنی قوم «۵» موسی. إِنَّ فِيهَا قَوْمًا جَبَّارِينَ، که در آن شهر قومی «۶» جباران هستند. و سبب آن بود که آن جماعت که به جاسوسی رفته بودند و آن دیده باز آمدند و موسی را خبر داده بودند به آنچه دیده بودند. موسی - علیه السلام - ایشان را گفت: زنهار اینکه حدیث پنهان داری و با کس مگویی تا دل شکسته نشوند؟ عهد کردند که پنهان دارند و با کس نگویند. آنگاه عهد بشکافتند و هر کسی از ایشان قوم خود را خبر داد «۷» و تحذیر کرد مگر دو کس که به عهد «۸» وفا کردند «۹». یکی یوشع بن نون بن افراییم «۱۰». بن یوسف وصی موسی، و یکی کالب یوفنا «۱۱» داماد موسی بر خواهرش مریم بنت عمران علی کل حال «۱۲» وصی و داماد بود که وفا کند. ایشان چون بر اینکه حال واقف شدند جزع کردن گرفتند «۱۳» و گفتند: یا موسی ممکن نیست که ما هرگز در اینکه شهر شویم مادام تا ایشان --- (۱). اساس و وز: جوع، مٹ: چون، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۲). لت: که نونویس و در حاشیه است: همچونین. (۳). سوره انفال (۸)، آیه ۱۵. (۴). لت کردن. (۵). وز یا. (۶). آج، لب، مر: ندارد. (۷). مر: دادند. (۸). آج، لب، مر: ندارد. (۹). آج، لب، مر که پنهان دارند. (۱۰). اساس و مٹ: افراییم خوانده می شود، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۱). لت: کالب بن یوفنا. (۱۲). آج، لب، مر، لت: علی حال [.....]

۱۳. آج، لب، مر: کردند. صفحه ۳۱۷ در آن جا باشند ما در پیش ایشان هیچ نباشیم و ما قوت ایشان نداریم و گریستن گرفتند کاشکی «۱» ما در مصر هلاک شده بودمانی یا «۲» در اینکه بیابان هلاک شدمانی «۳» و ما را در اینکه شهر نبایستی شدن که اینان ما را بکشند و زن [و] «۴» زاده ما را برده کنند و مال ما غنیمت کنند و آنچه مانند اینکه باشد. آنگاه اینکه «۵» گفتند: بیاید تا رئیسی اختیار کنیم تا در پیش ما ایستد و ما را به مصر برد که ما را روی نیست در اینکه شهر شدن. و جبار فعّال باشد من الجبر و هو الکره و جبر العظم باز بستن استخوان شکسته از اینکه جاست که پنداری که «۶» اکراه می کند او را بر صلاح و الجبار الهدر و منه قوله - علیه السلام - جرح العجماء جبار و جبار در صفات خدای تعالی صفت مدح است یعنی قادر بر آنچه خواهد تا پنداری مقدور را بر وجود جبر می کند و در حق ما صفت دم بود برای آن که به ما لایق نباشد و تفسیر بر تکبر و تکلف کنند. وَإِنَّا لَن نَدْخُلُهَا، لَن نفی مستقبل را باشد «۷»، ما در آن جا نشویم تا ایشان بیرون بیایند چون ایشان بیرون آیند ما در آن جا شویم. قال رجلان، دو مرد گفتند یعنی یوشع بن نون و کالب بن یوفنا و اینکه دو مردان بودند که عهد موسی نگاه داشتند «۸»، مِنَ الَّذِينَ يَخَافُونَ أَزْوَاجَهُمْ، از آنان بودند که از خدای می ترسیدند، أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمَا، خدای بر ایشان نعمت کرده بود به توفیق طاعت و ثبات دل از خوف آن جباران. ابو علی گفت يَخَافُونَ أَزْوَاجَهُمْ از جباران می ترسیدند و با آن که می ترسیدند دل به جای می کردند و مردم را دل گرمی دادند «۹» و سعید جبیر خواند که

يَخَافُونَ بِهِ فَعَلْ مَجْهُولٌ دُو مَرْدٍ كَهْ اَزْ اَيْشَانْ مِي تَرْسِيدَنْدْ كَهْ دُو مَرْدٍ بُوْدَنْدْ «۱۰» از جمله جباران که ایشان اسلام [۳۷۸-پ]

آوردند و اینکه قول و اینکه قراءت شاذ است و قول معتمد آن است که گفتیم ایشان گفتند: ادْخُلُوا عَلَيْهِمُ الْبَابَ، بر اینکه قوم در شوید از در شهرشان چون در شده --- (۱). مر، لت گفتند کاشک. (۲). آج، لب، مر، لت: تا. (۳). مر: نشده مانی. (۴). اساس: ندارد، با توجه به وز افزوده شد. (۵). وز و دیگر نسخه بدلها ندارد. (۶). مر اگر. (۷). آج، لب، مر: است. (۸). که در عهد موسی وفا کردند. (۹). مر، لت: می دادند. (۱۰). وز: بود. صفحه ۳۱۸ باشید غالب شما باشید و توکل بر خدای کنید اگر به خدای ایمان دارید. إِنَّا لَن نَدْخُلُهَا أَبَدًا دَامُوا، گفتند یعنی قوم موسی ما هرگز تا اینکه قوم جباران در آن جا باشند در آن جا نشویم و «ما» آمد راست و در معنی مدّت باشد یعنی مدّة دوامهم فيها، فَادْهَبْ أَنْتَ وَرَبُّكَ، ضمیر منفصل برای آن آورد تا عطف اسم ظاهر توان کردن بر او که عطف اسم ظاهر بر ضمیر مستکن «۱» نشاید کردن برای آن که به آن ماند که عطف اسم بر فعل کرده و مثله قوله: اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ «۲»، و مثله قوله: إِنَّهُ يَرَاكُمْ هُوَ وَقَبِيلُهُ «۳»، گفتند ما نرویم در آن جا تا ایشان آن جا باشند و تو و خدایت بروی و کارزار کنی که ما اینکه جا نشسته ایم. و در خبر آمد که رسول - علیه السلام - عام

الحدیثه چون مشرکان او را منع کردند از خانه خدای خواست تا اصحاب خود را امتحان کند گفت من می‌روم و اینکه هدی خود می‌برم تا به نزدیک خانه خدای بکشم، مقدار اسود گفت: و الله که ما تو را آن نخواهیم گفتن که بنی اسرائیل پیغامبرشان را گفتند: فَاذْهَبْ أَنْتَ وَرَبُّكَ فَقَاتِلَا - إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ، و لکن نقاتل عن یمینک و شمالک و من بین یدیک و من خلفک و لو خضت بحرا لخضناه معک و لو تسنمت جبلا لعلوانه معک و لو ذهبت بنا الی «۴» برک الغمار لتابعناک. و لکن کارزار کنیم از راست و چپ و پیش و پس تو و اگر در دریا شوی در آن دریا شویم با تو و اگر بر کوه روی با تو بر کوه آییم و اگر ما را به کارزار سخت بری با تو بیاییم «۵» صحابه چون اینکه بشنیدند گفتند ما نیز هم اینکه می‌گوییم و هم چنین کنیم، رسول - علیه السّلام از آن سخن شادمانه «۶» شد. موسی - علیه السّلام - چون اینکه بشنید از ایشان گفت بار خدایا: اِنّی لا املک الّا نفسی و اخی، من مالک نهام بر کسی از اینان مگر بر خود و بر برادرم از میان ما و اینکه کافران فاسقان جدا کن و آیت دلیل آن می‌کند که آنان که اینکه قول گفتند کافر بودند از نسبت ذهاب و قتال با خدای و ظاهر اینکه تشبیه است و مورد کلام مورد استهزاء و تهکم و هر دو کفر باشد و مراد به فسق در آیت کفر است برای آن که همه ----- (۴-۱). آج، لب، مر: منکر.

(۲). سوره بقره (۲) آیه ۳۵، سوره اعراف (۷) آیه ۱۹. (۳). سوره اعراف (۷) آیه ۲۷. [.....]

(۵). آج، لب: برویم. (۶). لب، مر: شادمان. صفحه: ۳۱۹ کافر فاسق بود و لکن همه فاسق کافر نبود. خدای تعالی وحی کرد به موسی و گفت تا چند اینکه قوم عصیان خواهند کرد و کفران و آیات مرا تصدیق نخواهند کردن اگر خواهی اینان را هلاک بر آرم «۱» و قومی دگر را بیارم به بدل اینان به از اینان و بیشتر و قویتر، موسی - علیه السّلام گفت بار خدایا اگر اینکه قوم را هلاک بر آری به یک بار جماعتی دیگر نادان که «۲» در شهرهاوند و ازین حال بی‌خبرند گویند موسی قومی را در بیابان برد و ایشان را وعده داد که شما را به شهری می‌برم و چون بر آن شهر دستی و ظفری نیافت قوم خود را هلاک کرد و تو خداوند حلیمی به عقوبت تعجیل نکنی و آمرزنده و بخشاینده «۳» بار خدایا بیارم اینان را و هلاک مکن ایشان را به آنچه می‌گویند و می‌کنند، خدای تعالی گفت اینان را به دعای تو از هلاک دفع «۴» کردم و لکن نام فسق از ایشان برنگیرم و حرام کردم بر ایشان که چهل سال در هیچ شهری شوند جز که درین بیابان می‌روند به جای هر روزی که ایشان توقّف کرده‌اند و تخلف از فرمان من یک سال ایشان را معذب دارم تا درین بیابان بمیرند و جیف ایشان درین بیابان بیفکنند و ایشان را تمکین نکنم از آن که در زمین پاک شوند و فرزندان ایشان که ازین خیر و شر بی‌خبرند ایشان را درین زمین برم فذلک قوله: فَإِنَّهَا مُحَرَّمَةٌ عَلَيْهِمْ، و مفسّران در تحریم اینکه خلاف کردند که تحریم منع است یا تحریم شرع و بیشتر بر آنند که تحریم منع است تا تحریم شرع و حرّمته کذا اذا منعتہ آیاه و حرّمته علیه اذا بلغت فی المنع (اربعین سنه) نصب اربعین بر ظرف است من قوله مُحَرَّمَةٌ عَلَيْهِمْ و نصب سنه بر تمیز یتیهون فی الأرض، ای یتحیرون و یتردّدون فلا یهتدون، در زمین می‌روند متحیر و تاه اذا تحیر و تیه بیابانی باشد که رونده در او متحیر شود و محلّ او نصب است بر حال فلا تأس، ای لا تحزن اندوه مدار بر آن گروه «۵» فاسقان و الأسا الحزن یقال اسی علی کذا یأسی أسا و اسال الجرح یأسوه اسوا اذا عالجه و تأسیت بفلان اذا اقتدیت به و اسیت فلانا علی مصیبتہ ای عزّیته و الاسا الصبر، چهل سال بر شش ----- (۱). مر: بر آورم. (۲). مر اینکه. (۳). آج، لب، لت: بخشاینده‌ای. (۴). وز، تب، آج، لب، مر، لت:

عفو. (۵). وز: کرده. صفحه: ۳۲۰ فرسنگ بماندند بامداد برخاستندی و بارها بر نهادندی و بجهد جهید می‌رفتندی تا نماز شام چون فرود آمدندی هم آنجا ایستاده بودندی که از آن جا برگرفته بودندی و در میان ایشان ششصد [۳۷۹- ر]

هزار مرد «۱» مقاتل بودند و آن ده مرد بودند نقیب که افشای سرّ و نقض عهد کرده «۲» بودند در تیه بمردند و هر مردی که در تیه شد که سن و سال او «۳» بالای بیست سال بودند «۴» همه بمردند جز یوشع بن نون و کالب بن یوفنا و از آنان که گفته بودند اِنَّا لَنَدْخُلُهَا أَبَدًا مَا دَامُوا فِيهَا، کودکی بنماند و الا در تیه بمردند و آن جا نرسیدند که در شهر شوند چون در تیه گرفتار شدند موسی را گفتند ما درین بیابان از «۵» گرما بمیریم ما خیمه و خرگاه و سایه بان نداریم و تو می‌گویی ما را چهل سال اینکه جا می‌باید بودن

خدای تعالی ابری بفرستاد به مقدار لشکرگاه ایشان تا به «۶» ایشان ملازم می‌بود «۷» اگر رفتندی به «۸» ایشان برفتی «۹» و اگر فرود آمدندی به «۱۰» ایشان مقام کردی و ذلک قوله وَ ظَلَّلْنَا عَلَيْهِمُ الْعَمَامَ و آن ابری بود سفید «۱۱» خنک بی باران گفتند یا موسی ما در اینکه بیابان به شب روشنایی از کجا آریم شبهایی که ماهتاب نباشد ما را تاریک بود خدای تعالی عمودی از نور بفرستاد تا چندان که لشکرگاه ایشان بود نور بگسترده و روشنایی برافکند به روز پیدا نبودی چون شب در آمدی پدید آمدی تا صبح روز بر آمدن «۱۲» گفتند یا موسی اکنون سایه بان و روشنایی پدید آمد ما را طعام باید طعام از کجا آریم! خدای تعالی من بر ایشان بیارید «۱۳» و در آن خلاف کردند: بعضی گفتند ترنجبین بود و بعضی گفتند: صمغی بود و طعمش طعم انگبین بود. وهب گفت: نان سفید تنک بود و زخیاج گفت: چیزی بود از طعام که خدای تعالی به آن منت نهاد بر ایشان در شب بر درختان ایشان بیاریدی «۱۴» چون برف «۱۵» بامداد ایشان ----- (۱). مر جنگی. (۲). مر: کردند. (۳).

تب از. (۴). تب، آج، لب، مر، لت: بود. (۵). آج، لب، مر: به. (۶). تب، آج، لب، مر، لت: با. (۷). مر: بودند. [.....]
 (۸). تب، مر، لت: با. (۹). لب: رفتی. (۱۰). مر، لت: با. (۱۱). تب، لت: سپید. (۱۲). مر: بر آمدی. (۱۳). لت: بیارنید. (۱۴). آج، لب: بیارید. (۱۵). لت: به. صفحه: ۳۲۱ بیامدندی «۱» و از آن به مقدار حاجت برگرفتندی هر یکی را صاعی برسیدی روزی چند بر آمد. گفتند: یا موسی ما را دل بگرفت از اینکه ما را پاره گوشت باید خدای تعالی سلوی بر ایشان فرستاد. و آن مرغی بود بر شبه سمانی، مقاتل و ابو العالیه گفتند: خدای تعالی ابری بفرستاد تا از اینکه مرغ بر ایشان بیارید چندان که پهنای میلی بود و در از نای رمحی بود بر یکدیگر، و گفته‌اند: مرغی بمانند و طعم کبوتر بچه، عکرمه گفت: مرغی بود از گنجشک مهتر و مؤرج گفت: سلوی به لغت کنانه انگبین باشد. قال شاعرهم: و قاسمنا بالله حقاً لاتم الذ من السلوی إذا ما نشورها گفتند: یا موسی طعام آمد پدید و مظلله و روشنایی، آب از کجا آریم! خدای تعالی سنگی بفرستاد از آسمان و گفت: یا موسی هر گه اینان را آب باید تو عصا بر سنگ زن تا دوازده چشمه آب پدید آید برای هر سبطی چشمه [ای] «۲» تا ایشان را با یکدیگر منازعت نباشد چون ازین همه فارغ شدند، گفتند: یا موسی اگر جامه ما شوخکن شود ما چیزی نداریم که جامه به آن بشویم خدای تعالی بادی بفرستادی هر وقتی که ایشان را جامه شوخکن شدی، تا بر جامه ایشان بزدی و سپید کردی. گفتند: یا موسی ما را جامه کهنه شود. ما بدل از کجا آریم! خدای تعالی گفت بگو ایشان را که من جامه ایشان بر ایشان نگه دارم تا کهنه و دریده نشود. گفتند یا موسی در میان ما کودکان و برنایان اند «۳» و در نشو زیادتند اینکه جامه‌ها که دارند به بالای ایشان کوتاه شود. خدای تعالی گفت: بگو ایشان را که من جامه با ایشان می‌رویانم. چون چهل سال بسر آمد موسی - علیه السلام - برفت و آن بقیه بنی اسرائیل که مانده بودند به حرب جباران برد، و اهل سیر خلاف کردند در آن که فتح اریحا که کرد! بعضی گفتند: موسی - علیه السلام - کرد، و یوشع بر مقدمه او بود، یوشع شهر بگشاد و موسی و بنی اسرائیل در شهر شدند و مدتی مقام کرد «۴» آن جا و خدای تعالی قبض روح او کرد و اینکه قول درست تر است برای آن که اجماع اهل نقل است که عوج عنق را موسی کشت به عصا. -----

(۱). لب: بیامدند. (۲). اساس: ندارد، از آج افزوده شد. (۳). وز، آج، لب، مر، لت: برنایانند. (۴). آج، لب، مر: کردند. صفحه: ۳۲۲
 و بعضی دگر گفتند: اریحا که زمین مقدسه بود بر دست یوشع بن نون گشاده شد پس مرگ موسی، و موسی و هارون هر دو در تیه فرمان یافتند و هارون از پیش «۱» موسی فرمان یافت. و قصه وفات او آن بود که خدای تعالی وحی کرد به موسی که من قبض روح هارون خواهم کردن او را بر گیر «۲» و به فلان کوه بر موسی - علیه السلام - هارون را گفت: ای برادر خیز تا به فلان کوه شویم. برخاستند و آن جا رفتند بر آن کوه درختی دیدند که مانند آن به حسن ندیده بودند و خانه [ای] «۳» دیدند در زیر آن درخت و سریری در او نهاده و بر آن سریر بسترها افکنده «۴» و بوی خوش و نسیمی با راحت. هارون موسی را گفت: مرا می‌باید که ساعتی اینکه جا بخشیم «۵». گفت: روا باشد. گفت: ترسم که خداوند خانه بیاید و خشم گیرد. موسی گفت: تو اندیشه مدار که من جواب او بدهم. هارون گفت: تو نیز با من بیای و بخشیم «۶» تا اگر خداوند خانه آید و خشم گیرد هر دو به یک جای باشیم. [۳۷۹-پ]

موسی - علیه السلام - گفت: روا باشد. برفتند و هر دو بر سریر بختند. چون در خواب شدند مرگ هارون را بگرفت هارون از رنج نزع از خواب در آمد و موسی را بیدار کرد و وداع کرد و جان بداد. فرستگان «۷» بیامدند و آن سریر «۸» هم چنان برگرفتند و به آسمان بردند و آن درخت ناپدید گشت. موسی با بنی اسرائیل آمد ایشان گفتند: هارون را چه کردی. گفت خدای تعالی قبض روح او کرد. گفتند: هارون را بریدی و بکشتی برای آن که ما او را دوست داشتیم و بر او حسد کردی به اینکه سبب موسی گفت: هارون برادر من بود «۹» از مادر و پدر کی روا دارم که برادر را بکشم! او را باور نداشتند و او را رنج می‌داشتند تا موسی - علیه السلام - دعا کرد. گفت: بار خدایا براءت ساحت من پیدا کن، و دو رکعت نماز کرد و اینکه دعا بکرد و خدای تعالی بفرمود تا فرشتگان «۱۰» سریر بیاوردند و در بنی اسرائیل بنهادند و بر او ندا کردند که او «۱۱» هارون است مات حتف انفه و لم یقتله، ----- (۱). مر: پیش از. (۲). مر: بردار. [.....]

(۳). اساس: ندارد، از وز افزوده شد. (۴). آج، لب، فکنده. (۵). وز، تب، آج، لب، مر، لت: بخسبم. (۶). وز، آج، لب، مر، لت: بخسب. (۷). لت: فرشته‌ها. (۸). مر، لت را. (۹). وز: ندارد. (۱۰). لت: فرشته‌ها، آج، لب، مر آن. (۱۱). وز، تب، آج، لب، مر، لت: اینکه. صفحه: ۳۲۳ هارون به مرگ خود مرده است و موسی او را نکشت «۱». عمرو بن میمون گفت: موسی و هارون هر دو در تیه مردند و هارون پیش از موسی بمرد و چنان بود که ایشان هر دو به بعضی غارها رفته بودند. خدای تعالی هارون را جان برداشت «۲»، او را دفن کرد و باز آمد. بنی اسرائیل گفتند: هارون را چه کردی! گفت: بمرد گفتند: هارون را بکشتی و باز آمدی برای آن که ما او را دوست داشتیم. و بنی اسرائیل هارون را دوست داشتندی و با موسی نساختندی، موسی - علیه السلام - اینکه شکایت با خدای کرد خدای تعالی گفت: دعا کن تا هارون را زنده کنم تا بگویند که او را تو نکشتی «۳». موسی - علیه السلام - برخاست «۴» و جماعتی را از بنی اسرائیل برگرفت و بیامد و به سر گور هارون آمد و دعا کرد تا خدای تعالی هارون را زنده کرد و گور بشکافت و او برخاست «۵» و خاک از سر می‌افشاند موسی - علیه السلام - گفت ای برادر تو را من کشتم «۶»! گفت حاشا! من بمرگ خود مردم و بیوفتاد «۷» و بمرد. فذلک قوله تعالی: لا تَکُونُوا کَالَّذینَ آذُوا مُوسى فَبَرَأَهُ اللّهُ مِمَّا قَالُوا «۸»، الایة. اما وفات موسی - علیه السلام -، محمّد بن اسحاق گفت: موسی مرگ را کاره بود «۹» چون اجلس نزدیک رسید خدای تعالی خواست تا مرگ بر او محبب «۱۰» کند، یوشع را پیغمبری «۱۱» داد. موسی هر بامداد و شبانگاه که او را دیدی گفتی: یا یوشع؟ خدای بر تو چه وحی کرد! یوشع گفت چندین سال است تا من در صحبت توام تو را از اینکه معنی هرگز نرسیدم جز تو که «۱۲» ابتدا کردی. تو از من چرا اینکه سؤال می‌کنی «۱۳»! عند آن موسی - علیه السلام - حیات را کاره شد، و اینکه قول معتمد نیست. و در صفت مرگ او خلاف کردند: همام بن مته روایت کرد از ابو هریره که ----- (۱). لت: نکشته است. (۲). لت: موسی. (۳). اساس: نکشتی، با توجه به سیاق عبارت از وز تصحیح شد. (۴-۵). لب، مر: برخاست. (۶). آج، لب، مر: کشته‌ام. [.....]

(۷). لب، لت: بیفتاد. (۸). سوره احزاب (۳۳) آیه ۶۹. (۹). وز، لت: می‌بود. (۱۰). مر: دوست. (۱۱). وز، تب: پیغامبری. (۱۲). کذا در اساس و مت، دیگر نسخه بدلها: که تو. (۱۳). کذا در اساس، وز، تب، مت، دیگر نسخه بدلها همانا مگر حکم خدای را کارهی! صفحه: ۳۲۴ رسول - علیه السلام - گفت چون ملک الموت به موسی آمد و او را گفت: اجب ربک، او مرگ را کاره بود، او را خوش نیامد. حق تعالی وحی کرد به موسی که: یا موسی؟ دست در پشت گاو نه «۱». چندانی که در زیر «۲» تو آید از موی او من تو را به هر یک موی یک سال زندگانی دهم اگر خواهی و لکن عاقبت مرگ باشد. گفت: بار خدایا نخواهم، قبض روح من کن. و حشویان اصحاب حدیث در اینکه خبر آوردند که چون ملک الموت - علیه السلام - آمد تا جان موسی بردارد «۳»، گفت: اجابت کن خدای را، موسی تپنچه «۴» بر روی او زد «۵» و یک چشم او کور کرد «۶». او «۷» از آن جا برگشت و با پیش خدای شد و گفت: بار خدایا؟ مرا بر بنده‌ای فرستادی که چون خواستم که قبض روح او کنم مرا طپانچه «۸» زد و «۹» کور کرد خدای تعالی چشم او باز

داد و گفت برو و او را مخیر کن تمام الحدیث. عجب از قائلان اینکه «۱۰» مقاله که چگونه بر پیغامبر خدای اینکه سفاهت روا داشتند که او بر فرشته مقرب چنین کند و او از نزدیک خدای آمده «۱۱»؟ و آنکه ملک الموت را به اینکه ضعف و عجز «۱۲» دانستند که دفع او و تپنچه او از چشم خود نتوانست کردن. نسأل الله العصمه و الصیانه عن مثل هذه المقالات «۱۳». سدی روایت کرد از ابو مالک و ابو صالح از عبد الله عباس که یک روز موسی - علیه السلام - و وصی او یوشع به یک جای می رفتند در بیابانی. بادی بر آمد سیاه و سخت، یوشع بترسید و چنان گمان برد که قیامت است. بیامد و در موسی آویخت از ترس و خوف آن باد را «۱۴»، فرشتگان موسی را از میان پیرهن «۱۵» بردند و پیرهن «۱۶» در دست ----- (۱). آج، لب، مر: گاونه. (۲). تب، آج، مر، لت دست. (۳). همه نسخه بدلها، بجز مت و. (۴). مر: تپنچه. (۵). همه نسخه بدلها بجز مت: بر چشم ملک الموت زد. (۶). اساس و مت در حاشیه با خط اصلی متن افزوده است: قول الحشویة: ان موسی لطم ملک الموت علی عینه حتی صار اعور. (۷). وز و. [.....]

(۸). تب، آج، لب، لت: تپنچه. (۹). مر چشم مرا. (۱۰). مر حدیث و اینکه. (۱۱). مر باشد. (۱۲). همه نسخه بدلها بجز مت: عجز و ضعف. (۱۳). همه نسخه بدلها بجز مت و تجویز هذه المحالات. (۱۴). آج، لب: ندارد. (۱۵-۱۶). وز، آج، لت: پرهن. صفحه: ۳۲۵ یوشع رها کردند. یوشع در میان «۱» قوم آمد و پیرهن موسی به دست گرفته. گفتند: موسی را چه کردی! گفت: او را از میان پیرهن «۲» بر بودند و من ندیدم او را دگر. گفتند: پیغمبر خدای را بکشتی و باز آمدی. و خواستند تا او را بکشند. او گفت: مرا سه روز مهلت دهی «۳» اگر خدای تعالی براءت ساحت من پیدا کند «۴» و الّا من در دست شمام. بر اینکه قرار دادند و قومی را بر او موکل کردند او خدای تعالی را دعا کرد و تضرع کرد «۵» در اظهار براءت ساحت او. خدای تعالی در خواب به آنان نمود که او را متهم می داشتند به آن معنی که موسی - علیه السلام - به مرگ خود مرد و ساحت او از آن بری است [۳۸۰-ر]

جمله به یک شب در خواب دیدند او را رها کردند و بدانستند که او بی گناه است. وهب بن متبه گفت: موسی - علیه السلام - به بعضی حاجات خود می رفت جماعتی فریشتگان را دید که گوری می کنند «۶». موسی - علیه السلام - به نظاره ایشان بایستاد سخت نکو آمد او را «۷» آن گور در او نگرید «۸» راحتی دید و سبزی «۹» و زهتی که از آن نکوتر نباشد. گفت: یا ملائکه الله؟ اینکه گور برای که می کنید «۱۰»! گفتند: برای بنده گرامی بر خدای. موسی - علیه السلام - گفت همانا آن بنده بس گرامی است بر خدای تعالی که من گور چنین به اینکه راحت و زهت و نصارت ندیده ام «۱۱». فرشتگان گفتند: یا صفی الله؟ خواهی تا اینکه گور تو را باشد! گفت: خواهم. گفتند: فرو شو اینکه جا و بخسپ و روی به رحمت خدای کن و دمی آسان بر آر. هم چنان کرد. فرو رفت و بخت و روی به قبله آورد و دمی بر آورد و بآن دم «۱۲» جان بداد. فرشتگان گور بر او راست کردند. بعضی دگر گفتند ملک الموت به نزدیک او آمد و گفت: یا نبی الله؟ خمر ----- (۱). همه نسخه بدلها بجز

مت: بامیان. (۲). لت: اینکه پراهن، آج، لب: ندارد. (۳). مر: دهید. (۴). مر: کرد، فبها. (۵). لت: نمود. (۶). تب: می کنیدند. [.....] (۷). وز، مر، لت از. (۸). آج، لب، مر: در نگرید. (۹). تب، مر: سیرتی. (۱۰). وز، آج، می کنی. (۱۱). مر، لت: ندیدم. (۱۲). وز، تب، لت: با آن دم، آج، لب، مر: با اندام. صفحه: ۳۲۶ خورده ای! گفت: نه. گفت: دم بنمای «۱». او دم بزد جاننش به آن دم بر آمد. و در روایتی دیگر ملک الموت آمد و او را سببی آورد از بهشت. او بستد و ببویید و جان بداد. و در خبر است که به آسانی جان کندن او یوشع بن نون او را در خواب دید، گفت: یا نبی الله سکرمت موت «۲» [چگونه] «۳» یافتی! گفت: چون گوسپندی که او را زنده پوست بکنند. و در تواریخ آوردند که عمر موسی صد و بیست سال بود. بیست سال در ملک افریدون «۴» و صد سال در ملک منوچهر. چون مدّت چهل سال تیه بسر آمد و خدای تعالی موسی را با جوار رحمت خود برد، یوشع را پیغامبری داد و به بنی اسرائیل فرستاد و او را فرمود تا به جهاد آن جباران رود. او بنی اسرائیل را خبر داد او را باور داشتند و متابعت کردند و بیامدند با او و روی به شهر اریحا نهادند که زمین مقدسه است و تابوت سکینه بایشان «۵» بود و ایشان شهر «۶» حصار کردند و یوشع شش ماه بر در شهر

آن را (۷) حصار داد. چون (۸) ماه هفتم در آمد یوشع بفرمود تا لشکر تعبیه کردند و سروها (۹) داشتند به جای بوق. بفرمود تا به یک بار بدمیدند و لشکر آواز نعره بلند کردند. دیوار شهرشان بیوفتاد و بنی اسرائیل در شهر (۱۰) شدند و با جباران قتال کردند و ایشان را منهزم و مقهور بکردند و بکشتند. در خبر می‌آید که چند مرد از بنی اسرائیل بر یک مرد جمع شدند تا سر او از تن جدا کنند. به چند ساعت از روز توانستندی کردن از عظم خلق ایشان. و اینکه کارزار روز آدینه بود نماز شام تنگ برسد و آفتاب فرو خواست شدن به یک روایت و به یک روایت فرو شد. یوشع نگاه کرد بعضی از ایشان مانده بودند و اندیشه کرد که اگر (۱۱) شب در آید کشتن ایشان فوت شود. خدای را دعا کرد و گفت: اللهم اردد ----- (۱). لب:

نمای. (۲). همه نسخه بدلها بجز مت و مر: مرگ. (۳). اساس و مت: ندارد، از وز آورده شد به قرینه جمله. (۴). مر: فریدون. (۵).

آج، مر، لت: با ایشان. (۶). مر را. (۷). تب: بر در شهر ایشان را، آج، لب، مر، لت: بر در شهریان را. (۸). تب، آج، لب در. [.....]

(۹). اساس و مت: سرورها، با توجه به وز تصحیح شد، آج: سرناها. (۱۰). مر: به شهر. (۱۱). لت: چون. صفحه: ۳۲۷ الله الشمس علی، { بار خدایا آفتاب باز آر برای من. چون آفتاب باز آمد گفت: یا شمس اُنک فی طاعة الله و انا فی طاعة فقفی لی، ای آفتاب تو در طاعت خدایی و من در طاعت خدام توقف کن برای من تا اینکه دشمنان خدای را دمار بر آریم. آفتاب باز آمد در جای خود بایستاد هیچ سیر نکرد تا یک ساعت برفت و بنی اسرائیل و یوشع آن بقیه کافران را بکشتند، آنکه آفتاب فرو شد. و اتفاق است که آفتاب برای کسی باز نیامد جز (۱) سلیمان وصی داود- علیه السلام- [و برای یوشع بن نون وصی موسی- علیه السلام] (۲) و برای امیر المؤمنین وصی سید المرسلین- صلی الله علیه و- علیه السلام- و اهل اخبار و احادیث از همه طوایف بر اینکه متفق اند. و در اخبار ابو بکر مردویه حافظ و اخبار ابو العباس ناطقی و اخبار ابو اسحاق ابراهیم ثعلبی صاحب التفسیر آمده است باسانید درست از طرق مختلف و از عبد الله عباس- رحمه الله علیهما- به چند طرق آوردند که: لم ترد الشمس الا لسلیمان وصی داود و لیوشع وصی موسی و لعلی بن ابی طالب وصی محمّد- صلی الله علیه و آله و سلم. و کتابی کرده است ابو الحسن محمد بن احمد بن علی بن الحسن بن شاذان در اینکه معنی نام آن کتاب بیان رد الشمس علی امیر المؤمنین- علیه السلام- در آن جا بیارد (۳) که اند بارها (۴) آفتاب برای امیر المؤمنین علی- علیه السلام- باز آمد. اما آنچه مشهور است در اخبار و طوائف روایت کرده اند آن است که دوبار آفتاب باز آمد برای او: یک بار در حیات رسول- علیه السلام، و یک بار از پس وفات او. اما در حیات او، ام سلمه روایت کند و اسماء بنت عمیس و جابر عبد الله انصاری و ابو سعید الخدری و أبو ذر الغفاری و عبد الله بن عباس و جماعتی بسیار از صحابه (۵) رسول- صلوات الله علیه و رضی عنهم- و احادیث ایشان متداخل است که یک روز رسول- علیه السلام- امیر المؤمنین علی را به مهمی فرستاده بود او به آن مهم ----- (۱). همه نسخه بدلها، بجز مت برای. (۲).

اساس، وز و مت: ندارد از تب افزوده شد. (۳). مر: بیاورد. (۴). آج، لب، مر: اندر بارها. (۵). تب: اصحاب. صفحه: ۳۲۸ رفته بود. رسول- علیه السلام- نماز دیگر بکرد (۱). چون امیر المؤمنین- علیه السلام- باز آمد و با رسول- علیه السلام- می گفت آنچه در آن کار رفته بود، فغشاء الوحی، وحی به پیغامبر فرود آمد. رسول- علیه السلام- تکیه بر امیر المؤمنین کرد و سر بران او (۲) نهاد. مدت دراز شد و آفتاب نزدیک شد [۳۸۰- پ]

به غروب. امیر المؤمنین- علیه السلام- نماز (۳) نشسته به اشارت بکرد و آفتاب فرو شد (۴). چون رسول- علیه السلام- از غشیت وحی در آمد (۵) روی علی متغیر دید. گفت: یا علی چه رسید تو را! گفت: خیر، یا رسول الله، جز که نماز دیگر نکرده بودم و چون تو را وحی آمد و سر تو بر کنار من بود نخواستم که تو را بر زمین افکنم (۶). به اشارت نماز کردم (۷) و دلم خوش نیست. رسول- علیه السلام- گفت: دل تنگ مکن که من دعا کنم تا خدای تعالی آفتاب (۸) باز آرد و تو نماز بوقت با شرایط و ارکان بگزاری (۹). آنکه دست برداشت و گفت: بار خدایا؟ تو دانی که علی در طاعت تو بود و در طاعت رسول تو، اللهم ردّ علیه الشمس حتی یصلی، بار خدایا آفتاب باز آر تا علی بوقت خود نماز به شرائط خود بیارد (۱۰). راوی خبر گوید که به آن خدایی که محمّد را بحق به

خلقان فرستاد که ما آفتاب دیدیم که باز آمد و او را آوازی بود چون آواز دستره که در «۱۱» چوب افتد و روشنایی آن دیدیم بر در دیوار تافته تا امیر المؤمنین علی نماز کرد «۱۲». چون او سلام باز داد آفتاب فرو افتاد نه چنان که بعبادت رفتی بل به یک ساعت فرو شد. و اما از پس وفات رسول آنچه مشهور است از آن، آن است که به بابل آفتاب باز آمد برای او، چنان که ابوالمقدام روایت کرد از جویریة بن مسهر «۱۳» که با امیر المؤمنین علی بودیم به زمین بابل. وقت نماز دیگر در آمد، ما را گفت: شما نماز بکنید «۱۴» که اینکه زمینی است معذب که خدای تعالی بر اینکه «۱۵» زمین قومی را عذاب کرده است و هیچ -----

----- (۱). لت: بگزارد. (۲). آج، لب، مر: زانوی او. (۳). مر را. (۴). لت: فرو رفت. (۵). مر: باز آمد. (۶). لت: سر تو را بر زمین نهم. [.....]

(۷). لت: نماز دیگر بکردم. (۸). مر را. (۹). وز، تب، آج، لب، مر: بگذاری. (۱۰). آج، لب: تا علی بوقت خود بیارد. (۱۱). مر او. (۱۲). وز، تب، آج، لب، مر: بکرد، لت: بگزارد. (۱۳). تب: ممهر. (۱۴). آج، لب: بکنی. (۱۵). مر: در اینکه. صفحه: ۳۲۹ [پیغمبری را و وصی] «۱» پیغمبر را نشاید که اینکه جا نماز کند. جویریة گفت من اندیشه کردم که اینکه چه حدیث باشد و گفتم من نماز خود در گردن او کنم و نماز نکنم الا آن که او نماز کند. و می رفتم تا آفتاب فرو شد و من متعجب و متحیر می رفتم «۲» تا او فرود آمد و وضوء نماز باز کرد «۳» و دست برداشت و دعایی کرد، او دعا تمام ناکرده بود که آفتاب باز آمد به جای آن که به وقت نماز دیگر بودی، و او مرا گفت بیا نماز بکن «۴» او نماز بکرد و من با او نماز بکردم «۵». چون از نماز فارغ شد آفتاب فرو شد «۶». آنگه روی با من کرد گفت: یا جویریة؟ لعب الشیطان بک، شیطان به تو «۷» بازی کرد. گفتم: آری یا امیر المؤمنین. گفت: خدای را به نام بزرگترین بخواندم تا آفتاب باز آورد تا «۸» من نماز بوقت بکردم. من گفتم: اشهد انک وصی محمد حقاً. آنگه مرا گفت: اینکه جا ناووسی هست از ناوایس یعنی مروزنه «۹» گبرکان که سرها از آن جماعتی به آن جا نقل کرده‌اند از زمین برهوت. و آن آن جماعتند که خدای تعالی گفت: وَ كَانِ فِي الْمَدِينَةِ تِسْعَةُ رَهْطٍ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَلَا يُصْلِحُونَ «۱۰»، و در پیش شما حفره‌ای از حفره‌های دوزخ هست که در آن جا جماعتی هستند در جمله ایشان پنج زن از زنان پیغامبران مقدم: زن نوح و زن لوط و زن موسی بن عمران - که بر وصی او یوشع بن نون خروج کرد و زن یونس که بر شمعون وصی عیسی خروج کرد و زن ایوب که قوم ایوب را حمل کرد بر زنی دیگر از آن او. تا رجم کردند او را بناحق فی حدیث طویل. و در اینکه معنی شعرا در عهد رسول - علیه السلام - و پس از رسول شعرا گفتند و اینکه معنی به نظم آوردند. از آن جمله حصیان بن ثابت بود. جابر عبد الله انصاری روایت کرد که رسول - علیه السلام - به منا «۱۱» ایستاده بود با جماعت صحابه و علی از پیش او ایستاده بود. روی به قوم کرد و گفت: «۱۲» معاشر الناس هذا علی بن ابی طالب سید العرب و الوصی الاکبر و الاملح الاظهر قاتل -----

(۱). اساس و مت: ندارد، از وز افزوده شد. (۲). لت: بروم. (۳). مر: و نماز کرد. (۴). لت: بگزار. (۵). لت: بگزاردم. [.....]

(۶). لت: فرو رفت. (۷). مر: با تو. (۸). آج، لب: و. (۹). تب: مروزینه. (۱۰). سوره نمل (۲۷) آیه ۴۸. (۱۱). مر: منی. (۱۲). تب، آج، لت: الاملح. صفحه: ۳۳۰ الله المارقین و هو منی بمنزله هرون من موسی لما انه لا - نبی بعدی یحبه الله و رسوله و یحب الله و رسوله لا - یقبل الله التوبه من تائب الا بحبه. { آنگه گفت یا حصیان برخیز و در اینکه معنی چیزی بگو. حسان بر پای خاست «۱» و گفت «۲»: لا تقبل «۳» التوبه من تائب الا بحب بن ابی طالب اخی رسول الله بل صهره و الصیهر لا یعدل بالصاحب «۴» یا قوم من مثل علی و قد ردت له الشمس من المغرب ردت علیه الشمس من شرقها حتی كأن الشمس لم تغرب مردم برخاستند «۵» و جامه خود در جامه علی می مالیدند. و ابو عبد الله المفجع «۶» گوید در قصیده «۷»: ردت الشمس بعد ما حازها الغرب فالقی وقت الصلوة جلیا و علی اذ «۸» نال رأس رسول الله من حجره و سادا و «۹» طیبا اذ یخال النبى لما اتاه الوحي مغمى علیه او مغشیا فتراخت عنه الصلوة و لم یوقظه اذ كان سخطه مخشیا فدعا ربّه فانجزه الميعاد من كان وعده ماتیا قال هذا اخی بحاجه ربی لم یزل شطر یومه معتیا فاردد الشمس کی یصلی فی الوقت فعاد العشاء بعد مضیا و قال علی بن احمد بن متویه «۱۰» المقری فی القصیده: و غدیر خم لیس ینکر

فضله الّا زنیم فاجر کفّار من ذا(۱۱) علیه الشّمس بعد مغیبتها ردّت بیابل تبئی(۱۲) یا حار [۱۸۳-ر]

و علیه قد ردّت لنوم المصطفی یوما و فی هذا جرت(۱۳) اخبار ----- (۱). تب، آج، لب، خواست. (۲). تب شعر. (۳). تب، آج، لب: لا- یقبل، مر، لت: لا- یقبل الله. (۴). لب، لت: الصّیاحب. (۵). لب، مر: برخواستند. (۶). مر: الملجع. (۷). آج، لب که، تب شعر. [.....]

(۸). اساس، تب، مت: اذا، با توجه به وز تصحیح شد. (۹). آج، لب: شاء او. (۱۰). اساس و مت: حتویه، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۱). مر: ردّ. (۱۲). لب: بینی، مر: نسی. (۱۳). وز: اجرت. صفحه: ۳۳۱ حاز الفضائل و المناقب کلّها ما ان یحیط بمدحه اشعار(۱) و یروی الاکثار. و سیّد(۲) حمیری گوید در قصیده مذهبه اش اینکه معنی: ردّت علیه الشّمس لّمّا فاته وقت الصّلوّه و قد دنت للمغرب حتّی تبّلیج نورها فی وقتها للعصر ثمّ هوت هوّی الکوکب(۳) و علیه قد ردّت بیابل مرّه اخری و ما ردّت لخلق معرب الّا لیوشع اوله من بعده و لردّها تأویل امر معجب و قدامه السّعدی گوید و او از جمله اصحابان(۴) امیر المؤمنین بود که به زمین بابل حاضر بود چون به دعای او خدای تعالی آفتاب باز آورد فقال فی ذلك(۵): ردّ الوصی لنا الشّمس الّتی غربت حتّی قضینا صلاه العصر فی مهل لا انسه(۶) حین یدعوها فتبعه(۷) طوعا بتلیئه هاهما علی عجل فتلک آیته فینا و حجّته فهل له فی(۸) جمیع النّاس من مثل اقسمت لا ابتغی یوما به بدلا و هل یكون نور الله من بدل حسبی(۹) ابو حسن مولی ادین به و من به دان رسل(۱۰) الله فی الاول و للصّاحب اسماعیل بن عبّاد رحمه الله من قصیده(۱۱): کان النبی مدینه العلم الّذی حوت الکمّال و کنت افضل باب ردّت علیک الشّمس و هی فضیله ظهرت فلم تستر بکف نقاب لم أحک الّا ما روته نواصب عادتک و هی مباحه الاسباب و قال ابو الحسن علی بن حمّاد بن عبید البصری رحمه الله: و ردّت لک الشّمس فی بابل فسامیت یوشع لّمّا سما و یعقوب ما کان أسباطه کنجلیک سبطی نبی الهدی محمّد بن عیسی روایت کرد از یونس بن عبد الله(۱۲) که او گفت سالی به حج -----

----- (۱). لت: بمدحه الاشعار. (۲). آج، لب: سیدی. (۳). آج، لب، مر: الکوکب. (۴). آج، لب، مر، لت: اصحاب. (۵-۱۱). تب شعر. (۶). تب: لا انه، مر: لا ان. (۷). وز: فتشبعه. (۸). تب: من. [.....]

(۹). مر: حتّی. (۱۰). آج، لب، مر: رسول. (۱۲). لت: یونس بن عبید الله. صفحه: ۳۳۲ می رفتم در بعضی منازل کنیزکی حبشی را دیدم نابینا دستها برداشته و می گفت یا رادّ الشّمس علی امیر المؤمنین علی بن ابی طالب ردّ علی بصری ای خدای که آفتاب بر امیر المؤمنین علی باز آوردی چشمهای(۱) من با من دهی من نزدیک او شدم و گفتم ای کنیزک علی را دوست داری گفت آری و حقّ فاطمه دو دینار زر(۲) بگرفتم و او را دادم و گفتم صرف کن در بعضی حوایج خود از من نپذیرفت و گفت حاجت نیست مرا به اینکه. گفت به حج رفتم چون باز آمدم به آن منزل فرود آمدم من کنیزک را دیدم چشمها درست شده و حاجیان را آب می داد گفتم یا جاریه دوستی امیر المؤمنین با تو چه کرد گفت هفت شب آن دعا می کردم و بر خدای سوگند می دادم بحقّ امیر المؤمنین چون شب هفتم بود هاتفی مرا آواز داد و گفت ای کنیزک علی را دوست داری از دلی(۳) صافی گفتم ای و الله مرا گفت دستها بر چشمها نه من هم چنان کردم او دست برداشت و گفت بار خدایا اگر دانی که اینکه کنیزک راست گوید(۴) و علی را دوست دارد از نیتی صادق چشمها با او ده(۵) خدای تعالی دعای او اجابت کرد و چشم با من داد. من بر او(۶) سوگند دادم که به خدای که مرا بگوی تا(۷) تو کیستی گفت من خضرم و از جمله موالیان علّیم و از جمله موکلانم بر شیعه او. و اخبار درین باب از طریق خواص(۸) و عام(۹) نه چندان است که آن را حدّی هست(۱۰) و درین جای بیش ازین احتمال نکند(۱۱). رجعنا الی حدیث یوشع بن نون چون یوشع بن نون آن جباران را بکشت و زمین ازیشان پاک کرد کس فرستاد به پادشاه(۱۲) ارمنیان(۱۳) و آن پنج پادشاه بودند همه به طاعت پیش(۱۴) او آمدند و یک روایت آن است که ایشان مجتمع شدند و بخصوصت یوشع بیرون آمدند، یوشع علیه السّلام لشکر بنی اسرائیل را به قتال ایشان فرستاد و ----- (۱). مر: چشم. (۲). لت را. (۳). مر، لت: دل. (۴). آج، لب، مر، لت: می گوید. (۵). مر: بازده. (۶). لت: او را. (۷). لت: که. (۸). مر: خاص. (۹). وز، تب، آج،

لب، لت: عوام. (۱۰). مر: باشد. (۱۱). مر: نبود. [.....]

(۱۲). لت: پادشه. (۱۳). لت: ازمانیان. (۱۴). لت: نزد. صفحه: ۳۳۳ ایشان را بکشت و بعضی را که با شعب کوهی پیختند «۱» خدای تعالی تگرگی با سنگها آمیخته بر ایشان فرستاد و ایشان را هلاک کرد و آن پنج پادشاه گرفتار شدند یوشع بفرمود تا ایشان را بیاویختند و در شهر شامها «۲» کس فرستاد و ملوک ایشان را دعوت کرد هر که بطاعت آمد و ایمان آورد او را رها کرد و آن کس که طاعت نداشت بگرفت او را و بکشت تا سی و یک پادشاه را بکشت و زمین شام مستخلص شد او را و مالهای ایشان و غنایم جمع کرد و غنایم پیش ازین پیغامبران را حلال نبود پیغامبر ما را حلال کردند عادت چنان بود که بنهادندی به جای صدقه و قربان آنچه از آن مقبول بودی آتشی بیامدی و آن را بسوختی و آنچه مقبول نبودی بر جای بماندی. یوشع بفرمود تا آن مالها و غنایم بیاوردند و به قربانگاه بنهادند هیچ آتش تعرّض او «۳» نکرد یوشع گفت درین غنیمت خیانت کرده‌اند و بسیار بگفت که آنچه بر گرفته «۴» با «۵» جای آری «۶» خاین مقرّ نیامد تا او آن جماعتی را که متهم بودند پیش خواند و دست یک یک بدست می گرفت چون به آن مرد رسید که خیانت کرده بود [دستش در دست او گرفت و چندان که خواست تا دست برهاند نتوانست یوشع او را گفت بیار آنچه خیانت کرده‌ای] «۷» باز آور او برفت سر گاوی از زر پیراسته مکمل به یاقوت و جواهر بیاورد و در میان غنایم و قربان بنهاد. یوشع بفرمود تا آن مرد را بیستند و با آن غنایم بنهادند آتشی از آسمان بیامد و همه را بسوخت و مرد را نیز بسوخت. و یوشع علیه السلام از پس موسی [۳۸۱- پ]

بیست و هفت سال تدبیر کار بنی اسرائیل کرد و آنگاه وفات آمد او را و دفن کردند او را به کوه افرائیم و عمر او صد و بیست و شش سال بود. و الله ولی التوفیق. ----- (۱). لت: پیچیدند. (۲). کذا در اساس، مت، وز، تب، آج، لب، مر، لت: شهرها شام، شعرانی (ج ۴/ ۱۷۲) شهرهای شام. (۳). تب، آج، لب، مر، لت: آن. (۴). تب، مر، لت: بر گرفته‌اید، آج: بر گرفته. (۵). مر: به. (۶). تب، مر، لت: آرید. (۷). اساس: ندارد، از وز افزوده شد. صفحه: ۳۳۴ قوله عز و علا:

[سوره المائدہ (۵): آیات ۲۷ تا ۳۷]

[اشاره]

وَ اتلّٰ عَلَيْهِمْ نَبَأَ ابْنِي آدَمَ بِالْحَقِّ إِذْ قَرَّبَا قُرْبَانًا فَتَقَبَّلَ مِنْ أَحَدِهِمَا وَلَمْ يُتَقَبَّلْ مِنَ الْآخَرِ قَالَ لَأَقْتُلَنَّكَ قَالَ إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ (۲۷) لَئِن بَسَطْتَ إِلَيَّ يَدَكَ لِتَقْتُلَنِي مَا أَنَا بِبَاسٍ بِيَدَيْكَ لِأَفْتُلَنَّكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ (۲۸) إِنِّي أُرِيدُ أَنْ تَبُوءَ بِإِثْمِي وَإِثْمِكَ فَتَكُونَ مِنَ أَصْحَابِ النَّارِ وَ ذَلِكَ جَزَاءُ الظَّالِمِينَ (۲۹) فَطَوَّعَتْ لَهُ نَفْسُهُ قَتْلَ أَخِيهِ فَقَتَلَهُ فَأَصْبَحَ مِنَ الْخَاسِرِينَ (۳۰) فَبَعَثَ اللَّهُ غُرَابًا يَبْحَثُ فِي الْأَرْضِ لِيُرِيَهُ كَيْفَ يُورِثُ سَوْأَةَ أَخِيهِ قَالَ يَا وَيْلَتَى أَعَجَزْتُ أَنْ أَكُونَ مِثْلَ هَذَا الْغُرَابِ فَأُورِثُ سَوْأَةَ أَخِي فَأَصْبَحَ مِنَ النَّادِمِينَ (۳۱) مِنْ أَجْلِ ذَلِكَ كَتَبْنَا عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنَّهُمْ مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا وَلَقَدْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُنَا بِالْبَيِّنَاتِ ثُمَّ إِنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ بَعَدَ ذَلِكَ فِي الْأَرْضِ لَمُسْرِفُونَ (۳۲) إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَ يَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلَافٍ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ ذَلِكَ لَهُمْ حِزْبٌ فِي الدُّنْيَا وَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ (۳۳) إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَقْدِرُوا عَلَيْهِمْ فَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۳۴) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ ابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَ جَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ (۳۵) إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ أَنَّ لَهُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مِثْلَ مَعِهِ لَيَفْتَدُوا بِهِ مِنْ عَذَابِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَا تُقْبَلُ مِنْهُمْ وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۳۶) يُرِيدُونَ أَنْ يُخْرِجُوكَ مِنَ النَّارِ وَ مَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنْهَا وَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّقِيمٌ (۳۷)

[ترجمه]

بر خوان بر ایشان خبر پسر» (۱) آدم بدرستی چون قربان کردند کردنی بپذیرفتند» (۲) از یکی از ایشان و نپذیرفتند از دیگری، گفت بکشم تو را، گفت نپذیرد خدا، مگر از پرهیزکاران. اگر بگستری به من دست» (۳) تا بکشی مرا نیستم من گسترده» (۴) دستم» (۵) به تو تا تو را بکشم که من می ترسم از خدای پروردگار جهانیان. من می خواهم که باز گردی تو به گناه من، و به گناه تو، تا باشی از اهل دوزخ و آن پاداش» (۶) ستمکاران بود. بیاراست او را نفس» (۷) او کشتن برادرش بکشت او را در روز آمد از زیان کاران. بفرستاد خدای کلاغی تا بکند» (۸) در زمین تا باز نماید او را که چگونه باز پوشد عورت برادرش، گفت ای وای من عاجز بودم که باشم مانند اینکه کلاغ تا باز پوشم عورت برادرم و در روز آمد از پشیمانان. ----- (۱). وز،

تب، آج، لب، لت: پسران. (۲). آج، لب: پذیرفته شد. (۳). تب: دست خود، لت: دست. (۴). لت: گستریده. [.....]

(۵). تب: دست خود. (۶). وز، لت: پاداش. (۷). آج، لب: نفس اماره. (۸). آج، لب: حفر می کرد. صفحه: ۳۳۵ برای آن نوشتیم بر فرزندان یعقوب که هر که او بکشد نفسی را» (۱) بی نفسی یا تباهی کند در زمین چنان باشد بکشت» (۲) مردمان را همه و هر که زنده کرد آن پنداری که زنده کرد مردمان را همه و آمدند» (۳) به ایشان پیغمبران ما به حجتها پس بسیاری از ایشان پس از آن در زمین اسراف کننده اند. پاداش» (۴) آنان که محاربه کنند با خدا و پیغامبرش و بشتابند در زمین به تباهی» (۵) که بکشند ایشان را یا بردار کنند یا ببرند دستهایشان و پایهایشان از خلاف یا برانند ایشان را از زمین آن ایشان را نکالی» (۶) باشد در دنیا و ایشان را در آخرت عذابی بزرگ. مگر آنان را که توبه کنند پیش از آن که توانا شوید بر ایشان بدانی که خدای آمرزنده و بخشاینده است. ای آنان که بگرویده» (۷) بترسید از خدای و طلب کنید به او شفاعت و جهاد کنید در راه او تا همانا ظفر یابید. آنان که کافر شدند اگر باشد ایشان را آنچه در زمینهاست همه و مانند آن به آن تافدا کنند به آن از عذاب روز قیامت نپذیرند از ایشان و ایشان را عذابی بود دردناک. خواهند که بیرون آیند از دوزخ و نباشند ایشان بیرون آینده از آن جا و ایشان را باشد -----

----- (۱). لت و. (۲). تب: بکشته بود، آج، لب، بکشد تنی را. (۳). تب، آج، لب، لت: آمد. (۴). وز، تب، لت: پاداش.

(۵). وز، لت: به تباهی آن است، تب: تباهی را آن است، آج، لب: به قطع طریق آن است که. (۶). وز: سگالی. (۷). تب، لت: بگرویده‌اید، آج، لب: ایمان آوردید. صفحه: ۳۳۶ عذابی ایستاده. قوله: وَآتَلْ عَلَيْهِمْ نَبَأَ ابْنِي آدَمَ بِالْحَقِّ - الْآيَةُ، وَجِهَ اتِّصَالِ» (۱) آیت به آیت متقدم آن است که چون خدای تعالی حدیث بنی اسرائیل کرد» (۲) وصف کرد ایشان را به نقض عهد، عقیب» (۳) آن ذکر فرزندان آدم کرد که او در حق برادر نقض عهد کرد و بی حرمتی پیش گرفت و او را بکشت آنگه رسول را» (۴) فرمود تا بر قوم خواند خبر فرزندان آدم» (۵) و اینکه بر سیل تسلی رسول بود - علیه السلام - و توبیخ جهودان. و تلاوت خواندن باشد و اصل آن از تتبع بود» (۶) برای آن که خواننده تتبع حروف کند و نبأ خبر باشد و جمعه انباء و انبأته کذا و بکذا و نبأته به. إِذْ قَرَّبَا قُرْبَانًا، گفته‌اند قربان مصدر قرب باشد و فَعَلَ را هفت گونه مصدر بود تفعیلا و تفعالا و تفعلة و فعلا و فعلا و فعلا و فعلا. اَمَّا تَفْعِيلٌ أَكْثَرُ مُسْتَمَرٍّ او باشد كالتضريب و التصریف و التّعنيف، و اَمَّا تَفْعَالٌ كالتذكار و التكرار، و اَمَّا تَفْعَلَةٌ كالتذكرة و التبصرة، و اَمَّا فَعْلَانٌ كالتسبحان و القربان» (۷)، و اَمَّا فَعَالٌ نَحْوُ قَوْلِهِ: وَسَيَرُّوْهُنَّ سَرَاْحًا جَمِيْلًا» (۸) و اَمَّا فَعَالٌ نَحْوُ قَوْلِهِ: وَكَذَّبُوْا بِآيَاتِنَا كِذَابًا» (۹) و اَمَّا فَعَالٌ نَحْوُ كِذَابَا فِي قِرَاءَةِ مَنْ خَفَّفَ. فَتَقَبَّلَ مِنْ أَحَدِهِمَا، تَقَبَّلَ تَفَعَّلَ باشد از قبول و در اینکه بنا او تَكَلَّفَى باشد از روی معنی و پسران آدم یکی هابیل بود و در او سه لغت است هابیل و هابن، و پسر دیگر قابیل بود و در او پنج لغت است قابیل و قابین و قابل و قابن و قبن. و سبب قربان ایشان آن بود که اهل سیر و تواریخ و علم به اخبار انبیا گفتند چون خدای تعالی حوّا را برای آدم بیافرید» (۱۰) چنان تقدیر فرمود که هر نوبت ولادت او دو فرزند آوردی به یک شکم یکی نرینه و یکی مادینه پس حق تعالی در شرع او -----

----- (۱). مر اینکه. (۲). تب، آج، لب، مر، لت و. (۳). آج، لب: عقب. [.....]

(۴). آج، لب: او. (۵). مر را. (۶). آج، لب، مر: باشد. (۷). مر: و الغفران. (۸). سوره احزاب (۳۳) آیه ۴۹. (۹). سوره نبأ (۷۸) آیه ۲۸. (۱۰). مر: آفرید. صفحه: ۳۳۷ چنان نهاد که آن دختر را که از اینکه بطن بودی به آن پسر دادندی که از آن بطن بودی و

اختلاف بطون به جاری مجری اختلاف نسب کرد و آدم - علیه السلام - چهل بطن زاد «۱» از حوا «۲»، هر بطنی در توأم مگر شیث که مادر او را تنها زاد «۳» و گفتند اول فرزند که آدم را آمد قایل بود «۴» و توأم «۵» او اقلیما بود و آخرشان عبد المغیث بود و توأم او که خواهر او بود از بطن، امه المغیث بود پس خدای تعالی بر نسل آدم برکت کرد تا عبد الله عباس گوید که آدم - علیه السلام - از دنیا بنه شد «۶» تا فرزندان و فرزندزادگان او به چهل هزار نرسیدند «۷». و علما در مولود «۸» قایل و هابیل خلاف کردند بعضی گفتند قایل را و توأم «۹» او را که با او هم شکم بود و نام او اقلیما بود او را پس از آن زاد که صد سال بود تا در زمین بود پس از آن هابیل را زاد و هم شکم او را. محمد بن اسحاق گفت عن بعض اهل العلم که قایل را در بهشت زاد و حوا از ولادت او رنجی و دردی و خونی ندید «۱۰» برای راحت بهشت و هابیل را در زمین زاد «۱۱» با درد و رنج و خون نفاس «۱۲». و خدای تعالی آدم را فرمود که اینکه فرزندان را به یکدیگر ده هر یکی «۱۳» از ایشان بر آن دگر حلال است الا آن که او را هم شکم باشد و هم شکم هابیل لبوذ «۱۴» بود و او از خواهر قایل به جمال کمتر بود و خواهر قایل به جمال تر «۱۵» بود از او، خدای تعالی فرمود که خواهر قایل را به هابیل ده و خواهر هابیل را به قایل ده قایل گفت من ----- (۱). تب، آج، لب، مر، لت: بزاد. (۲). لت و. (۳). اساس، مت: تنهاد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۴). لت: آمد. (۵). آج، لب، مر: دویم. (۶). لب: بنشد، لت: به نشد. (۷). آج، لب: برسیدند، مر: رسیدند. [.....]

(۸). لت: مولد. (۹). لب، مر: دویم. (۱۰). اساس، مت: بدید، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۱). آج، لب: بزاد. (۱۲). اساس، مت: خون و نفاس، با توجه به وز و فحوای کلام تصحیح شد. (۱۳). مر که. (۱۴). تب، لت: ابودا، مر: یهودا، وز، تب، آج، لب، مر، لت نام. (۱۵). آج: بهتر، لت: بهترتر. صفحه: ۳۳۸ راضی نباشم به اینکه، چه «۱» خواهر من نیکوست «۲» و خواهر او زشت است آدم گفت خدای چنین فرماید و حکم چنین کرده است گفت من رضا ندهم به اینکه حکم و اینکه «۳» نه خدای کرده است و تو برای دل هابیل می گویی و اینکه خیر «۴» با وی می خواهی، او گفت خلاف اینکه است آدم گفت تو را اگر قول من باور نیست بروید «۵» و هر یکی از شما قربانی کنید «۶» قربان «۷» هر کس که پذیرفته «۸» شود و آتش آن را ببرد مراد او حاصل بود و اقلیما او را باشد. معویه بن عمار روایت کرد از صادق - علیه السلام - که او گفت: چون او را پرسیدند از اینکه حدیث، گفت خلاف آن است که روایت می کنند و خدای تعالی آدم را فرمود که خواهر را به برادر ده و اگر اینکه روا بودی در شرع ما نیز روا بودی و لکن خدای تعالی چون آدم را و حوا را به زمین فرستاد و جمع کرد میان ایشان، حوا دختری بزاد عناق نام کرد او را و در زمین بغی کرد و اول کسی که بغی کرد در زمین بناحق او بود. خدای تعالی چیزی «۹» بر او مسلط کرد که او را بکشت بر اثر او قایل را بزاد و از پس او هابیل را. چون قایل بالغ شد خدای تعالی برای او زنی جتی فرستاد از فرزندان جن نام او همان «۱۰» در صورت انسی و خدای تعالی وحی کرد به آدم که او را به قایل ده، آدم او را به قایل داد چون هابیل بالغ شد خدای تعالی از بهشت حوری فرستاد «۱۱» بر صورت انسی [۳۸۲-پ]

نام او نزله و وحی کرد به آدم که او را به هابیل ده، آدم او را به هابیل داد قایل چون او را دید گفت یا پدر نه من برادر مهترم و به اینکه کرامت من اولیترم از برادر کهن! آدم گفت اینکه کار نه به رأی خود کردم به فرمان خدای کردم گفت لابل به هوای خود کردی و او را به محبت بر من اختیار کردی آدم (ع) گفت: ----- (۱). آج، لب، مر و. (۲). آج، لب: نکوست. (۳). مر، آج، لب، لت حکم. (۴). اساس: خبر، با توجه به وز تصحیح شد. (۵). وز، آج، لب: بروی / بروید. (۶). وز، آج، لب: کنی / کنید. [.....]

(۷). آج، لب، مر: قربانی. (۸). آج، لب: پذیرفته، مر: پذیرفته. (۹). اساس: خبری، وز: خبری، با توجه به تب تصحیح شد. (۱۰). تب، آج، لب، مر، لت: جمانه. (۱۱). مر: بفرستاد. صفحه: ۳۳۹ خلاف آن است که تو گمان بردی. و اگر خواهی تا بدانی که اینکه فضل خدای نهاد او را «۱»، بر وی «۲» و هر یکی قربانی کنید قربان آن کس که مقبول باشد فضل او روا بود و علامت قبول قربان در

آن عهد آن بودی که آتشی سفید^(۳) بیامدی از آسمان و آن^(۴) را بخوردی و چون مقبول نبودی بر جای بماندی و سباع و هوام و طیور بخوردندی برفتند تا قربان کنند و قایل صاحب زرع بود بیامد و دسته‌ای گندم بیاورد چیزی که از آن بتر^(۵) نبود و در دل گرفت که اگر قربان من قبول باشد و اگر نباشد من آن^(۶) کنم که من خواهم و اما هابیل صاحب گوسپند^(۷) بود بیامد و گوسپندی از میان گوسپندان بگزید که از آن بهتر نبود و در دل گرفت که اگر قربان او قبول کنند و اگر نکنند او آن کند که رضای خدای باشد. اسمعیل بن رافع گوید در خبر چنین آمد که هابیل را بزه‌ای بود بغایت حسن آن را دوست داشتی و از دوستی که آن را داشت رها نکردی که به پای خود رود جز که او را بر دوش گرفته بودی^(۸) به گله رفت تا گوسپند قربان آرد آن بزه پیش آمد با خویشتن^(۹) اندیشه کرد و گفت اگر چه من اینکه بزه را بغایت دوست دارم و لکن ضایع نخواهد شدن همه را رها کرد^(۱۰) و آن را برگرفت برای رضای خدای و بیاورد و بنهاد به قربانگاه و قایل آن دسته گندم بد، من اردد الطعام^(۱۱) بیاورد و بر آن بنهاد حق تعالی از آن جا که صدق هابیل و نفاق قایل^(۱۲) شناخت قربان هابیل قبول کرد و قربان قایل رد کرد آتش بیامد و آن بزه را بسوخت^(۱۳) و گندم قایل رها کرد چون قایل آن بدید حقد و حسد زیاده کرد.

(۱). مر بر تو. (۲). تب، مر، لت: بروید. (۳). وز، تب، لت: سپید. (۴). مر: او را. (۵). اساس، وز، مت: نیز، با توجه به تب و دیگر

نسخه بدلها تصحیح شد. (۶). مر: همان. (۷). آج، لب، مر: گوسفند. (۸). تب، آج، لب، مر، لت چون. (۹). مر، لت: خود. [.....]

(۱۰). اساس، مت: گرفت، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۱). مر را. (۱۲). مر بود. (۱۳). تب، آج، لب، مر:

بخورد. صفحه: ۳۴۰ و در خبر آورده‌اند که خدای تعالی آن بزه را در بهشت می‌پرورد تا به فدای اسماعیل کرد. فی قوله: وَ

فَدَيْنَاهُ^(۱) إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا

جَهُولًا^(۹)، یعنی قایل حین قبل الامانه و خان فیها. چون آدم برفت قایل برخاست و بنزدیک هابیل آمد و او بر کوهی گوسپند

می‌چرانید^(۱۰). او را گفت: من تو را خواهم^(۱۱) کشتن. گفت: چرا! گفت: برای آن که قربان تو قبول کردند و قربان من قبول

نکردند. [گفت:]^(۱۲) مرا در اینکه چه جرم است! گفت: من بر اینکه اغضا نمی‌کنم^(۱۳) که خواهر نیکو روی مرا^(۱۴) تو به زنی

کنی و من خواهر ذمیمه^(۱۵) تو را به زنی کنم و مردمان گویند تو از من بهتری، به هر حال تو را بکشم.

----- (۸-۱). سوره صافات (۳۷) آیه ۱۰۷. (۲). اساس: ندارد، با توجه به وز افزوده شد. (۳). وز، تب، آج، لب،

مر، لت بموقع. (۴). تب- لت: نیفتاد. (۵). کذا در اساس و متن، دیگر نسخه بدلها می‌داشت. (۶). اساس، مت: ندارد، با توجه به وز

و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۷-۱۳). وز، تب، آج، لب، مر، لت: به قبول آن قیام کردن. (۹). سوره احزاب (۳۳) آیه ۷۲. (۱۰).

مر: بر کوهی بود که گوسپند می‌چرید. (۱۱). همه نسخه بدلها بجز مت، بخوام. [.....]

(۱۲). آج، لب، مر: نسازم و اغضا نکنم. (۱۴). اساس و مت: خواهر من نیکو روی، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۱۵). کذا در اساس و همه نسخه بدلها. چاپ شعرانی (۴/۷۷): ذمیمه. صفحه: ۳۴۱ هابیل گفت: مرا در اینکه تابان^(۱) نیست خدای

تعالی قربان از متقیان پذیرد. لَئِنْ بَسَّطْتُ إِلَيْكَ يَدَكَ، اگر تو که قایلی دست به کشتن من دراز کنی من دست به کشتن تو دراز نکنم

و اگر چه من از تو قویترم و بر کشتن تو قادرتر و لکن من از خدای ترسم. مجاهد گفت تکلیف در آن روزگار و آن شرع آن بود

که چون کسی قصد کشتن کسی کردی و امتناع نکردی^(۲) کار او با خدای گذاشتی. آنگه گفت: إِنِّي أُرِيدُ أَنْ تَبُوءَ بِإِثْمِي وَ

إِثْمِكَ، يقال بَاءَ بكَذَا، اذا رجع به و المباءة، المنزل، و منه قوله: وَ بَأُوْ بَعْضٍ مِنَ اللّٰهِ^(۳)، و البواء، الرجوع بالقود، و فلان بواء لفلان

اذا كان دمه كفوا لدمه. و معناه انه اهل لان يرجع في القصاص اليه و هم في هذا الامر بواء، اي سواء على الاتساع و قال^(۴): الا تنتهي

عنا^(۵) ملوك و تتقى محارمنا لا- ببوء الدم بالدم اي ليس دماؤهم اكفاء لدمائنا فيقتلون بنا و يرجعون اليهم في القصاص، و باء

لحقه^(۶)، اذا قرّ به كأنه رجوع عن الانكار، گفت: من تو را نکشم^(۷) که من می‌خواهم که تو باز گردی از من به گناه من و گناه

خودت. بیشتر مفسران تفسیر بر اینکه^(۸) دادند که به گناه من یعنی گناه کشتن من و گناه تو یعنی آن گناه که برای آن قربان تو

قبول نکردند و آن نفاق و مخالفت فرمان خدای بود و ترک رضا به حکم «۹»، و اینکه قولی سدید است و معتمد «۱۰» برای آن که «إثم» مصدر است و مصدر را یک بار اضافه کنند با فاعل و یک بار با مفعول در اول مضاف است با مفعول و در دوم با فاعل برای آن که تقدیر اینکه است که: باثمک علی فی قتلی و اثمک الّدی جنیته علی نفسک. -----

--- (۱). مر: تا وات، لت: گناه. (۲). تب و او را دفع نکردی. (۳). سوره آل عمران (۳) آیه ۱۱۲. (۴). تب شعر. (۵). آج، لب، مر: عنها. (۶). تب، لب، مر، لت: بحقه. (۷). آج، لب، مر، لت: بکشم. (۸). وز: بر آن. (۹). همه نسخه بدلها، بجز مت او. (۱۰). وز، سدید معتمد است، تب، آج، لب، مر، لت: سد و معتمد است. صفحه: ۳۴۲ و مجاهد گفت در روایت این نجیح «۱» که مراد آن است [۳۸۳-ر]

که به گناهی که من کرده‌ام و گناهی که تو کرده‌ای. گفت: برای آن که چون کسی کسی را بکشد به قیامت «۲» گناهان مقتول بر قاتل نهند، و اینکه قول معتمد «۳» نیست برای آن که خلاف ادله عقل است و ظواهر «۴» آیات محکمه، من قوله: لا تَزُرُ وَاوَزْرَةَ وَاوَزْرَةَ أُخْرَى «۵» كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ «۶» جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ «۷» جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ «۸». و بر قاعده عدل و ادله عقل اینکه مطرد «۹» نیست امرا بر مذهب مجتبه راست است برای آن که چون خدای تعالی کافران و گناهکاران را به کفری و فسقی که او آفریند در ایشان بخواهد گرفتن و ایشان را در آن اختیاری نه «۱۰» و از آن محیصی نه، چرا نشاید که یکی را به گناه دیگری بگیرد و اگر چه او در آن بی گناه باشد؟ در کلام تقدیر محدوفی هست و هو أن تبوأ وبال «۱۱» اثمی «۱۲» و اثمک. و ذلک جزاء الظالمین، و اینکه جزای و پاداشت بیدادکاران است و اینکه دلیل قول اصحاب وعید نکند برای آن که ما نیز گوئیم که جزای ظالم دوزخ است جز آن که عفو روا دارد از او «۱۳» و در آیت نیست که خدای تعالی عفو نکند او را بی توبه اینکه دعوی کردن دعوی باشد که از آیت بر او دلیلی نیست. فَطَوَّعَتْ لَهُ نَفْسَهُ، در او سه قول «۱۴» است: مجاهد گفت: شجعته علی قتل اخیه، نفس «۱۵» او را شجاع بکرد بر قتل برادر. قتاده گفت: زینت له، بیاراست بر چشم او. ----- (۱). مر آمده.

[.....]

(۲). مر: در قیامت. (۳). لت: معتبر. (۴). تب: ظاهر. (۵). سوره انعام (۶) آیه ۱۶۴ و اسراء (۱۷) آیه ۱۵ و فاطر (۳۵) آیه ۱۸ و زمر (۳۹) آیه ۷. (۶). سوره مدثر (۷۴) آیه ۳۸. (۷). سوره احقاف (۴۶) آیه ۱۴. (۸). سوره توبه (۹) آیه ۸۲. (۹). اساس و مت: مطرود، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۰). مر: نیست. (۱۱). وز، تب، آج، لب، لت: بوبال. (۱۲). تب، آج، لب، لت او عقاب اثمی، وز در حاشیه افزوده است: او عقاب اثمی. (۱۳). کذا در اساس، وز و مت، دیگر نسخه بدلها: روا داریم از او. (۱۴). لت: لغت. (۱۵). لت او. [.....]

صفحه: ۳۴۳ بعضی دگر گفتند: ساعدته نفسه، معنی آن است که نفس او با [او] «۱» مساعدت کرد بر کشتن برادر. و اصل کلمه من الطاعة باشد، یعنی نفس او و هوای او او را برخوردار «۲» کرد و طائع گردانید بر توسع تا بر لغت راست باشد. و قتل اخیه، منصوب است علی انه مفعول به، يقال طاع يطوع، و انطاع فی بعض اللغه و هو شاذ، و اطاعه يطيعه طاعة و اطاعة، و طوعه، ادخله فی الطاعة و الطوع، فَقَتَلَهُ «۳»، بکشت او را، قابیل آن روز برفت و هر وقت «۴» می آمد و فرصت نگاه می داشت تا یک روز پیامد هابیل را خفته یافت خواست تا او را بکشد ندانست «۵» چه باید کردن. در اخبار آمد که ابلیس پیامد و مرغی را بگرفت و برابر او سرش بر سنگی نهاد و به سنگی دیگر سرش بکوفت قابیل از او پیاموخت پیامد و سنگی بزرگ بر گرفت و بر سر هابیل زد و هابیل را بکشت و «۶» اول کشته بود که او را بر زمین بکشتند از آدمیان. در قتلگاه او خلاف کردند، عبد الله عباس گفت: بر کوه «۷» بود. بعضی دگر گفتند: بنزدیک عقبه خری «۸» بود و اینکه قول محمد جریر است. و از صادق - علیه السلام - روایت کردند که به زمین بصره بود آن جا که امروز مسجد آدینه است چون او را بکشت بر صحرا بیفگند او را و ندانست که باو «۹» چه باید کردن برای آن که او اول کشته بود و «۱۰» در زمین و اول مرده، و برابر او «۱۱» بنشست. سباع زمین قصد او کردند او را «۱۲» نایست که او را سباع بخورد. او

را برگرفت و در جوالی نهاد و بر دوش «۱۳» گرفت و با خود می‌گردانید «۱۴» یک سال تا مرغان و سباع از آن تغیر بوی بر او جمع شدند انتظار آن «۱۵» تا او بیفگند آن را تا ایشان بخورند. ----- (۱). اساس و مت: ندارد، از وز افزوده شد. (۲). کذا در اساس و مت، دیگر نسخه بدلها: فرمانبردار خود. (۳). مر پس. (۴). مر، آج، لب: هر روز. (۵). همه نسخه بدلها، بجز مت که. (۶). لت او. (۷). تب، لت نود. (۸). کذا در اساس، مت و وز، آج، لب، لت: جری، تب: حری (بدون نقطه). (۹). لت: با او. (۱۰). تب، آج، لب، مر، لت: ندارد. (۱۱). وز: ندارد. (۱۲). مرجع اینکه ضمیر قایل است و مرجع «او» دوم هابیل. (۱۳). مر: در دوش. (۱۴). مر: تا. [.....]

(۱۵). مر که. صفحه: ۳۴۴ فَأَصْبَحَ مِنَ الْخَاسِرِينَ، او در روز آمد از جمله زیانکاران که دین خود زیان کرده بودند «۱». و معنی «اصبح» در چنین جای «۲» «صار» بود و غرض نه قصد صبح باشد و لکن برای آن که مردم کارها به شب سگالند و بامداد در او خوض کنند اینکه لفظ بیشتر استعمال کنند و به جای او «امسی» و «اضحی» به کار دارند و معنی «صار» باشد. فَبَعَثَ اللَّهُ غُرَابًا - الْآيَةَ، چون قایل به کار «۴» در ماند، خدای تعالی دو کلاغ را بفرستاد تا با یکدیگر جنگ کردند و یکی «۵» دیگر را بکشت آنکه بیامد و به چنگال زمین بر رفت و او را در آن جا نهاد و خاک با سر او «۶» کرد. او از کلاغ آن بدید همچنان دفن کرد برادر را، و «بعث» در آیت به معنی الهام است یعنی خدای الهامی داد و کلاغ را «۷». و گفته‌اند معنی بعث تحریض است و آغالیدن، و گفته‌اند معنی تقیض است و جهانیدن «۸» و بحث و فحص یکی باشد و در مثل کالباحث بظلفه عن حتفه تا با او نماید که سوءت برادرش چگونه بازپوشد «۹». بعضی مفسران گفتند مراد به سوءت جیفه و مردار است که آن بوی بگردانیده بود به طول مدّت، و گفته‌اند مراد عورت است و سوءت آن باشد که یسوء ک تو را دژم کند من ساء یسوء سوءه و مساءه. گفت «۱۰» یا ویلتی، و حسن بصری خواند یا ویلتی به اضافه یا با متکلم و آن دو لغت است یقال یا حسرتی و یا حسرتی «۱۱» و یا ویلی «۱۲» و یا ویلی و گفته‌اند اینکه بر سیل ندبه باشد و معنی آن است که از شدت کار ویل را می‌خوانند «۱۳» که بیای «۱۴» که -----

----- (۱). وز، تب، آج، لب، مر: کرده بود. (۲). مر بمعنی. (۳). آج، لب: اصبح. (۴). تب، آج، لب، لت برادر، مر هابیل. (۵). لت آن. (۶). مر: بر سر او. (۷). آج، لب، مر، لت: دو کلاغ را. (۸). کذا در اساس و مت، دیگر نسخه بدلها: جهانیدن. (۹). مر و. (۱۰). مر: قال. (۱۱). مر: حسد. (۱۲). مر: ویلتی. (۱۳). اساس، مت: نخوانند با توجه به وز تصحیح شد. [.....]

(۱۴). اساس، مت: بیای، وز، بیای: با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. صفحه: ۳۴۵ وقت «۱» تو است. و کذلک قولهم یا حسرتی و یا اسفی أَعَجَزْتَ هَمْزَه اسْتِفْهَامِ رَاسِت. و قوله: فَأَوَارِي، نصب او بر جواب استفهام است به فاء به اضمار آن گفت وای بر من «۲» عاجز بودم که مانند اینکه کلاغ باشم و آن دانم که او دانست تا سوات برادرم باز پوشم فَأَصْبَحَ مِنَ النَّادِمِينَ در روز آمد [۳۸۳-پ]

[از جمله «۳» پشیمانان و پشیمانی او نه بر قتل برادر بود چه اگر بر قتل او بودی توبه بودی. در آن چند قول گفتند بعضی گفتند پشیمان بر حملش بود تا چرا او را در خاک بکرد «۴» و بعضی گفتند بر فوت برادر پشیمان بود نه بر ارتکاب گناه، و ابو علی گفت پشیمان بود و لکن نه بر وجهی که توبه باشد. و بعضی دگر گفتند پشیمانی آنکه «۵» توبه باشد که عزم به «۶» آن مقرون بود علی ان لا- يعود الی مثله فی المستقبل و اینکه وجه نیکوست. ضحاک گفت از عبد الله عباس که چون قایل هابیل را بکشت درختانی که در مکه بود «۷» تیه «۸» بر آورد و میوه‌ها ترش شد و آب تلخ شد. آدم چون آن بدید گفت در زمین حادثه «۹» افتاده است چون با زمین هند آمد قایل هابیل را کشته بود آدم بر آن دلتنگ شد و در مرثیه هابیل اینکه بیتها «۱۰» انشا کرد اول «۱۱» کس بود که در زمین شعر گفت «۱۲»: تَغَيَّرَتِ الْبِلَادُ وَ مِنْ عَلَيْهَا فُوجُهُ الْأَرْضِ مَغْبِرٌ قَبِيحٌ تَغْيِيرٌ كُلُّ ذِي لَوْنٍ وَ طَعْمٍ وَ قَلْبٌ بِشَاشَةِ الْوَجْهِ الصَّيِّحِ مِيمُونَ بِن مِهْرَانَ كُفْتُ «۱۳» از عبد الله عباس که آدم - عليه السلام - شعر نگفت و هر که بر آدم اینکه حواله کند دروغ بر آدم نهاده باشد و پیغامبر ما - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ - و ----- (۱). مر: بوقت. (۲). مر من. (۳). اساس:

ندارد، از وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۴). تب، آج، لب، مر، لت: نکرد. (۵). مر: آنگاه. (۶). مر، لت: با. (۷). مر: بودند. (۸). آج: تیر، شعرانی (ج ۴/ ص ۱۸۱): تبه. (۹). مر: حادثه‌ای. (۱۰). مر بگفت و. (۱۱). آج، لب: او، لت: او اول. (۱۲). تب شعر. (۱۳). وز، تب، آج، لب، مر: روایت کرد، لت: گوید. [.....]

صفحه ۳۴۶: جمله پیغمبران منهی «۱» بوده‌اند از شعر گفتن قال الله تعالی: وَ مَا عَلَّمَنَا الشُّعْرَ وَ مَا يَتَّبِعِي لَهُ «۲». و لکن چون قایل هاییل را بکشت آدم - علیه السّلام - او را مرثیه کرد به زبان سریانی و آدم به آن زبان سخن گفتی و چون وصیت به شیث کردن «۳» آن مرثیه شیث را پیاموخت و او را وصیت کرد که اینکه مرثیه فرزندان را بیاموز تا می‌خوانند «۴» و متعظ می‌شوند «۵» به او، شیث فرزندان آدم «۶» را باز آموخت «۷» و همچنین سلف الی خلف وصیت می‌کردند و می‌آموختند تا به یعرب بن قحطان رسید و او به زبان سریانی و تازی حدیث کردی آن مرثیه بخواند در او سجع دید و گفت همانا اینکه نثر «۸» را نظم توان کرد آن را نظم کرد و بیتها اینکه است. تغیرت البلاد و من علیها فوجه الارض مغبرّ قبیح تغیر کلّ ذی لون و طعم و قلّ بشاشة الوجه الصّبیح و قایل اذاق ردّی اخاه فوا حزنا «۹» لقد فقد الملیح و مالی لا اجود بسکب دمع و هاییل تضمّنه «۱۰» الصّریح و جاءت شهلة و لها رنین لها بلها «۱۱» و قابلها تصیح «۱۲» لقتل ابن النبی بغیر جرم قلبی عند قتلته جریح اری طول الحیاء علی غما «۱۳» فهل انا من حیاتی مستریح و جاورنا «۱۴» عدوّ لیس یفنی لعین «۱۵» ما یموت فنستریح «۱۶» و حوّا - علیه السّلام «۱۷» - در مرثیه هاییل گفت «۱۸»: ----- (۱) ... (۲). سوره یس (۳۶) آیه ۶۹. (۳). تب، آج، لب، مر، لت: کرد. (۴). مر: بخوانند. (۵). مر: شوند. (۶). وز، تب، آج، لب، مر، لت: ندارد. (۷). تب، مر: پیاموخت. (۸). اساس: نظم، با توجه به فحوای کلام از وز تصحیح شد. (۹). لب: حونا، مر: جرننا. (۱۰). لب: تضمن. (۱۱). لب: لهایلها. (۱۲). لت: تصیح. (۱۳). لب: ضما. (۱۴). آج، لب، مر، لت: جاوزنا. [.....]

(۱۵). مر: لعزینا. (۱۶). مر: نستریح. (۱۷). وز، تب: علیها السّلام. (۱۸). تب شعر. صفحه ۳۴۷: دع الشکوی فقد هلکا جمیعا بهلک «۱» لیس بالثمن الزّییح «۲» و ما یغنی البکاء عن البواکی اذا ما المرأ غیب فی الصّریح فبکی النّفس منک و دع هواها فلست مخلّدا بعد الذّییح ابلیس - علیه اللعنه - جواب داد ایشان را در شب بر سیبل شماتت به اینکه بیتها «۳»: تنح عن البلاد و ساکنیها فی فی الخلد ضاق بک الفسیح «۴» و کنت بها و زوجک فی رخاء و قلبک من اذی الدّنیا مریح فما زالت «۵» مکائدتی «۶» و مکری «۷» الی أن فاتک الخلد الذییح فلو لا رحمة الجبار اضحی بکفک «۸» من جنان الخلد ریح راوی خبر گوید سالم بن الجعد: که «۹» هاییل را بکشتند، آدم - علیه السّلام - بر مصیبت او صد سال دلتنگ بود و لب او بخنده نگشاد «۱۰» چون سالش «۱۱» به صد و سی رسید «۱۲» پس از آن بود که هاییل را بکشتند به پنج سال حوّا شیث را بزاد - و «۱۳» تفسیر آن به لغت ایشان هبه الله بود - و خدای تعالی او را علم ساعات شب روز معلوم کرد و عبادتی که در آن اوقات «۱۴» باید کردن بر او پنجاه صحیفه فرو فرستاد و او را به وصی آدم کرد و به ولی عهد او. و قایل را گفت: اذهب طریدا فزعا مرتاعا، برو رانده و ترسیده چنان که از کس ایمن نباشی او دست خواهر گرفت اقلیما و برفت و به عدن شد از زمین یمن، ابلیس به او آمد و او را وسوسه کرد و گفت ندانی که آتش قربان برادرت برای آن خورد که او آتش پرستیدی تو نیز آتشی برافروز و آن را عبادت کن تا معبود تو باشد و معبود فرزندان «۱۵» تو. ----- (۱). لب: بهلک، مر: بهلک. (۲). اساس: الرییح، با توجه به آج تصحیح شد. (۳). تب شعر. (۴). آج، لب، مر: افتادگی دارد. (۵). لب: ذالت. (۶). وز، آج، لب، مر، لت: مکایدتی. (۷). مر: مکرتی. (۸). مر: یلنک. (۹). مر چون. (۱۰). اساس: بگشاد، با توجه به فحوای کلام. [.....]

(۱۱). لت: سال. (۱۲). وز، تب، آج، لب، مر، لت و آن. و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۳). مر: در. (۱۴). لت: وقت. (۱۵). مر: فرزندان. صفحه ۳۴۸: قایل آتش خانه «۱» بساخت و در او آتش «۲» برافروخت و آتش پرستیدن گرفت و اول کسی که در زمین آتش پرستید او بود و او چنان بود به خوف که هر که پیش او بگذشتی او را تیر و کمان پیش نهاده بودی او از ترس خود تیر به او

انداختی تا روزی پسری (۳) از آن او نابینا به او بگذشت و پسری از آن نابینا با او بود و نابینا نیز تیر و کمان داشت پسر (۴) نابینا پدر را گفت قایل نشسته است نابینا تیر در کمان نهاد و بینداخت و قایل را بکشت پس (۵) او را گفت یا (۶) پدر چه کردی! پدرت را بکشتی طبا نچه (۷) بر روی پسر (۸) زد و پسر را بکشت. مجاهد گفت قایل را خدای (۹) فرمود تا به یک پای بیاویختند (۱۰) از آن روز آویخته خواهد بودن تا به روز قیامت، روی او در تابستان به آفتاب کنند از پیش روی او بر حظیره از آتش باشد و در زمستان روی او به حظیره از برف باشد. در خبر هست (۱۱) که ابلیس بیامد و [۳۸۴-ر]

قایل را گفت همانا تو را دل (۱۲) تنگ می‌شود که اینکه جا تنها مانده‌ای از پدر و مادر و برادران! گفت: بلی. گفت پاره (۱۳) انگور بستان و بیفشار و در آفتاب نه، تا بجوشد از آن می‌خور تا تو را نشاط آرد و از اینکه مزامیر و رودها (۱۴) و دف و طبل و آلات قصف بر بست برای او و او را بیاموخت گفت اینکه (۱۵) به کار دار تا تو را تسلّی باشد او (۱۶) همچنان کرد چون از دنیا برفت فرزندان او به اینکه معانی از فسق و فجور و آتش پرستیدن مشغول می‌بودند (۱۷) تا به عهد طوفان نوح، خدای تعالی ایشان را به طوفان غرق کرد و نسل شیث بماندند. ----- (۱). وز، تب، آج، لب، مر، لت: آتش خانه‌ای. (۲). لب: آتشی. (۳). وز: پسران. (۴). مر: پس. (۵). آج، لب، مر، لت: پسر. (۶). وز، مر: با. (۷). تب، آج، لب، مر، لت: تپنچه. (۸). وز: او. (۹). لب، مر تعالی. [.....]

(۱۰). آج، لب: بیاویخت. (۱۱). مر، لت: است. (۱۲). لت: دلی. (۱۳). وز، تب، آج، لب، مر، لت: پاره‌ای. (۱۴). اساس، وز، مت: رویها، با توجه به فحوای عبارت و ضبط نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۵). مر را. (۱۶). مر: و. (۱۷). مر: شدند. صفحه: ۳۴۹ عبد الله عمر روایت کند (۱) که فردا [ی] (۲) قیامت خدای تعالی عذاب دوزخ قسمت کند یک نیمه بر قایل نهد و یک نیمه همه بر اهل دوزخ. عبد الله (۳) عمر روایت کند از رسول - علیه السلام - که هیچ کس نباشد که کسی را ناگاه بکشد به فتک و الا عقوبت آن یک نیمه بر قایل باشد یعنی مثل آن برای آن که اینکه بدعت او نهاد بیانش قوله - علیه السلام - من سن سنه حسنه فله اجرها و اجر من عمل بها الی یوم القیامه من غیر ان ینقص من اجره شیء و من سن سنه سیئه فله وزرها و وزر من عمل بها الی یوم القیامه من غیر ان ینقص من وزره شیء. انس مالک روایت کند که رسول را - علیه السلام - پرسیدند از روز سه شنبه گفت یوم دم، روز خون است گفتند (۴) چگونه یا رسول الله! گفت روز سه شنبه بود که حوّا را حیض افتاد و روز سه شنبه بود که قایل هاییل را بکشت. انس روایت (۵) کند که رسول - علیه السلام - گفت خدای تعالی منّت (۶) نهاد و به سه چیز بعد از سه چیز به بوی از پس مرگ، چه اگر نبودی هیچ کس مرده را دفن نکردی و به اینکه جانور (۷) که در دانه افتد (۸) که اگر نه آن بودی پادشاهان، خوب (۹) ادخار (۱۰) کردند به جای زر و سیم و ایشان را آن به بودی و به مرگ پس از آن پیری که مرد چون سخت پیر شد (۱۱) او را از خود ملال آید و همه جهان (۱۲) را از او ملال آید در آن وقت مرگ او را (۱۳) باشد (۱۴). -----

(۱). لت: کرد. (۲). اساس، مت: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۳). وز، تب: عبد الله، آج، لب، مر، لت: عبد الله عباس. (۴). آج، لب، مر: گفت. (۵). مر: گفت. (۶). مر: سنت. [.....]

(۷). مر: جانوران. (۸). آج، لب، مر: افتاد. (۹). مر را. (۱۰). مر، ذخیره، وز: ادخار، تب: ادخار. (۱۱). وز، تب، آج، لب، مر، لت: شود. (۱۲). لت: کس. (۱۳). وز، تب، آج، لب، مر: مرگ راحت، مر: مرگ راحت باشد. (۱۴). لب، مر، لت: چنان که حکیم سنایی گوید: اگر مرگ خود هیچ راحت ندارد || نه بازت رهند همی جاودانی ضمنا نسخه آج در حاشیه بر اینکه افزوده است: گرفتم که خود مرگ لذت ندارد || نه راحت دهد مرد را جاودانی اگر قلتبان نیست از قلتبانان || دگر قلتبان است از قلتبانی صفحه: ۳۵۰ قوله: من أجل ذلك، ابو جعفر و ورش خواندند من أجل ذلك به نقل فتحه همزه با نون و مثله قد افلح، (۱) دگر قراء فقطع (۲) همزه خواندند و معنی آن است من جری ذلك، و جرا ذلك ای من سبب ذلك، برای اینکه کار را، و به اینکه سبب، و گفتند من جنایه ذلك يقال «اجل علیهم یا جل اجلا، اذا جنى علیهم، قال الشاعر (۳): و اهل خباء صالح ذات بینهم قد احتربوا فی عاجل انا اجله ای

جانبه «۴»، و باشد که حرف جرّ بیفکنند گویند فعلت هذا اجل ذلك و اسم را منصوب کنند «۵» كما قال عدی: جل ان الله قد فضلکم و اصله الجرّ و منه الأجل للوقت المضروب للشیء لأنه ینجرّ الی حلول الاجل و منه الأجل نقیض العاجل، و از اینکه جاست اجل به معنی نعم، برای آن که آن انقیاد و انجرار است الی ما ارید منه و منه الاجل للقطیع من بقر الوحش لأن بعضه ینجرّ الی بعض، و ذلک اشارت است به قتل قابیل هابیل را. کتبتنا علی بنی اسرائیل، ای حکمنما و فرضنا. ما بر بنی اسرائیل نوشتیم یعنی حکم کردیم بر ایشان و فریضه «۶» کردیم که هر کسی «۷» که او نفسی را بکشد بی نفسی، یعنی بی آن که او نفسی را کشته باشد تا «۸» کشتن او بر سبیل قصاص بود أو فساد فی الأرض یا او در زمینی «۹» فسادی کرده باشد که به آن مستحق کشتن «۱۰» و آن فساد محاربت بود با خدای چنان که شرح آن در آیت ذکر کرده شود فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا، چنان باشد که مردمان همه را بکشته «۱۱». [و در تأویل او خلاف کردند عکرمه گفت از عبد الله عباس که مراد آن است که هر که او پیغامبری یا امامی را بکشد همچنان باشد که همه مردمان را «۱۲» بکشته «۱۳» برای آن که قوام خلقان به پیغامبر باشد و ----- (۱). مر و.

(۲). تب، آج، لب، مر، لت: به قطع. (۳). تب شعر. (۴). تب: جانبه. (۵). وز، تب: بکنند، مر، بکنند. (۶). مر: فرض. [.....]

(۷). آج، لب، مر، لت: کس. (۸). آج، مر: یا. (۹). تب، آج، لب، مر، لت: زمین. (۱۰). مر باشد، لت بود. (۱۱). مر: که مردمان را همه کشته باشد. (۱۲). مر: کشته باشد. (۱۳). اساس، وز، مت: ندارد، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. صفحه: ۳۵۱ به «۱» امام. مجاهد گفت معنی آن است که هر کس که نفسی بی گناه را بکشد چنان که گفتیم همچنان باشد در باب عقاب و اثم و حرج که همه مردمان را بکشته بنزدیک مقتول که کشنده همه مردمان مستحق دوزخ باشد او نیز مستحق دوزخ باشد. سدّی گفت همچنان باشد که همه مردمان را بکشته و «۲» بنزدیک مقتول برای آن که جهان او جان اوست چه «۳» او را جان نباشد جهان چه خواهد کردن از جانب او چنان است که جهان همه مرده‌اند و مناسب اینکه قول از جهت معنی قول رسول است که: من مات فقد قامت قیامته، هر که بمیرد «۴» قیامت او برخاست «۵» و قیامت آنکه برخیزد که همه مردمان بمیرند اما از جهت او چنان است که همه جهان مرده چون او زنده نیست. زجاج گفت معنی آن است که او بمثابة آن کس است که همه عالم را بکشته به معنی آن که همه جهان خصم او باشند و همچنان که مقتول خصومت او کند همه جهان دست با او یکی دارند چه طالب حق است. ابو علی گفت معنی آن است که از روی گناه اثم آن «۶» بر او باشد برای آن که او نهاد آن سنت بد «۷» تا دگران به «۸» او اقتدا کنند «۹» بر اینکه قول مراد به ناس مقتولان به فتک باشند. حسن و قتاده گفتند: اینکه بر سبیل مبالغت است در باب تعظیم قتل و اثم و حرج بر آن و اینکه به قول مجاهد قریب است یعنی اگر همه آدمیان را کشته باشی با تو بیش از آن نکنند که به دوزخ برند تو را همچنین چون یک تن را بکشی با تو هم اینکه معامله کنند. فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا، ابن زید گفت معنی آن است که اگر همه جهان ----- (۱). مر: یا. (۲). دیگر نسخه بدلها بجز مت: ندارد. (۳). وز: چون، تب، آج، لب، مر، لت:

چو. (۴). مر: مرد، لت: بمرد. (۵). تب، لب، مر: برخواست. (۶). مر: او. (۷). مر را. [.....]

(۸). آج، لت: با. (۹). وز، تب، آج، مر، لت: کردند، لب: کردن. صفحه: ۳۵۲ را بکشد بر او بیشتر از قود و قصاص [۳۸۴-پ] نباشد همچنین چون یکی «۱» کس را بکشد بقصد بظلم بی گناه و استحقاق و مَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا «۲». عبد الله عباس گفت هر که نصرت پیغامبری یا امامی کند و دست او قوی کند و نصرت کند پیغامبری را یا امامی عادل «۳» را تا او را بنه کشند «۴» همچنان باشد که همه جهان «۵» را زنده کرده «۶» برای آن که مردمان جهان به پیغامبر و امام زنده باشند و چون پیغامبر و امام نباشد بمثابة «۷» مرده باشند. مجاهد گفت هر که او را از قتل برهاند یا غرق یا حرق و نوعی از انواع هلاک. ابو علی گفت معنی آن است که هر که زجر کند قاتل را از قتل و تعظیم کند قتل را در چشم او و تذکیر کند او را به تحریم آن و عقاب آن بر وجهی که دیگران به او اقتدا کنند مردمان به آن فعل که او کرده باشد زنده مانند همچنان باشد که او زنده کرده ایشان را. ابن زید گفت معنی آن است که هر که او نفسی را عفو بکند از قتل که مستحق قتل باشد یا منع کند از کشتن او یا فعلی کند که او را از کشتن برهاند

فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا، اَمَّا فِي اسْتِحْقَاقِ الثَّوَابِ او عِنْدَ مَنْ نَجَّاهُ مِنَ الْقَتْلِ چنان که در آن طرف بیان کرده شد و احیاء او مردمان را بر سبیل مجاز باشد چه بر حقیقت بر احیا کس قادر نیست جز خدای تعالی. و در احکام امیر المؤمنین - علیه السّلام - آمده است که روزی امیر المؤمنین - علیه السّلام - با جماعتی جائی «۸» می‌گذشت مردی را دید که از خربه «۹» بیرون آمد کاردی به دست و دست و کارد خون آلود و مرد مدهوش و مذکور مردم چون او را دیدند چنان، او را بگرفتند و در آن خربه شدند مردی را دیدند کشته تازه افکنده او را گفتند اینکه مرد را که کشت «۱۰»! گفت من کشتم او را، و به قتل بر خویشتن اقرار داد. -----

----- (۱). تب، مر: یک. (۲). مر: چنان باشد که. (۳). تب، آج، لب، مر، لت: عدل. (۴). لب، لت: بکشند، مر: نکشند. (۵). آج، لب، مر، لت: جهانیان. (۶). مر باشد. (۷). آج، لب، مر: بمثابه. (۸). وز، لب، مر، لت: جای. (۹). آج، خرابه. (۱۰). مر: کشته. صفحه: ۳۵۳ و امیر المؤمنین - علیه السّلام - از او پرسید که اینکه مرد را چرا کشتی! به جای تو «۱» گناهی کرده بود با کسی را از آن تو کشته بود! گفت بی سببی کشتم او را، امیر المؤمنین - علیه السّلام - بفرمود تا او را قصاص کنند «۲» چون او را به بازار بردند تا بکشند و او تن بر کشتن نهاده «۳» چون سیّاف او را بنشانند تا قصاص کند «۴» مردی بیامد و در دست او آویخت و گفت او را رها کن که بی گناه است اینکه مرد را من کشتم و بر آن سوگندها یاد کرد «۵» تا پیش «۶» امیر المؤمنین «۷» بردند اینکه مرد اقرار داد و گفت اینکه مقتول را من کشتم و او بی گناه است آن مرد را گفت چرا بر خویشتن گواهی دادی و به قتل [مقر] «۸» آمدی! گفت یا امیر المؤمنین برای آن که دانستم که اگر انکار کنم از من بنشوند «۹» با آن علامات و شواهد، گفت پس اینکه حال چون افتاد! مرد گفت من در سرای خود گوسپندی «۱۰» می‌کشتم و کارد خون آلود به خون گوسپند «۱۱» در دست من بود من آواز خریر «۱۲» اینکه کشته شنیدم در پهلوی سرای من در آن خربه، به تعجیل بیرون «۱۳» جستم و کارد به دست، اینکه مرد چون بهر آن «۱۴» پای بشنید به دیوار بجست من در شدم آن مرد را کشته دیدم بترسیدم از آن جا بیرون دویدم با کارد خون آلود اینکه جماعت مرا بگرفتند و مرا راه نداد «۱۵» انکار کردن از آن علامات که کس از من مقبول «۱۶» نکردی آن مرد که دوم «۱۷» بار آمده بود گفت راست می‌گویند همه همچنان است که او گفت امیر المؤمنین - علیه السّلام - با «۱۸» اصحابان «۱۹» نگرید و گفت چه باید کردن! گفتند آن مرد اول را رها باید کردن و اینکه «۲۰» دوم «۲۱» را بکشند. -----

(۱). آج، لب، مر چه. (۲). آج، لب: کردند. [.....]
(۳). لت بود. (۴). تب، لب: کنند. (۵). وز، تب، آج، لب، مر، لت ایشان را. (۶). لت: به نزدیک. (۷). مر علی (ع). (۸). اساس: وز، مت: ندارد، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۹). وز، لت: بنشوند، لب: بنشوند، مر: نشوند. (۱۰-۱۱). آج، لب، مر: گوسفند. (۱۲). لب: خزین. (۱۳). لت: در. (۱۴). آج، لب، مر، لت آواز. (۱۵). آج، لب، مر، لت: ندادند. (۱۶). کذا: در اساس، مت، دیگر نسخه بدلها: قبول. (۱۷-۲۱). مر: دویم. [.....]

(۱۸). آج، لب: به. (۱۹). لت: اصحاب. (۲۰). مر: آن. صفحه: ۳۵۴ امیر المؤمنین - علیه السّلام - گفت اینکه فتوی بر خلاف راستی کردی و روی به حسن علی کرد و گفت یا پسر در اینکه حادثه چه باید کردن! گفت یا امیر المؤمنین هر دو را رها باید کردن و دیت «۱» کشته از بیت المال بدادن «۲»، امیر المؤمنین - علیه السّلام - گفت چرا «۳» گفتی! گفت لِقَوْلِهِ تَعَالَى: وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا «۴» اگر چه مردی را بکشت مردی را از قتل برهانید قتل آن به احیای اینکه بیاید رفتن و دیت کشته از بیت المال بیاید دادن، امیر المؤمنین - علیه السّلام - شادمانه شد و بوسه بر چشم او داد و گفت «۵» سپاس آن خدای را که اهل البیت ما را توفیق علم و فقه داد. قتاده گفت: و من احیای ای تورّع عن قتلها او را نکشد برای تحرّج فكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا همچنان باشد «۶» که همه را زنده رها کرده برای آن که همه از او با «۷» سلامت باشند چون او متحرّج باشد. سلیمان بن علی الزّربی «۸» گفت حسن بصری را دیدم گفتم اینکه حکم در بنی اسرائیل بود خاص یا ما را و ایشان را همچنین است! گفت بل ما را و ایشان را در اینکه باب حکم یکی است که خونهای بنی اسرائیل بر خدا گرامیتر نبود از خونهای مسلمانان اَمّتِ مُحَمَّدٍ. وَلَقَدْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُنَا بِالْبَيِّنَاتِ، گفت و

رسولان ما آمدند و حجج و بیّنات آوردند از خدای تعالی به مردمان تا حجت خدای «۹» بر ایشان بلیغ شود ثُمَّ إِنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ بَعَدَ ذَلِكَ فِي الْأَرْضِ لَمُسْرِفُونَ آنکه پس از اینکه همه که خدای کرده باشد بسیاری مردمان در زمین اسراف و فساد می کنند. عبد الله عتّیاس روایت کرد از رسول- علیه السّلام- که او گفت هر که مؤمنی را شربه «۱۰» آب دهد در جایی که آب بسیار باشد همچنان باشد که هفتاد برده آزاد کرده و ----- (۱). مر مرد. (۲). مر: باید دادن. (۳). مر: از کجا. (۴). مر، لت او. (۵). آج، لب، لت ای. (۶). آج، لب، مر: است. (۷). مر، لت: به. (۸). اساس، مت: سلیمان بن علی الزیعی، با توجه به ضبط دیگر نسخه بدلها و مأخذ معتبر تصحیح شد. (۹). لت: خدا. (۱۰). تب، مر: شربتی، آج، لب: شربت. صفحه: ۳۵۵ هر کس که کسی را شربه «۱» آب «۲» دهد در جایی «۳» که آب نباشد همچنان باشد که آن نفس را زنده کرده و مَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا. قوله: إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ- الْآيَةُ، سَدَى [۳۸۵- ر]

گفت آیت در قومی آمد از اهل کتاب که از میان ایشان و رسول- علیه السّلام- عهدی بود «۴» آن عهد بشکستند و ره «۵» زدن گرفتند. کلبی گفت آیت در هلال بن عویمر آمد که او را با رسول- علیه السّلام- عهدی بود که در کار او نه ایستد «۶» نه با او باشند و نه بر او باشند و قوم «۷» او چون بنزدیک رسول آمدندی ایمن بودندی و صحابه رسول نیز از ایشان ایمن بودندی. جماعتی از بنی کنانه بنزدیک رسول آمدند «۸» تا اسلام آرند قوم هلال بن عویمر بر ایشان راه زدند و ایشان را بکشتند. و مالهاشان «۹» بستند «۱۰» و اینکه در غیبت هلال بن عویمر بود جبرئیل آمد و از اینکه حال رسول را خبر داد و اینکه آیت آورد. سعید جبیر گفت آیت در جماعتی آمد از عرینه و عکل بنزدیک رسول آمدند و اظهار اسلام کردند و در دل کفر داشتند آنکه گفتند که هوای مدینه ما را نمی سازد و صحابه گفتند ایشان را بیرون شوید به صحرا، آن جا که شتران مانند و از شیر شتر و بول شتر باز خورید «۱۱» بیامدند و شبانان را بکشتند و شتر «۱۲» براندند و مرتد شدند رسول- علیه السّلام- فرمود تا آواز در مدینه دادند «۱۳» یا خیل الله اركبی « صحابه رسول در افتادند و بشتافتند و سلاح بر گرفتند و یک با یک نه ایستادند «۱۴» تا برفتند و ایشان را بگرفتند و پیش رسول آوردند رسول بفرمود تا ایشان را دست و پای بپایند و چشمها بکنند و ایشان را به حرّه «۱۵» بیفکنند و رها کردند تا بمردند. آنکه اهل علم خلاف کردند در آن که اینکه حکم بر جای است یا منسوخ شد -----

----- (۱). تب، مر: شربتی، آج، لب: شربت. [.....]

(۲). آج، لب: آبی. (۳). وز، آج، لب، لت: جای. (۴). مر و. (۵). مر: راه. (۶). لت: نه ایستند. (۷). لب: قومی. (۸). لت: می آمدند. (۹). لت: مال ایشان. (۱۰). لت: ببرند. (۱۱). آج، لب: خوری/ خورید. (۱۲). مر: شتران را. (۱۳). مر: اركبوا. (۱۴). وز، آج، لب: نه ایستاد. (۱۵). آج، لب: حره ای. [.....]

صفحه: ۳۵۶ بعضی گفتند حکم بر جای است و منسوخ نیست مگر مثله که منسوخ است و چشم کندن همچنین، پس از آن رسول- علیه السّلام- هیچ خطبه نکرد «۱» اَلْمَا نَهَى كَرْدَ از مثله تا گفت لا- تَمَثَّلُوا و لو بِالْكَلبِ الْعَقُورِ. اهل علم خلاف کردند در محارب، بنزدیک ما محارب آن باشد که اظهار سلاح کند و راه بیم دارد و در سفر و حضر و بر و بحر و سهل و جبل و هر جا که باشد و اینکه مذهب شافعی است و اوزاعی و مالک و لیث بن «۲» سعید و ابن لهیعه. و بعضی دگر گفتند آن باشد که راه زند در سفر دون آن که مکابره کند در شهر از جامه ستدن «۳» باشد و چیزی بر بودن و اینکه مذهب ابو حنیفه است و اصحابش. و از عطاء خراسانی روایت کرده اند و قوله يُحَارِبُونَ اللَّهَ، ای یحاربون رسول الله [و اولیاء الله] «۴» و محاربت اگر چه با خدای تعالی گفت در ظاهر آیت مراد رسول است و صحابه رسول و اولیاء خدای تعالی کقوله: إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ «۵» فَلَمَّا آسَفُونَا انتقمنا «۷». وَ يَسْعُونَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا، اصل سعی اسراع در مشی باشد و در آیت معنی آن است که تعاطی فساد کنند و آن بر دست گیرند و کار بندند. و نصب «فسادا» محتمل است چند وجه را، یکی مفعول له، و یکی مصدری لا من لفظ الفعل كانه، وضع يسعون موضع يفسدون فسادا. و وجه سها «۸» آن که مصدری باشد در جای حال و تقدیر اینکه بود که يسعون مفسدين في الارض. و قوله: أَنْ يُقْتَلُوا، در محل

رفع است به خبر ابتدا و المعنی انما جزاؤهم القتل و الصّلب، آنکه جزای ایشان در خور استحقاقشان باشد بحسب آن که کنند اگر قتل کنند و مرد کشند بایست کشتن ایشان را و اولیاء مقتول «۹» نباشد که عفو کند ایشان را و -----

----- (۱). وز، آج، لب، مر، لت و (۲). وز، تب، آج، مر، لت: لیث ابن سعله. (۳). مر: استدن. (۴). اساس، وز، مت: ندارد، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۵). سوره احزاب (۳۳) آیه ۵۷. (۶). اساس: ندارد، از وز افزوده شد. (۷). سوره زخرف (۴۳) آیه ۵۵. (۸). تب، لب، مر: سیوم، آج: سؤم، لت: سیم. (۹). مر را. صفحه: ۳۵۷ اگر قتل کنند و سلب مرد کشند و مال ربایند بایست کشتن و بر دار کردن پس از آن که آنچه برده باشند باز استانید «۱» عین آن یا بهاء آن و اگر مال ستانند و مرد نکشند حکم آن است که ایشان را دست و پای ببرند از خلاف یعنی دست راست و پای چپ و اگر راه بخوف دارد و مرد نکشد و مال نستاند بر او بیش از نفی نباشد اعنی از شهرش بیرون کنند اینکه مذهب ماست و روایت باقر و صادق است - علیهما السّلام - و قول عبد الله عبّاس و ابو مجلز و سعید جبیر و سدّی و قتاده و ربیع و ابراهیم. و ابو علی گفت و محمّد جریر طبری و از شافعی حکایت کرده‌اند که اگر مال ستانند مکابره «۲» باید تا زنده «۳» بردارش کنند و بعضی دگر گفتند امام مخیر است از میان اینکه چهار چیز و اینکه قول حسن بصری است و سعید بن المسیب و نخعی و مجاهد. و روایت و البی است از عبد الله عبّاس و به ظاهر آیت تمسک کردند و آن که «او» تخییر را باشد آنکه در نفی خلاف کردند «۴» عبد الله عبّاس گفت حکم نفی آن را که دست ندهد چون به دست آید بایست کشتن او را یا امام مطلق کند تا هر که او را بیند بکشدش بعضی دگر گفتند معنی آن است که او را از شهر خود به شهری دیگر رانند و اینکه قول سعید جبیر است و عمر عبد العزیز و مذهب شافعی است. و بعضی دگر گفتند معنی نفی حبس است یعنی او را محبوس بکنند و اینکه مذهب ابو حنیفه است و مذهب ما آن است که او را از بلاد اسلام برانند به هر شهر که شود بنویسند با اهل آن شهر تا او را مقام نکنند و برانندش تا آنکه که توبه کنند و اینکه قول عبد الله عبّاس است و انس مالک و مالک بن انس و حسن و سدّی [۳۸۵- پ]

و ضحاک و قتاده و سعید جبیر و ربیع انس و زهری. و روایتی دگر اصحاب ما «۵» را آن است که در بلاد کفر نیز مقام ندهند او را و تمکین نکنند و اگر کافران او را جای کنند به ایشان محاربت کنند تا او را از بر خود برانند و اصل نفی طرد و ابعاد باشد و نفایه المتاع اینکه «۶» متاع بد باشد که بیندازند و ----- (۱). وز، تب: استانند، آج، لب: باز دهند، مر: باز پس دهند. (۲). لب: مکاره. (۳). مر: زنده‌اش. (۴). مر: کرد. (۵). مر: اصحاب را، لت: ندارد. [.....]

(۶). لت: آن. صفحه: ۳۵۸ دور کنند و کذلک نفی الرّجل ولده و آن نفی که ضد اثبات است از اینکه جاست. و قال اوس بن حجر: ینفون عن طرق الکرام کما ینفی «۱» المطارق ما یلی القرد و آن آب را که «۲» زیر دلو بچکد آن را نفی خوانند. قال الرّاجز: کأنّ من النفیّ مواقع الطیر علی الصّیفی ذلک لهُم خزی» اشارت است به آنچه رفت از قتل و صلب و قطع و نفی، گفت آن ایشان را خزی است در دنیا یعنی نکالی و وبالی یقال خزیت الرّجل اخزیه خزیاً فهو مخزی» اذا نکلت «۳» به. و خزی نکال باشد و در جای عقوبت به کار دارند و خزی یخزی خزیاً اذا استحیا و خزوته اخزوه خزوا اذا سسته قال لیید: اخزها بالبرّ لله الاجل و لَهُم فی الآخِرَةِ عذابٌ عظیمٌ «۴»، و در آیت دلیل است بر بطلان قول آن کس که گفت حدود کفّارت گناه باشد برای آن که خدای تعالی در اینکه آیت جمع کرد بر اینکه محاربان حدود مختلف و عذاب قیامت. آنکه استثنا کرد از آن جمله تایبان را به شرط آن که توبه آنکه کنند که در چنگال امام گرفتار نشده باشند و محلّ الذین نصب است بر استثنا، و زجاج گفت روا بود که محلّ او رفع بود بر ابتدا و خبر او فاعلموا و اگر توبه آنکه کند «۵» که در قبضه امام حاصل شود و گواهان بر او گواهی دهند عقوبت از او برنخیزد اعنی حدّ دنیا و اگر خدای از او صدق داند توبه او قبول کند آنکه خلاف کردند در آن که آن را که حد از او به توبه بیفکنند مشرک باشد یا مسلمان. حسن بصری و قتاده و مجاهد گفتند آیت مخصوص است به مشرکان دون مسلمانان، چه آن کس که اینکه معانی در حال کفر و شرک بکند آنکه اسلام آرد و هو ----- (۱). اساس و دیگر نسخه بدلها

تنفی، با توجه به فحوای کلام و ضبط مأخذ خبری تصحیح شد. (۲). وز، تب، آج، لب، مر، لت از. (۳). اساس، مت: نکلت له، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۴). وز، تب، آج، لب، مر، لت و ایشان را در آخرت عذابی باشد عظیم. (۵). مر: کنند. صفحه: ۳۵۹ قوله إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا إِنَّكَ عَاقِبَاتٍ سَاقِطٍ شُودِ از او لقوله - عليه السلام - الاسلام يجب ما قبله. و بعضی دگر گفتند حد از او بیفتد به توبه به شرط آن که پیش از قدرت بر او باشد چنان که گفتیم آنچه حد خداست فاما «۱» آنچه از حقوق بنی آدم باشد چون خون و مال ساقط نشود و اینکه مذهب شافعی است و بعضی دگر گفتند همه از او ساقط شود از عقوبات الا اگر چیزی باشد از آن مالها که او را بوده باشد بعینها که آن واجب باشد با خداوندش دادن یا خونی کرده باشد که «۲» اولیاء خون طلب آن کنند و اینکه مذهب مالک است و اوزاعی و لیث بن سعد. و بعضی دگر گفتند اگر به زنهار آید «۳» و توبه بکند توبه‌یش قبول کنند و امانش دهند و به هیچ چیز او را مؤاخذه نکنند از خون و مال و اینکه قول سدی است. و شعبی روایت کرد که حارثه بن بدر در عهد امیر المؤمنین علی - علیه السلام - به محاربت بیرون آمد و خون ریخت و راه زد و مال ستد آنگه توبه بکرد و به زنهار آمد پیش از آن که به دست آوردند او را، بنزدیک حسن علی آمد و گفت شفاعت کن مرا بنزدیک امیر المؤمنین او قبول نکرد بنزدیک عبد الله جعفر شد او نیز قبول نکرد بنزدیک سعد بن قیس الهمدانی آمد او قبول کرد «۴» و به خانه خودش جای کرد «۵» چون با امیر المؤمنین نماز بامداد بکرد گفت یا امیر المؤمنین جزای آن که محارب خدای «۶» و پیغامبر باشد چیست! گفت آنچه خدای گفته است و آیت بخواند سعد گفت یا امیر المؤمنین و اگر توبه کند پیش «۷» آن که او را بگیرد «۸» گفت توبه او مقبول «۹» باشد گفت یا امیر المؤمنین و اگر «۱۰» حارثه بن بدر باشد گفت حکم همان است گفت یا امیر المؤمنین او به امان آمده است و توبه بکرد به اختیار خود او را امان هست! گفت بلی، گفت بفرمای تا بنویسند امیر المؤمنین بفرمود بنوشتند و او را امان داد. حارثه در ----- (۱). لت: و امیاً. (۲). لت چون. (۳). اساس، مت: دید، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها

تصحیح شد. (۴). آج، لب: نکرد. (۵). مر، لت: داد. (۶). لت: خدا. (۷). تب، مر از. (۸). آج، لب، مر، لت: بگیرند. [.....]

(۹). مر: قبول. (۱۰). مر: اگر چه. صفحه: ۳۶۰ اینکه معنی اینکه بیتها بگفت. الا ابلاغ همدان اما لقیتهای علی النائی لا یسلم عدو یعیبها لعمر ایها ان همدان یتقی الا له و یقضی بالکتاب خطیبها و قوله فاعلموا ان الله غفور رحیم، در جای خبر الدین است و تقدیر آن است فهو مغفور له مرحوم فاعلموا ذلك. یا ایهما الدین آمنوا اتقوا الله و ابتغوا الیه الوسیله، خدای تعالی در اینکه آیت مؤمنان را فرمود تا از او بترسند و از معاصی او اجتناب کنند و از محارم او دور باشند و در موجبات عقاب او خوض نکنند و ابتغوا الیه الوسیله و فرمود ایشان را تا طلب وسیله کنند وسیله چیزی باشد که به او توصل کنند و توصل بکاری یقال توصل الیه بكذا و توصل و تسبب و تدرع، قال الشاعر «۱»: اذا غفل الواشون «۲» عدنا لوصله و عاد التصافی بیننا و الوسائل و قال رؤبه «۳»: و الناس ان فضلتهم فضایلا کلّ الینا یتغی الوسائل حسن بصری گفت وسیله قربت باشد. زید اسلم گفت وسیله محبت باشد و معنی آن است که تحببوا الی الله «۴»، بعضی مفسران گفتند معنی آن است: اتقوا الله، از خدای بترسید [۳۸۶- ر]

و ترس او را سبب «۵» سازی «۶» و سبب وسیله. بعضی دگر «۷» گفتند توصل «۸» و تسبب کنید «۹» به خدای به فعل طاعات و اجتناب معاصی و بعضی دگر گفتند توصل به خدای تعالی به اجتناب محارم و مآثم. و باقر - علیه السلام - گفت توصل کنید «۱۰» به خدای به طلب رضای او به آن که به قضای او رضا دهی «۱۱» و بر بلیت او صبر کنی و در سبیل او جهاد کنی. -----

----- (۲-۱). تب شعر. (۳). اساس، مت: الوارثون، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۴). اساس و دیگر نسخه بدلها: تجیبون الی الله، با توجه به لت و فحوای کلام تصحیح شد. (۵). آج، لت قربت. (۶). تب، مر: سازید. (۷). مر: دیگر/ دگر. (۸). مر: توصل. (۹-۱۰). آج، لب، لت: کنی/ کنید. (۱۱). تب، مر: دهید/ دهی. صفحه: ۳۶۱ اصبع نباته «۱» روایت کند از امیر المؤمنین علی - علیه السلام - که او گفت در بهشت دو لؤلؤ هست از قرار زمین تا به بطنان عرش یکی سپید «۲» و یکی زرد در هر یکی هفتاد هزار «۳» گرفته است آن که سپید «۴» است وسیله محمّد و آل محمّد است و آن که زرد است وسیله ابراهیم

خلیل و اهل البیت اوست و رسول - صلی الله علیه و آله - گفت از خدای برای من وسیله خواهی «۵» که آن درجه است «۶» در بهشت که جز یک بنده در نیابد و امید «۷» می‌دارم که آن بنده من باشم. حمید طویل روایت کند از انس مالک که رسول - صلی الله علیه و آله - گفت حجابی است میان بنده و خدای - جل جلاله - یعنی رحمت و ثواب او و آن حجاب، علی بو طالب است چون بنده به او «۸» توسل کند حجاب بردارند میان بنده و خدای تعالی. ابو جعفر الباقر روایت کند از جابر عبد الله انصاری که او گفت ما «۹» جماعت انصار فرزندان را بر علی بو طالب «۱۰» عرض کردمانی هر که او را دوست داشتی دانستمانی که او حلال زاده است و هر که او را دشمن داشتی دانستمانی که حرام زاده است «۱۱» و ما جماعت انصار هر که ما را حاجت «۱۲» بودی به رسول - علیه السلام - علی را وسیله کردمانی تا حاجت من «۱۳» روا کردی. زهری گفت بیمار شدم بیماری که از آن به هلاک نزدیک شدم با خویشتم اندیشه کردم که مرا به خدای تعالی وسیلتی باید در عهد خود از علی «۱۴» حسین زین العابدین فاضلتر شناختم او را گفتم یابن رسول الله، حال من اینکه است که تو می‌بینی اگر بر من صدقه کنی به دعایی که در اینکه عهد از تو گرامیتر بر خدای تعالی بنده نمی‌دانم مرا گفت کدام خواهی! من دعا کنم تا تو آمین گویی یا تو دعا کنی

(۱). مر: اصیغ بن نباته. (۲). لب، مر: سفید. (۳). آج، لب، مر: لت: هفتاد. [.....]

(۴). آج، لب، مر: سفید. (۵). تب، مر: خواهید. (۶). وز، تب، آج، لب، مر: لت: درجه‌ای. (۷). وز: اومید. (۸). آج، مر: بدو. (۹). وز: با. (۱۰). وز: ابو طالب، مر: ابی طالب. (۱۱). مر: نیست. (۱۲). وز، آج، لب، مر: لت: حاجتی. (۱۳). وز، تب، آج، لب، مر: لت: ما. (۱۴). تب، مر: علی بن. صفحه: ۳۶۲ من آمین گویم! گفتم یابن رسول الله تو دعا کنی و تو آمین گویی «۱» و بر اثر آن من آمین گویم علی بن الحسین - علیهما السلام - دست برداشت و گفت بار خدایا پسر شهاب با من گریخته است و وسیله می‌سازد «۲» مرا و پدران مرا به تو، خدای به حق آن اخلاص که تو از پدران من دانی و الا حاجات «۳» او روا کنی و او را شفا دهی به برکت دعای من و روزی بر او فراخ کنی و قدر او در علم رفیع کنی. زهری گفت به آن خدایی که جانها به امر «۴» اوست که پس از آن هرگز بیمار نشدم و دستم تنگ نشد و هیچ سختی نرسید مرا «۵»، از آن وقت تا اکنون در راحت و آسایشم و امید می‌دارم که خدای تعالی مرا به رحمت بیامزد «۶» به دعاء زین العابدین علی بن الحسین - علیهما السلام - و قال بعضهم: «۷» و اذا الرجال توسلوا بوسيلة فوسیلتی حبیبی لآل محمد الله طهرهم بفضل نبیه و ابان شیعتهم بطیب «۸» المولد العلاء بن عبد الرحمن روایت کند از پدرش از ابو هریره که رسول - صلی الله علیه و آله - گفت که چون خدای تعالی آدم را بیافرید و روح در او «۹» دمید او از دست راست عرش بنگرید اشباحی و تمائیلی دید از نور به عدد پنج بعضی راکع و بعضی ساجد بر صورت او، گفت بار خدایا پیش از من کس را آفریده «۱۰» بر صورت من! گفت نه گفت بار خدایا اینکه پنج شخص کیستند که من ایشان را بر صورت خود می‌بینم! گفت اینان پنج کس اند از نسل تو و لولاهم لما خلقتک و اگر نه اینانندی «۱۱» من خود تو را نیافریدمی و نامهای ایشان از نامهای خود شکافتم و اگر نه اینانندی من آسمان و زمین و عرش و کرسی و بهشت و دوزخ و جن و انس نیافریدمی فانا المحمود و هذا محمّد و انا العالی و هذا علی و انا الفاطر و هذه فاطمة و انا ذو الاحسان و هذا الحسن و ----- (۱).

لت: گوی. (۲). آج، لب، مر: می‌خواهد. (۳). مر: حاجت. [.....]

(۴). لت: به فرمان. (۵). وز، تب، آج، لب، لت و. (۶). وز، تب، مر: لت: و بر من رحمت کند، آج، لب: و مرا رحمت کند. (۷). تب شعر. (۸). وز: بطلب. (۹). اساس: درو/ در او. (۱۰). مر: آفریده‌ای، لت: آفریده. (۱۱). مر: اینان بودندی. صفحه: ۳۶۳ الله‌انا المحسن و هذا الحسین، به عزت و جلال من که هیچ بنده نباشد که پیش من آید و چند دانه سپند «۱» بغض اینان در دل دارد و الا به دوزخش برم «۲» و باک ندارد «۳». ای آدم اینان صفوت مند از خلق من. به اینان نجات دهم و به اینان هلاک کنم چون تو را به من حاجتی باشد به اینان توسل کن و اینان را وسیله و شفاعت ساز به من، پس رسول - علیه السلام - گفت ما سفینه نجات‌ایم هر که در او نشیند نجات یابد و هر که از آن بگردد هلاک شود هر که را به خدای «۴» حاجتی باشد باید که به ما توسل کند به خدای تعالی و

شاعر گوید «۵»: یا خمسۀ ما کان یأتی بیتهم «۶» جبرئیل الّا بالکتاب المنزل [فبذکرکم] «۷» بین العباد تشرفی و بحبکم یوم المعاد توسلی و صاحب رحمہ اللہ نقش نگین خود اینکہ بیت کرد. علی اللہ توکلت و بالخمس توسلت «۸» و دیگری گفت «۹»: علی اللہ فی کلّ الامور توکلی و بالخمس اصحاب العباء توسلی ابو ہارون العبیدی روایت کند «۱۰» از ابو سعید الخدری کہ رسول - صلی اللہ علیہ و «۱۱» آله - گفت چون از خدای چیزی خواهی «۱۲» برای من وسیله بخواهی «۱۳» از خدای تعالی ما گفتیم ای «۱۴» رسول اللہ وسیله چه باشد! گفت آن درجه من است [۳۸۶- پ]

در بهشت و آن هزار پایه است میان اینکہ پایه «۱۵» و «۱۶» آن پایه تاختن اسپی نیک «۱۷» روست یک ماہه، یک پایه از جوهر است و یکی از زبرجد «۱۸» یکی از یاقوت «۱۹» یکی از زر و یکی از سیم ----- (۱). وز، تب، آج، لب، مر: سپند دانه، لت: سپندان دانه. (۲). لت: فرستم. (۳). وز، تب، آج، لب، مر: ندارم. (۴). آج، لب: خدا. (۵-۸-۹). تب شعر. (۶). وز، آج، لب، مر: بینهم. [.....]

(۷). اساس: ندارد، از آج افزوده شد. (۱۰). مر: کرد. (۱۱). وز، تب علی. (۱۲). مر، لت: خواهید. (۱۳). مر، لت: بخواهید. (۱۴). مر: یا. (۱۵). لب: تا. (۱۶). وز، تب، آج، لب، مر، لت؟ تا. (۱۷). مر: نیز. (۱۸). وز: دو. (۱۹). وز، تب، آج، لب، مر، لت و. صفحه: ۳۶۴ و همچنین روز قیامت بیارند و در میان درجات پیغامبران بنهند آن درجه [در] «۱» درجات ایشان چنان باشد کہ ماہ در میان ستارگان «۲» هیچ پیغامبری و صدیقی و شہیدی بنماند و الّا گوید خنک آن را کہ اینکہ درجه اوست «۳» ندا در آید از قبل خدای تعالی اینکہ درجه محمد است. آنگہ من در آیم حلّہ از نور پوشیده و تاج کرامت بر سر نهاده و علی بن ابی طالب پیش من ایستاده و لواء حمد «۴» به دست گرفته بر وی نوشته لا- الہ الا اللہ، المفلحون ہم الفائزون چون بہ پیغامبران بگذریم گویند اینکہ دو فرشته مقرّبند کہ ما اینان را نمی شناسیم و چون بہ فرشتگان بگذریم گویند اینکہ دو پیغمبر مرسلند و من بیایم و بر مرتبه خود بنشینم و علی از من بہ یک درجه فروتر نشیند «۵» هیچ پیغامبری و صدیقی و شہیدی نماند و الّا گویند: طوبی لہذین العبدین ما اکرمہما علی اللہ. ندا اید از قبل خدای تعالی چنان کہ ہمہ خلائق بشنوند «۶» هذا حییبی محمّد و هذا ولیی علی طوبی لمن احبہما و ویل لمن ابغضہما، آنگہ گفت یا علی هیچ کس نباشد از دوستان تو کہ اینکہ شنود و الّا از اینکہ حدیث بیاساید و رویش سپید «۷» شود و دلش شادمان شود و هیچ کس نماند از آنان کہ با تو دشمنی دارد «۸» کہ اینکہ بشنود «۹» و الّا رویش سیاه شود و پایہایش مضطرب شود ما در اینکہ باشیم «۱۰» دو فرشته می آیند «۱۱» یکی رضوان خازن بہشت و یکی مالک خازن دوزخ. رضوان گوید: السّلام علیک یا احمد من گویم علیک السّلام تو کیستی کہ رویت چنین نکوست و بویت چنین خوش است! گوید من رضوانم خازن بہشت خدای تعالی کلیدہای بہشت بہ تو فرستاده است تا آن کس «۱۲» بہ بہشت رود کہ، تو خواهی. من گویم پذیرفتم «۱۳» و خدای را شکر کردم آنگہ بستانم و بہ برادرم علی ----- (۱). اساس: ندارد، از وز افزوده شد. (۲). لب: ستارگان. (۳). آج، لب، مر: باشد. [.....]

(۴). وز، لب: احمد. (۵). وز، تب، آج، لب، لت: بنشیند. (۶). آج، لب: احبہما. (۷). آج، لب، مر: سفید. (۸). تب: دارند. (۹). تب: بشنوند. (۱۰). تب، آج، لب، مر: کہ. (۱۱). مر: بیایند. (۱۲). اساس کہ، با توجّہ بہ وز و دیگر نسخه بدلہا زاید می نماید. (۱۳). لب، مر: پذیرفتم. صفحه: ۳۶۵ بو طالب «۱» دهم آنگہ مالک فراز آید و سلام کند و من جواب دهم و گویم چه فرشته‌ای کہ صورتت هائل است و دیدنت ترسانندہ گوید من مالکم «۲» خازن دوزخ، خدای تعالی کلیدہای دوزخ پیش تو فرستاده است تا در دوزخ آن کس شود کہ، تو خواهی، من بستانم و شکر گزارم «۳» و بہ علی بو طالب «۴» دهم، ایشان برگردند و علی بیاید کلیدہای بہشت و دوزخ بہ دست گرفته بیاید و بر کنار دوزخ بایستد و دوزخ زفیر «۵» می کند و شرر می اندازد علی زمام او بہ دست گیرد دوزخ گوید: جز یا علی فان نورک اطفأ لہبی بگذر کہ نور تو درفش من بنشاند او گوید بیارم ای دوزخ. آنگہ مقاسمت «۶» کند گوید: یا نار هذا لی و هذا لک، اینکہ مرا و آن تو را خذیہ فانّہ من اعدائی و ذریہ فانّہ من اولیائی، آن را بگیر کہ از دشمنان من است و

اینکه را دست بدار که از دوستان من است. آنکه گفت دوزخ علی را مطیع تر (۷) باشد از آن که بنده مطیع خداوندش را، چنان که او خواهد و اشارت کند (۸) دوزخ می‌گیرد و رها می‌کند از چپ و راست و صاحب گوید: ابا حسن لو أن حَبْك مدخلی جهنم کان الفوز عندی جحیمها و کیف یخاف النار من کان موقنا بأن امیر المؤمنین قسیمها وَ جَاهِدُوا فِی سَبِيلِهِ، امرست (۹) از خدای تعالی به مجاهده و جهاد در راه او برای آن که آنچه به آن توسل کنند و آن را وسیله سازند یکی جهاد است و جهاد به انواع باشد به دل و دست و زبان و تیغ و بیان کردیم که فرض بر کفایت است. لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ، و الفلاح الظفر و البقاء تا همانا ظفر یابید (۱۰) و بیان کردیم که لعل به معنی لام کی است ای افعلا و غرضکم الفلاح و آنچه ما اختیار کردیم آن ----- (۱). تب: علی بن ابی طالب، مر: علی ابو طالب. (۲). آج، لب، مر: مالک. (۳). اساس، وز، تب، لب، مر، مت: گذارم، با توجه به آج تصحیح شد. (۴). مر: علی ابو طالب. [.....]

(۵). لب: زهیر، مر: ضمیر. (۶). وز: مقاسمه‌ای. (۷). اساس، وز، مت: مطیع تو، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۸). تب: چند صفحه افتادگی دارد. (۹). اساس، مت: او، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۰). آج، لب، مر، لت: یابی/ یابید. صفحه: ۳۶۶ است که لعل بر موضوع (۱) خود است و معنی ترجی در او حاصل است برای آن که قطع نیست مکلف را که عمل او بر وجهی واقع آمده است که به موقع قبول است و بر آن ثواب واجب شده است پس شک راجع با مکلف است نه با مکلف. قوله: إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوَ أَنَّهُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا - الْآيَةُ، خدای تعالی خبر داد در اینکه آیت که اگر هر چه در زمین هست از مالک (۲) و ملک فردای قیامت کافران را باشد و هم چندان با آن مضاف باشد و ایشان فدیة کنند تا از عذاب دوزخ برهند از ایشان قبول نکنند و نستانند و عذاب از ایشان بردارند. انس مالک روایت کند که رسول - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله - گفت روز قیامت کافر را گویند اگر ملک دنیا تو را بودی فدایت (۳) کردیت (۴) تا از اینکه عذاب نجات بودی تو را! گوید آری، گویند از تو دون اینکه خواستند و کم از اینکه اجابت نکردی [إِنْ] (۵) با اسم موصول که «الَّذِينَ» است و ما (۶) بعد او که صله اوست در محل رفع است به ابتدا و لو (۷) به آنچه از پس اوست از «ان» و اسم و خبر و آنچه بر او عطف است من قوله و مثله معه و آنچه لام غرض در او شده است و آنچه جواب اوست من قوله: مَا تُقْبَلُ مِنْهُمْ، جمله در جای خبر مبتدا است. اَمَا قَوْلُهُ وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ و او شاید که حال باشد و معنی آن که اینکه نفی [۳۸۷- ر]

قبول فدیة در حالی باشد که ایشان را عذابی الیم دردناک بود و شاید که او عطف باشد و جمله بود (۸) معطوف بر جمله اول از مبتدا و خبر و تقدیر اینکه بود انّ الکافرین مؤبدون فی العذاب و عذابهم الیم. يُرِيدُونَ أَن يَخْرُجُوا مِنَ النَّارِ، خواهند تا از دوزخ به در آیند. در اینکه سه قول گفتند: یکی آن که ارادت به معنی شهوت (۹) است بر سبیل مجاز، یعنی آرزو باشد ایشان را که از دوزخ بیرون آیند و قول دوم (۱۰) آن که به معنی تمناست یعنی تمنا کنند ----- (۱). مر، لت: موضع. (۲). وز، تب، آج، لب، مر، لت: مال. (۳). وز، آج، لب: فدا. (۴). مر: می‌کردی، لت: کردی. (۵). اساس، مت: ندارد، از وز افزوده شد. (۶). اساس. اَمَا، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۷). اساس: او، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۸). اساس: بوا، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. [.....]

(۹). اساس: شهوت، با توجه به آج تصحیح شد. (۱۰). امر: دویم. صفحه: ۳۶۷ و تمنا محال شاید کردن. سهام (۱) آن که به معنی یکادون باشد چنان که گفت جداراً يُرِيدُ أَنْ يَنْقُضَ (۲) دیواری که بخواست (۳) افتادن و اینکه بر سبیل مبالغه باشد یعنی چون درفش و لهب آتش بلند بر آید نزدیک آن باشد که ایشان را براندازد و به آن ماند که ایشان بیرون خواهند آمدن. و قول چهارم در اینکه آن است که خدای تعالی بفرماید تا دری از دوزخ در بهشت گشایند (۴) و دوزخیان بنگرند دری گشاده بینند و خزنه قصد کنند و از ایشان تغافل کنند ایشان گمان برند (۵) که خزنه غافل اند فرصتی شناسند آن را بشتابند و تاختن کنند بر سر یکدیگر می‌افتند تا به آن در رسند (۶) بمشقت و صعوبت چون خواهند که پای در او نهند در پیش ایشان ببندند فذلک قوله: اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ (۷) و قوله:

فَالْيَوْمَ الَّذِينَ آمَنُوا مِنَ الْكُفَّارِ يَضْحَكُونَ» (۸). و مَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنْهَا، و ايشان از آن جا بیرون نیابند و ايشان را عذابی بود مقیم دایم. و روایت کردند که نافع بن الازرق عبد الله عباس را گفت ای کور چشم کور دل؟ چگونه می‌گویی که اهل دوزخ از دوزخ بیابند! و خدای تعالی می‌گوید: و مَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنْهَا گفت: ای ابله اول آیت برنخوانی که در حق کافران است. قوله - عز و علا:

[سوره المائدة (۵): آیات ۳۸ تا ۴۵]

[اشاره]

و السَّارِقَ وَ السَّارِقَةَ فَاقْتَعُوا أَيْدِيَهُمَا جَزَاءً بِمَا كَسَبَا نَكَالًا مِنَ اللَّهِ وَ اللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (۳۸) فَمَنْ تَابَ مِنَ بَعْدِ ظُلْمِهِ وَ اصْلَحَ فَإِنَّ اللَّهَ يَتُوبُ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۳۹) أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ يُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَ يَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۴۰) يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ لَا يَحْزَنْكَ الَّذِينَ يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ مِنَ الَّذِينَ قَالُوا آمَنَّا بِأَفْوَاهِهِمْ وَ لَمْ تُؤْمِنْ قُلُوبُهُمْ وَ مِنَ الَّذِينَ هَادُوا سَمَاعُونَ لِلْكَذِبِ سَمَاعُونَ لِقَوْمٍ آخِرِينَ لَمْ يَأْتُوكَ يَحْزِفُونَ الْكَلِمَ مِنْ بَعْدِ مَوَاضِعِهِ يَقُولُونَ إِنْ أُوتِيتُمْ هَذَا فَخُذُوهُوَ إِنْ لَمْ تُؤْتَوْهُ فَاحْذَرُوا وَ مَنْ يُرِدِ اللَّهُ فِتْنَتَهُ فَلَنْ تَمْلِكَ لَهُ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا أُولَئِكَ الَّذِينَ لَمْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يُطَهِّرْ قُلُوبَهُمْ لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ (۴۱) سَمَاعُونَ لِلْكَذِبِ أَكَّالُونَ لِلسُّحْتِ فَإِنْ جَاؤُكَ فَاحْكُم بَيْنَهُمْ أَوْ أَعْرِضْ عَنْهُمْ وَ إِنْ تَعْرِضْ عَنْهُمْ فَلَنْ يَضُرُّوكَ شَيْئًا وَ إِنْ حَكَمْتَ فَاحْكُم بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ (۴۲) وَ كَيْفَ يُحْكُمُونَكَ وَ عِنْدَهُمُ التَّوْرَةُ فِيهَا حُكْمُ اللَّهِ ثُمَّ يَتَوَلَّوْنَ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَ مَا أُولَئِكَ بِالْمُؤْمِنِينَ (۴۳) إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْرَةَ فِيهَا هُدًى وَ نُورٌ يُحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ الَّذِينَ أَسْلَمُوا لِلَّذِينَ هَادُوا وَ الرِّبَاثُونَ وَ الْأَحْبَارُ بِمَا اسْتَحْفَظُوا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ وَ كَانُوا عَلَيْهِ شُهَدَاءَ فَلَا تَخْشَوُا النَّاسَ وَ اخْشَوُا اللَّهَ وَ لَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا وَ مَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ (۴۴) وَ كَتَبْنَا عَلَيْهِمْ فِيهَا أَنْ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ وَ الْعَيْنَ بِالْعَيْنِ وَ الْأَنْفَ بِالْأَنْفِ وَ الْأُذُنَ بِالْأُذُنِ وَ السِّنَّ بِالسِّنِّ وَ الْجُرُوحَ قِصَاصٌ فَمَنْ تَصَدَّقَ بِهِ فَهُوَ كَفَّارَةٌ لَهُ وَ مَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ (۴۵) «۹»

[ترجمه]

مرد دزد و زن دزد را بربید دستهای ایشان را «۱۰» پاداش به آنچه کرده باشند «۱۱» از خدای و خدا غالب و محکم کار است. هر که توبه کند پس از بیدادیش و نیکوئی کند خدای توبه بپذیرد بر او که خدای مهربان «۱۲» و بخشاینده است. -----
 (۱). آج: سوّم، لب: سیوم، مر: لت: سیم. (۲). آج، لب فاقامه. (۳). آج، لب: نجاست. (۴). لب، مر: بگشایند، لت: در گشایند. (۵). مر: کننده. (۶). آج، لب، مر: رسند. (۷). سوره بقره (۲) آیه ۱۵. (۸). سوره مطففین (۸۳) آیه ۳۴. (۹). آج، لب و در آنچه فرض گردانیده‌اند بر شما. (۱۰). اساس، وز، مت: دستهایتان، با توجه به آج تصحیح شد. (۱۱). آج، لب: اندوختند. (۱۲). وز، آج، لب، لت: آمرزگار. [.....]

صفحه : ۳۶۸ «۱» ندانی که خدای راست پادشاهی آسمانها و زمین عذاب کند آن را که خواهد و بیامرزد آن را که خواهد و خدای بر همه چیزی قادر «۲» است. ای پیغامبر درم مکناد تو را آنان که می‌شتابند در کفر از آنان که گفتند ایمان آوردیم به دهنشان «۳» و ایمان نیاورده دلهاشان و از آنان که جهود شدند شنوندگان دروغند شنوندگان گروهی دیگر را که نیامدند به تو می‌بگردانند سخنها از پس جایگاهش «۴» می‌گویند اگر به شما دهند اینکه بستانید «۵» آن را و اگر ندهند آن را شما حذر کنید و هر که بخواهد خدای آزمایش او هلاک او تو قادر نباشی او را از خدای چیزی آن «۶» آنانند که نخواست خدا که پاک کند دلهایشان ایشان را در دنیا نکال است و ایشان را در آخرت عذابی بزرگ. [۳۸۷-پ]

شنوندگان دروغ را خورند گانند حرام را اگر آیند به تو حکم کن میان ایشان یا بر گرد از ایشان و اگر بر گردی از ایشان زیان

نکنند تو را چیزی و اگر حکم کنی حکم کن میان ایشان برستی خدای تعالی دوست دارد [داد] «۷» دهندگان را. -----
 (۱). لت ای. (۲). وز، آج، لب، لت: توانا. (۳). وز، لت: دهنهاشان، آج، لب: دهنهای ایشان. (۴).
 وز، لت: جایگاههایش. (۵). لت: پس ستانید. (۶). وز، آج، لب، لت: ایشان. (۷). اساس: ندارد، از لت افزوده شد. صفحه: ۳۶۹
 چگونه حاکم کنند تو را و بنزدیک [ایشان] «۱» توریت هست در آن جا حکم خدای است پس می‌برگردند از پس از آن و نیستند
 ایشان گرویده «۲». ما بفرستادیم توریت در آن جا بیان «۳» است و روشنائی و حکم کنند به آن پیغامبران که اسلام آوردند برای
 آنانی که جهوداند و عالمان و دانایان به آنچه ایشان را نگهبان «۴» کرده‌اند از کتاب خدای و بودند بر آن گواهان و مترسید از
 مردمان و از من بترسید بدل «۵» مکنید به آیتهای من بهای اندک و هر که حکم نکند به آنچه فرستاد خدای ایشان کافراند. و
 نوشتیم «۶» بر ایشان در آن جا که تن به تن و چشم به چشم و بینی به بینی و گوش به گوش و دندان به دندان و جراحتهای و قصاص
 هر که صدقه کند به آن، آن کفّارتی باشد او را و هر که حکم نکند او را به آنچه فرستاد خدای ایشان بیداد کارانند. قوله: وَالسَّارِقُ
 وَالسَّارِقَةُ - الآية، سیوییه گفت نصب «۷» اینکه جا در عربیت بهتر باشد و كذلك و قوله: الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي «۸». و در شاذ عیسی بن
 عمر «۹» به نصب خواند و ----- (۱). اساس: ندارد، از لت افزوده شد. (۲). لت:
 گرونده. (۳). آج، لب: راه راست. (۴). اساس، وز، مت: نگه‌بان، آج، لب: طلب نگاه داشت، لت: نگاه داشته‌اند. (۵). اساس، وز: بل
 که، با توجه به مت تصحیح شد. (۶). آج، لب: فرض گردانیدیم. (۷). اساس، وز، مت: نصیب، با توجه به دیگر نسخه بدلها تصحیح
 شد. [.....]

(۸). سوره نور (۲۴) آیه ۲. (۹). آج، لب، مر: عیسی بن عمرو. صفحه: ۳۷۰ اینکه خلاف آن است که قراء بر اویند «۱» و رفع او بر
 ابتداست و خبر او فاقطعوا است و فا برای آن آورد که کلام متضمن است به معنی شرط و جزا و التقدیر فمن سرق فاقطعوا. و ظاهر
 آیت اقتضاء و جوب قطع می‌کند بر هر سارقی «۲» برای آن که لام استغراق جنس راست عند من قال بالعموم، و آیت مجمل است هم
 در حق سارق و هم در معنی ید، و بیان آن در سنت و شریعت است و در مصحف عبد الله بن مسعود اینکه است و السارقون و
 السارقات فاقطعوا ایمانها «۳». اما آن نصاب که در او قطع واجب باشد در او شش قول گفتند «۴» یک قول آن است که دانگ و نیم
 باشد و اینکه مذهب ماست و مذهب شافعی و اوزاعی لقوله - علیه السلام - القطع فی ربع دینار قول دیگر سه درم و آن قیمت
 سپری «۵» باشد و اینکه مذهب مالک انس است سهام «۶» پنج درم و اینکه اختیار ابو علی است. و خبری روایت کرد از امیر المؤمنین
 علی (ع) و عمر خطاب «۷» است که ایشان گفتند: لا یقطع الخمس الا فی خمسۀ درهم. قول چهارم حسن بصری گفت در یک درم
 قطع باید کردن که آنچه کم از آن است کم بود. قول پنجم ده درم و آن مذهب ابو حنیفه است و اصحابش. و خبری روایت
 کردند «۸» که رسول - علیه السلام - گفت دزد را قطع دست در قیمت سپری باشد و قیمت سپری در عهد رسول - علیه السلام -
 دیناری بود یا ده درم. قول ششم اصحاب ظاهر گفتند در اندک و بسیار قطع واجب آید و اینکه مذهب عبد الله زبیر است. و قطع،
 شرط «۹» آن است که سارق آنچه برد از حرز برد و حدّ حرز بنزدیک ما اعتبار آن به عادت کنند هر چیزی را در خور خود حرزی
 باشد و اصحاب ما حدّش به آن نهادند که جای باشد که کس را نبود که در آن جا شود بی اذن او. -----

(۱). اساس، مت: قرآن بروانید، چون معنای محصّلی نداشت با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۲).
 مر: سارق. (۳). آج، لب. ایدیهما. (۴). وز، آج، لب، لت: گفته‌اند. (۵). اساس، وز، مت: سری، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها
 تصحیح شد. (۶). آج، لب، مر: سیوم. (۷). اساس، مت: خبر، وز: خطر با توجه به مر تصحیح شد. (۸). آج، لب، مر، لت: کرد. (۹).
 وز، آج، لب، مر، لت: شرط قطع. صفحه: ۳۷۱ ابو علی الجبائی گفت حرز، سرای یا خانه در بسته باشد به شرط آن را «۱» حافظی و
 نگهبانی باشد و هر که او چیزی ببرد، نه از حرزی، قطع واجب نیست او را. رمّانی گفت او را بر مجاز، سارق خوانند چون نه از حرز
 برد چنان که گویند: «سرق بیتا او کلمه». داود گفت: علی کلّ حال قطع واجب بود سواء اگر «۲» از حرز بود «۳» و اگر نه از حرز

بود (۴). اما کیفیت قطع در او خلاف کردند: به نزدیک ما چهار انگشت باید بریدن، از بن و کف دست رها باید کردن [۳۸۸- ر] و یک انگشت و آن مهین باشد و اینکه مذهب امیر المؤمنین علی است. و بیشتر فقها گفتند از بند دست باید بریدن، و خوارج گفتند از دوش باید بریدن از کتف چنان که دوش نیز مقطوع باشد اما قطع پای هم چهار انگشت باید بریدن و نیمه پا و پاشنه رها باید کردن و انگشت مهین و دلیل بر صحت قول ما از اینکه اقوال آن است که آنچه ما گفتیم اجماع است و آنچه دیگران گفتند خلاف است در آن و اگر بر ظاهر حمل کنند از کتف باید بریدن و اینکه قول منقرض است و نیز اجماع طایف است (۵). و دگر آن که خدای تعالی انگشتان را ید خواند فی قوله: «فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُمُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ» (۶)، اما سارق اگر پس از آن که دستش بریده باشند معاودت کند با (۷) «دردی دست چپش باید بریدن [یا نه در او خلاف کردند اهل کوفه گفتند نباید قطع کردن او را و عطا گفت: دست چپش نباید بریدن و جمله فقها گفتند پای چپش نباید بریدن]» (۸) و مذهب ما چنین است اگر دگر بار (۹) «معاودت کند ----- (۱). مر: او را. (۲). لت: اگر چه. (۳). وز: آج، لب، مر: برد. [.....]

(۴). آج، لب: برد. (۵). مر: طایف است. (۶). سوره بقره (۲) آیه ۷۹. (۷). اساس: یا، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۸). اساس، افتادگی دارد، از وز افزوده شد. (۹). مر: به او، لت: باره. صفحه: ۳۷۲ در زندانش باید کردن مخلد تا آن جا محبوس باشد تا به مردن و اگر در زندان دزدی کند و چیزی بدزدد و از حرزی که نصاب قطع باشد بیاید کشتن او را در بار چهارم. و جمله فقها خلاف کردند و گفتند بر او کشتن نیست تعزیرش باید کردن. و چون دانگ نیم یا «۱» آنچه قیمت او باشد از درم و جامه و متاع و هر جنس که باشد از خوردنی و میوه بدزدد از حرز بر او قطع باشد و مذهب شافعی هم، چنین است. و ابو حنیفه گفت در میوه و آنچه به نهادن تباه شود قطع نباشد اگر اینکه نصاب زر (۲) «مضروب منقوش باشد قطع باید کردن او را و به نزدیک شافعی هم، چنین است و اگر زرساو باشد از معدن گرفته (۳)» که به گداختن و اصلاح محتاج باشد بر او قطع نباشد و اگر زر خالص بود قطع واجب باشد به نزدیک (۴) ما. و شافعی را دو قول است در او، اگر چیزی از حرزی بر باید نه بر وجه سرقت بر او قطع نباشد به نزدیک (۵) ما و مذهب ابو حنیفه و شافعی و مالک هم اینکه است و احمد حنبل گفت بر او قطع باشد چون سه کس نقب زنند و متاعی یا زری بیرون آرند و چندان باشد که نصیب هر یکی نصابی برسد یا بیشتر همه را دست بیاید بریدن بلا خلاف (۶) از میان ما و ابو حنیفه و شافعی. مالک گفت: اگر متاعی گران باشد، قطع (۷) واجب آید. و الا نیاید و اگر سه کس نقبی کنند و هر یکی از ایشان چیزی برگیرد و بیرون آرد از حرز هر که گرفته او نصاب ربع باشد قطع کنند او را و آن را که نباشد قطع نکنند و مذهب شافعی و مالک هم اینکه است. و ابو حنیفه گفت هم (۸) بر هم نهادن و قیمت کردن آنگه قسمت کردن میان هر سه، اگر هر یکی را نصابی برسد قطع باید کردن و اگر نرسد قطع نباید کردن اگر سه کس نقبی کنند و متاعی جمع کنند و ببندند و یکی از ایشان از حرز بیرون ----- (۱). لب: و. (۲). اساس، وز: در، با توجه به لب، و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۳). مر باشد. (۴-۵). مر: به نزد. (۶). اساس: بلا خوف، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۷). مر کنند آن را. (۸). وز و دیگر نسخه بدلها: همه. صفحه: ۳۷۳ آرد قطع بر آن کس واجب بود که بیرون آرد دون دیگران و شافعی و مالک هم اینکه گفتند. و ابو حنیفه گفت قیمت (۱) «باید کردن (۲)» بر هر سه اگر به نصاب رسد قطع کنند و الا نکنند اگر دو کس نقبی کنند و یکی در رود و متاعی برگیرد و بیرون دهد از حرز اعی بیرون اندازد و همکار او از او بستاند بیرون حرز و یا به دست او دهد دست از حرز بیرون کرده و رفیق از او بستاند قطع بر آن کس واجب آید که داخل حرز بود دون آن که خارج بود و شافعی هم اینکه گفت. و ابو حنیفه گفت بر هیچ دو قطع نباشد و فقها هم اینکه گفتند جز ابو یوسف که او گفت قطع نباشد بر او چنان که اگر بزرگ باشد اگر آزادی کوچک را بدزدد بر او قطع نباشد و فقها هم اینکه گفتند مگر مالک که او گفت قطع باشد بر او و اصحاب ما اینکه قول گفتند هم در یک روایت اگر دفتری (۳) بدزدد جامع یا از کتب فقه و ادب (۴) و کلام [و] (۵) «شعر و قیمت آن به نصاب قطع باشد قطع بود بر او. و بنزدیک ما و بنزدیک شافعی و بنزدیک ابو حنیفه بر او قطع نباشد اگر چیزی

بدزد که در او قطع واجب بود یا چیزی دگر که بر او قطع نبود چنان که مسینه‌ای «۶» که آب در او باشد یا مشربه سیمین که در او پاره‌ای شیر باشد یا دیگی قیمتی که در او پاره خوردنی «۷» باشد بر او قطع بود بنزدیک «۸» ما [و] «۹» شافعی و بنزدیک ابو حنیفه قطع نباشد بر او «۱۰» هر که از جامه کعبه چیزی بدزدد به مقدار آن که قیمتش به نصاب قطع رسد بر او قطع بود بنزدیک ما و بنزدیک ابو حنیفه نباشد اگر بنده «۱۱» دزدی کند و به مقدار نصابی یا بیشتر بدزدد بر او قطع بود چنان که بر آزاد. و شافعی هم اینکه گفت و ----- (۱). آج، لب، مر: قسمت. [.....]

(۲). لت قسمت کردن. (۳). اساس، مت: دختری، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۴). آج: ادب فقه، لب: آداب فقه. (۵-۹). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۶). لب: مسین. (۷). اساس، وز، مت: خردی، آج، خردنی، با توجه به لب و دیگر نسخه‌ها تصحیح شد. (۸). مر: به نزد. (۱۰). وز و. (۱۱). آج، مر: بنده‌ای. صفحه: ۳۷۴ گفت بر اینکه اجماع صحابه است و ابو حنیفه گفت بر او قطع نباشد. بنزدیک ما آن کس که از «۱» سالها قحط چیزی از طعام بدزدد و اگر چه نصاب باشد یا بالای آن و در حرز باشد بر او قطع نبود و اگر گران باشد و یا بند و به دست آید بر او قطع نباشد. نباش را قطع واجب آید چون کفن از گور بیرون آرد قیمت او «۲» نصابی باشد و اینکه قول عبد الله زبیر است [۳۸۸-پ]

و عمر عبد العزیز و حسن بصری و ابراهیم نخعی و حماد بن ابی سلیمان و ربیعہ. و مذهب شافعی آن است و مالک و عثمان بتی و ابو یوسف و احمد و اسحاق و مذهب ابو حنیفه و محمد و اوزاعی و ثوری آن است که بر او قطع نباشد برای آن که گور حرز نیست چون چیزی وقف از حرزی بدزدد چون دفتری و پرده و مانند آن و به نصاب رسد بر او قطع بود. و شافعی را در او دو قول است بناء علی قولیه فی انتقال الوقف یکی آن که بر او قطع باشد و دگر آن که نباشد حکم سرقت به اقرار سارق ثابت شود که دو بار بر خود اقرار دهد و به یک بار ثابت نشود و اینکه قول ابن ابی لیلی است و ابن شبرمه و ابو یوسف و زفر و احمد و اسحاق و ابو حنیفه و شافعی و مالک گفتند ثابت شود به یک بار چون بر خویشتن به دزدی اقرار دهد «۳» دو بار قطع واجب شود بر او. آنگه رجوع کند و از آن باز آید قطع بر خیزد از او و بنزدیک ما و بیشتر فقها و ابن ابی لیلی گفت قطع از او برنخیزد چون چیزی بدزدد و قطع واجب آید و قطع کنند او را آنچه دزدیده باشد اگر عین آن «۴» بر جای باشد باز گیرند از او و اگر بر جای نباشد تابان «۵» بستانند از او و اینکه مذهب حسن بصری است و نخعی و زهری و اوزاعی و لیث و شافعی و ابن شبرمه و احمد حنبل سواء اگر مرد «۶» درویش باشد یا توانگر و ابو حنیفه گفت جمع نکنم بر او قطع و غرامت. اگر بنده از مال خداوند نصابی بدزدد بر او قطع نباشد عند جمیع الفقهاء، و داود گفت بر او قطع باشد اگر پدر از مال فرزند چیزی بدزدد بر او قطع نباشد به ----- (۱). وز، آج، لب، مر، لت: در. (۲). آج، لب: آن. (۳). لت: کند. (۴). لت: از او. (۵). مر، لت: تاوان. [.....]

(۶). لت: چه. صفحه: ۳۷۵ اجماع مگر داود که خلاف کرد و اگر فرزند از مال مادر و پدر «۱» چیزی بدزدد بر او قطع باشد بنزدیک ما و جمله فقها گفتند بر او قطع نباشد. اگر زن از شوهر یا شوهر از زن چیزی بدزدد و از حرز بر او قطع باشد و مالک «۲» هم اینکه گفت و شافعی را دو قول است یکی چنان «۳» که ما گفتیم و آن اختیار مزنی است و قول دیگر آن که بر او قطع نباشد و اینکه مذهب ابو حنیفه است. اگر مادر از مال فرزند چیزی بدزدد به «۴» او قطع باشد بنزدیک ما و بنزدیک «۵» جمله فقها خلاف کردند و حکم دگر اقارب حکم اجانب باشد در اینکه باب که قطع واجب بود «۶» بر ایشان چون از مال یکدیگر «۷» چیزی بدزدند آن که از بیت المال و غنیمت چیزی بدزدد پیش از آن که نصیب او باشد بر او قطع بود «۸» و جمله فقها خلاف کردند. و هر که از گریبان و آستین پیرهن بالا چیزی ببرد بر او قطع نباشد چه آن هر دو حرز نیست و اگر از گریبان و آستین زیرین «۹» بود بر او قطع باشد که آن حرز است و جمله فقها گفتند بر او قطع باشد و فرق نکردند. چون بنده بر خویشتن اقرار دهد به دزدی قبول اقرارش نکنند «۱۰» [و قطع نکنند او را برای آن که آن اقرار است] «۱۱» علی حق الغیر و نیز بر قتل، اقرار او قبول نکنند و جمله فقها گفتند قطع یا قتل بر او

واجب بود. قوله: فَاقْطِعُوا أَيْدِيَهُمَا، لغت فصیحتر آن است که چون مضاف با دو کس باشد جمع کنند مضاف را برای آن گفت ایدیهما و نگفت یدهما و ایدیها و آن نیز روا باشد قال الشاعر و جمع بین اللغتين: هراهما مثل ظهور الترسین و قوله: جزاء بما کسبا، نصب او بر مفعول له باشد و كذلك قوله: نكالا من الله ----- (۱). وز، آج، لب، مر، لت اجداد. (۲). اساس: و انکه، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۳). مر: آن که. (۴). وز، آج، لب، مر، لت: بر. (۵). وز، آج، لب، مر، لت داود. (۶). مر: باشد. (۷). لت: یک دگر. (۸). آج، لب، مر: باشد. (۹). آج، لب، مر: زرین. (۱۰). اساس: کنند، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۱). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. صفحه: ۳۷۶ و از حق او آن بود که جواب لم را بشاید تا اگر کسی گوید دزد را چرا دست باید بریدن جواب دهی که جزاء بما کسبا نکالا من الله حق تعالی بیان کرد که آنچه بر ایشان می رود از قطع دست یا قطع دست و پای ظلم نیست جزای فعل ایشان است و نکالی و عقوبتی و مثله است از خدای تعالی ای عجب در سرای تکلیف خدای تعالی بر عمل جزا دهد! «۱» در سرای جزا بر عمل جزا ندهد و نکال عقوبت باشد، قال زهیر: و لو لا أن ینال ابا طریف عذاب من جریمه او نکال و ازهری «۲» گفت برای آن عقوبت را نکال خوانند که چون دیگران بینند ردع و زجر بود ناکل شوند «۳» از مثل آن یعنی اقدام آن نکنند بر امثال آن و الله عزیز حکیم و خدای تعالی عزیز و غالب و قاهر است و حکیم است از عزت «۴» و قهر که در باب عقوبات و جز آن فرماید به حکمت و صواب فرماید. گویند مردی از ولایت عجم به حج می رفت در کجاوه نشسته بود و قرآن می خواند به اینکه آیت رسید بخواند که جزاء بما کسبا نکالا من الله و الله غفور رحیم جمال او را گفت یا «۵» هذا خطا می خوانی گفت تو قرآن دانی «۶»! گفت نه و لکن دانم که آنچه خواندی خطاست چه اینکه جایگاه لایق نیست مرد جامع باز کرد «۷» گفت راست گفتی و بخواند و الله عزیز حکیم اعرابی گفت تعالی الله ربنا عز فحکم. فمن تاب من بعد ظلمه و أصلح، آنکه حق تعالی خبر داد که آن کس که توبه کند پس از آن که ظلم کرده باشد بر خود به دزدی و جز آن و أصلح و به صلاح باز آید و عمل صالح کند خدای تعالی توبه او بپذیرد. آنکه اینکه توبه از دو وجه بیرون نبود یا پیش [۳۸۹- ر]

از آن کند که او را رفع کنند بر امامان «۸» و گواهان بر او گواهی دهند یا پس از آن، اگر پیش از آن توبه کند و توبه او بدانند و معلوم شود که آن توبه به اختیار است قطع از او بیوفتند «۹» و حکم در ----- (۱). وز، آج، لب، مر، لت: می دهد. (۲). آج، لب، زهری. [.....]

(۳). لت: شود. (۴). لت: عز. (۵). آج، لب: ما. (۶). لت: می دانی. (۷). مر و. (۸). وز و دیگر نسخه بدلها: امام. (۹). لب، مر، لت: بیفتد. صفحه: ۳۷۷ جمله حدود، اینکه باشد و اگر پس از آن که او را بر امام رفع کنند و گواه بر او بدارند، توبه کند، آن توبه را تأثیر «۱» نباشد در اسقاط قطع [و حد جز که اگر خدای تعالی از او صدق داند توبه او قبول کند و ثوابش دهد بر آن و نیز بر آن قطع] «۲» عوض دهد او را در قیامت و قطع او بر سیل امتحان باشد و اگر توبه نکرده باشد قطع او بر سیل عقوبت باشد و بنده را تواب خوانند و تواب خدای را خوانند «۳» جز که بنده را گوید «۴» تاب الی الله و در حق خدای تعالی گوید «۵» تاب الله علیه برای آن که بنده به توبه رجوع می کند با خدای تعالی و خدای تعالی به رحمت رجوع کند «۶» با بنده و قوله: إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ دلیل می کند بر آن که خدای تعالی به قبول توبه متفضل است چه اگر واجب بودی بر خدای تعالی قبول توبه، اینکه جا نگفتی که غفور و رحیم است که آن کس که چیزی کند که بر او واجب باشد او را به آمرزنده و بخشاینده وصف نکنند. و مجاهد گفت: حد، کفارت گناه باشد و اینکه درست نیست برای آن که اگر چنین بودی توبه او محال بودی و به موقع نبود بل لغو بودی و خلاف اینکه است به اجماع و دگر آن که خدای تعالی مدح می کند او را بر توبه در اینکه آیت و در آیت محارب و مورد کلام مورد تفضل است. آنکه گفت: أَلَمْ تَعْلَمْ، نمی دانی! و خطاب اگر چه با رسول است مراد امت اند و روا بود که خطاب با مخاطبی مبهم است و غرض تنبیه مکلفان «۷» که ملک آسمانها و زمینها خدای راست - جل - جلاله - از روی خلق و از روی ملک «۸» و تصرف و

آنکه کس را بر او اعتراض نرسد در آنچه کند یُعَذَّبُ مَنْ يَشَاءُ آن را که خواهد عذاب کند و آن را که خواهد بیامرزد. در اول اعنی «۹» در باب عذاب استحقاق معتبر است به ادله عقل و اجماع امت که از روی حکمت جز آن را نخواهد که عقاب «۱۰» کند که مستحق باشد و عقاب «۱۱» ----- (۱). اساس: تاخیر، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۲). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۳). وز، آج، لب، مر، لت: خدای را تواب خوانند. (۴-۵). لت: گویند. (۶). وز، آج، لب، مر، لت: می کند. (۷). مر را. (۸). وز، آج، لب، مر، لت ملک. [.....]

(۹). مر: یعنی. (۱۰). مر: عذاب. (۱۱). وز: عذاب. صفحه: ۳۷۸ نامستحق نخواهد برای آن که حکمت مانع است از آن و آن قبیح بود او از قبیح متعالی است برای آن که عالم و مستغنی است. اما غفران آن که خواهد نه مشروط است به «۱» توبه و نه موقوف است بر «۲» استحقاق بل بر «۳» ظاهر خود است برای آن که دلیلی «۴» نیست که ما را برای آن عدول باید کردن از ظاهر و در عموم ظاهر تائب و غیر تائب در شوند تا آیت حجت باشد بر اصحاب وعید و خدای تعالی بر همه چیز قادر است و شیء اینکه جا مخصوص باشد به معدوم دون موجود [برای آن که موجود] «۵» به وجود آن مقدوری نشود «۶» و از وجهی دگر «۷» مخصوص باشد به مقدورات او تعالی از آن جا که ادله دلیل کرده است علی فساد مقدور واحد بین القادرین. یا أَيُّهَا الرَّسُولُ، آنکه خطاب را «۸» روی به رسول آورد و گفت ای فرستاده از قبل ما به خلقان ما، نباید تا «۹» تو را دلتنگ کند قول و فعل آنان که در کفر مسارعت می کنند و حزنه و احزنه بمعنی واحد و حزن بفتح الزاء متعدی باشد و حزن لازم باشد مِنَ الَّذِينَ قَالُوا «من» تبیین را باشد از آنان که گفتند ما ایمان آوردیم به زبان یعنی به زبان گفتند اینکه گفتار و به دل نداشتند و آن منافقاند. و آیت دلیل است بر آن که ایمان به زبان تعلق ندارد و آنچه به زبان باشد ایمان نباشد ایمان به دل باشد برای آن که گفتند آنچه به زبان نام ایمان از آن دور کرد و حواله و اضافه ایمان با دل کرد و اگر قول به زبان ایمان بودی منافقان هم مؤمن بودندی و مستحق ثواب و تعظیم. و مِنَ الَّذِينَ هَادُوا، و از آنان که جهود شدند سَمَاعُونَ لِلْكَذِبِ، ایشان شنوندگان و جاسوسان دروغند و نیز جاسوسند قومی را که بر تو نیامده‌اند و از آن جا ----- (۱). مر: بر. (۲). مر: به. (۳). مت: به. (۴). مر: دلیل. (۵). اساس: ندارد، با توجه

به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۶). آج، لت: بشود. (۷). مر: دیگر. (۸). مر: کرد. (۹). مر: که. صفحه: ۳۷۹ که گفت لَم يَأْتُواكَ وَ قَفَّ است برای آن که در جای صفت قوم است چنان که آخرین صفت اوست و تقدیر آن است لقوم آخرین غائبین. و سَمَاعِ بِنَاء مَبَالِغَتٍ باشد در سامع و همچنین جمله ابنیه فَعَالٍ تا «۱» صنعت و حرف غالب شده است و از اینکه جا جاسوس را سَمَاعِ خوانند لِكثْرَةِ سَمَاعِهِ و استماعه الی من یرید الوقوف علی کلامه و رفع او بر ابتدا باشد و خبرش مِنَ الَّذِينَ هَادُوا که مقدم است بر او و معنی آیت آن است که ایشان را وصف کرده «۲» به دو چیز یکی آن که دروغ می گویند در آنچه می شنوند یعنی یَسْتَمِعُونَ الْيَكْ لِيَكْذِبُوا «۳» علیک، دگر آن که جاسوسند گروهی را که غایبند از شما و حاضر نه‌اند. و بعضی مفسران گفتند مراد «۴» سَمَاعُونَ اول قبول است یعنی قابلند دروغ را در حق تو که محمدی من قولهم: سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ و سمع الله دعاه ای اجابه و قبله و فلان لا یسمع منك ای لا یقبل منك و معنی آن که سَمَاعُونَ لِقَوْمٍ آخِرِينَ آن است که جماعتی جهودان از احبار گروهی را فرستادند پیش رسول - علیه السّلام - در حادثه «۵» که «۶» افتاد به خیبر. و آن، آن بود که دو کس از اشراف و معروفان اهل خیبر زنا «۷» کردند و ایشان محصن بودند و در توریت حکم ایشان رجم بود و ایشان را نمی‌بایست که رجم کنند ایشان را برای حرمت و شرف ایشان «۸» و طمع [۳۸۹- پ]

داشتند که در شرع رسول ما - صلی الله علیه و آله - آن را تخفیفی «۹» باشد و اهل خیبر را با رسول - علیه السّلام - حرب بود کس فرستادند به جهودان بنی قریظه و نصیر و گفتند ما را حادثه افتاده است و می‌خواهیم که از محمد فتوی پرسیم اکنون شما را به او صلح است اینکه کسان ما را آن جا بری «۱۰» تا اینکه مسأله پرسند و ایشان را گفتند اگر محمد در حق ایشان حدّ جلد ----- (۱). وز، آج، لب، مر، لت بر. (۲). وز، مر: وصف کرد، آج، لب، لت: وصف کردند. [.....]

(۳). آج، لب، مر: لیکذبوک. (۴). وز، آج، لب، مر، لت به. (۵). آج، مر: حادثه‌ای. (۶). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۷). اساس: زنان، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۸). آج، لب، مر: لت: شرفشان. (۹). آج، لب، مر: تخفیف. (۱۰). مر، لت: برید. صفحه: ۳۸۰ فرماید از او قبول کنی «۱» و اگر رجم فرماید «۲» از او قبول مکنی «۳». آنگه بیامدند و خداوندان حادثه با ایشان بودند و به بنی قریظه فرود آمدند و اینکه حال بگفتند بنی قریظه گفتند و الله که شما را آن فرماید که آن را کاره باشید «۴» آنگه کعب اشرف و کعب اسد و شعبه بن عمرو و مالک بن الضیف و کنانه بن ابی الحقیق و شاس بن قیس و ابو نافع و یوسف و عازان و سلول بیامدند و گفتند یا محمد ما را خبر ده تا مردی و زنی که زنا کنند و ایشان محصن باشند حکم ایشان چه بود! رسول- علیه السلام- گفت به قضاء من راضی باشی آنچه من گویم! گفتند آری، جبرئیل آمد و رجم فرمود ایشان را، آن قوم را خوش نیامد و قبول نکردند رسول- علیه السلام- گفت از من قبول نکنید و در کتاب شما رجم است گفتند نیست جبرئیل- علیه السلام- گفت بگو تا این صوری را حاکم «۵» کنند میان تو و ایشان و صفت او رسول را بگفت و رسول- علیه السلام- او را ندیده بود رسول- علیه السلام- گفت میان من و شما حاکم این صوری باشد که او عالمترین جهودان است به توریت. گفتند تو پسر صوری را از کجا شناسی! گفت او را ندیده‌ام و لکن جبرئیل مرا خبر داد به او و صفت او، جوانی امرد است سپید روی یک چشم. بر اینکه قرار دادند و کس فرستادند به خبیر و او را بیاوردند چون حاضر آمد رسول- علیه السلام- او را گفت تو پسر صوریایی! گفت آری. گفت تو توریت از همه جهودان به دانی! گفت ایشان چنین می‌گویند. گفت تو را چیزی خواهم پرسیدن از توریت به آن خدای که توریت بر موسی عمران «۶» انزل کرد و به آن خدای که شما را از مصر بیرون آورد و دریا بشکافت برای شما و شما را از فرعون برهانید و ابر را سایه بان شما کرد و من و سلوی بر شما انزل کرد و حلال و حرام را در توریت بیان کرد که بگوی که حکم زانی [که] «۷» محصن باشد «۸» در توریت چیست! این صوری گفت به آن خدای که توریت بر موسی فرستاد اگر نه آنستی که من می‌ترسم که آتشی از آسمان بیاید و مرا بسوزد و الا من ----- (۱). مر، لت: کنید. (۲).

مر: گوید. (۳). مر، لت: مکنید. (۴). آج، لب: باشی. (۵). لت: حکم. (۶). مر: موسی بن عمران. [.....]

(۷). اساس: ندارد، با توجه به وز افزوده شد. (۸). لت: حکم زانی محصن. صفحه: ۳۸۱ بگفتمی که در توریت نیست و لکن از خدای می‌ترسم حکم ایشان آن است که رجم باید کردن ایشان را، جهودان را خوش نیامد گفتند یابن صوری بس زود کشف سر کردی. گفت به اینکه سوگندان نیارستم خلاف کردن. آنگه رسول- علیه السلام- گفت پس چرا حکم خدای بگردانیدی! گفت بدان که چون در میان ما وضع القدری فرومایه «۱» زنا کردی او را حدّ زدمانی و چون شریفی زنا کردی او را رها کردمانی و حدّ نزدی. زنا در میان اشراف ما فاش شد و بسیار شد و هر گه که خواستیم تا حدّ زنیمان بانگ بر آوردند و گفتند فلان و فلان را حدّ نزدی «۲» ما به چه از ایشان کمترین تا وقتی پسر عم ملک زنا کرد و ما آن فرو گذاشتیم هر کس را که خواستیم تا حدّ زنیمان تمرد کرد «۳» گفت رها نکنم تا آنگه که پسر عم پادشاه را حدّ زنی «۴». و پادشاه در آن کار فرو ماند مجمعی ساخت و گفت اینکه کار را تدبیری «۵» باید ما گفتیم چیزی باید نهادن دون رجم تا شریف و وضع در آن راست باشند ما جلد و تازیانه زدن بنهادیم «۶» و آن چنان بود که بفرمودیم تا رسنی بیاوردند و بتافتند و به قار باندودیم و آن را که زنا کرد و از آن چهل تازیانه بر او زدیم و روی او سیاه کردیم و بر خری نشانیدیم و اشگونه و او را بگردانیدیم و اینکه عقوبت به جای رجم بنهادیم. رسول- علیه السلام- گفت انصاف دادی جهودان که حاضر بودند روی در او نهادند و او را ملامت کردند و گفتند شرط است اینکه که تو کردی کشف اسرار و هتک استار «۷» و اطلاع خصم بر ناراستی که کرده باشی گفت آن سوگند که محمد بر من داد روا نداشتم آن را خلاف کردن و ترسیدم که خدای تعالی مرا تعجیل «۸» عقوبت کند. رسول- علیه السلام- گفت معلوم شد شما را که آنچه شما کرده «۹» و می‌کنی «۱۰» خدای تعالی مرا خبر می‌دهد «۱۱». ----- (۱). وز، آج، لب، مر، لت ای. (۲). مر، لت: نزدی. (۳). لت: تمرد کردی. (۴). مر، لت: بزنی. (۵). آج، لب: تدبیر. (۶). آج، لب، مر: نهادیم. (۷). اساس: اسرار، با

توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۸). آج، مر، لت: به تعجیل. (۹). مر، لت: کرده‌اید. (۱۰). مر، لت: می‌کنید. (۱۱). وز، آج، لب، مر: دهد، لت: می‌گرداند. صفحه: ۳۸۲ آنگه بفرمود تا هر دو را مرد را و زن را بر در مسجد «۱» رجم کردند گفت بار خدایا گواه باش که من اول کسم که امری از اوامر تو زنده کردم که جهودان بمیرانیده بودند عبد الله عمر و «۲» گفت من حاضر بودم که ایشان را رجم می‌کردند و مرد دست در پیش آن «۳» می‌داشت تا سنگ بر او نیاید و عند آن خدای تعالی اینکه آیت فرستاد: یا اهل الکتاب قد جاءکم رسولنا یبیین لکم کثیراً ممّا کنتم تخفون من الکتاب و یعفوا عن کثیر «۴» و من لم یحکم بما أنزل الله فأولئک هم الظالمون «۱۴». و قوله: سَمَاعُونَ لِلْكَذِبِ، ابو حاتم گفت لام در اینکه جا لام کی است و المعنی انهم یسمعون لکی یکذبوا و یسمعون لاجل قوم لم یأتوک می‌شنوند برای آن «۱۵» تا نقل کنند با گروهی که حاضر نباشند. یحرفون الکلم من بعد مواضعه، کلم جمع کلمه باشد عند الخلیل، و سیوییه گفت اسمی باشد جمع را و جمع کلمه نبود برای آن که حروف جمع باشد «۱۶» تا از واحد بیشتر باشد به عدد و کذلک تمر و تمره آنچه از اینکه باب باشد و کذلک قال فی ركب و شرب انه لیس بجمع الزاکب و الشارب «۱۷» و اما هو اسم صیغ للجمع و اینکه ----- (۱). لت: چنین خواندم. (۲). لت: می‌دهم. (۳). لت تو. (۴). اساس، وز، مر، مت: خدای، با توجه آج تصحیح شد. (۵). لت: درو فتادند. (۶). آج، لب: دشنام دادن گرفتن. (۷). آج، لب، مر: مایند. [.....]

(۸). لت در قصاص. (۹). آج، لب، مر، لت: کسی. (۱۰، ۱۱). اساس: ندارد، از وز افروده شد. (۱۲). وز: به نیمه، آج، لب، مر، لت: بر نیمه. (۱۳). لت: آیات. (۱۴). سوره مائده (۵) آیه ۴۵. (۱۵). مر که. (۱۶). وز: باید کرد، آج، لب، مر، لت: باید. (۱۷). اساس: شارب، با توجه به مر تصحیح شد. صفحه: ۳۸۴ اسما چون تا در او نباشد «۱» جنس باشد و تاء چون در او شود مخصوص شود به یکی از جنس. و قوله: من بعد مواضعه، ای من بعد وضعه مواضعه و کنایت «۲» برای آن به تذکیر گفت که رد آن با لفظ کرد یقولون إن أوتیتهم هذا فخذوه می‌گویند اگر اینکه دهند به شما بستانی «۳» و اگر ندهند شما را اینکه حذر کنی «۴». خلاف کردند در آن که هذا اشارت به چیست! بعضی گفتند اشارت به دین جهودی است بعضی دگر گفتند اشارت به جلد است که ایشان گفتند اگر محید فتوی به جلد کند از او قبول کنید و اگر فتوی، رجم کند از او قبول مکنید. و قوله: من بعد مواضعه، زجاج گفت تقدیر آن است که بعد استقراره فی مواضعه، و معنی آن است که پس از آن که حلالش حلال کردند و حرامش حرام کردند. و بعضی دگر اهل معانی گفتند بعد به معنی عن است اینکه جا و اینکه بعید نیست برای آن که عرب گوید جئتک عن الفراغ من اشتغال «۵» ای بعد الفراغ و معنی آن است که از سر فراغ و از پس فراغ، و لکن اینکه آنگه شاید که قرینه کلام با فحوی او دلیل آن کند و هر جای «۶» نشاید، اگر کسی گوید: رمیت بعد القوس. بمعنی عن القوس روا نباشد. قوله: و من یرد الله فتنته، و هر کس که خدای فتنه او خواهد، در او سه قول گفتند: زجاج گفت مراد فضیحت است و رسوایی «۷» آنچه ایشان پنهان کرده بودند از توریت، سدی گفت مراد اهلاک «۸» است. حسن بصری و ابو علی جریایی و بلخی گفتند «۹» مراد عذاب است بیانه قوله: یوم هم علی النار «۱۰» ذوقوا فتنکم «۱»، ای عذابکم و قوله: إن اللّٰذین فتنوا المؤمنین و المؤمنات «۲»، ای عذبوا و اصل فتنه اختبار «۳» باشد و تخلص من قولهم فتنت الذّٰهَب فی النار. فلن تملک له من الله شیئاً، هر که خدای تعالی عذاب و اهلاک و افتضاح او خواهد از خدای برای او مالک چیزی نباشی یعنی دفع «۴» نتوانی کردن «۵» چه از آن در دست تو چیزی نیست اولئک الذّٰذین لم یرد الله ان یطهر قلوبهم، ایشان آنانند که خدای نخواست «۶» که دلهای ایشان پاک کند. و در معنی او «۷» دو قول گفتند یکی آن که حکم کند به طهارت دلهای ایشان برای آن که اینکه حکم آنگه توان کردن که دلهای ایشان پاک باشد چون دلهای ایشان به کفر و شرک و خیانت آلوده باشد خدای تعالی چگونه خواهد تا حکم کند به طهارت آن. ابو علی گفت معنی آن است که خدای نمی‌خواهد تا دل ایشان از ضیق و حرج که دلیل کفر باشد [۳۹۰-پ]

پاک کند بر سبیل عقوبت، و محال است تفسیر دادن اینکه را برای آن که خدای تعالی [از] «۸» ایشان ایمان نخواهد «۹» برای آن که

اگر چنین باشد ایشان مکلف نباشند به ایمان و خدای تعالی مکلف ایشان نبود چه تکلیف اراده آن چیز باشد که در او کلفت و مشقت بود با اعلام و اتفاق است که کافران به ایمان مکلفند و الا معذور بودندی در کفر. لَهُمْ فِي الدُّنْيَا حِزْبٌ، ایشان را در دنیا خزی باشد و نکال یعنی اینکه کافران و منافقان و جهودان را که ذکر ایشان در اینکه است و خزی ایشان در دنیا حکم شرع است به ذل و هوان ایشان و تبرای مؤمنان از ایشان و التزام جزیه با مذلت و صغار و ایشان را در آخرت عذابی عظیم باشد. -----

----- (۱). سوره ذاریات (۵۱) آیه ۱۴. (۲). سوره بروج (۸۵) آیه ۱۰. (۳). وز، لب، لت: اختیار. (۴). آج: رفع. (۵). لت: نتوانید کردن. (۶). اساس، وز، لب: بخواست، با توجه به آج تصحیح شد. (۷). مر: آن. (۸). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۹). کذا: در اساس، وز: دیگر نسخه بدلها: نمی‌خواهد. [...]

صفحه ۳۸۶ و بعضی دگر گفتند آیت در عبد الله صورتاً آمد که او مرتد شد پس از آن که اسلام آورده بود و در روایتی که از باقر - علیه السلام - کردند آنگه وصف کرد اینکه جمله «۱» به خصالی ناپسندیده که در ایشان بود گفت: سَيَمَاعُونَ لِلْكَذِبِ، شنوندگان دروغند یا برای دروغ چنان که به تفسیر داده شد أَكَالُونَ لِلشَّحْتِ و حرام خوار گانند و روایت کرده‌اند از رسول - صلی الله علیه و آله - که او گفت سحت رشوت باشد در حکم. و در سحت دو لغت است ضم ح و اسکان او، و ضم حا قراءت ابن کثیر است و کسایی و اهل بصره و ابو جعفر و باقی به اسکان «حا» خواندند «۲». عبد الله مسعود گفت و قتاده و مجاهد و ابراهیم و ضحاک و سدی که مراد به سحت رشوت است. و از امیر المؤمنین علی - علیه السلام - روایت کرده‌اند که سحت رشوت باشد در حکم و مهر زنان ناپارسا و مزد گشن فحل و کسب حجام و بهای خمر و بهای سگ و مزد فالگویی و چیزی که بستانند در توصل به معصیت. و اصل سحت استیصال باشد يقال اسحت اسحاتا اذا استأصل، قال الفرزدق: و عض زمان یابن مروان لم يدع من المال الا مسحت او مجلف و يقال: سحت ایضا قال الله تعالی: فَيَسْحَتُكُمْ بِعَذَابٍ (۳) ای یستأصلکم. و در وجه او تا معنی مناسب شود با اصل اشتقاق چهار قول گفتند: زجاج گفت برای آن که ثمره او عذاب استیصال باشد. ابو علی گفت برای آن که حرام را در او برکت نباشد هلاک شود چون عذاب استیصال. خلیل گفت قبیحی که در او عار بود مرؤت مردم را سحت و استیصال کند، بعضی دگر گفتند حرام را حرص بر او بیشتر باشد و شره فهو بمنزلة قولهم رجل مسحوت المعدة اذا كان شرها اכולا. فَإِنْ جَاؤُكَ فَاحْكُم بَيْنَهُمْ أَوْ أَعْرِضْ عَنْهُمْ، اگر به تو آیند تو مخیری خواهی حکم کن میان ایشان در زنا یا محصن یا حکم کشتگان که میان بنی قریظه و بنی النضیر بود چنان که شرح آن برفت. در حکم حاکم و اختیار او، حاکم را دو قول گفتند ابراهیم و عطا و قتاده و -----

----- (۱). مر را. (۲). وز: خوانده‌اند. (۳). سوره طه (۲۰) آیه ۶۱. صفحه ۳۸۷ شعبی و زجاج و طبری گفتند حکم حاکم ثابت باشد بر ایشان و تخییر حاصل است اگر خواهد میان ایشان حکم کند و اگر نخواهد «۱» رد کند ایشان را به «۲» اهل ملت خود تا بر ایشان حکم کنند و اینکه روایت از امیر المؤمنین علی کردند و اخبار ما بر اینکه وارد است. و حسن و عکرمة و مجاهد و سدی و حاکم «۳» و جعفر بن مبشر «۴» و جزیایی گفتند اختیار منسوخ است بقوله: وَأَنْ احْكُم بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ «۵»، گفتند اینکه آیت تخییر را منسوخ بکرد و حکم به قرآن واجب کرد. آنگه گفت اگر از ایشان عدول و اعراض کنی به تو هیچ زیان نتوانند «۶» کردن و اگر اختیار آن کنی که از میان ایشان حکم کنی حکم جز بر راستی و انصاف مکن که خدای تعالی عادلان و منصفان را دوست دارد. يقال اقسط الرجل اذا عدل و قسط اذا جار، و اصل کلمه که ثلاثی است از جور است و همزه در او سلب و ازاله راست کقولهم عربت معدته و اعربتھا اذا اصلحتها ای ازلت فسادها. و کیف يُحْكَمُونَكَ وَ عِنْدَهُمُ التَّوْرَةُ، تو را «۷» چگونه حاکم کنند و بنزدیک ایشان توریت است حکم خدای تعالی در آن جا «۸» و ایشان «۹» دعوی می‌کنند که ما آن را تصدیق کرده‌ایم با آن که چنین است از آن عدول کنند «۱۰» و اعراض می‌نمایند پس کتابی که به آن ایمان ندارند و مردی را که پیغامبر نشناسند به حکم او چگونه راضی باشند «۱۱» و او را چگونه حاکم کنند. و آیت بر سبیل تسلیه رسول - علیه السلام - آمد و اعلام کرد «۱۲» او به آن که ایشان اگر چه آیند و نمایند که ما تو را حاکم کردیم دروغ گویند چه ایشان به حکم توریت «۱۳» راضی

نیستند با آن که کتاب ایشان است. اگر گویند چگونه گفت ----- (۱). وز: خواهد.

(۲). آج، لب، مر، لت: با. (۳). آج، لب، مر، لت: حکم. (۴). وز: جعفر بن مسند. (۵). سوره مائده (۵) آیه ۴۹، وز که. (۶). مر: نتواند. (۷). لت: و او را. (۸). مر است. (۹). آج، لب در آنجا. (۱۰). وز، آج، لب، مر، لت: می کنند. (۱۱). مر: شوند. [.....]

(۱۲). وز، آج، لب، مر، لت: ندارد. (۱۳). وز، لت هم. صفحه: ۳۸۸ فیها حکمُ اللّهِ و بنزدیک شما معیّر و مبدّل است گویم روا باشد که اینکه احکام که ایشان در آن به داوری آمدند پیش رسول بر قاعده خود باشد تغییر و تبدیل نکرده باشند دگر آن که بنزدیک ایشان محرّف و مبدّل نیست بایستی «۱» تا بر آن کار کردند پس مراد آن باشد که فیها حکم اللّهِ علی زعمهم و بقولهم. و «تولّی» انصراف باشد از چیزی و ترک او یقال تولّی عنه اذا عرض عنه، و تولّی الیه اذا قبل علیه و تولّی الامر بنفسه اذا لم یكله الی غیره و تولّیت فلانا اذا ولّيته و نقیضه تبرأت عنه. و قوله مِنْ بَعْدِ ذَلِکَ، پس از آن، و آن اشارت است [۳۹۱-ر]

به تحکیم ایشان رسول را برای آن که ایشان نه با ایمان آمده‌اند بر تو «۲»، برای طلب رخصت آمده‌اند. و مَا أُولَئِکَ بِالْمُؤْمِنِینَ، و ایشان مؤمن نیستند دو قول گفتند. یکی آن که ایشان چون مقرّ نه‌اند به نبوت تو و کتاب تو کافراند، مؤمن نیستند که مؤمن آن باشد «۳» که به تو که محمّدی ایمان دارد و قولی دیگر آن است که ایشان به حکم تو مؤمن نه‌اند و تو را در آن حکم که کنی تصدیق نکنند و اعتقاد ندارند که آن حکم از قبل خداست پس چگونه حاکم می کنند تو را. إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْرَةَ فِیْهَا هُدًی وَ نُورٌ، آنکه حق تعالی گفت من توریت بفرستادم بر موسی - علیه السّلام - فیها هُدًی در آن جا بیان نبوت محمّد است - علیه السّلام - و آن که آن حق است و پیغامبر است و خاتم پیغمبران است و نیز بیان احکام زنا کن که کرا از ایشان حد باید زدن و کرا رجم باید کردن و نُورٌ روشنی «۴» آن که «۵» تاریک شد بر ایشان یعنی بیان آنچه مشکل شد بر ایشان و آن را به نور تشبیه کرد که ظلمت بردارد. یَحْکُمُ بَہَا، یعنی به توریت، حکم کنند به آن، آن پیغمبران که مسلمان باشند برای آنان که جهودانند «۶» یعنی پیغامبرانی که از پس موسی بودند و پیغامبر ما - ----- (۱). اساس: بائستی / بایستی. (۲). مر بل. (۳). اساس، مت: نباشد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۴). مر: روشن است. (۵). وز، آج، لب، مر، لت: آنچه. (۶). اساس: جهودانید، با توجه به وز تصحیح شد. صفحه: ۳۸۹ صلی اللّٰه علیہ و علی آلہ - در آن داخل است و اینکه دلیل نکند بر آن که او معتبّد باشد به شرع ایشان برای آن که خدای فرموده است او را که به آن حکم کن میان ایشان و بنزدیک ما حاکم مخیر است خواهد به کتاب ما حکم کند بر ایشان و خواهد به کتاب ایشان حکم کند. اگر گویند چگونه گفت التّٰیُّونَ الذّٰیْنَ اَسْلَمُوْا نہ ظاهر اینکه لفظ اقتضاء آن می کند که پیغامبرانی باشند که نه مسلمان باشند گویم اینکه دلیل الخطاب باشد و آن بنزدیک «۱» بیشتر اهل علم درست نیست و اینکه چنان است که گفت: فَأَمِنُوا بِاللّٰهِ وَ رَسُوْلِهِ النَّبِیِّ الْأُمِّیِّ الَّذِی یُؤْمِنُ بِاللّٰهِ وَ کَلِمَاتِهِ «۲»، و اینکه دلیل نکند بر آن که جز پیغامبر ما به خدای و کلام او مؤمن نیست هم از اینکه وجه که دلیل الخطاب باشد. جواب دیگر آن است که مراد به اسلام در آیت استسلام و انقیاد است نه «۳» آن اسلام که ضد کفر باشد و گفته‌اند مراد آن است که آنان که تن به خدای سپرده‌اند و خاضع فرمان او شدند و خدای تعالی به اینکه آیت و اینکه امر که کرد رسول را تنبیه کرد جهودان را بر صحّت نبوت رسول (ع) برای آن که ایشان دانستند که محمّد - علیه السّلام - توریت نخوانده است و با آنان که توریت دانند اختلاط نکرده است. [و از ایشان اقتباس نکرده است] «۴» آنکه از غوامض علوم آن و آیاتی و احکامی که در آن جا هست و پوشیده داشتید «۵» خبر می دهد و آنکه بیان می کند که شما چه تحریف کرده‌اید «۶» و بگردانیده و چه بر جای خود رها کرده «۷» و اینکه دلیل باشد بر آن که او آن که «۸» می گوید از وحی خدای - جلّ جلاله - می گوید وَ الرَّبَّائِیُّونَ وَ عالمانی که ایشان بصیر باشند به حیاطت «۹» و سیاست کارها و تفسیر اینکه کلمه پیش از اینکه برفت. و احبار جمع حبر و آن عالم بود و اشتقاق او از تحبیر باشد و آن تحسین بود. -----

----- (۱). لت: نزدیک. (۲). سوره الاعراف (۷) آیه ۱۵۸. (۳). اساس، مت: که، با توجه به فحوای کلام و ضبط دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۴). اساس. ندارد، با توجه به وز افزوده شد. (۵). داشتی / داشتید. (۶). آج، لب: کرده.

[.....]

(۷). وز: کرده، مر: کرداید، لت: کرده‌اید. (۸). آج، لت: آنکه. (۹). اساس، مت: خیاطت، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. صفحه: ۳۹۰ سدی گفت مراد پسر صوریاست و حمل کردن بر عموم اولتر باشد و فزاء در واحد احبار، جبر گفت به کسر الحاء و گفت بیشتر چنین شنیده‌ام نصر بن شمیل گفت اشتقاق او من الحبار باشد و هو الاثر (۱) الحسن، قال الشاعر: لا (۲) «تملا الدلو و عرق فیها الا تری حبار من یسقیها قطرب گفت حبر جمال باشد و منه قوله - علیه السّلام - ۳» یخرج من التّبار رجل قد ذهب حبره و سیره، مصعب زیر پسرش را گفت علم بیاموز که اگر مال داری علم جمالت باشد و اگر مال نداری علم مالت باشد بما استَحْفَظُوا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ «با» تعلق دارد به احبار که به معنی علماست به آنچه ایشان را به حافظ کرده‌اند بر کتاب خدای و به ایشان داده تا ایشان نگاهبان آن باشند و روا باشد که «با» تعلق دارد بقوله: یَحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ، بِمَا اسْتَحْفَظُوا و اینکه بدل باشد. و كَانُوا عَلَيْهِ شُهَدَاءَ، و ایشان بر آن گواه بودند، در او دو قول گفتند عبد الله عباس گفت گواه بودند بر آن که آن حکم که رسول کرد موافق آن است که در توریت هست دوم «۴» آن که گواهی دهند بر آن که آن حق است و از نزدیک خداست. فَلَا تَخْشَوُا النَّاسَ، سَدَى گفت خطاب با احبار و علمای جهودان است می گویند ایشان را که از مردمان مترسید «۵» در آن که حق بگوئید «۶» از خدای بترسید در آن که حق پنهان کنید و اخشون اهل بصره و ابو جعفر و اسماعیل به یا خوانند «۷» و باقی قزاه به کسر نون بی یا اکتفاء بالكسرة عن الیاء. و لَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا، و مفروشید آیات و احکام من به بهاء اندک، از رشوت و هدیه، یعنی بدل مکنید آن را، آیات مدهید و آن بها مستانی، چه هر بها که بستانید در عوض آن اندک باشد و مَنْ لَمْ یَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ و آنان که حکم نکنند به آنچه خدای فرستاده باشد بر سبیل جحود و ----- (۱). آج، لب، مر، لت: الامر. (۲). اساس، وز، لب، مر، مت: الاء با توجه به آج تصحیح شد. (۳). اساس: سیره، با توجه به وز تصحیح شد. (۴). مر: دویم، لت: دوئیم. (۵). مترسی / مترسید. (۶). آج، لب: بگوی / بگوئید. (۷). آج، لب، مر، لت: خوانند. صفحه: ۳۹۱ انکار و اعتقاد بطلان آن، و ایشان کافر باشند و تخصیص اینکه آیت کردیم به ادله عقل و شرع که دلیل کرد بر آن که بنده به گناهی که فسق باشد کافر نشود و کفر را به افعال «۱» جوارح تعلق نیست [۳۹۱-پ]

و آن از افعال قلوب است چون ایمان و شرح اینکه داده شد. البراء بن عازب روایت کرد که رسول - صلی الله علیه و آله - گفت اینکه آیات «۲» سه گانه خاص است به کافران و کافر را وصف کنند «۳» به آن که ظالم و فاسق است و لکن همه ظالم و فاسق را وصف نکنند به کفر، و عبد الله عباس و جماعتی مفسران گفتند مخصوص است به جهودان. و فقها خلاف کردند در آن که اهل ذمه را حد باید زدن در گناهی که موجب حد باشد فقهای عراق گفتند ایشان را حد باید زدن و استدلال کردند بر اینکه قول به رجم رسول - علیه السّلام - آن دو زانی را که قصه ایشان برفت. و فقهاء حجاز گفتند ایشان را حد نباید زدن که به جزیه همه عقوبات از ایشان برخاست و در خبر رجم جهودان «۴» زانی گفتند اینکه پیش از جزیه بود چون جزیه فرود آمد اینکه حکم منسوخ شد و نیز تمسک کردند به آن که رسول - علیه السّلام - ایشان را بر کفر عقوبت نمی کند و آن عظیمتر زنا و سرقت است مادام تا اینکه جنایت «۵» با یکدیگر کنند چون تعدی کنند و با مسلمان «۶» کنند اینکه صنیع از زنا و سرقت ایشان را حد باید زدن و رجم کردن و قطع کردن. و بنزدیک ما ایشان را آنکه امان دهند و به جزیه از ایشان قناعت کنند که ذمه نگاه دارند و نگاهداشت ذمه ایشان آن است که آنچه در دین مسلمانی حرام است از شرب خمر و زنا و ربا و نکاح محرّمات اظهار نکنند و اگر کنند از ذمه بیرون باشند و خونشان حلال باشد امام را و مرد ذمی چون با زن مسلمان «۷» زنا کند قتلش واجب باشد اگر محصن باشد و اگر نباشد. و بر زن مسلمان اما رجم باشد و اما حد علی ما ----- (۱). آج، لب، مر، لت:

احوال. (۲). اساس: آیه، با توجه به وز تصحیح شد. (۳). آج، لب: کرد. (۴). آج، لب: جهودانی. [.....]

(۵). وز: خیانت. (۶). کذا: در اساس، مت: دیگر نسخه بدلها: مسلمانان (۷). وز، آج، لب: مسلمانان، صفحه: ۳۹۲ تستحقّه اگر

اسلام آرد قتل از او برنخیزد. قوله تعالی: وَ كَتَبْنَا عَلَيْهِمْ فِيهَا-الآیة، آنکه حق تعالی بیان کرد که ما در توریت بر بنی اسرائیل نوشتیم و بر ایشان فرض «۱» کردیم که نفس را به نفس قصاص باید کردن چون او را بکشد به عمد «۲» و عاقل باشد و مقتول مکافی او باشد در خون، به آن معنی که مسلمان باشد و آزاد باشد هم قاتل و هم مقتول و یا هر دو کافر باشند و یا هر دو مملوک باشند اگر قاتل مسلمان و آزاد باشد و مقتول یا کافر باشد یا مملوک قاتل را باز نباید کشتن بنزدیک ما و در صحابه مذهب علی است و عمر و عثمان و زید بن ثابت و در تابعین حسن بصری و عطا و عکرمة و در فقها مالک و اوزاعی و ثوری و شافعی و احمد حنبل و اسحاق و ابو عبیده و ابو ثور. و جماعتی فقها گفتند مؤمن را به ذمی باز باید کشتن و به مستأمن اعنی آن که به امان و زنهار «۳» آمده باشد «۴» به مسلمان «۵» به او «۶» باز باید «۷» و اینکه مذهب ابو حنیفه است و شعبی و نخعی. و مستأمن بنزدیک ابو حنیفه هم، چون «۸» حربی و اگر کافری کافری را بکشد و اسلام آرد او را باز نکشد «۹» به آن کافر، و اوزاعی هم اینکه «۱۰» گفت. و جمله فقها خلاف کردند. اگر آزادی بنده «۱۱» را بکشد آزاد را باز نکشند به او سواء اگر بنده او باشد و اگر بنده دیگری اگر بنده او باشد تعزیر و تأدیبش کنند و بر او غرامت نباشد و اگر بنده دیگری باشد تعزیرش کنند و بهای بنده غرامت کنند او را، و بر اینکه اجماع صحابه است و مذهب شافعی است. نخعی گفت علی کل حال باز کشند آزاد را به بنده. و ابو حنیفه گفت به بنده دیگرانش باز کشند و به بنده خودش باز نکشند و اگر بنده خیانتی کند از قتل و جز آن، بر گردن او باشد مگر که خواجه خواهد تا فدیة کند از او، بر خواجه آن است که او را تسلیم کند به آن که جنایت «۱۲» بر او باشد. ----- (۱). وز، آج، لب، مر، لت: فریضه. (۲). وز: عهد. (۳). مر: زینهار. (۴). آج، لب، مر، لت از کافران. (۵). وز، آج، لب، لت: مسلمانان. (۶). آج، لب، مر، لت: آج، لب، مر، لت: همجو. (۷). آج، لب، مر، لت: نکشند. (۸). آج، لب، مر، لت: نکشند. (۹). آج، لب، مر، لت: همجو. (۱۰). آج، لب، مر، لت: همجو. (۱۱). مر: بنده‌ای. [.....]

(۱۲). وز: خیانت. صفحه: ۳۹۳ و شافعی را در او دو قول است یکی آن که مخیر است خواهد بنده را بسپارد به ایشان و خواهد ارش جنایت بدهد و یکی آن که فدیة کند بأقل الامرین من ارش الجنایة و قیمة العبد. اگر به ده بنده بنده را بکشند و خواجه بنده مقتول خواهد تا همه را باز کشد رسد او را به شرط آن که فضله قیمت با خداوندان ایشان دهد اعنی آنچه فضله باشد از قیمت بنده او. و شافعی گفت همه را باز کشد و لا شیء علیه، و اگر خواهد تا همه را یا بعضی را عفو کند او را باشد و شافعی گفت به حصه نصیب بهاء خود از خواجهگان آنان بستاند که ایشان را عفو کرد دیت بنده قیمت او باشد مادام تا از هزار دینار سرخ در نگذرد که دیت مرد مسلمان آزاد باشد اگر از آن در گذرد «۱» با آن آرند. و ابو حنیفه و محمد بن الحسن هم اینکه گفتند «۲» جز که ایشان گفتند که ده درم باز باید گذاشتن تفاوت را میان قیمت بنده و دیت مرد آزاد، و شافعی گفت دیت بنده قیمتش باشد چندان که برسد و پدر «۳» را به فرزند باز نکشند به هر وجه که او را کشته باشد و جمله فقها هم اینکه گفتند مگر مالک، که او گفت اگر به ذبحش کشته باشد یا شکم شکافته باز کشند او را به پسر. اما مادر را به فرزند باز کشند و نیز جدات را من قبل [الاب او] «۴» الام و ان علون و شافعی گفت و جمله فقها که ایشان [۳۹۲- ر]

باز نکشند. و از قصاص مقتول به زن هیچ نرسد و او ولی خون نباشد اما از دیت او را نصیب باشد و شافعی گفت او را از قصاص نصیب باشد چون اولیای مقتول جماعتی باشند و بعضی از ایشان عفو کنند از مقتول حق دیگران از قصاص بنیافتند «۵» و ایشان را قصاص رسد به شرط آن که آنچه معفو باشد از او حصه آن با وارثان او دهند به حساب. چون جماعتی یکی را بکشند همه را به آن «۶» توان کشتن به دو شرط، یکی آن که او مکافی ایشان باشد و هر یکی از اینکه قاتلان «۷» اگر تنها بودی مکافی او بودی در - ----- (۱). مر دیت. (۲). آج، لب، مر، لت: گفت. (۳). لت: پدر. (۴). اساس: ندارد با توجه به وز افزوده شد. (۵). آج، لب، مر، لت: بنیافتند. (۶). آج، لب، مر، لت: باز. (۷). مر نیز. صفحه: ۳۹۴ اسلام و جزیت و جز آن، و دوم «۱» آن که جنایت هر یکی از ایشان اگر مفرد بودی عند آن تلف حاصل شدی چون اینکه دو شرط حاصل باشد همه را باز توان کشتن و در صحابه مذهب علی است و عمر و عبد الله عباس. و در تابعین حسن بصری و سعید بن المسیب و عطا و در فقها مالک و اوزاعی و

ثوری و ابو حنیفه و اصحابش و شافعی و احمد و اسحاق الا آن که بنزدیک ما آنکه رسد او را که همه را بکشد که آنچه فاضل یک دیت بود رد کند به قسمت با اولیای ایشان یا یکی را که خواهد اختیار کند و بکشد و آن باقی آنچه نصیب ایشان بود از دیت ادا کنند با اولیاء مقتول دوم. و در فقها کس اینکه قضیه اعتبار «۲» نکرد و محمد بن الحسن گفت اینکه مخالف قیاس است و لکن «۳» قیاس رها کردیم برای اتباع اثر و قومی گفتند هیچ «۴» را باز نشاید کشتن و اینکه مذهب داود است و اهل ظاهر چون جماعتی مشارک شوند در جراحت عضوی چون دست بریدن و چشم کردن که آن ایجاب قصاص کند او را باشد که از همه قصاص خواهد و اینکه مذهب شافعی است و ربیع و مالک و احمد و اسحاق. و شرط ما آن است که در نفس گفتیم از رد فاضل دیت. و مذهب ابو حنیفه و ثوری آن است که آن جا قصاص نکنند هر که او کسی را بکشد به هر آلتی که باشد از مثله و سنگ و آهن و دَبُوس و هر چیزی که به غالب عادت عند آن قتل حاصل شود چون غرق و حرق و حبس طعام و شراب بر او قصاص واجب بود و اینکه مذهب مالک است و ابن ابی لیلی و ابو یوسف و محمد و مذهب شافعی «۵». و جماعتی گفتند اگر به مثله کشد «۶» او را قود واجب نبود و اینکه مذهب شعبی است و نخعی و حسن بصری و مذهب ابو حنیفه است جز که ابو حنیفه گفت اگر مثل آهن باشد چون عمود قصاص واجب آید و اگر محدود بود یا آتش بود همچنین، چون زهر در طعامی کند و به کسی دهد آن کس بخورد بمیرد بر او قود بود. ----- (۱). مر: دویم. (۲). مر: اختیار. (۳). مر: اگر. (۴).

آج، لب، مر، لت: هیچ کس. (۵). وز، آج، لب، مر، لت است. (۶). وز، آج، لب، لت: کشد. [...]

صفحه : ۳۹۵ و شافعی را دو قول است در او، چون کسی کسی را بکشد و یکی او را به دست گیرد و رها نکند که برود و دیگری راه نگاه دارد بر قاتل قود باشد و ممسک را باز دارند تا بمیرد و آن را که ره یابد و نگهبانی کند دیدهای بکنند او را، و شافعی گفت اگر به مزاحش «۱» نگاه دارد بر او هیچ نیست و اگر برای قتل و ضربش نگاه دارد بر او تعزیر بود و اینکه مذهب ابو حنیفه است و اهل عراق. و مالک گفت اگر قصد کند هر دو را ببايد کشتن و اگر به بازی کند بر او هیچ نیست و ابو حنیفه گفت ناظر را که راه یابد نیز ببايد کشتن و ممسک را نباید کشتن دون ناظر. قوله تعالی: وَالْعَيْنُ بِالْعَيْنِ، کسایی خواند و العین بالعین به رفع عطا علی الموضع و همچنین در اخواتش «۲» وَالْأَنْفُ بِالْأَنْفِ وَالْأُذُنُ بِالْأُذُنِ وَالسِّنُّ بِالسِّنِّ و روایت کرده‌اند که رسول - علیه السّلام - اینکه قراءت خواند و نافع خواند الاذن به تسکین ذال و نافع و عاصم و حمزه و خلف و یعقوب «۳» وَالْجُرُوحُ به نصب و باقی قراءت به رفع خواندند. حق تعالی: در اینکه آیت بیان قصاص فرمود «۴» نفس به بدل نفس و چشم به بدل چشم و بینی به بینی و گوش به گوش و دندان به دندان و جراحتها را قصاص یعنی اگر کسی نفسی تلف کند به شرط «۵» مشروعه به قصاص نفس او تلف کنند و همچنین چشم کسی تباہ کند چشمش تباہ کنند و اگر بینی کسی ببرد بینش ببرند و اگر گوشش برد «۶» گوشش باز برند و اگر دندانش بشکند «۷» دندانش بشکند «۸» و اگر جراحتی بر او کند مثل آن جراحت بر او کنند به قصاص. و «با» در اینکه الفاظ فی قوله بالنفس و بالعین و غیرهما تعلق دارد به فعلی محذوف و تقدیر آن است که مقاداة بالنفس و مقصده «۹» بها او تقاد و تقتص. اگر کسی ----- (۱). لب: مزاحش. (۲). وز: اخوانش. (۳). آج. لب، لت همه بر آنند، مر بر آنند. (۴). وز، آج، لب، مر، لت گفت. (۵). وز، آج، لب، مر، لت: شرایط. (۶). وز، آج، لب، مر، لت: ببرد. (۷). مر، لت: بشکند. (۸). وز: بشکند. (۹). وز، آج، لب، مر، لت: مقصده. صفحه : ۳۹۶ چشم کسی تباہ کند به قصد به قلع یا به چیزی که بر او زند و قصدش تلف چشم او باشد قصاص باید کردن او را، و لکن نباید تا او به دست خود کند چه روا باشد که او نبیند و نداند اندازه آنچه باید کردن یا مضرتی زیادتى نرساند در اینکه معنی و کیلی کند «۱» چون و کیل کرده باشد و کیل مخیر است خواهد قصاص آن به انگشت کند یا به آهن یا به چوب یا به آنچه خواهد و در آن که و کیل کند «۲» فقها را خلاف نیست. اما در آنچه به آن «۳» قصاص کند «۴» شافعی را در او دو قول است یکی آن که به انگشت روا باشد دگر آن که [۳۹۲-پ]

جز به آهن روا نباشد اگر جنایتی کند بر او که روشنایی چشم برود و حدقه بر جای باشد حکم آن است که پاره پنبه تر کند و

گرداگرد چشم او بنهد تا مزه را آفت نرسد و آهنی گرم کند و بنزدیک چشم او برد بتدریج تا روشنایی چشم او برود. و شافعی گفت اینکه روا باشد و اگر به داروی بتواند بردن ببرند و اگر نتوانند الا به افساد حدقه دیت بستانند و قصاص رها کنند اگر از اینکه اعضا که چشم است یا گوش یا بینی [یا] «۵» دست کسی بر او جنایت کند و مجنی علیه یا و کیل او قصاص کند جراحت اول مندمل شود و به شود و جراحت دوم که بر او قصاص کرده باشند سرایت کند با نفس و مرد بمیرد و خون او هدر باشد و قصاص کننده را چیزی لازم نیاید برای آن که او قصاص به فرمان خدای کرد و حق خود ستد که خدا او را نهاد و مذهب شافعی هم اینکه است و ابو یوسف و محمد بن الحسن هم اینکه گفتند. و ابو حنیفه گفت بر او ضمان نفس باشد اگر کسی چشمی از آن کسی بکند پیش از آن که به شود «۶» دیگری بیاید و چشمی دیگر «۷» بکند از آن او سرایت کند با نفس او و مرد بمیرد اول را چشم باید کندن و دوم «۸» را به آن «۹» باید کشتن و شافعی هم اینکه گفت. ----- (۱). مر: تعیین کند. (۲). مر، لب، لث چون و کیل کرده باشد. (۳). مر: به او. (۴). وز آن به انگشت. (۵). اساس: ندارد، با توجه به وز افزوده شد. [.....]

(۶). لب و. (۷). آج، لب: دیگری. (۸). مر: دویم، لث دوم. (۹). آج، لب، مر، لث: باز. صفحه: ۳۹۷ و ابو حنیفه گفت از اول قصاص چشم باید خواستن و از دوم قصاص نفس اگر جراحی کند بر او یا عضوی از اعضاء او ببرد از گوش و بینی و دست و پای و جراحت سرایت کند با نفس و مرد بمیرد قصاص باید کردن و ابو حنیفه هم اینکه گفت. و شافعی گفت ولی مرد مخیر باشد خواهی «۱» اول قصاص جراحت کند و آنکه قصاص قتل و اگر خواهد که قتل کند «۲» مستغرق باشد نفس را مردی که یک چشم باشد اگر چشم او به آفتی خدای تباه شده باشد اگر کسی چشم او بکند او را دیت تمام لازم شود و اگر به قصاص کننده باشد نیمه دیت رسد آن را. و جمله فقها خلاف کردند و اینکه فرق نکردند اگر کسی را حدقه درست باشد و روشنایی نبود در او کسی بر کند لث دیت باید دادن او را. و زید بن ثابت موافقت کرد و جمله فقها گفتند در او مصالحت باشد و اگر کسی چیزی بر سر کسی زند او دعوی کند که روشنایی چشم او برفت او را بر آن سوگند دهند چون چشم او درست باشد. و در احکام امیر المؤمنین - علیه السلام - آورده‌اند که مردی چوبی بر سر مردی زد آن مرد دعوی کرد که از اینکه زدن او دیدار چشمش و شنوایی گوشش و گفتار زبانش و بویایی بینیش تباه شد «۳» به حکومت پیش امیر المؤمنین آمدند امیر المؤمنین - علیه السلام - گفت راضی باشی که او را سوگند بدهم و تو چهار دیت بدهی گفت یا امیر المؤمنین من ایمن نباشم که او سوگند به دروغ بخورد و دیت بستانند حکمی باید که من بدانم که مرا اینکه جنایت «۴» لازم است. امیر المؤمنین آن مرد را وعظ کرد و بترسانید به خدای و گفت اگر در اینکه دعوی خلاف می‌گویی رجوع کن مرد اصرار کرد و طریقی نبود به صدق و کذب او. امیر المؤمنین گفت ظن من آن است که اینکه مرد دروغ می‌گوید من در اینکه حکمی کنم که پیدا شود دروغ او از راست. -----

--- (۱). (۱). وز، آج، لب، مر، لث: خواهد. (۲). وز، آج، لب، مر، لث که. (۳). اساس، مت: شود، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۴). آج، لب: خیانت. صفحه: ۳۹۸ آنکه گفت اینکه مرد را ببری و برابر قرص خورشید بداری «۱» اگر چشم بر کرده در قرص خورشید نگیرد و چشم برهم نزند و آب از چشم نریزد راست می‌گوید و اگر چشم برهم نزند و آب از چشم ریختن گیرد دروغ می‌گوید و اختبار سمعش به اینکه توان کردن که آوازی بلند ناگاه در گوش او زند اگر از آن بهراسد دروغ می‌گوید و الا راست می‌گوید. و حدیث بینی پاره رکوع «۲» بیارید و بر آتش نهید «۳» و در زیر بینی او بدارید «۴» اگر عطسه پیش آید «۵» دروغ می‌گوید و اگر نیاید راست می‌گوید و زبانش از دهن بیرون آری و در زنی «۶» در زبانش زنی اگر خونی «۷» سیاه بر آید راست می‌گوید و اگر سرخ باشد دروغ می‌گوید تجربه کردند همه همچنان آمد که امیر المؤمنین «۸» - علیه السلام - گفت «۹» و مرد دروغزن بود در آن دعاوی، بفرمود تا او را ادب کردند و گفت تو را بر او بیش از آن نیست که به قصاص، چوبی بر سر او زنی و آن حکمی «۱۰» روشن شد و شبهه برخاست «۱۱». اما جراحات بر دو ضرب بود یا جراحی باشد که از او بیم تلف نفس باشد و بر

مقتل آمده باشد و اما آنچه دون آن بود آنچه بر مقتل نباشد و در او خطر نفس نبود آن را قصاص شاید کردن و آنچه در او خطر نفس بود چون جائفه و مأمومه در او قصاص نباشد برای آن که در او خطر نفس است و جائفه جراحی بود که بر جوف و شکم باشد و مأمومه جراحی باشد بر سر که به دماغ رسیده باشد و به امّ الرأس و آن جای مغز سر باشد. و جراحات بر هشت ضرب است اولش حارصه باشد و حارصه آن باشد که خون آلود کند در او شتری لازم آید آنگه باضعه است و آن، آن باشد که گوشت ببرد و در آن دو شتر باشد سه ام «۱۲» متلاحمه است و آن، آن بود که به گوشت فرو شود و در آن

----- (۱). مر: بدارید. (۲). آج، لب، مر، لت: رگویی. (۳). آج، لب، مر: زنید. (۴). آج، لب: دارید، مر: دود کنید. (۵). وز لت: عطسه‌پش آید، آج، لب مر: عطسه کند. (۶). آج، لب، مر، لت: سوزنی. [.....]

(۷). آج، لب، مر: خون. (۸). ۱. لت علی. (۹). همه نسخه بدلها: می گفت. (۱۰). آج، لب، مر، لت: حکم. (۱۱). لب، مر: برخواست. (۱۲). آج: سوم، لب: سؤم، مر: سیم. صفحه: ۳۹۹ سه شتر باشد و چهارم سمحاق بود و آن، آن باشد که به آن پوست رسد که میان گوشت و استخوان «۱» باشد و در آن چهار شتر بود و پنجم موضحه باشد و آن، آن باشد که استخانش «۲» روشن کند و پدید آید در آن [۳۹۳-ر]

پنج شتر بود و در اینکه جمله قصاص لازم باشد اگر مجروح قصاص خواهد. و بنزدیک فقها در اینکه جراحات نه قصاص باشد نه دیتی معین، بل در او حکومت بود و مزنی گفت: در دامیه قصاص [باشد «۳»]

و ابو حامد الاسفراینی گفت در سه از اینکه جمله قصاص باشد ششم هاشمه باشد و آن، آن بود که استخان «۴» بشکند بی آن که تباه کند، در او ده شتر بود هفتم منقله بود و آن، آن بود که نقل استخان کند از جای خود و در آن پانزده شتر باشد و هشتم مأمومه باشد و آن، آن باشد که به مغز سر رسد در او ثلث دیت باشد سی و سه شتر یا از آنچه مرد خواهد بدهد از هر جنسی «۵» که به دیت دهند از سیم و زر و حلّه و گوسفند و در جمله قصاص باشد الا در مأمومه. و فقها در اینکه خلاف نکردند خلاف آن جاست که ایشان گفتند اگر از اینکه جراحات کسی جراحی بر کسی کند او را روا بود «۶» که جراحی بر او کند به قصاص دون آن و ارش ما بین الجراحاتین بستاند یعنی جمع کند بین القصاص و بین الارش. اگر طباچه بر روی کسی زند و اثر آن جایگاه سیاه شود شش دینار لازم بود او را یا قصاص، و اگر سرخ شود سه دینار لازم بود او را یا قصاص و اگر آنچه از «۷» روی گفتیم بر تن باشد نیمه آن بود که بر وی باشد یا قصاص، و اگر استخانی در عضوی بشکند خمس دیت آن عضو بیاورد یا قصاص کند. و اگر پشت کسی بشکند دیت تمام لازم آید و قصاص نباشد برای آن که در او خطر نفس باشد اگر باز بندد و نیک شود بی عیبی عشر دیت لازم آید و در بینی دیت تمام باشد یا قصاص و اگر کسی بینی کسی ببرد و با «۸» جای نهد و باز بندد «۹» و باز ----- (۱). آج: استخان. (۲). آج، لب: استخوان. (۳). با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۴). مر، لت: استخوانی. (۵). لب: جنس. (۶). وز، آج، مر، لت: بود که. (۷). وز، آج، لب، مر، لت: بر. (۸). اساس، وز: یا، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. [.....]

(۹). آج، لب، بندند، لت: بندد. صفحه: ۴۰۰ روید و به شود عشر دیت باید دادن صد دینار و در گوش همچنین دیت باشد تمام در هر دو و در هر یکی نیمه دیت باشد و یا قصاص. و در دندانها جمله تمام دیت بود و آنچه بر او «۱» قسمت کنند بیست و هشت دندان بود «۲» شانزده در مواخیر دهن و دوازده در مقادیم او «۳»، آنچه در مواخیر دهن بود هر دندانی را بیست و پنج دینار دیت بود جمله چهار صد دینار باشد و آنچه در «۴» مقادیم دهن بود هر دندانی «۵» را پنجاه دینار جمله ششصد دینار باشد مجموع جمله هزار دینار و آنچه زیاده اینک باشد آن را دیتی مفرد «۶» نبود جز که آن خود مفرد «۷» نکنند «۸» اگر آن دندان مفرد بر کنند که زاید بود ثلث دیت دندان اصلی باشد در او، و دندانی که سیاه شده باشد دیت او ربع دیت دندان صحیح باشد چون چیزی بر دندان کسی زند سیاه شود و یا شکافته در او ثلث دیت آن دندان باشد اگر بیفکنند «۹». اگر دندان کودک بیفکنند «۱۰» انتظار کنند «۱۱» اگر بر

نیاید قصاص کنند و یا دیت بستانند بر آن موجب که گفتم «۱۲»، و اگر بر آید قصاص نباید کردن و ارش باید ستن میان آن که اگر بنده بودی و آن دندان بودی او را یا نبودی در تفاوت قیمت. و هر چه بر اندام آدمی دو «۱۳» باشد بر هر دو دیت تمام بود و بر هر یکی نیمه و آنچه یکی باشد چون زبان و بینی و اندام مرد و اندام زن بر او دیت تمام باشد و آن کس که قصاص نفس یا جراحت خواهد کردن جز به فرمان امام یا حاکم نشاید تا کند و حاکم چون حکم خواهد کردن رها کند تا جراحت مندمل شود «۱۴» و عاقبت صلاح و فساد او پیدا شود تا حکم بر آن کند و قصاص فعال باشد من قص اثره اذا اتبعه. قوله: فَمَنْ تَصَدَّقَ بِهِ فَهُوَ كَفَّارَةٌ «۱۵»، که هر که صدقه کند آن قصاص را یا ارش ----- (۱). وز، آج، لب، مر، لت دیت. (۲). مر: است. (۳). وز: و. (۴). اساس، وز او، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها زاید می‌نماید. (۵). لب: دندان. (۶). مر، لت: مقزّر. (۷). مر: مقزّر. (۸). آج، لب، مر، لت: بکنند. (۹). آج، لب، مر، تب: بیفکنند. (۱۰). آج، لب، مر: بیفکنند. (۱۱). مر: کشند. (۱۲). وز، آج، لب، مر، لت، گفتم. (۱۳). مر تا. [.....]

(۱۴). لب: نشود. (۱۵). وز، آج، لب، مر، لت، مت له. صفحه: ۴۰۱ را که او را واجب باشد در شرع بر جانی فَهُوَ كَفَّارَةٌ لَهُ آن کفّارتی باشد. او را خلاف کردند در آن که ضمیر در «۱» آیت راجع با کیست بعضی گفتند راجع است با متصدّق مجتبی علیه و اینکه قول عبد الله عمرو عبد الله عباس و حسن بصری و شعبی و قتاده و جابر بن یزید است. و دلیل اینکه تأویل آن است که عباده بن الصامت «۲» روایت کرد از رسول - علیه السلام - که او گفت هر که از تن خود چیزی به صدقه کند خدای تعالی آن را کفّارت گناهان او کند بقدر آنچه او صدقه کرده باشد. و ابو السفر «۳» روایت کرد که مردی از قریش دندان مردی انصاری بشکست انصاری او را به حکومت پیش معاویه برد معاویه شفاعت کرد در آن که دیت بستاند و قصاص نکند قبول نکرد ابو الدرداء حاضر بود گفت از رسول - علیه السلام - شنیدم که گفت هیچ مسلمان «۴» نباشد که او را اصابتی و خیانتی «۵» کند بر چیزی از اندامش او آن «۶» صدقه کند بر جانی و الّا «۷» خدای - عزّ و جلّ - درجه‌یش برفیع «۸» کند و گناهانش فرو نهد انصاری گفت اینکه تو شنیدی از رسول - علیه السلام -! گفت بلی من شنیدم به گوش خود و یاد گرفتم به دل انصاری گفت گواه باشید «۹» که عفو کردم او را. علقمه بن وائل الخفرمی «۱۰» روایت کرد از پدرش که مردی را بکشت در عهد رسول - علیه السلام - اولیای مقتول او را پیش رسول آوردند رسول - علیه السلام - ولی مقتول را گفت: افتد تو را که عفو بکنی «۱۱» از اینکه مرد! گفت: نه یا رسول الله «۱۲» دیت بستانی! گفت: نه، گفت: چه خواهی! گفت: قصاص، گفت: برو قصاص کن او را چون مرد برفت تا قصاص کند باز خواندش، گفت: عفو کنی! گفت: نه، گفت: دیت ستانی! گفت: نه جز قصاص نکنم. گفت برو. چون برفت [۳۹۳- پ]

دگر باره ----- (۱). آج، لب، مر، لت له. (۲). آج، لب: عباد لله بن الصامت، مر: عبد الله الصامت. (۳). آج، لب، مر: ابو السفیر. (۴). آج، لب، مر: مسلمان. (۵). وز، آج، لب، مر، لت: جنایتی. (۶). مر را. (۷). مر که. (۸). آج: ترفیع، لت: رفع. (۹). آج، لب: باشی. (۱۰). وز، آج، لب، مر: علقمه بن وائل الحضرمی (۱۱). مر، لت: کنی. (۱۲). وز، آج، لب، مر، لت، مت گفت. [.....]

صفحه: ۴۰۲ باز خواند او را، گفت عفو یا دیت قبول کنی! گفت نه، رسول - علیه السلام - گفت اگر عفو کنی او را کفّارتی باشد تو را و صاحب تو را، گفت یا رسول الله عفو کردم او را. عدی بن ثابت الانصاری روایت کرد که در عهد بعضی صحابه مردی، مردی را طعنه زد و بکشت اولیای مقتول او را به حکومت آوردند یک دیت عرض «۱» کرد قاتل، ولی مقتول قبول نکرد به دو «۲» کرد قبول نکرد به سه کرد قبول نکرد یکی از جمله صحابه رسول گفت من از رسول - علیه السلام - شنیدم که هر که او را عفو کند کسی را از خونی یا کم از آن کفّارت گناه او باشد از آن روز که از مادر زاده باشد تا آن روز که آن صدقه کرده باشد مرد گفت گواه باشی «۳» که او را عفو کردم «۴» دست از او برداشت. جابر عبد الله انصاری روایت کرد از رسول - صلی الله علیه و آله - که او گفت هر کس که او سه چیز بیارد با ایمان به خدای به بهشت شود از هر در که خواهد و او را جفت حور العین دهند هر که او

دیتی «۵» دارد بر کسی پوشیده به او دهد «۶» بر او رها کند و هر که او کشنده را عفو کند و هر که او از پس هر نماز فریضه، ده بار قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ «۷» بخواند یکی از جمله صحابه گفت یا رسول الله اگر کسی را اینکه هر سه مجتمع نشود «۸» یکی از اینکه سه گانه کند گفت هر آن کس که یکی از اینکه سه گانه کند. و بعضی دگر گفتند کنایت راجع است در له با «۹» جراح یا قاتل و معنی آن است که هر کس قتلی یا جراحی کند بر کسی مجنی علیه از او عفو کند و بر او صدقه کند قصاص و دیت نخواهد خدای تعالی به کفارت گناه قاتل و جانی کند که اگر مخلوق «۱۰» بر او کرم کرد خدای تعالی به کرم اولیتر است که او اکرم الا-کرمین است و ارحم الراحمین و اینکه قول ابراهیم و مجاهد و زید اسلم است. و روایتی از عبد الله -----

— (۱). وز، آج، لب، لت: عرضه. (۲). مر تا. (۳). مر، لت: باشید. (۴). وز، آج، لب، مر، لت و. (۵). وز، آج، لب: دینی. (۶). وز، آج، لب، لت و. (۷). سوره الاخلاص (۱۱۲) آیه ۱. (۸). آج، لب، مر: شود. (۹). اساس: یا، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۰). وز، آج، لب، مر، لت: مخلوقی. صفحه: ۴۰۳ عبّاس و قول اول اولیتر «۱» و لا- یقتبر بر ظاهر آیت و دلیل قول اول قراءت ابی است. فمن تصدق به فهو كفارته له. وَ مَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ، و هر کس که حکم نکند به آنچه خدای فرو فرستاد او ظالم و ستمکاره باشد و وضع شیء کرده باشد نه به موضع خود ظلم لغوی و یا نقصان حظ خود کرده باشد از ثواب که ظلم در لغت به معنی نقصان باشد و یا جالب مضرت عقاب بود بر نفس خود به مخالفت فرمان خدای را بمنزله ظالم نفس خود باشد. قوله- عزّ و علا:

[سوره المائدة (۵): آیات ۴۶ تا ۵۳]

[اشاره]

وَ قَفَّيْنَا عَلَىٰ آثَارِهِم بِعِيسَىٰ ابْنِ مَرْيَمَ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ وَ آتَيْنَاهُ الْإِنجِيلَ فِيهِ هُدًى وَ نُورٌ وَ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ وَ هُدًى وَ مَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ- (۴۶) وَ لِيَحْكُمَ أَهْلَ الْإِنجِيلِ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فِيهِ وَ مَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ (۴۷) وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَ مُهَيِّمًا عَلَيْهِ فَاحْكُم بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَ لَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ عَمَّا جَاءَكَ مِنَ الْحَقِّ لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَ مَنَاجَاً وَ لَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَ لَكِن لِّيَلْوَكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ- (۴۸) وَ أَنْ أَحْكُم بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَ لَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ وَ احْذَرَهُمْ أَنْ يَفْتِنُوكَ عَنْ بَعْضِ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَاعْلَم أَنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُصِيبَهُمْ بِبَعْضِ ذُنُوبِهِمْ وَ إِنَّ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ لَفَاسِقُونَ- (۴۹) أَفَحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنْ اللَّهِ حُكْمًا لِقَوْمٍ يُوفُونَ- (۵۰) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَ النَّصَارَىٰ أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَ مَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَمَا إِنَّهُ مِنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ- (۵۱) فَتَرَى الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يُسَارِعُونَ فِيهِمْ يَقُولُونَ نَخْشَىٰ أَنْ تُصِيبَنَا دَائِرَةٌ فَعَسَىٰ اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَ بِالْفَتْحِ أَوْ أَمْرٍ مِنْ عِنْدِهِ فَيُصِيبُوا عَلَىٰ مَا أَسْرَوْا فِي أَنفُسِهِمْ نَادِمِينَ- (۵۲) وَ يَقُولُ الَّذِينَ آمَنُوا هَؤُلَاءِ الَّذِينَ أَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ إِنَّهُمْ لَمَعَكُمْ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَأَصْبَحُوا خَاسِرِينَ- (۵۳)

[ترجمه]

در پی داشتیم «۲» بر اثر «۳» ایشان عیسی پسر مریم را راست دارنده آن را که پیش او بود از کتاب موسی و دادیم او را انجیل در آن جا بیان است و روشنایی و راست دارنده آن را که پیش اوست از توریت و بیانی و پندی است پرهیزکاران را. و چنان باید که حکم کنند ترسایان به آنچه فرستاد خدای در اینکه «۴» و هر که حکم نکند به آنچه فرستاد خدای ایشان فاسقان باشند. و بفرستادیم به تو قرآن را براستی «۵» راست دارنده آن را که پیش اوست از کتاب «۶» و گواه بر او حکم کن میان ایشان به آنچه فرستاد خدای و

متابعت مکن هوای ایشان را از آنچه آمد به تو از درستی، هر یکی کردیم از ایشان شریعتی و راهی و اگر خواهد -----
----- (۱). وز، آج، لب است. (۲). آج، لب: در آوردیم. (۳). آج، لب: به اعقاب. (۴). مرجع ضمیر

«اینکه»، کلمه «انجیل» است که اینکه جا بر روی هم اهل الانجیل «ترسایان» ترجمه شده است. [.....]

(۵). وز: بدرستی. (۶). وز: توریت و انجیل. صفحه: ۴۰۴ خدای کند شما را جماعتی یکی یعنی یک گروه و لیکن می‌آزماید شما را در آنچه داد شما را، بشتابید نیکوها، به خدای است بازگشت شما همه، خبر دهد شما را به آنچه در آن خلاف کرده باشید. [۳۹۴-ر]

و حکم کن میان ایشان به آنچه فرستاد خدای و متابعت مکن هواهای ایشان را و حذر کن از آن که بفریبند^(۱) تو را از بهری آنچه فرستاد خدای به تو، اگر برگردند بدان که می‌خواهد خدای که بگیرد ایشان را به بهری گناهان^(۲) و بسیاری از مردمان فاسقند. حکم جاهلیت را طلب می‌کنند و کیست نکوتر از خدای به حکم قومی که علم یقین دارند. ای آنان که بگرویده‌ای مگیرید جهودان و ترسایان^(۳) دوستان بهری از ایشان دوستان بهری و هر که تولاً کند به ایشان از شما او از ایشان باشد که خدای راه ننماید گروه بیدادکاران را. بینی آنان را که در دلهاشان بیماری است می‌شتابند در ایشان می‌گویند می‌ترسیم که به ما رسد نکبتی باشد که خدای بیارد فتح و ظفر یا فرمانی از نزدیک او در روز آیند^(۴) بر آنچه پنهان دارند در تنهاشان پشیمان. و گویند آنان که بگرویدند اینان آنانند که سوگند خورند به خدای غایت سوگندشان که ایشان با شما اند! باطل شد کارشان در روز آمدند زیان کاران. ----- (۱). وز: بفریبید. (۲). وز: گناهشان. (۳). وز را. (۴). وز: آینده.

صفحه: ۴۰۵ قوله: وَقَفَيْنَا عَلَىٰ آثَارِهِمْ، چون قصیه جهودان بگفت و آنچه در توریت بر ایشان واجب کرد پس از آن حدیث ترسایان و پیغامبرشان و کتابشان آغاز کرد و قَفَيْنَا اتبعنا يقال قفوته اقفوه قفوا و قفیته کذا و بكذا اقفیه تقفیه^(۱) و اصله من القفاء، گفت از پس ایشان و بر اثر وی^(۲) ایشان یعنی پیغامبران پیشین بیافریدیم^(۳) عیسی مریم را. مُصَيِّدًا، نصب بر حال است از مفعول راست دارنده آن را که پیش او بود از کتاب^(۴)، انجیل به او دادیم آنگاه^(۵) وصف کرد انجیل را به آن که در او بیان است و هُدًی در آیت محتمل است بیان را و لطف را و نُورًا، و در او روشنائی است یعنی ادله و حجج که به او راه برند در ظلمات ضلالت چنان که در ظلمت شب به نور راه برند. و مُصَيِّدًا، نصب بر حال است از انجیل و هم حال باشد از مفعول راست دارنده و تصدیق کننده کتاب توریت را که پیش اوست و اینکه تکرار نیست برای آن که اول^(۶) حال است از عیسی - علیه السلام - و دوم حال است از کتاب عیسی که انجیل است. و «هدی» مصدری است در جای حال و المعنی هادیا و راه نماینده و مَوْعِظَةً، پندی است پرهیزکاران را. و موعظت [و] (۷) و عظ پند باشد. و اگر چه آن در او وعظ است و پند متقیان را و جز متقیان را و ایشان را به ذکر تخصیص کرد برای آن که ایشان منتفع شدند به وعظ آن و متعظ گشتند. قوله: وَلِيَحْكُمَ أَهْلَ الْإِنجِيلِ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فِيهِ، امر است از خدای تعالی به ترسایان بر^(۸) آن که بر احکام انجیل کار کنند و اینکه امر غایب است و لام برای امر غایب باشد به حکم آن که خدای تعالی اینکه امر ایشان را بر زبان رسول کرد. گفت بفرمای ایشان را که اهل انجیلند و ترسایانند تا حکم به آن کنند که خدای تعالی در کتاب ایشان که انجیل است به ایشان فرستاد. و انجیل افعیل باشد من النَّجْلِ و هو الاصل و النَّجْلُ التَّرُّ من الماء و النَّجْلُ الولد و النَّجْلُ القطع و منه المنجل لآله القطع الذی یحصد به الزَّرْع. ----- (۶-۱). اساس: یقفینه، با توجه به

آج تصحیح شد. (۲). آج، لب، مر، لت: و پی. (۳). وز: بیافرید، لت: بیاوردیم. (۴). وز، آج، لب، مر، لت توریت و کتاب. (۵). لت: آنگاه. (۷). اساس: ندارد با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها. (۸). لت: به. صفحه: ۴۰۶ و حمزه خواند «و لیحکم» به کسر لام و فتح میم برای آن که لام کی باشد و لام علت و متعلق باشد بقوله: وَ آتِنَاهُ الْإِنجِيلَ^(۱) یعنی آتیناه لیحکم اهله بذلک ما عیسی را انجیل دادیم تا قوم او بر آن^(۲) کار کند^(۳) و بر آن^(۴) حکم کنند و فیهِ ضمیر در او راجع است با انجیل. و مَنْ لَمْ یَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ، من مجازات راست برای آن که جوابش فا باز آمد فی قوله فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ. و هر که حکم نکنند به آنچه خدای فرستاد و^(۵) از

جمله فاسقان باشد و خارجان از فرمان خدای تعالی، و اصل فسق به خروج باشد چنان که گفتیم آنگاه چون ذکر جهودان و ترسایان و کتابهای ایشان و پیغامبر «۶» ایشان بگفت ذکر مسلمانان کرد و کتاب ایشان و پیغامبر «۷» ایشان گفت. وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ، و گفت فرو فرستادیم به تو که محمّدی کتاب یعنی قرآن بحق و درستی و راستی مُصَدِّقاً، راست دارند آن را که پیش اوست از کتب «۸» اوائل چون توریت و انجیل و زبور و صحف و هر چه پیغامبران مقدّم آوردند و نصب او بر حال است از قرآن و حال باشد از مفعول. وَ مَهْمِنًا عَلَيْهِ، در او [۳۹۴-پ]

پنج قول گفتند عبد الله عباس و حسن و قتاده و مجاهد گفتند امینا علیه و شاهدها، قال الشاعر: «۹» انّ الكتاب مهيمن لنبينا و الحق يعرفه ذوو الالباب ای شاهد. سعید جبیر «۱۰» گفت مؤتمنا علیه، امین داشته و بر امانت تو در آن باب اعتماد است. میرد و زجاج گفتند اصل کلمه من هیمن اذا ارتقب و حفظ و شهد هیمنه. بعضی دگر گفتند اصل او مؤیمن «۱۱» است من الامانه، آنگاه «ها» بدل کردند ----- (۱). سوره حدید (۵۷) آیه ۲۸. [.....]

(۲). آج، لب، مر: او. (۳). آج، لب، مر، لت: کار کنند. (۴). مر: او. (۵). وز، لت: او. (۶). وز، آج، لب، مر، لت: پیغامبران. (۷). وز: پیغامبران، لت: پیغامبرانشان. (۸). مر: کتاب. (۹). وز شعر. (۱۰). آج، لب، مر چنین. (۱۱). اساس، وز: مؤتمن، با توجه به آج تصحیح شد. صفحه: ۴۰۷ از او چنان که در هرقت الماء و الاصل ارق و وزن او فعلل باشد و ضحاک گفت: قاضیا، این درید گفت: مصدقا، آنگاه خلاف کردند در آن که حال است از قرآن «۱» یا از رسول. عبد الله عباس و حسن بصری و بیشتر مفسران گفتند حال است از قرآن و معنی آن است که قرآن نگاهبان کتابهای مقدّم است هر چه از آن کتابها گویند و حکایت کنند و موافق قرآن بود، اعتماد کنند و الا معتمد نباشد و بعضی دگر گفتند حال است از رسول - علیه السلام - و اول معتمد است برای آن که او عطف ایجاب آن می کند. آنگاه رسول را - علیه السلام - امر کرد به آن که حکم کند میان اهل کتاب از جهودان و ترسایان به قرآن گفت: فَاحْكُم بَيْنَهُم بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ، عبد الله عباس و حسن مسروق گفتند اینکه آیت دلیل است بر آن که حاکم را واجب آن است که میان اهل کتاب حکم به قرآن کند برای آن که اینکه امر است و امر اقتضای وجوب کند. ابو علی گفت اینکه آیت ناسخ تخییر است من قوله: فَاحْكُم بَيْنَهُمْ أَوْ أَعْرِضْ عَنْهُمْ «۲»، و اینکه درست نیست، و لَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ، و متابعت مکن هوای ایشان را عَمَّا جَاءَكَ مِنَ الْحَقِّ و اعراضا عنه، چه اگر چنین، عدول کرده باشی از اینکه حق که به تو آمد و آن قرآن است و اینکه دلیل نکند بر آن که رسول - علیه السلام - اینکه کرده باشد برای آن که بسیار کسان را از بسیار چیزهای بد نهی کنند «۳» که ایشان آن فعل نکرده باشند و بر خاطر ایشان گذشته نباشد و مثله قوله: لئن أشركت ليحبطن عملك «۴» و اجماع امت است که جمله اوامر و نواهی قرآن و ذکر کتابها تناول است رسول ما را و انبیاء و ائمه و معصومان را واجب نکند که ایشان آن کرده باشند. لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَاجًا، و شرعه و شریعت و مشرعه یکی باشد و آن راهی باشد که از او به آب فرو شوند و شریعت اسلام از اینکه جاست که در او شوند - ----- (۱). اساس، مت: قولنا، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۲). سوره

مائده (۵) آیه ۴۲. (۳). اساس، وز، مت: خبر آید، آج، لب: چیزی بد، لت: چیزها بد، با توجه به مر تصحیح شد. (۴). سوره زمر (۳۹) آیه ۶۵. [.....]

صفحه: ۴۰۸ و قولهم هم (شرع) فی هذا الامر ای سواء چون «۱» جمله در کار شوند متساوی شوند، قال: أتنسونی يوم الشریعة و القنا بصفین فی آبائکم قد تکسیرا یعنی شریعة الفرات، و در عرف و اصطلاح اهل اسلام شریعت عبارت بود از علم فقه و آنچه از دین به سمع دانند و المنهاج و المنهج و النهج الطریق البین الواضح راه روشن باشد، قال الرّاجز: من یک فی شک فهدا فلج ماء رواء و طریق نهج مفسران گفتند مراد جمله اهل ملند «۲»، خدای تعالی گفت: من هر امیتی و گروهی و جماعتی را راهی و طریقتی و دینی و شریعتی نهاده‌ام و بیان کرده اهل توریت را شریعتی است و اهل انجیل را شریعتی و اهل قرآن را شریعتی. دین یکی است «۳» در باب توحید و عدل و معارف اصول دین و شرایع مختلف است. میرد گفت: شرعت ابتدای راه باشد و منهاج راه مستمر پیوسته، و

گفت لفظ چون مکرر شود برای زیادت معنی باشد که در دوم معنی باشد که در اول نبود الا ترى الى قول الحطيئة: الا حنذا هند و ارض بها هند و هند اتی من دونها التائی و البعد نای اول دوری و قطیعت باشد و بعد بلیغتر از آن باشد و گفته‌اند به یک معنی برای تأکید چنان که شاعر گفت: حییت من طلل تقادم عهده اقوی و اقفر بعد امّ الهیثم عبد الله عیّاس گفت معنی آیت آن است که شریعت اسلام و منهاج قرآن به ره «۴» طریقت و تعبد جمله خلایق کردند اگر ایمان آرند چون نمی‌آرند از ایشان است گفت دلیلش آن است که منکم می‌گوید و اینکه خطاب با مخاطبان حاضر باشد چه اگر مراد اهل شرایع پیشین «۵» بودندی نگفتی منکم و اینکه وجهی قریب است و معتمد و ----- (۱). آج، لب، مر. لت به. (۲). مر: ملکند. (۳). لت یعنی. (۴). اساس، مت: بر دو، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۵). لت: لت: بیشتر. صفحه: ۴۰۹ آنان که «۱» قول اول گفتند در منکم گفتند برای تغلیب که کتاب کتاب رسول است و خطاب به «۲» او و با اّمّت اوست و مراد «۳» آن است که منکم و منهم و لکن تغلیب داد اینکه قوم را بر دیگران چنان که تغلیب مذکر «۴» بر مؤنث و اینکه قول را تقویت داد «۵» بقوله و لَو شاءَ اللهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَالتَّقْدِيرُ لَجَعَلَكُمْ وَايَاهُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً تا معنی مستقیم شود گفت اگر خدای خواستی همه را یک اّمّت کردی و یک شریعت فرمودی اینکه دلیل آن کند که هر اّمّیتی را شرعی دگر فرمود و هر دو محتمل است و معنی دار. آنگه در معنی اینکه دو قول گفتند که «۶» خدای خواستی شما را همه را یک اّمّت کردی. حسن بصری و جبّایی گفت مراد اخبار است از «۷» قدرت و «۸» آن که اختلاف شما نه از سر عجز من است و آن که اگر من خواهم، همه را به جبر حمل بتوانم کردن «۹» بر اسلام و لکن حکمت در تکلیف راه ندهد چنین کردن، و اینکه چنان است که گفت: و لَو شِئْنَا لَأَتَيْنَا كُلَّ نَفْسٍ هُدَاهَا «۱۰»، اگر ما خواهیم هر نفسی را هدی دهیم یعنی مشیت جبر برای آن که مشیت اختیار خود هست. ابو القاسم بلخی گفت معنی آیت آن است که اگر خدای تعالی خواستی به ایشان آن کردی که بر کفر مجتمع [۳۹۵- ر]

شدندی و یک دین و یک ملت «۱۱» یک کلمه در کفر چنان که کلمتشان مختلف نشدندی «۱۲» و لکن بکرد برای آن که مناقض و منافی حکمت باشد و اینکه نظیر اینکه «۱۳» آیت بود که گفت: و لَو لَا أَنْ يَكُونَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً لَجَعَلْنَا لِمَنْ يَكْفُرُ بِالرَّحْمَنِ لِيُؤْتِيَهُمْ شُقُفًا مِنْ فِضَّةٍ وَ مَعَارِجَ عَلَيْهَا يَظْهَرُونَ «۱۴»- الايات، و مراد آن است که اّمّه واحده فی الاجتماع علی الکفر. ----- (۱). مر به. (۲). وز، آج، لب، مر، لت، مت: با. (۳). اساس، مت: فقر از: وز: فقراد، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۴). لت کند. (۵). اساس بر، که با توجه به معنی عبارت و دیگر نسخه بدلها زائد می‌نماید، آج، لب، مر، لت: دادند. (۶). آج، لب، لت اگر. (۷). لب: اگر. (۸). مر: بر. (۹). آج: توانم کردن. [.....]

(۱۰). سوره سجده (۳۲) آیه ۱۳. (۱۱). آج، لب، مر، لت و. (۱۲). وز، آج، لب، مر: نشدی. (۱۳). وز، آج، لب، مر، لت: آن. (۱۴). سوره زخرف (۴۳) آیه ۳۳. صفحه: ۴۱۰ بعضی دگر گفتند معنی آن است که اگر خدای خواستی همه خلایق در دعوت انبیاء جمع کردی تا یک «۱» اّمّت بودندی و اینکه قول ضعیف است برای آن که دعوت انبیاء با شرایع باشد و شرائع مختلف است و اختلاف آن تبع مصلحت است و شاید با «۲» خدای تعالی جمع کند خلایق را بر خلاف آنچه در دین صلاح ایشان باشد. علی بن الحسین المغربی گفت مراد آن است که اگر خدای تعالی خواستی خلایق را بر مقتضای عقل رها کردی و ایشان را تکلیف شرایع مختلف نکردی تا یک اّمّت بودندی و عمل ایشان و تکلیف ایشان بر موجب عقل بودی و قول اول قول بیشتر مفسران است. و لکن لِيُؤْتِيَهُمْ فِي مَا آتَاكُمْ، و لکن شما را امتحان و اختیار «۳» می‌کند در تکلیف و در آنچه به شما می‌دهد و تکلیف صورت اختیار «۴» و ابتلا دارد و حق تعالی تکلیف را برای اینکه «۵» ابتلا خواند که با مکلفان معامله او «۶» در تکلیف معامله کسی است که امتحان کند تا چیزی که نداند [بداند] «۷» و منه قوله: خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيُؤْتِيَهُمْ أَتِيَكُمْ أَحْسَنُ «۸»، و قوله: وَ بَلَوْنَاهُمْ بِالْحَسَنَاتِ وَالسَّيِّئَاتِ «۹»، و هم اینکه معنی دارد قول النبی - عليه السلام - انّ الدنيا خلوة خضرة و انّ الله مستخلفكم فيها فناظره كيف تعملون. فَاسْتَبَقُوا الْخَيْرَاتِ، دو معنی دارد یکی آن که بشتابید «۱۰» و مسابقت کنی یک یک را در کار خیر و هر کسی جهد کنید «۱۱» که آن خیر و احسان که

----- (۱). آج، لب: کنید، لت: کنی. [.....]

(۲). مر یکی. (۳). مر، لت که. (۴). مر، لت: و آنچه خدای تعالی فرستاد وجه دیگر آن است که لثلا یفتنوک، حذر کن تا تو را بنفریند و مفتون نکنند. (۵). سوره نحل (۱۶) آیه ۱۵. (۶). وز، آج، لب، مر: اجلاء. (۷). لت: بدانند. صفحه: ۴۱۳ خلاف کردند در آن که مراد به آیت کیست و اینکه طالبان حکم جاهلیت کیستند. مجاهد گفت: مراد جهودانند که [چون]

حکمی و حدی واجب شدی بر درویشان و ضعفاء ایشان براندندی «۱» و چون بر توانگران و اشراف واجب شدی در توقف نهادندی خدای تعالی بر ایشان انکار کرد گفت [حکم] «۲» جاهلیت و کفار و عبده او ثاب می جوید و شما اهل کتابی. بعضی دگر «۳» گفتند خطاب است با هر کس [که] «۴» او مخالفت کند «۵» احکام خدای را و به خلاف آن کار کرد برای آن که هر چه بیرون حکم خدای و شرع رسول باشد حکم جاهلیت بود و نصب حکم به آن است که مفعول بیغون است و بغی طلب باشد بناحق. وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا، و کیست که حکم او نیکوتر «۶» است از حکم خدای و نصب «حکما» بر تمیز است لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ، برای آنان که ایشان را یقینی و علمی باشد و تخصیص ذکر موقن «۷» برای آن معنی است که چند جای اشارت کرده شد برای آن که حکم خدای تعالی برای همه کس خود نیکوتر «۸» باشد سواء اگر موقن باشد و اگر شاکه، جز که موقن آن داند و شناسد و ایمان آرد به آن و مت آن بدارد. قوله: یا ایُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى أَوْلِيَاءَ - الْآيَةُ، در سبب نزول [آیت] «۹» خلاف کردند و اگر چه حکم عام است جمله مکلفان را. عوفی و زهری گفتند: سبب نزول آیت آن بود که چون مشرکان را به بدر آن نکبت رسید و مسلمانان مظفر و منصور باز گشتند جهودان را گفتند بدیدی «۱۰» که خدای تعالی چه ----- (۱). مر:

بداندی. (۲). اساس ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۳). مر: دیگر. (۴). اساس ندارد با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۵). وز، آج، لب، مر، لت: مخالفت کرد. (۶-۸). لت: نکوتر. (۷). اساس، مت: موقوف، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۹). اساس ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. [.....]

(۱۰). آج: ندیدی، لت: بدیدید. صفحه: ۴۱۴ کرد با دشمنان ما ایمان داری «۱» و الّا به روزی چنین مبتلا شوی «۲». مالک بن الصّیف گفت همانا مغرور شدی به آن که جماعتی اغمار که ایشان را علمی نبود به کارزار، در دست شما افتادند اگر شما را با ما قتالی باشد با شما نمایم که کارزار چون باشد. عبادة بن الصامت گفت: یا رسول الله مرا جماعتی بسیار از حلفا «۳» و خویشان هستند از جهودان بسیار عدد، بسیار سلاح، سخت شوکت، و من از موالات ایشان بیزارم و از موالات جمله جهودان، و مولای من خدای و رسول خداست. عبد الله ابی سلول «۴» گفت اگر تو بیزاری من بیزار نیم که اینکه امن و امان که تو را هست از دوائر ما را نیست رسول - علیه السلام - عبد الله ابی را گفت آنچه به آن نفاست کردی بر عباد صامت از ولایت جهودان و موالات ایشان تو را مبارک باد. عبد الله ابی گفت پذیرفتم «۵» ولایت ایشان، خدای تعالی اینکه آیت فرستاد. و سدّی گفت سبب آن بود که چون وقعه «۶» احد برفت مسلمانان پاره‌ای دل شکسته «۷» شدند و بترسیدند از آن که مباد که دگر بار کافران را بر ایشان دستی باشد مردی از جمله مسلمانان گفت اما من به حمایت دهلک جهود خواهم رفتن و از او امانی بستدن که من می ترسم که نباد «۸» جهودان را بر ما دستی باشد و دیگری گفت من به حمایت فلاّن ترسا خواهم رفتن تا مرا امانی بجوید و به زمین شام رفتن، خدای تعالی اینکه آیت فرستاد و نهی کرد ایشان را از اینکه معنی. عکرمة گفت آیت در مردی آمد نام او ابو لبابه بن عبد المنذر آنکه که بنی قریظه رضا دادند به حکم سعد بن معاذ، ایشان را گفت بد کردی که به حکم او فرود آمدی که او در حق شما بدرای است. قوله: یا ایُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا، قدیم - جل جلاله - خطاب کرد با مؤمنان و ایشان را گفت ای مؤمنان مصدّقان گرویدگان «۹» اگر هیچ ایمان شما را اصلی هست جهودان و ----- (۱). وز: آری، آج، لب، مر: آرید. (۲). مر: مبتلا

خواهید شد، لت، مبتلا شوید. (۳). وز، لب، مر، مت: خلفاء. (۴). لت را. (۵). وز، مر: پذیرفتم. (۶). لب: واقعه. (۷). وز، آج، لب، لت: شکسته دل. (۸). آج، لب، مر، لت: مبادا که. (۹). مر، لت: گروندگان. صفحه: ۴۱۵ ترسایان را دوست مگیری «۱» چه ایشان

دشمنان شماوند و به شما خیر نخواهند و بسگالند» (۲)، به ایشان تولّا مکنید و به ایشان موالات و دوستی مکنید ایشان دوستان یکدیگراند. و اتّخاذ افتعال باشد از اخذ و اصل او اینکه جا اتّخاذ است آنکه همزه را تا کردند و در تاء افتعال ادغام کردند و همچنین اتّعاد اصل او او تعاد بوده است «واو» «تا» کردند و در «تاء» افتعال ادغام کردند و اصل کلمه اخذ است و اخذ به معانی مختلف استعمال کرده (۳) اخذ اعداد باشد چنان که اخذته صدیقا لی و عدوّا لی و غیر ذلک، او را دوست گرفتم (۴) یا دشمن، معنی آن است که او را به اینکه کار به دست نهادیم. و اخذ به معنی تناول باشد چنان که اخذت الکتاب و الثّوب ای تناولته بیدی، به دست خود از دست کسی بستاند. و اخذ میثاق عقد (۵) بستن و تأکید و استواری او باشد یقال اخذت عهده علی ذلک، و اخذ به معنی عقوبت آمد فی قوله: فَأَخَذَهُ اللَّهُ نَكَالَ الْآخِرَةِ وَالْأُولَى (۶)، و قوله: إِنَّ أَخَذَهُ أَلِيمٌ شَدِيدٌ (۷). و اولیاء جمع ولی باشد و ولی نصیر بود و آن کس که یلی امره، که تولّا کار او کند و منه الولی للقرّب، و ولایت و موالات و تولّا همه از یک باب است [۳۹۶-ر]

خدای تعالی در اینکه آیت نهی کرد از تولّای کافران و دوستی با ایشان و بگفت ایشان باشند که دوستان یکدیگر باشند. آنکه گفت اینکه کاری آسان نیست هر کس که تولّا کند به ایشان و به ایشان دوستی کند از ایشان باشد و منه قوله- علیه السّلام: المرء مع من احب [و قوله- علیه السّلام: ۹/۸] من احب [عمل قوم خیرا کان او شرا کان] عمله، همچنان -----
 (۱). مر، لت: مگیرید. (۲). لب، مر، لت: نسگالند. (۳). آج: استعمال کرده‌اند، لت: استعمال کردند. (۴).

وز، مت: گرفتیم. [.....]

(۵). وز، آج، لب، مر، لت و. (۶). سوره نازعات (۷۹) آیه ۲۵. (۷). سوره هود (۱۱) آیه ۱۰۲. (۸). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۹). اساس: ندارد، با توجه به آج، مر، لب افزوده شد. صفحه: ۴۱۶ که در اینکه طرف: وَ الْمُؤْمِنُونَ وَ الْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ (۱)، لا- جرم در حق ایشان گفت: المؤمنون کنفس واحده و گفت: ۲ المؤمن للمؤمن کالبینان» یشد بعضه بعضا، و اینکه غایت تحذیر است که خدای تعالی کرد تا مؤمنان با کافران مخالطت و موالات نکنند چه اگر کنند گفت از ایشان باشند. إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ، و خدا هدایت ندهد ظالمان را در او دو قول گفتند یکی از آن که: لا یهدیهم الی طریق الجنّة، ایشان را ره بهشت ننماید (۳) و قولی دیگر آن که ایشان را آن حکم نکنند که مؤمنان را کرد از حسن ثنا و مدح و نصرت بر اعدا. قوله: فَتَرَى الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ - الْآيَةُ، گفت نبینی خطاب کرد با رسول- علیه السّلام- و گفت نبینی یا محمّد آنان را که در دل بیماری دارند و شک و نفاق، يُسَارِعُونَ فِيهِمْ، که شتابزدگی می کنند در حق جهودان و ترسیان، و قوله (۴) يُسَارِعُونَ در جای مفعول دوم فَتَرَى است. و المعنی تراهم مسارعین، یعنی عبد الله ابی سلول یقولون- در جای حال است از مفعول ای قایلین در آن حال که می گویند نخشی، می ترسیم که به ما رسد. دائرّة یعنی [نکبتی] (۵) که بر ما گردد از ایشان و دولتی و دستی (۶) که ایشان را باشد بر ما، و دولت را دایره خواند (۷) لدوره بین التّیاس، برای آن که میان مردمان گردد و دولت و دور به یک معنی است قال الله تعالی: وَ تِلْكَ الْأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ (۸) و تداولته الایدی اذا انتقل من ید الی ید، و قال تعالی: عَلَيْهِمْ دَائِرَةُ السَّوْءِ (۹)، قال الشّاعر: یردّ عنک القدر المقدورا و الدّائرات السّوء ان تدورا حق تعالی رد کرد بر منافقان و امید داد مؤمنان را گفت:

----- (۱). سوره توبه (۹) آیه ۷۱. (۲). اساس، وز: کالینات، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۳). اساس، مر: نمایند، با توجه به وز، آج، لب تصحیح شد. (۴). آج، لب- مر ترهیم. (۵). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۶). وز، مر: دوستی. (۷). آج، لب، مر: خوانند. (۸). سوره آل عمران (۳) آیه ۱۴۰. (۹). سوره توبه (۹) آیه ۹۸. [.....]

صفحه: ۴۱۷ فَعَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَنَّ بِالْفَتْحِ، باشد که خدای تعالی گشاد که (۱) کند بر شما از نصرت و ظفر و درهای رحمت و نصرت بر شما گشاید. سدّی گفت فتح [مکه] (۲) خواست دیگر مفسّران گفتند مراد فتح بلاد و حصون مشرکان و جهودان است بر مسلمانان، و اولیتر آن بود که حمل کنند بر عموم. قتاده گفت: مراد به فتح حکم و فصل است و حاکم را فتح خوانند. و منه قوله:

رَبَّنَا افْتَحْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ قَوْمِنَا بِالْحَقِّ وَأَنْتَ خَيْرُ الْفَاتِحِينَ» (۳)، یعنی حکم کند میان شما و ایشان او آمر من عِنْدِهِ، یا کاری و فرمانی از نزدیک او. در او چند قول گفتند: سدی گفت یعنی کاری پدید آرد یا فرمانی دهد قاطع، که در آن اعزاز مسلمانان باشد و اذلال کفر، بعضی دگر گفتند مراد جزیت است که بر اهل ذمّت نهاد. حسن بصری و زجاج گفتند مراد اذلال منافقان است به اظهار اسرار (۴) در نفاق. ابو علی گفت مراد مرگ (۵) منافق است برای آن که چون اعلام مرگ پیدا شود بداند که بازگشت او با کجاست پشیمان شود بر نفاق و اضرار کفر و اظهار کردن خلاف آن که در دل داشت (۶). «فَيَصْبِحُوا عَلَى مَا أَسْرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ نَادِمِينَ» آنگاه گفت ایشان را بر آن اضرار و اسرار که کرده باشند پشیمان شوند. «وَيَقُولُ الَّذِينَ آمَنُوا، إِبْنِ كَثِيرٍ وَ نَافِعٍ وَ إِبْنِ عَامِرٍ خَوَانِدُنْدُ بِه اثْبَاتِ وَ او وَ جَمَلَه قَرَأَ خَوَانِدُنْدُ يَقُولُ بِه رَفْعِ لَامٍ، مَگر ابو عمر (۷) که خواند و «يَقُولُ الَّذِينَ آمَنُوا» عطفًا على قوله، فَعَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِي بِالْفَتْحِ، اِگر گویند چگونه شاید گفتن عسى الله أن يقول الذين امنوا! گوئیم تقدیر خطا کردی چنین نیست «عسى الله أن يأتي بالفتح و يقول» و معنی آن باشد که حق تعالی امید می دهد و طمع می فکند (۸) مؤمنان را در آن که خدای برای ایشان فتح و ظفر آورد (۹) و نیز طمع می فکند (۱۰) در آن که مؤمنان به آن جا ----- (۱). مر: گشاده کند. (۲).

اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۳). سوره اعراف (۷) آیه ۸۹. (۴). آج، مر ایشان. (۵). آج، مر مرد. (۶). مر: دارد. (۷). وز، مر: ابو عمرو. (۸-۱۰). مر: می افکند. (۹). وز، آج، مر: آرد. صفحه: ۴۱۸ باشند که اینکه گویند. ابو علی فارسی وجهی دگر گفت حمل بر معنی است و تقدیر آن است که عسى ان يأتى الله بالفتح و عسى ان يقول الذين امنوا على تكرير العامل، و اینکه مستقیم باشد (۱) و معنی در هر دو وجه یکی است و تقدیر مختلف، حق تعالی خبر داد که چون حال اینکه حال باشد که خدای تعالی فتح آرد برای مؤمنان و کاری (۲) تعبیه سازد و منافقان (۳) پشیمان شوند و سر نفاق ایشان بر صحرای فضاحت افتد مؤمنان به تهکم (۴) و استهزاء در آیند و گویند: أهؤلاء، اینانند! یعنی منافقان را که سوگند خوردند بغایت سوگندشان که ما با شما ایم و از شما ایم و یکدست و یکدل و یکزبانیم و با دوستان شما دوستیم و با دشمنان شما دشمنیم. آنگاه روی در ایشان نهند و ایشان را گویند حَبِطَ أَعْمَالُهُمْ، ایشان را عمل باطل شد (۵) یعنی عملی که ایشان گمان بردند یا آن کس که نفاق ایشان ندانست (۶) که آن عملی صالح است باطل شد و ضایع شد [۳۹۶-پ]

برای آن که نه بر وجه مأمور به واقع آمد و بر وجه قربت و عبادت، بل بر وجه ریا و نفاق، تا به آن جان و مال خود حمایت کنند. فَأَصْبَحُوا خَاسِرِينَ، در روز آیند زیانکار، و مراد نه روز است [یا شب مراد آن است که صاروا خاسرين] (۷) زیانکار شوند و ایشان را زیانکاری پیدا شود و مثله امسی فلان مقيما و اصبح راجلا. و اضحی منطلقا، و مراد وقت معین نیست بل معنی صار است. و در تخصیص اصبح به مثل اینکه موضع وجهی نیکو گفتیم پیش از اینکه، فی قوله: فَأَصْبَحَ مِنَ النَّادِمِينَ (۸)، و در آیت دلیل نیست بر صحّت احباط از جهت آن که لفظ احباط در اوست برای آن که وجه آن است که اشارت کرده شد که ایشان عمل ----- (۱). مر: بود. (۲). اساس و، با توجه به وز و مفهوم عبارت زاید می نماید. (۳). آج، میر بد دل و. (۴). مر: تحکم. (۵). وز: باشد. [.....]

(۶). آج، مر: بدانست. (۷). اساس: ندارد، با توجه به آج، مر افزوده شد. (۸). سوره مائده (۵) آیه ۳۱. صفحه: ۴۱۹ خود به موقع قبول دانستند چون پدید (۱) آمد عاقبت کار ایشان معلوم شد که آن را خود موقعی نبوده است و اصلی نداشته است و لا بد اصحاب وعید را هم اینکه باید گفتن، برای آن که ایشان نخواهند گفتن (۲) که منافقان را عملی هست بموقع (۳) تا به معصیتی که کنند محبط شود پس معنی باتفاق آن است که گفته شد- و الله ولي التوفيق و هو حسبنا و نعم المعين. تم الجزء السادس (۴) و يتلوه في السابع قوله- عزّ و جل: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ- الْآيَةُ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ الصَّلَاةُ وَ السَّلَامُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ. كتبه الفقير الحقيير غلام علی من يوم الجمعة في التاريخ سبع عشر رجب سنة الف و خمسون و سبع. صورة ما كان ايضا مكتوبا في ازيلها استفاد منه العبيد الفقير الى الله تعالى ابو الحسين محمد بن حيدر الخزرجي القمي اعانه الله داعيا مترحما او ايل شهر

اللّٰه المبارک رمضان من سنه ست و خمسين و سبعمائه هجریه. ایضا، و استفاد منه و استنسخ و طالع و اطلع علی فوائد ربح المذنب المحتاج الی رحمۃ ربّه القوی محسن بن رضی الدین محمّد الحافظ المصدر الرضوی فی الروضۃ الرضویه علی صاحبها السّلام و التّحیة فی محرم الحرام سنه ۸۹۱ غفر اللّٰه ذنوبه. و هذا السید محمّد جعفر سلّمه اللّٰه تعالی. ایضا، اتنسخ من اوّله الی آخره و کتب ابو عبد اللّٰه بن علی بن ابی عبد اللّٰه به خط فی تاریخ محرم ست و ستمائه. صورۃ خط الکاتب من هذه المجلّده من نسخه الاصل فی ذیلها اتفق الفراغ من نسخه ظهره یوم الاربعاء التاسع من شعبان المبارک سنه خمس عشره و ستمائه علی -----

----- (۱). وز، آج، مر: بدید آمد. (۲). آج، مر: نخواهند گفت. (۳). آج، مر: یا. (۴). آج فی عشرين شهر شوال سنه احدی اربعین و تسعمائه اللهم اغفر لصاحبه و لکاتبه و لقارئه و لمن نظر فيه و لمن قال، آمین یا ربّ العالمین، مر شرع فی جزؤ. صفحہ: ۴۲۰ یدی اضعف عباد اللّٰه و احوجهم الی رحمۃ مولاه الی عبد اللّٰه الحسین بن محمّد بن الحسین المدعو حاجی بخط حامدا لربّه و مصليا علی نبیه و داعیا لصاحبه بورك له فيه. قد وقفتی اللّٰه تعالی لمقابله هذه المجلّده و مطالعتها فی قریب من ثلثه اشهر آخرها شهر رجب المرجب من سنه الف و كان ذلك فی دار السرور لاهور صینت فی ظلّ و ایها عن الافات و الشرور. و انا الفقیر الی رحمۃ ربه الغنی نور اللّٰه بن شریف بن نور اللّٰه الحسینی المرعشی الشوشتری عفی اللّٰه عنهم و حشرهم مع النّبی و آلہ الطّاهرین [۳۹۷-ر].

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار- ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل بیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در

نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز:

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه

ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...

د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...

ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی:

www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران (۰۳۱۱)۲۳۳۳۰۴۵

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳ و شماره حساب شبا: -۰۶۲۱-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰ IR۹۰-

۵۳-۰۶۰۹ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام: - هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می داری: مردی

اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، اما تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را ببدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گامگاه

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

